



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

الطريق إلى
الجنة

في تفسير القرآن

مؤلف
سيد محمد باقر
نعماني

جلد اول

ترجمہ
سید محمد باقر
نعمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اطیب البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

عبدالحسین طیب

ناشر چاپی:

موسسه جهانی سبطين (علیهما السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	اطیب البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۱
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	خطبه الکتاب
۲۲	ده گفتار
۲۲	اشاره
۲۳	گفتار اول در فضیلت قرآن و وجوب تمسک بآن
۳۱	گفتار دوم در بیان عدم تحریف قرآن
۳۸	گفتار سوم در تفسیر قرآن
۳۸	اشاره
۴۱	سخنی درباره مفسرین و کتب تفسیر
۴۵	گفتار چهارم در اختلاف قرائات
۴۵	اشاره
۴۹	قرائت قرآن تنها مطابق سیاهی جایز است
۵۰	گفتار پنجم در فضیلت قرائت قرآن و آداب آن و تعلیم و تعلم و حفظ قرآن
۵۰	اشاره
۵۱	آداب قرائت قرآن
۵۴	تعلیم و تعلم قرآن
۵۶	حفظ و حمل قرآن
۵۸	گفتار ششم در بیان معجزه بودن قرآن و وجوه اعجاز آن
۷۸	گفتار هفتم در بیان وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن
۸۰	گفتار هشتم در شفاعت و خصوصیت قرآن
۸۷	گفتار نهم در کیفیت نزول قرآن و مراتب آن
۹۱	گفتار دهم در بیان استعاذه قبل از قرائت قرآن

۱۰۱	سوره الحمد
۱۰۱	سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷
۱۰۱	اشاره
۱۱۱	در بیان اینکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه از قران و جزء آن است:
۱۴۱	سوره البقره
۱۴۱	سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲
۱۵۳	سوره البقره (۲): آیه ۳ ...
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	(مقام اول در معنی ایمان از حیث لغت و شرع)
۱۵۷	(مقام دوم در مراتب ایمان)
۱۵۹	(مقام سوم در صفات اهل ایمان)
۱۶۱	مقام چهارم در حقیقت ایمان
۱۶۱	اشاره
۱۶۴	«توضیح
۱۶۴	«مقام پنجم در فرق بین اسلام و ایمان»
۱۷۳	در بیان صلوه
۱۷۳	اشاره
۱۷۳	موضع اول در معنای صلوه:
۱۷۴	«موضع دوم در بیان فضیلت و اهمیت صلوه»
۱۷۸	موضع سوم در حقیقت نماز
۱۸۲	موضع چهارم بدن و جسم نماز
۱۸۲	اشاره
۱۸۲	«ما شرایط نماز»
۱۹۰	«نکته»
۱۹۲	(مقام اول در معنی تشهد)
۱۹۳	(مقام دوم در بیان کلمه لا اله الا الله)

- ۱۹۶----- (مقام سوم در بیان کلمه اشهد ان محمدا عبده و رسوله)
- ۱۹۶----- اشاره
- ۱۹۷----- «و رسوله»
- ۲۰۰----- «استغفار»
- ۲۰۵----- «دعاء»
- ۲۰۵----- اشاره
- ۲۰۹----- (آداب دعاء)
- ۲۱۰----- (صلوات)
- ۲۱۳----- (مطلب دوم)
- ۲۱۵----- (مطلب سوم در فضیلت صلوات)
- ۲۱۶----- (مطلب چهارم)
- ۲۱۷----- (سلام)
- ۲۱۷----- اشاره
- ۲۱۷----- مقام اول در معنی سلام:
- ۲۱۷----- (مقام دوم در سلام نماز)
- ۲۱۹----- «مقام سوم» در فضیلت زیارت و سلام بر حضرت پیغمبر (ص) و اهل بیت طاهرین او -
- ۲۲۲----- (مقام چهارم در آداب زیارت)
- ۲۲۳----- (افعال نماز)
- ۲۲۳----- ۱- قیام:
- ۲۲۵----- ۲- رکوع:
- ۲۲۷----- «۳- سجود»
- ۲۲۹----- «۴- جلوس»
- ۲۳۳----- (مقام اول)
- ۲۳۳----- در فضیلت تحصیل مال حلال و مذمت حرام و اقسام حلال و حرام:
- ۲۳۵----- (اقسام حلال)
- ۲۳۵----- (اقسام حرام)

- ۲۳۶ (مقام دوم در فضیلت سخاوت و مذمت بخل)
- ۲۳۹ (مقام سوم)
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ «انفاق واجب»
- ۲۴۱ (نکته اول)
- ۲۴۲ (نکته دوم)
- ۲۴۲ «نکته سوم»
- ۲۴۳ «۲- خمس»
- ۲۴۶ «۳- انفاق باهل و عیال»
- ۲۴۸ (تتمیم)
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۹ (انفاقات مستحبه)
- ۲۴۹ (صدقه)
- ۲۵۲ (هدیه)
- ۲۵۲ (ضيافت)
- ۲۵۶ (اطعام مؤمن)
- ۲۵۶ «کساء عاری» (پوشاندن برهنه)
- ۲۵۷ (قرض)
- ۲۵۹ «حقّ معلوم»
- ۲۶۰ «حقّ حصاد»
- ۲۶۰ «انفاق غیر مالی»
- ۲۶۴ (سوره البقره (۲): آیه ۴)
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ «مقام اول»
- ۲۶۵ «مقام دوم»
- ۲۶۵ اشاره

۲۶۸ (بیان وحی و اقسام آن)

۲۶۸ اشاره

۲۷۱ «توضیح»

۲۷۱ (مقام سوم)

۲۷۳ (مقام چهارم)

۲۷۵ {سوره البقره (۲): آیه ۵}

۲۷۵ اشاره

۲۷۷ «توضیح بعض جملات خطبه»

۲۸۱ تمسک مرجئه و وعیدیه بآیات

۲۸۳ {سوره البقره (۲): آیه ۶}

۲۸۳ اشاره

۲۸۳ «مقام اول»

۲۸۳ اشاره

۲۸۸ «توضیح»

۲۸۹ «مقام دوم»

۲۹۱ (مقام سوم)

۲۹۱ اشاره

۲۹۳ «معایبی که لازمه عقیده جبریه است»

۲۹۵ (معایبی که لازمه عقیده تفویض است)

۲۹۷ (بیان امر بین الامرین)

۲۹۹ {سوره البقره (۲): آیه ۷}

۲۹۹ اشاره

۳۰۲ (وجه استناد ختم بخداوند چیست؟)

۳۰۵ «مقام اول»

۳۰۶ «مقام دوم»

۳۰۶ اشاره

۳۱۶ ----- (اما دلیل عقل بر اثبات عذاب)

۳۱۷ ----- (و اما اجماع)

۳۱۷ ----- (مقام سوم در رد شبهات منکرین عذاب و خلود)

۳۱۷ ----- اشاره

۳۱۸ ----- (دسته اول)

۳۱۸ ----- اشاره

۳۱۸ ----- «جواب»

۳۱۹ ----- «جواب»

۳۱۹ ----- «جواب»

۳۲۰ ----- «جواب»

۳۲۰ ----- دسته دوم

۳۲۰ ----- اشاره

۳۲۱ ----- «جواب»

۳۲۱ ----- «جواب»

۳۲۲ ----- (جواب)

۳۲۲ ----- (جواب)

۳۲۳ ----- «جواب»

۳۲۳ ----- دسته سوم

۳۲۳ ----- اشاره

۳۲۴ ----- سؤال

۳۲۴ ----- جواب

۳۲۴ ----- سؤال

۳۲۵ ----- جواب

۳۲۶ ----- [سوره البقره (۲): آیه ۸

۳۲۶ ----- اشاره

۳۲۶ ----- جمله اولی در معنی نفاق و اقسام آن

- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ قسم اول
- ۳۲۷ قسم دوم
- ۳۲۷ قسم سوم
- ۳۳۱ جمله ثانیه -
- ۳۳۵ جمله ثالثه -
- ۳۳۶ جمله رابعه -
- ۳۳۷ سورة البقره (۲): آیه ۹
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۷ مورد اول
- ۳۴۰ مورد دوم
- ۳۴۱ مورد سوم
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۱ ۱- دورویی و دوزبانی:
- ۳۴۸ ۲- ایذاء
- ۳۴۹ ۳- ظلم
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۱ سؤال
- ۳۵۱ «جواب»
- ۳۵۲ ۴- تحقیر
- ۳۵۲ ۵- اهانت
- ۳۵۲ ۶- طلب عثرات مؤمنین و تفتیش از عیوب آنان
- ۳۵۵ ۷- تعبیر و سرزنش نمودن
- ۳۵۵ ۸- غیبت
- ۳۶۹ ۹- بهتان
- ۳۶۹ اشاره

- ۳۷۰ تنبيه
- ۳۷۰ ۱۰- نامی
- ۳۷۴ ۱۱- سوء ظن
- ۳۷۵ ۱۲- ترك نصیحت مؤمنین
- ۳۷۷ ۱۳- ترك اعانت مؤمنین
- ۳۸۴ ۱۴- منع حقوق مؤمنین
- ۳۸۷ ۱۵- عداوت مؤمن
- ۳۸۷ مورد چهارم در بیان «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»
- ۳۸۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰] اشاره
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۸۹ مقام اول
- ۳۹۰ مقام دوم
- ۳۹۰ اشاره
- ۳۹۲ (وجه اول)
- ۳۹۳ (وجه دوم)
- ۳۹۳ (وجه سوم)
- ۳۹۳ (وجه چهارم)
- ۳۹۳ (وجه پنجم)
- ۳۹۴ (وجه ششم)
- ۳۹۴ «مقام سوم»
- ۳۹۶ «مقام چهارم»
- ۳۹۶ اشاره
- ۳۹۷ «تکته اول در حقیقت کذب»
- ۳۹۸ «تکته دوم حرمت کذب و قبح آن اقتضایی است نه ذاتی»
- ۳۹۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۲] اشاره
- ۳۹۹ اشاره

- ۳۹۹ «مورد اول» «در امر بمعروف و نهی از منکر»
- ۳۹۹ اشاره
- ۴۰۱ (امر اول)
- ۴۰۲ (امر دوم)
- ۴۰۵ (امر سوم)
- ۴۰۵ (تذکر)
- ۴۰۶ (اشکال)
- ۴۰۶ (جواب)
- ۴۰۷ «مورد دوم در معنای افساد»
- ۴۰۹ «مورد سوم» در بیان جمله «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُضِلُّونَ»
- ۴۱۰ «مورد چهارم»
- ۴۱۱ «مورد پنجم» در تفسیر جمله «وَ لَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ»
- ۴۱۳ [سوره البقره (۲): آیه ۱۳]
- ۴۱۳ اشاره
- ۴۱۳ «مطلب اول»
- ۴۱۴ «مطلب دوم در معنی ناس»
- ۴۱۵ «مطلب سوم»
- ۴۱۶ (مطلب چهارم در جواب منافقین)
- ۴۱۸ (مطلب پنجم)
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۸ «وجه اول»
- ۴۱۸ «وجه دوم»
- ۴۱۹ «وجه سوم»
- ۴۱۹ «وجه چهارم»
- ۴۱۹ (مطلب ششم)
- ۴۲۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴ تا ۱۵]

۴۲۲ اشاره

۴۲۲ «امر اول»

۴۲۲ «امر دوم»

۴۲۵ «امر سوم»

۴۲۶ «امر چهارم در بیان جمله انا معکم»

۴۲۷ «امر پنجم»

۴۲۸ «امر ششم»

۴۲۹ (امر هفتم)

۴۳۲ [سوره البقره (۲): آیه ۱۶]

۴۳۲ اشاره

۴۳۲ «مطلب اول»

۴۳۳ «مطلب دوم»

۴۳۴ «مطلب سوم»

۴۳۴ اشاره

۴۳۵ «اما مشارطه»

۴۳۵ «اما مراقبه»

۴۳۶ «اما مرابطه»

۴۳۶ «اما محاسبه»

۴۳۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۷]

۴۳۷ اشاره

۴۳۷ (مقام اول در شرح الفاظ آیه)

۴۴۲ «مقام دوم»

۴۴۳ «مقام سوم در بیان اخبار»

۴۴۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۸]

۴۴۷ اشاره

۴۴۷ «وجه اول»

- ۴۴۸ «وجه دوم»
- ۴۴۸ «وجه سوم»
- ۴۵۰ [سوره البقره (۲): آیه ۱۹]
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ «مقام اول»
- ۴۵۲ «مقام دوم»
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۳ (تنبيه)
- ۴۵۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۰]
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ (لغت و اعراب کلمات آیه)
- ۴۵۵ «مقام اول»
- ۴۵۷ «مقام دوم»
- ۴۵۸ «مقام سوم»
- ۴۶۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱]
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۰ (لغت و اعراب کلمات آیه)
- ۴۶۷ (در فوائد و ثمرات تقوی)
- ۴۶۸ (بحث دوم در صفات متقین)
- ۴۷۱ (ترجمه خطبه)
- ۴۷۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲]
- ۴۷۵ اشاره
- ۴۷۵ «مقام اول در اقسام عوالم و مخلوقات»
- ۴۷۶ «مقام دوم در چگونگی خلقت زمین»
- ۴۷۸ «مقام سوم در بیان و انزال من السماء ماء»
- ۴۷۹ «مقام چهارم در بیان جمله»

۴۸۰ «مقام پنجم در بیان جمله»

۴۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳]

۴۸۳ اشاره

۴۸۳ (امر اول)

۴۸۴ (امر دوم)

۴۸۵ امر سوم)

۴۸۶ امر چهارم)

۴۸۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴]

۴۸۷ اشاره

۴۸۷ «مقام اول»

۴۸۸ «مقام دوم»

۴۸۹ «مقام سوم»

۴۸۹ «مقام چهارم»

۴۹۰ «مقام پنجم»

۴۹۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵]

۴۹۲ اشاره

۴۹۲ (امر اول)

۴۹۳ امر دوم

۴۹۵ امر سوم

۴۹۶ (امر چهارم)

۴۹۷ (امر پنجم)

۴۹۹ (امر ششم)

۵۰۰ (امر هفتم)

۵۰۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶]

۵۰۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷]

۵۰۸ اشاره

۵۰۸	«مقام اول»
۵۱۰	«مقام دوم»
۵۱۳	«مقام سوم»
۵۱۳	سوره البقره (۲): آیه ۲۸
۵۱۷	سوره البقره (۲): آیه ۲۹
۵۲۰	سوره البقره (۲): آیه ۳۰
۵۲۰	اشاره
۵۲۱	«مقام اول»
۵۲۴	«مقام دوم»
۵۲۷	«مقام سوم»
۵۲۸	«مقام چهارم»
۵۳۰	سوره البقره (۲): آیات ۳۱ تا ۳۳
۵۳۰	اشاره
۵۳۰	(امر اول)
۵۳۱	(امر دوم)
۵۳۲	(امر سوم)
۵۳۳	(امر چهارم)
۵۳۴	سوره البقره (۲): آیه ۳۴
۵۳۴	اشاره
۵۳۴	(موضع اول)
۵۳۶	«موضع دوم»
۵۳۷	«موضع سوم»
۵۳۸	«موضع چهارم»
۵۴۰	سوره البقره (۲): آیه ۳۵
۵۴۲	سوره البقره (۲): آیه ۳۶
۵۴۶	سوره البقره (۲): آیه ۳۷

اطیب البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : طیب عبدالحسین ۱۳۷۰ - ۱۲۷۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر الطیب البیان فی تفسیر القرآن بقلم عبدالحسین طیب مشخصات نشر : [تهران : کتابفروشی اسلام - ۱۳۰۰].

مشخصات ظاهری : ج ۱

شابک : ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۳-۰۰-۱۰۰۰۰۰ ریال (دوره وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : این کتاب تحت عنوان "اطیب البیان فی تفسیر القرآن در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است عنوان دیگر : اطیب البیان فی تفسیر القرآن موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قرآن -- علوم قرآنی رده بندی کنگره : BP۹۸ / طالف ۶ ۰۳۱ ی۰۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۱۵۲۴۲-۷۸

ص : ۱

خطبه کتاب

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بكتابه المبين وهدانا ببركته الى صراطه المستقيم الذي انعمه على النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين، و لم يجعلنا من المغضوب عليهم و لا الضالين. و عرفنا رموز كلامه المتين و تفسير فرقانه الذي انزل على عبده ليكون نذيرا للعالمين، بيان ائمه الراشدين من آل طه و يس، و الصلاه و السلام على من ارسله رحمه للعالمين و داعيا اليه باذنه و رءوفا بالمؤمنين افضل السفراء و المرسلين و اشرف الاولين و الاخرين محمدا خاتم النبيين، و على بضعته و فلذه كبده و روحه الذي بين جنبيه فاطمه الزهراء سيده نساء العالمين و على صهره و خليفته في امته و وصيه و وزيره على امير المؤمنين و سيد الوصيين و قائد الغر المحجلين و على اولادهم المعصومين الخلفاء الراشدين و الأئمة الطاهرين الذين جعلهم النبي في حديث الثقلين للقرآن قرين، و اللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

دیر زمانی بود که در خاطر من خطوط مینمود کتابی در تفسیر قرآن بنگارم و روی این اندیشه حوزه های تفسیری تشکیل داده و جزوه های متفرقی در این باره برشته تحریر در آورده بودم، ولی از طرفی قصور باع و قلت استعداد و اشتغالات درسی و عوائق و گرفتاریهای دنیوی مرا از اقدام باین امر منع بلکه مأیوس مینمود.

تا اینکه در شب سه شنبه پنجم جمادی الثانیه سال ۱۳۸۰ هجری قمری مطابق با ۲۲ آبان ماه ۱۳۳۹ شمسی در محضر بعضی از علماء اعلام بمجلس سوگواری حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها موفق شده و در ضمن توسل حالت

و جدی در خود دیدم و از آنجا بمنزل مراجعت نموده و در عالم رؤیا خدمت ثامن الحجج علیه السّلام و حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه مشرف شده و پس از مذاکراتی که بین آن دو بزرگوار راجع بزوّار شد حضرت بقیه الله بعد از عنایاتی و ترضیه خاطری نسبت بحقیر و مروجین دین مرا امر بنوشتن تفسیری فرموده و وعده نصرت بمن دادند، بعد از آنکه از خواب بیدار شدم صدق رؤیای من ظاهر شده و وعده نصرت حضرتش تحقق یافته و من بنگارش و تألیف این کتاب بیاری حضرت رب الارباب و تاییدات حضرت حجت باتمام کوشش و اهتمام اقدام نمودم و از خداوند متعال مسئلت مینمایم که توفیق اتمام آن را باین بنده ضعیف عنایت، و مرا بیش از پیش در ترویج دین مبین و نشر احکام حضرت سید المرسلین نصرت و یاری فرماید.

و چون در تفسیر آیات قرآن از احادیث و بیانات خاندان نبوت و معادن علم و حکمت حضرت احدیت استفاده نمودم و حقّاً که بیانات ایشان بهترین و پاکیزه ترین بیانات در تفسیر قرآن بوده و این جامه تنها بقامت اینان راست آمده است، لذا این کتاب را «اطیب البیان فی تفسیر القرآن» نامیدم و این هدیه ناقابل را حضور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تقدیم مینمایم.

و قبل از شروع در تفسیر از بیان اموری چند که موجب بصیرت در آنست ناگزیریم و آنها را تحت عنوان ده گفتار متذکر میشویم:

گفتار اول در بیان فضیلت قرآن و وجوب تمسک بآن گفتار دوم در بیان عدم تحریف قرآن و توجیه اخبار تحریف گفتار سوم در تفسیر قرآن و روش مفسرین و کتب تفسیری گفتار چهارم در اختلاف قرائت و تحقیق کلام در سیاهی قرآن گفتار پنجم در فضیلت قرائت قرآن و حفظ و تعلیم و تعلم آن گفتار ششم در بیان اعجاز قرآن و وجوه اعجاز آن گفتار هفتم در وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن گفتار هشتم در بیان شفاعت و خصومت قرآن و بحث مختصری درباره شفاعت گفتار نهم در کیفیت نزول قرآن و مراتب نزول گفتار دهم در بیان استعاذه و حقیقت آن و بحثی درباره مستعید و مستعاذ به و مستعاذ منه و از خداوند استمداد و استعانت میجوئیم که ما را برای انجام و اتمام این خدمت موفق و مؤید و از خطا و لغزش مصون و محفوظ دارد.

گفتار اول در فضیلت قرآن و وجوب تمسک بآن

الف- آیاتی که فضل قرآن را بیان میکند: آیات شریفه که دلالت بر عظمت و فضیلت قرآن دارد بسیار است و در اینجا بذکر چند آیه از آنها اکتفاء نموده و سایر آیات را در محل خود شرح و بیان خواهیم کرد:

۱- شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ (۱) (ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد در حالی که قرآن راهنمای مردم و نشانه های واضحی از هدایت و جدا کننده حق از باطل است) در این آیه سه صفت برای قرآن ذکر شده: راهنما و مبین بودن از جهت راهنمایی و فارق بین حق و باطل بودن، و باین صفات سه گانه در بسیاری از آیات قرآن توصیف شده است مانند هذا بَيِّنٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۲) و لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۚ وَهُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ (۴) و تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۵) و تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۶) و بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (۷) و تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۸) و هذا بَصَائِرٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۹) و إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۰) و غیر اینها از آیات دیگر.

۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ

ص: ۵

- ۱- (۱) سوره بقره آیه ۱۸۵
- ۲- (۲) سوره آل عمران آیه ۱۳۸
- ۳- (۳) سوره اعراف آیه ۵۲
- ۴- (۴) سوره نحل آیه ۸۹
- ۵- (۵) سوره نحل آیه ۹۱
- ۶- (۶) سوره فرقان آیه ۱
- ۷- (۷) سوره عنکبوت آیه ۴۹
- ۸- (۸) سوره لقمان آیه ۲ و ۳
- ۹- (۹) سوره جاثیه آیه ۲۰
- ۱۰- (۱۰) سوره طارق آیه ۱۳ و ۱۴

نوراً مُبِيناً^(۱) (ای مردم بتحقیق برای شما برهانی از جانب پروردگارتان آمد و روشنی آشکاری برای شما فرو فرستادیم) در این آیه قرآن بصفه برهان بودن و نورانیت ستوده شده و باین صفت نیز در آیات دیگر توصیف گردیده مانند «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^(۲) وَ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا^(۳) وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ^(۴) ۳- یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ^(۵) (ای مردم بتحقیق آمد شما را موعظه ای از جانب پروردگارتان و شفائی از برای دردهای درونی) در این آیه قرآن موعظه و اندرز و درمان دردهای درونی خوانده شده و در آیات دیگر نیز باین دو صفت اشاره شده مانند آیه (هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ) وَ آيَةٌ وَ نُزُلٌ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ^(۶) وَ قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً^(۷) وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ^(۸) ۴- وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ^(۹) وَ این کتاب تصدیق کننده کتب انبیاء سلف است در حالی که بزبان عربی است برای اینکه ستمکاران را انداز کند (بهراساند) و بشارت (مژده) برای نیکوکاران باشد در این آیه کتاب مصدق کتب انبیاء سلف و بزبان عربی و نذیر و بشیر ستوده شده و این صفات در بسیاری از آیات قرآن ذکر گردیده مانند كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا^(۱۰)

ص: ۶

۱- (۱) سوره نساء آیه ۱۷۴

۲- (۲) سوره مائده آیه ۱۵

۳- (۳) سوره تغابن آیه ۸

۴- (۴) سوره اعراف آیه ۱۵۷ [.....]

۵- (۵) سوره یونس آیه ۱۵۷

۶- (۶) سوره اسراء آیه ۷۲

۷- (۷) سوره فصلت آیه ۴۴

۸- (۸) سوره بقره آیه ۲۳۱

۹- (۹) سوره احقاف آیه ۱۲

۱۰- (۱۰) سوره فصلت آیه ۳

وَقُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱) وَاِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۲) وَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ (۳) وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلْنَا الْفُرْقَانَ (۴) ۵- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۵) (بدرستی که این قرآن بزرگواری است در کتاب پوشیده که مس حقایق آن را نمیکند مگر پاکیزگان از پلیدی و آن از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده) و قریب باین آیه است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۶) وَاِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ (۷) وَكِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۸) که مفاد این آیات اشاره بمرتبہ جمعی قرآن و سپس تنزیل و تفصیل و تفریق آن است اوصاف دیگری نیز برای قرآن در این آیات و آیات دیگر ذکر شده مانند رحمت، ذکر، مبارک، کتاب عزیز، حق، میزان، بصائر، احسن الحدیث، کتاب متشابه، مثنی، حق الیقین، تذکره، کتاب حکیم، قیم، خالی از عوج و کجی و غیر اینها از صفات دیگر که انشاء الله هر یک را در محل خود توضیح خواهیم داد ب- اخباری که در فضیلت قرآن وارد شده: اخبار در فضیلت قرآن بسیار

ص: ۷

۱- ۱- سوره زمر آیه ۲۸

۲- ۲- سوره شعراء آیه ۱۹۲-۱۹۶

۳- ۳- سوره مریم آیه ۹۷

۴- ۴- سوره آل عمران آیه ۳

۵- ۵- سوره واقعه آیه ۷۷-۷۹

۶- ۶- سوره بروج آیه ۲۱ و ۲۲

۷- ۷- سوره زخرف آیه ۴

۸- ۸- سوره هود آیه ۲ [.....]

است و در اینجا بذکر دو حدیث اکتفاء میشود و احادیث دیگر را در محل‌های مناسب متذکر خواهیم شد انشاء الله (۱) حدیث معروف بثقلین که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطور متواتر روایت شده که فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا ابدًا فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (۲).

من دو چیز گران‌بها در میان شما بامانت می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیت من، مادامی که باین دو چیز متمسک شوید (چنگ زیند) هرگز گمراه نگردید، و این دو چیز از هم جدا نشوند تا حوض کوثر بر من وارد شوند.

و این حدیث را خاصه و عامه بعبارات مختلفه بطور تواتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند و در بعض روایات آن باین عبارت نقل شده

«انی تارک فیکم الثقلین الثقل الاکبر و الثقل الاصغر فاما الاکبر فکتاب ربّی و اما الاصغر فعترتی اهل بیتی فاحفظونی فیهما فلن تضلّوا ما تمسکتُم بهما»

که از قرآن بثقل اکبر تعبیر فرموده.

و اگر ثقل (بکسر ثاء و سکون قاف) بمعنی بار گران و سنگین باشد چنانچه بعضی ضبط کرده اند (۳) تعبیر حضرت کتاب خدا و عترت را بثقلین برای اینست که قبول کردن وزیر بار آنها رفتن بر مردم گران و سنگین بود، و چنانچه واضح است از همان ابتدای اسلام پذیرفتن اوامر و نواهی قرآن و دست برداشتن از عادات جاهلیت و کبر و نخوت و عصبیت و سایر اخلاق رذیله و اعمال قبیحه

ص: ۸

۱- درباره اسناد این حدیث و تواتر آن بمقدمه تفسیر آلاء الرحمن بلاغی ره ص ۴۴ و بتفسیر برهان جلد اول ص ۶-۹ و غایه المرام ص ۲۱۱-۲۳۷ و عبقات جلدین ثقلین و کلم الطیب جلد دوم ص ۲۲۴ مراجعه شود

۲- درباره اسناد این حدیث و تواتر آن بمقدمه تفسیر آلاء الرحمن بلاغی ره ص ۴۴ و بتفسیر برهان جلد اول ص ۶-۹ و غایه المرام ص ۲۱۱-۲۳۷ و عبقات جلدین ثقلین و کلم الطیب جلد دوم ص ۲۲۴ مراجعه شود

۳- (۳) مجمع البحرین در ماده ثقل.

برای مردم دشوار، و همچنین قبول ولایت خاندان عترت و طهارت از همان ابتدای امر بر مسلمین سنگین و گران بود چنانچه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیر بار خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام نرفتند و آیاتی که در اثبات ولایت و خلافت و عصمت و سایر شئون و فضائل عترت بود اعتناء نمودند، و امروز نیز عامه مسلمین بلکه شیعیان نیز که معتقد بامامت ائمه اطهارند اوامر و نواهی قرآن را مورد عمل قرار نداده و زیر بار احکام و دستورات آن نمیروند و بفرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين اعتنا نمی نمایند و از اینجهت در ضلالت و بدلت گرفتار شده اند.

و وجه تعبیر حضرت از قرآن بثقل اکبر اینست که اگر کسی بحقیقت، بقرآن متمسک شود و زیر بار آن رود عترت را هم قبول خواهد کرد و کسانی که بظاهر قرآن را قبول کرده و زیر بار امامت عترت نرفته اند در حقیقت قرآن را نپذیرفته و متمسک بآن نشده اند.

و اگر ثقل (بفتح ثاء و قاف) بمعنی چیز نفیس و گرانبها باشد چنانچه اکثر ضبط کرده اند (۱) وجه تعبیر حضرت از قرآن و عترت بدو چیز گرانبها واضح و هویدا است.

بعضی از محققین در کلمات خود از قرآن بکلام الله صامت و از عترت بکلام الله ناطق تعبیر کرده اند، و این تعبیر در هر دو قسمت بنظر تمام نمی آید، اما راجع بقرآن بواسطه وجوه زیر:

۱- در خود قرآن بکتاب ناطق تعبیر شده میفرماید هذا کتابنا یُنطَقُ عَلَیْكُمْ بِالْحَقِّ (۲) (این کتاب ماست که با شما بحق سخن میگوید) پس چگونه میتوان از کتاب ناطق بکلام صامت تعبیر نمود

ص: ۹

۱-۱- قاموس در ماده ثقل و مجمع البیان و تفاسیر دیگر در ذیل آیه سنفرغ لکم ایها الثقلان

۲-۲- سوره جائیه آیه ۹

۲- نامهایی در قرآن برای آن ذکر شده که با صامت مناسب نیست مانند تذکره وَ إِنَّهُ لَتَذْكُرُهُ لِلْمُتَّقِينَ (۱) و ذکر إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ (۲) و حدیث اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ (۳) و موعظه قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ (۴) و بیان هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ (۵) و تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ (۶) و قول فصل إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ (۷) و بشیر و نذیر قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا (۸) و غیر اینها ۳- لفظ قرآن که از ماده قرائت است با صامت مناسب نیست ۴- در خود تعبیر تناقض موجود است چه اگر کلام است صامت نیست و اگر صامت است کلام نیست ۵- این تعبیر مناسب کتب انبیاء سلف است اما با قرآن که الفاظ آن بقدرت کامله حق ایجاد و بواسطه جبریل امین بر قلب سید المرسلین صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلّم القاء گردید و حضرت بلسان خود بیان فرمود مناسب نیست و امّا راجع بایمّه اطهار اگر مراد از کلام اللّٰهُ ناطق شخص امام است که وی از مقوله الفاظ نیست و اگر بعنایت اینست که همه عالم کلام حق تبارک و تعالی میباشند باعتبار اینکه مظهر صفات و کمالات اویند این تعبیر اختصاص بایمّه ندارد بلی آنان مظهر اتم و اکمل صفات الهی هستند، و اگر از کلام اللّٰهُ ناطق بودن آنان بیانات و اوامر و نواهی ایشان است آنها هم بما از طریق کتاب و ضبط راویان اخبار و آثار رسیده است، مگر اینکه بگوئیم هر امامی نسبت بحاضرین زمان خود کلام اللّٰهُ ناطق یعنی بیان کننده قرآن مجید بطور شفاهی است

ص: ۱۰

۱-۱- سوره الحاقه آیه ۴۸

۲-۲- سوره زخرف آیه ۴۳

۳-۳- سوره زمر آیه ۲۴

۴-۴- سوره یونس آیه ۵۸

۵-۵- سوره آل عمران آیه ۱۳۲

۶-۶- سوره نحل آیه ۹۱

۷-۷- سوره طارق آیه ۱۳

۸-۸- سوره فصلت آیه ۳

حدیث دوم: در کافی (۱) از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق علیه السلام از پدران گرامش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إيها الناس أنكم في دار هدنة و انتم على ظهر سفر و السير بكم سريع و قد رأيتم الليل و النهار و الشمس و القمر يبليان كل جديد و ياتيان بكل موعود فاعدوا الجهاز لبعده المجاز، قال فقام المقداد بن الاسود فقال يا رسول الله و ما دار الهدنة؟ قال دار بلاغ و انقطاع فاذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ما حل مصدق و من جعله امامه قاده الى الجنة و من جعله خلفه ساقه الى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهرة حكم و باطنه علم ظاهره انيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم (له تخوم و على تخومه تخوم) لا تحصي عجائبه و لا تبلى غرائب مصابيح الهدى و منار الحكمه و دليل على المعرفه لمن عرف الصفه فليجل جال بصره و ليبلغ الصفه نظره ينج من عطب و يخلص من نشب فانّ التفكير حيات قلب البصير كما يمشی المستتير في الظلمات بالنور فعليكم بحسن التخلص و قلّه التربص»

ترجمه حدیث: ای مردم شما در دار صلح و آرامش و در طریق سفری هستید که زود بمقصد رهسپار میشوید، و بتحقیق می بینید که شب و روز و خورشید و ماه (سال و ماه) هر تازه را کهنه و هر دوری را نزدیک و هر موعودی را بوجود میآورند، پس برای گذرگاه دور و دراز تهیه جهاز نمائید، در اینموقع مقداد بن اسود برخواست و عرض کرد یا رسول الله مقصود از دار هدنه چیست؟

ص: ۱۱

حضرت فرمود مقصود از دار هدنه داری است که بنهایت میرسد و منقطع میگردد(۱) پس هر گاه فتنه هایی چون قطعات شب تاریک امر را بر شما مشتبه ساخت بر شما باد بتمسک بقرآن زیرا قرآن شفاعت کننده است که شفاعت او مورد قبول، و خصومت کننده است که خصومتش گواهی میشود، هر که قرآن را جلو خویش قرار دهد (بدستوراتش رفتار کند) او را بیهشت کشاند و هر که قرآن را پشت سر قرار دهد (مخالفت با آن کند) او را بطرف دوزخ راند، قرآن راهنمایی است که بهترین طریق راهنمایی میکند و کتابی است که در آن حق و باطل را از یکدیگر جدا، و حقایق را هویدا، و محصل و مقصود از هر چیزی را آشکارا میسازد و کلام حقی است که باطل در آن راه ندارد، برای قرآن ظاهری و باطنی است، ظاهر قرآن حکم، و باطن آن دانش است، ظاهر قرآن نیکو منظر و شگفت آور، و باطن آن عمیق، و از فهم عموم فراتر است، آسمان قرآن را ستارگانی است و بر بالای آن ستارگان ستارگان دیگر (دارای آیاتی است که

ص: ۱۲

۱-۱- هدنه را در لغت بمعنی مصالحه و سکون ضبط کرده اند و حضرت دار هدنه را در جواب مقدار بدار بلاغ و انقطاع تفسیر مینماید، و شاید وجه تعبیر حضرت از دار دنیا بدار هدنه و تفسیر بدار بلاغ و انقطاع این باشد که اصل هدنه مصالحه و سازش بین دو دسته متحارب است (چنانچه مجمع البحرین ضبط کرده) و پیداست که سازش بین متحارب سازش و آرامش موقت است و چون دار دنیا دار تمهل و املاء (مهلت دادن) و امتحان است و بمجرد اینکه کسی اوامر الهی را مخالفت کند از وی مؤاخذه نمیشود و بنکال و عقوبت عملش گرفتار نمیگردد، این تمهل و املاء الهی را بهدنه و سازش تعبیر فرموده و جواب حضرت هم جواب از غایت و نتیجه است چه غایت تمهل بلاغ و انقطاع است و نیز اشاره بتجدد و تصرم موجودات است زیرا هر موجود ممکن آن بآن موجود و معدوم میشود و دائما در خلع و لبس است و در حکمت ثابت شده که معلول و ممکن چنانچه در حدوث احتیاج بعلت دارد در بقاء هم محتاج بعلت است و باید آن بآن افاضه شود چون چراغ که هر آنی احتیاج بمدد نفت دارد [.....]

بآنها هدایت میشود و آیات دیگری است که بر آن آیات دلالت میکنند (برای قرآن حد و منتهی است و بر آن حدّ حدّ دیگر) (۱) عجائب قرآن احصاء نمیشود و غرائب آن (چیزهای کمیاب و نادر) کهنه نمیگردد، قرآن چراغهای هدایت و مناره های حکمت و دلیلهای معرفت و خداشناسی است برای کسی که بحقیقت قرآن آشنا گردد بنا بر این لازم است که کنجکاوان و متفکران دیده خود را جولان دهند و صفت بصیرت را بطور رسا بکار برند تا از هلاکت نجات، و از وقوع در بیچارگی رهایی یابند زیرا تفکر و اندیشه مایه زندگی دل بینا است چنانچه روشنی وسیله رهروی استفاده کننده از نور در تاریکیهاست پس بر شما باد به نیک گذر کردن از این دنیا و اندک انتظار کشیدن در این سرا.

پایان ترجمه

گفتار دوم در بیان عدم تحریف قرآن

بعضی از ظاهرینان بواسطه برخی از اخبار که موهم تحریف است بدون تحقیق قائل بتحریف در قرآن شده اند و این گفتار بسیار واهی و بی اساس است و ما در مجلد اول کلم الطیب (۲) آنچه از اساتید کرام و آیات عظام مانند:

مرحوم نائینی و درچه و بلاغی اخذ نموده و بنظر رسیده بود متذکر شدیم، و در اینجا نیز لازم است این قسمت را تحت چند مطلب متعرض گردیم:

۱- قرآن بزرگترین معجزه پیغمبر اسلام بوده و از ابتدای نزول، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بآیات آن تحدی مینمود و دلیل صدق دعوی خود قرار میداد

ص: ۱۳

۱- ۱- اشاره بنامتناهی بودن باطن قرآن است چنانچه از جمله و باطنه عمیق و جمله لا تحصی عجائبه، نیز این معنی استفاده میشود

۲- ۲- کلم الطیب ۳۵۹-۳۶۵

و چنانچه در بیان طرز نزول قرآن متذکر میشویم قرآن نجومی و آیه آیه و سوره سوره نازل میشد و چون پایه و اساس دین، و وسیله دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین بود از همان روز اول اهتمام بسیار بحفظ و ضبط آن داشتند و بمحض نزول، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مسلمانان قرائت و آنان ضبط میکردند و در مواقع لازم برای مشرکین و یهود و نصاری تلاوت، و آنان را بدین مبین دعوت مینمودند و عده بنام کتاب وحی معروف بودند و آیاتی که نازل میشد مینوشتند هر چه عده مسلمین رو بزیرادی میرفت اهتمامشان در این امر بیشتر می شد و چه بسیار از آنها که تمام قرآن را ضبط و حفظ کرده بودند و هر چند مرتبه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاوت مینمودند مانند حضرت علی علیه السلام، عبد الله بن مسعود، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو الدرداء، عباده بن صامت، سعد بن عیبید و غیر اینها مخصوصا علی امیر المؤمنین علیه السلام که عالم بشأن نزول و تفسیر و تأویل قرآن، و از روز اول بعثت تا رحلت حضرت ختمی مرتبت در سفر و حضر ملازم آن سرور بود و تا اواخر بعثت که عده مسلمانان بده ها هزار رسید همه کم و بیش حافظ قرآن بودند اگر چه بحسب سبقت و فضیلت تفاوت داشتند و از طرفی پیغمبر اسلام مسلمانان را بتلاوت قرآن و عمل نمودن باوامر و نواهی آن تاکید میفرمود و مسلمانان هم تلاوت قرآن و حفظ و دراست آن را شعار اسلام و نشانه ایمان و وسیله تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقدّم در فضیلت و مایه سعادت خود میدانستند و از اینجهت در حفظ و ضبط آن ساعی و کوشا بودند با اینوصف چگونه ممکن بود که چیزی از قرآن اسقاط یا در آن کم و زیاد بشود ولی چون وحی در حیات رسول خدا منقطع نشده بود و مسلمانان منتظر نزول وحی بودند قرآن را در مصحف واحد جمع نموده بودند، هنگامی که

رسول خدا رحلت و وحی منقطع شد مسلمین در حضور هزاران حفاظ قرآن را در مصحف واحد جمع کردند و از آن ببعده نیز قرآن کریم با همین اهتمام عظیم مسلمین در قرون و اعصار متمادیه و مراقبت تام و تمام در استنساخ از آن دوره بدوره و قرن بقرن بدست ما رسیده است بلی در تنظیم قرآن رعایت ترتیب نزول نشده، مثلاً آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (۱) که بعد از آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۲) نازل شده بچندین آیه قبل از آن ضبط شده و آیه تطهیر إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۳) که آیه مستقلی است در بین آیات زوجات نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نوشته شده و غیر اینها، ولی اینها مربوط بکم و زیاد یا تغییر اسلوب قرآن نیست ۲- گفتار بزرگان از دانشمندان و اساتید فن درباره عدم تحریف:

شیخ صدوق ره با کمال احاطه و تتبعی که در اخبار دارد در کتاب اعتقاداتش میگوید «اعتقاد ما امامیه اینست که قرآنی که بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد همین است که ما بین الدفتین است و بیش از این نیست و هر که بما نسبت دهد که قائل بنقصان در قرآنیم دروغگو است» شیخ مفید ره در کتاب مقالاتش گفته «جماعتی از امامیه گفته اند که از قرآن هیچ کلمه و هیچ آیه و هیچ سوره کم نشده ولی آنچه در قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام از تاویل و تفسیر معانی قرآن بر حقیقت تنزیلش ثبت شده حذف گردیده است سید مرتضی ره بعد از قول بعدم نقیصه، میفرماید «کسانی که از امامیه

ص: ۱۵

۱- ۱- آیه ۵ سوره مائده

۲- ۲- آیه ۶۹ سوره مائده

۳- ۳- آیه ۳۳ سوره احزاب

و حشویه مخالفت کرده اند اعتنایی بمخالفت آنها نیست زیرا باخبار ضعیفی که گمان کرده اند صحیح است استناد نموده اند» شیخ طوسی ره در تفسیر تبیان میگوید «اما کلام در زیاد و کم شدن قرآن از سخنانی است که لایق بقرآن نیست زیرا قول بز یاد شدن در قرآن بطلان آن اجماعی تمام مسلمانان از خاصه و عامه است و قول بکم شدن نیز خلاف ظاهر مذهب مسلمین میباشد، و نزد ما هم اقرب بصواب و الیق بصحت، قول بعدم نقیصه است و سید مرتضی ره آن را تایید فرموده و از ظاهر روایات نیز همین معنی ظاهر و هویدا است، و روایاتی که از خاصه و عامه مخالف این نقل شده روایات آحادی است که مفید علم نیست و بهتر اعراض از آنها است» و شیخ طبرسی ره در مجمع البیان کلام شیخ را متابعت نموده است شیخ کبیر در کشف الغطاء فرموده «شک نیست که قرآن بحفظ ملک دیان از نقصان محفوظ است چنانچه قرآن و اجماع علماء در هر زمان بر این امر دلالت میکند و اعتباری باخبار نادره نیست» قاضی نور الله در کتاب مصائب النواصب گفته «آنچه بشیعه امامیه از وقوع تغییر در قرآن نسبت داده شده، جمهور امامیه بآن قائل نشده اند بلکه عده کمی که اعتناء بقول آنها در میان علماء شیعه نیست گفته اند» شیخ بهایی ره فرمود، «درست اینست که قرآن عظیم محفوظ از زیاده و نقصان است و قول خدای تعالی «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بر این امر دلالت دارد» مقدس بغدادی در شرح وافیه فرموده «معروف بین اصحاب ما عدم نقیصه در قرآن است بحدی که اجماع آنها بر این مطلب نقل شده» محقق ثانی رساله مستقله درباره عدم تحریف نوشته (۱)

ص: ۱۶

و مرحوم سید استاد سید محمد باقر درجه در درس خود تصریح میفرمود که اخبار تحریف باطل و ضعیف و خلاف اجماع است.

و استادنا الاعظم مرحوم نائینی در درس خویش نکوهش بسیار از قول بتحریف میکرد و اخبارش را ضعیف میشمرد و تفسیر منسوب بامام حسن عسکری را مدخول میدانست و مدعی اجماع بر بطلان تحریف بود و مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن اهمیت بسیار باین مطلب داده و اخبار تحریف و آیاتی را که ملصق بقرآن دانسته اند ردّ نموده است (۱) ۳- اخبار تحریف از جهاتی قابل اعتماد نیستند:

الف- اکثر آنها ضعیف اند زیرا راوی آنها از غلات یا نواصب بوده یا خبرش مرسل یا مقطوع است ب- بسیاری از آنها معارض یکدیگرند و دو خبر که معارض یکدیگر شد از درجه اعتبار ساقط میشود ج- مخالف با اخبار معتبره هستند که تاب مقاومت با آنها ندارند د- معرض عنه اصحاب اند (علماء فن از آنها اعراض نموده و مورد اعتناء قرار نداده اند) و بگفته محقق خراسانی «خبر معرض عنه هر چه صحّتش بیشتر شود ضعفش زیادتر گردد» ه- خلاف اجماعند چنانچه گذشت و- مخالف با نصّ قرآنند «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۲) إِنْ أَنْ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۳) ز- پاره از آنها مشتمل بر مطالبی است که خلاف ضرورت دین یا مذهب یا برهان قطعی است

ص: ۱۷

۱- ۱- مقدمه تفسیر آلاء الرحمن فصل ثانی

۲- ۲- سوره فصلت آیه ۲۴

۳- ۳- سوره حجر آیه ۹

ح- اگر اخبار تحریف درست باشد قرآن از استدلال ساقط میشود و حال آنکه ائمه طاهرين و علماء راشدين و عامه مسلمين از زمان نزول تا اين زمان در فروع و اصول بقرآن استدلال ميکرده اند و قرآن را یکی از ادله اربعه ميشمارند ط- بسياری از تحريفاتي که قائل شده اند موجب رکاکت عبارت میشود و قرآن را از فصاحت خارج میکنند ی- اکثر اخبار تحريف قابل توجیه اند و راجع بتفسير یا تأویل یا شأن نزول آیاتند، باین معنی که یا از جانب حق تفسير و تأویلش نازل شده یا جبرئیل امین حین نزول تفسير کرده یا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حین تلاوت بیان فرموده یا از ائمه طاهرين تفسيرش رسیده و مربوط باصل قرآن نیستند بالجمله قول بتحريف مخالف ضرورت دین و مذهب و اجماع مسلمين و نص قرآن مبین و برهان عقل و استدلال ائمه طاهرين است ۴- در اخبار دارد (۱) که حضرت علی علیه السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ردا بر دوش نگرفت مگر برای نماز تا قرآن را جمع آوری کرد و هنگامی که از جمع آوری و نوشتن آن فارغ شد در محضر مسلمانان آورد و گفت این کتاب خداست همانطور که خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده و من آن را جمع کرده ام، گفتند آن همین است که نزد ماست و ما را بدان نیازی نیست حضرت قسم یاد کرد بعد از این روز آن را نخواهید دید.

و بعضی گمان کرده اند قرآنی را که حضرت علی علیه السلام جمع آوری کرد بیش از این قرآن و در آن کلمات و آیاتی بوده که از این حذف شده است و از اینجهت قائل بتحريف شده اند، ولی این گمان باطل و مدّعی بدون دلیل بوده بلکه برهان بر خلاف آن قائم است و آنچه مسلم است و محققین از علماء متذکر شده اند

ص: ۱۸

اینست که قرآنی که حضرت علی علیه السلام جمع آوری فرموده بترتیب نزول و تقدم منسوخ بر ناسخ و متضمن شأن نزول و تفسیر و تأویل و ذکر خاص و عام بوده و چون این قسمت با اغراض و مقاصد افراد خاص منافات داشته از اینجهت آن را نپذیرفتند ۵- در بعضی از کتب و زبانهاست که عثمان در زمان خلافتش دستور داد قرآن را جمع آوری کنند و قرآنی را که زید بن ثابت جمع کرده بود از آن استنساخ نموده ببلاد اسلامی فرستاد و سایر قرآن‌ها را سوزانید و این سخن بی پایه و نادرست است برای اینکه اولاً (چنانچه قبلاً متذکر شدیم) قرآن پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلافاصله در مجمع مسلمانان در مصحف واحد جمع گردید و ثانیاً تا زمان خلافت عثمان جمعیت مسلمانان اکثر نقاط زمین را گرفته و بیش از هزار شهر را در قلمرو خود درآورده و نسخ قرآن در همه بلاد مسلمین منتشر شده بود و برای عثمان مقدور نبود که تمام قرآنهایی را که در نقاط مختلف جهان بود جمع آوری کرده و بسوزاند و بر فرض اگر چنین عملی میکرد با چه عکس العملی از جانب مسلمانان روبرو میشد؟ و آیا از سینه مسلمانان میتوانست محو کند؟

بلی در بعض اخبار دارد (۱) که از عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب خواست قرآنی را که نوشته اند باو دهند تا با قرآنی که خودش نوشته تطبیق کند عبد الله بن مسعود امتناع کرد دستور داد او را زدند و بزور قرآن او را گرفته سوزانیدند و اما رسم الخطی که در بعض مصاحف بعثمان نسبت میدهند دلیل بر این نیست که اختلافی با سایر قرآن‌ها داشته باشد، بلی ممکن است در وقف و وصل و تعیین آیات و طرز کتابت بعض کلمات و نحو اینها اختلافی باشد و این ضرری باصل قرآن نمیزند بلکه در رسم الخط عثمان در بعض موارد غلطهای کتابی هم دیده

ص: ۱۹

میشود مانند «لشیء» در آیه وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ (۱) که «لشای» بزیرا کردن الف بین شین و یاء نوشته و «لَأَذْبَحَنَّهُ» که لا اذبحنه (۲) ضبط کرده و در قرآن‌ها که از این رسم الخط استنساخ شده (مانند قرآن‌های چاپ مصر) بهمین نحو مکتوب میدارند، ولی در قرائت همگی لشیء و لا اذبحنه میخوانند.

گفتار سوم در تفسیر قرآن

اشاره

تفسیر در لغت بمعنی کشف و پرده برداشتن از چیزی پوشیده و در اصطلاح بیان مراد و مقصود از آیه است.

و در اخبار بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین از تفسیر برای و اظهار سلیقه در معنی آیات قرآن نهی شده: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده (۳) که فرمود

«من فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار»

(هر که قرآن برای و سلیقه خود تفسیر کند جایگاه او از آتش پر شود) و در روایت دیگر (۴) میفرماید

«من فسر القرآن برأیه فاصاب الحق فقد اخطأ»

(هر که قرآن را برای و سلیقه خود تفسیر کند و بحق برسد باز هم خطا رفته است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر و ان اخطأ فهو ابعد من السماء»

(هر که قرآن را برای خود تفسیر کند اگر درست دریابد او را اجری نباشد و اگر بخطا رود بیش از مسافت زمین و آسمان از حقیقت دور افتد) و در اینکه مراد از تفسیر برای چیست بین مفسرین اختلاف است و توضیح در این مقام اینست که طبق آیه شریفه هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ

ص: ۲۰

۱-۱- سوره کهف آیه ۲۳

۲-۲- سوره نحل آیه ۲۱

۳-۳- در اغلب کتب مفسرین عامه و خاصه در مقدمه تفسیر [.....]

۴-۴- سفینه در لغه قرأ

مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَ أُخْرُ مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۱) آیات قرآن بر دو دسته است: محکّمات و متشابهات محکم آنست که مقصود از آن بدون ضمّ ضمیمه (پیوستن پیوستی) روشن باشد مانند لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ (۲) و متشابه آنست که تاب معانی متعدّد داشته باشد و بدون ضمّ ضمیمه مقصود معلوم نگردد مثل ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (۳) و تاویل متشابه عبارت از مرجع و ضمیمه است که متشابه بآن بازگشت میکند و معنای مقصود بوسیله آن معلوم میگردد و این مرجع عبارت از آیه محکم یا خیر قطعی از رسول اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است که مبین قرآنند زیرا علم بتاویل قرآن طبق آیه مزبور مختصّ بخدا و راسخین در علم یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی است چنانچه در ذیل تفسیر آیه شریفه دلائل و اخبار آن را ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی و از جهت دیگر آیات قرآن دارای دو جنبه است جنبه ظاهری و جنبه باطنی، و ظاهر قرآن بر دو نوع است:

۱- نصوص: یعنی آیاتی که دلالت لفظ در آنها بر مراد و مقصود قطعی و یقینی است بطوری که خلاف آن احتمال نمی‌رود مانند. بسیاری از آیات وارده در

ص: ۲۱

۱- ۱- سوره آل عمران آیه ۷- (اوست آن خدایی که قرآن را بر تو فرو فرستاد در حالی که بعضی از آن آیات محکّمات است که آنها اصل کتاب است و بعضی دیگر آیات متشابهات، پس کسانی که در دلشان میل بباطل است دنبال آیات متشابه می‌روند بجهت طلب کردن فتنه و فساد و طلب کردن تاویل آیات متشابه و حال آنکه جز خدا و راسخین در علم تاویل آن را نمیدانند).

۲- ۲- سوره شعراء آیه ۲۱۶

۳- ۳- سوره اعراف آیه ۵۴

توحید و معاد جسمانی و غیر اینها در باب عقائد و غیره و در این قبیل آیات چون مراد معلوم است اشکالی در اخذ آنها نیست
۲- ظواهر: یعنی آیاتی که لفظ بر حسب قواعد عربیت (مانند اصاله العموم و اصاله الاطلاق و اصاله الحقیقه و نحو اینها)
دلالتش بر مقصود روشن و هویدا باشد ولی خلاف آنهم احتمال برود (به اینکه مخصّص یا مقید یا قرینه مجازی داشته باشد)
و در علم اصول حجت بودن ظواهر قرآنی (بعد از فحص تامّ از مخصّص و مقید و قرائن مجاز در اخبار و آیات و ادله عقلیه)
ثابت شده است و این مختصّ مجتهد است و غیر او نمیتواند بظواهر قرآن عمل کند و باطن قرآن یعنی معانی پوشیده که از
مطاوی قرآن استفاده میشود و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت در حدیث سابق که فرمود

(له تخوم و علی تخومه تخوم)

و غیر آن از احادیث کثیره که دلالت دارد که (برای قرآن ظاهری و باطنی است و برای باطن قرآن هم باطنی است تا بهفت
بطن منتهی شود) و در بعض اخبار برای قرآن هفتاد بطن ذکر شده و این اخبار اشاره بکثرت بطون قرآن است.

و علم به بواطن آیات قرآن از خصایص خاندان نبوت و عصمت و طهارت است و این منبع یکی از منابع و سرچشمه های علم
و حکمت خاندان نبوت است و جز بوسیله آنان راهی برای استفاده از این منبع نیست و کسانی که باستحسانات و حدسیات و
روایات غیر معتبره آیات قرآن را بدوق و مشرب خود تفسیر و تأویل میکنند اعتمادی بقول آنها نیست و مشمول اخباری هستند
که در نهی از تفسیر برأی مذکور شد بنا بر این تفسیر برأی عبارت از تفسیر کردن آیه متشابه بدون استناد بآیه محکم یا خبر
قطعی و همچنین تفسیر کردن بواطن آیات بدون استفاده از علوم ائمه اطهار است

چنانچه از بحث پیش استفاده شد در تفسیر قرآن باید بفرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مبینان قرآن (که طبق حدیث ثقلین و احادیث قطعی دیگر عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ائمه اثنا عشر میباشند) مراجعه کرد اما مراجعه بمفسرین عامه مانند عکرمه و مجاهد و عطاء و حسن بصری و ضحاک بن مزاحم و قتاده و مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن حیان و فخر رازی و امثال اینها درست نیست و اعتبار و اعتمادی بکلمات آنها نمیباشد برای اینکه:

۱- از طریق خود عامه و اهل رجالشان ضعیف شمرده شده اند چنانچه در حق عکرمه گفته اند (دارای عقیده خوارج و کذاب و غیر ثقه است) و درباره مجاهد از اعمش نقل شده (که تفسیرش را از اهل کتاب گرفته، و از جمله منکراتش اینکه مقام محمود را چنین تفسیر کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فردای قیامت پهلوی خدا در عرش جلوس میکند) و درباره ضحاک از یحیی بن سعید نقل شده که (ضحاک نزد ما ضعیف است و از ابن عباس روایت میکند و حال آنکه او را ملاقات نکرده) و درباره قتاده گفته اند که او مدلس است، و درباره مقاتل بن سلیمان از وکیع نقل شده که او کذاب است و از نسایی نقل شده که او دروغ میگفت و از یحیی بن سعید نقل شده که حدیث او قابل اعتناء نیست و در حق ابن حیان گفته که علم قرآن را از یهود و نصاری میگرفته و مطابق کتب آنها تفسیر میکرده و درباره مقاتل بن حیان از وکیع نقل شده که او را بکذب نسبت میداده و ابن معین او را ضعیف شمرده و احمد بن حنبل گفته که «اعتنایی بمقاتل بن سلیمان نیست» (۱).

ص: ۲۳

و درباره فخر رازی مرحوم نراقی در جامع السعادات میگوید روزی در اواخر عمرش گریه میکرد سببش را پرسیدند گفت مطلبی را سالهای متمادی معتقد بودم و فعلا فهمیدم اشتباه بوده و میترسم تمام عقاندم از این قبیل باشد، و این مطلب کاشف از این است که در تمام عقائدش شک داشته، و چون در اکثر امور تشکیک مینموده وی را امام المشککین نامیده اند ۲- کتب تفاسیر آنها مشتمل بر کفریات و افتراءاتی نسبت بمقام مقدس انبیاء است که مخالف با مبانی دین مبین و اصول مسلمة اسلام است مثل اینکه در تفسیر آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتَيْهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱) میگویند معنی آیه اینست که هر گاه پیغمبری تکلم کند یا حدیث گوید یا تلاوت و قرائت آیه کند شیطان در آن میان القاء ضلالت کند. و گویند وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سوره نجم را در مجمع مشرکین مکه قرائت میفرمود هنگامی که باین آیه رسید أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتَيْهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲) شیطان این دو جمله را بزبان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جاری کرد

«تلك الغرائق العلى منها الشفاعة ترجى»

(این بتها نیکویان بلند مرتبه هستند که از آنها امید شفاعت برده میشود) چون قریش این بشنیدند خورسند شده و گفتند محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خدایان ما را میستاید و بسجده افتادند، جبرئیل پیغمبر را خبر داد و حضرتش محزون شد پس این آیه برای تسلیت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل شد که بزعم آنان مفادش اینست که همه انبیاء و رسل هر گاه تلاوت آیات میکردند شیطان در زبان آنها تصرف میکرد ولی خداوند القاء شیطان را برطرف و آیات خود را محکم میدارد» و این کلام از جوهری فاسد است:

ص: ۲۴

۱-۱- سوره حج آیه ۵۱

۲-۲- سوره و النجم آیه ۱۹

۱- منافی با عصمت انبیاء است، ۲- موجب سلب وثوق و اعتماد از گفتار آنها میشود، ۳- منافی با آیات قرآن است مانند آیه شریفه وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۱) که در همان سوره و النجم است و آیات دیگر، ۴- سوره حج که شامل آیه مزبور است در مدینه نازل شده و سوره نجم در مکه و بیش از ده سال بین نزول این دو سوره فاصله شده و هیچ گونه مناسبتی با تسلیت ندارد و معنی ظاهر آیه اینست که «هر رسول و نبی را که فرستادیم آرزوی او هدایت قومش بود و شیطان القاء ضلالت میکرد و مردم را اغوا مینمود ولی خداوند رفع القاء شیطان را مینمود و آیات خود را محکم میفرمود» و از این قبیل کفریات و افتراءات در کلمات آنها بسیار است که انشاء الله هر یک را در محل خود اشاره خواهیم کرد

۳- مطالبی که در ذیل آیات متعرض میشوند اکثر تفسیر برای است، و اخباری را که در مذمت آن بود قبلاً متذکر شدیم ۴- روایاتی که نقل میکنند اغلب از کتب یهود و نصاری است و حال کتابهای آنها معلوم است ۵- اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند اگر منتهی بامثال ابو هریره و انس بن مالک و اشباه اینها بشود که حالشان نزد شیعه امامیه معلوم و کذاب و جعل بود نشان مسلم، و اگر بامیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و سلمان و عمار و امثال اینها بشود از حیث سند ضعیف است و اگر در بعض موارد استناد بروایات آنها شود برای الزام یا استفاضه و توافق و اثبات تواتر است ۶- قطع نظر از امور فوق اینها اهل خبره فن نیستند تا گفته شود رجوع باهل

ص: ۲۵

خبره با شرایطش جایز است زیرا بمحض نوشتن کتاب تفسیر و نام مفسّر بر خود نهادن خبرویت ثابت نمیشود و بر فرض که اهل خبره باشند فاقد شرائط مرجعیت اند اما کتب تفسیر امامیه اغلب آنها نیز خالی از نقص نیست برای اینکه، ۱- قسمت مهم آنها نقل اقوال مفسرین عامه است مثل اینکه میگویند عکرمه چه گفته یا مجاهد چه گفته یا عطاء چه گفته و تعجب اینست که بسا حضرت ابی جعفر باقر و ابی عبد الله صادق علیهما السلام را هم در عداد آنها می‌شمارند ۲- یک قسمت نقل اخبار ضعیفه مانند تفسیر منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام یا اخبار مجعوله غلات، یا اخبار خلاف اجماع و ضرورت مذهب مثل اخبار تحریف و غیر اینها از اخبار ضعیفه دیگر است ۳- یک قسمت فلسفه بافی و تطبیق آیات قرآن بر فرضیات حکماء و اختلافات (بهم بافته های) عرفاء است ۴- کوشش بسیار در ادبیت (صرف، نحو، اعراب، معانی بیان، لغت و نحو اینها) که چه بسا از فن تفسیر خارج است و بیش از مقداری که فهم عربیت بستگی بآن دارد لزومی ندارد ۵- جدیت بلیغی در ارتباط سوره ها و آیات بیکدیگر و حال آنکه چون قرآن نجوما (آیه آیه و سوره سوره) نازل شده، جز در مواردی که ارتباط و مناسبت ظاهر و معلوم است رعایت آن لزومی ندارد و بالجمله کتاب تفسیری که خالی از این عیوب باشد کم است و اگر خدا توفیق دهد و امام عصر مددی فرماید تصمیم دارم در این تفسیر آیاتی را که ظاهر الدلاله است بهمان ظاهر اکتفاء نمایم با رعایت اخبار وارده بر خلاف ظواهر و کلمات بزرگان از محققین و دانشمندان خبره فن،

و اگر ظاهر الدلاله نباشد هر گاه خبر معتبری در تفسیر و تأویل و بیان آن یافتم آن خبر را متذکر شده و تشریح نمایم و هر گاه خبر معتبری نیافتم علمش را باهلهش محول کنم، در صورت اخیر اگر چیزی در بیان آیه گفته شود مجرد احتمال است و قصد بمراد و مقصود، منظور نیست

گفتار چهارم در اختلاف قرائات

اشاره

مشهور بین علمای خاصه و عامه جواز قرائت قرآن بر طبق قرائت یکی از قراء سبعة (عمر و بن علاء بصری، عبد الله بن کثیر مکی، نافع بن عاصم مدنی، عبد الله بن عامر شامی، عاصم و حمزه و کسایی کوفی) است.

و بعضی قرائت سه نفر دیگر (یزید بن فعقاع مدنی و یعقوب بن اسحق حضرمی و خلف ابن هشام) را نیز ضمیمه نموده و قرائت این ده نفر را صحیح و معتبر و غیر اینها را شاذ دانسته اند و بعضی مجرد صحت عربیت را در قرائت کافی دانسته اگر چه مطابق قرائت احدی از قراء نباشد مانند مرحوم آیه الله یزدی در عروه الوثقی و جماعتی تنها قرائت قرآن را مطابق سیاهی جایز دانسته مانند مرحوم استاد شیخ جواد بلاغی ره و آنچه بنظر صحیح و درست میآید همین قول اخیر است و دلیل مشهور بر مدعای خود از چند وجه است ۱- متواتر بودن قرائت هر یک از قراء هفتگانه از زمان ایشان تا این زمان و این دعوی مخدوش و مورد انکار است برای اینکه اولاً- قرائت هر کدام از ایشان بواسطه دو راوی بآنها منتهی میشود و در بسیاری از موارد در روایت کردن از ایشان با هم اختلاف دارند و خود این اختلاف موجب عدم ثبوت قرائت هر یک

از قراء میشود(۱) و بر فرض ثبوت قرائت هر یک از قراء، تازه هر کدام شخص واحدی بوده که عدالت و وثوق او ثابت نیست و از واحد دیگری روایت کرده که حال اغلب آنها در روایت مثل خود او است. و حتی سندهای هیچکدام از این قرائات نزد اهل سنت صحیح و معتبر نیست تا چه رسد بشیعه امامیه، و تعجب اینست که بعضی قرائات قراء سبعة را از نبی صلی الله علیه و آله و سلم متواتر میدانند، و حال آنکه سند هر یک از قراء مضبوط است و علاوه بر اینکه حال راویان آنها معلوم و اغلب غیر معتبر و مخدوشند، از آحاد تجاوز نمیکند تا چه رسد به اینکه متواتر باشد و ثانیاً از استدلال هر یک بر صحت قرائت خود و وجوه ترجیح آن بر سایر قرائات معلوم میشود که قرائت آنها از روی اجتهاد بوده و مستند بروایت نیست، مانند استدلالاتی که در ترجیح کلمه ملک بر مالک و عکس آن میکنند ثالثاً نفس اختلاف قراء و تعارض آنها تمام را از اعتبار ساقط میکند زیرا هر یک قرائت دیگری را باطل میدانند ۲- اخباری که از طریق عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که «ان القرآن نزل علی سبعة احرف»، (قرآن بر هفت حرف نازل شده) و گفته اند مقصود از هفت حرف، هفت قرائت است، و این استدلال نیز مخدوش است برای اینکه:

اولاً سند این اخبار حتی در رجال عامه ضعیف شمرده شده، و ثانیاً معارض با اخبار دیگری است که نقل کرده اند

«انّ القرآن علی اربعة احرف»

یا «انزل

ص: ۲۸

۱- ۱- در نظر دارم که مرحوم استاد درچه قدس سره «کفوا» بدو ضمه و واو را با اینکه مطابق سیاهی است اشکال میکرد چون حفص تنها از عاصم روایت کرده و ابی بکر راوی دوم عاصم مخالفت نموده بنا بر این قرائت عاصم ثابت نمیباشد و نویسنده در چهل سال قبل در حوزه درس ایشان رساله مختصری در این مورد نوشته و اثبات کردم که غیر از قرائت حفص که مطابق با سیاهی است قرائت دیگری جایز نیست یا جوازش ثابت نیست

و ثالثا در معنای سبعة احرف در خود اخبارش اختلاف است در بعض روایاتش دارد

«انزل القرآن علی سبعة احرف آمر و زاجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل»^(۱)

و در بعض روایاتش دارد

«انزل القرآن من سبعة ابواب علی سبعة احرف زاجرا و آمرا و حلالا و حراما و محکما و متشابهها و امثالا»^(۲)

و در بعض روایاتش دارد

«انزل القرآن علی عشره احرف بشیر و نذیر و ناسخ و منسوخ و عظه و مثل و محکم و متشابه و حلال و حرام»^(۳)

و در تفسیر آلاء الرحمن از کتاب الاتقان نقل میکند که چهل قول در معنای سبعة احرف گفته اند، بنا بر این بر فرض صحت حدیث، مجمل میشود و از دلالت میافتد و رابعا معارض با اخبار دیگری است که از طریق عامه نقل شده مثل خبری که ابن انباری از عبد الرحمن سلمی نقل میکند که گفت «قرائت ابی بکر و عمر و عثمان و زید بن ثابت و مهاجرین و انصار یکی بود»^(۴) یا خبری که ابی داود از انس بن مالک نقل میکند که گفت «پشت سر ابی بکر و عمر و عثمان و علی نماز خواندم همه مالک یوم الدین خواندند و اول کسی که ملک یوم الدین خواند مروان بن حکم بود»^(۵) و خامسا این اخبار با اخباری که از ائمه هدی بطریق شیعه رسیده مردود است مثل حدیثی که کافی مسندا از حضرت باقر علیه السّلام و صدوق ره در عقائدش از

ص: ۲۹

۱-۱- تفسیر آلاء الرحمن ص ۳۰ (قرآن بر هفت حرف نازل شد، امر کننده، منع کننده، تشویق کردن، بیم دادن، جدل، قصه ها و مثلها)

۲-۲- تفسیر آلاء الرحمن ص ۳۰ (قرآن از هفت در بهفت حرف نازل شد، منع کننده، امر کننده، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال)

۳-۳- تفسیر آلاء الرحمن ص ۳۱ (قرآن برده حرف نازل شد، مژده دهنده، ترساننده، ناسخ، منسوخ، پند، مثل، محکم، متشابه، حلال و حرام)

۴-۴- و تفسیر آلاء الرحمن ص ۳۱ [.....]

۵-۵- تفسیر آلاء الرحمن ص ۳۱

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که «انّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف یجی ء من الروات»

(بدرستی که قرآن یکی است و از جانب خداوند یکتا نازل شده و اختلاف از ناحیه راویان آمده است) و در کافی بسند صحیح از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت

«قلت لابی عبد الله علیه السلام انّ الناس یقولون انّ القران نزل علی سبعة احرف فقال علیه السلام کذبوا اعداء الله و لكنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد»^(۱)

(گفتم بحضرت صادق که مردم میگویند قرآن بر هفت حرف نازل شده فرمودند دروغ میگویند دشمنان خدا بلکه قرآن بیك حرف از جانب یکی نازل شده) سادسا بالوجدان واضح است که جبرئیل قرآن را بر پیغمبر هفت مرتبه و هر مرتبه بر طبق قرائت یکی از قراء نازل نکرده ۳- خبری که از طریق شیعه از ائمه هدی رسیده که فرمودند

«اقروا القرآن كما یقرأ الناس»^(۲)

(قرآن را همانطوری که مردم میخوانند بخوانید) و ادّعاء کرده اند که مراد از ناس در این خبر قراء سبعة هستند:

این ادّعاء هم بدون دلیل و باطل است زیرا ظاهر از ناس عموم مسلمین از عامّه و خاصّه هستند که قرآن را مطابق سیاهی قرائت میکنند و تنها بعضی از قراء که بخواهند اظهار فضلی کنند بر طبق قرائت قراء سبع میخوانند، لذا این خبر دلیل بر مدّعی ماست نه ادّعی آنها.

ص: ۳۰

۱- ۱- فی کتاب فضل القرآن باب النوادر حدیث ۱۲ و ۱۳

۲- ۲- فی الکافی کتاب فضل القرآن باب النوادر حدیث ۲۳ هکذا «قرأ رجل علی ابی عبد الله و انا استمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقرءوها الناس فقال ابو عبد الله علیه السلام کف عن هذه القراءه، اقرأ كما یقرأ الناس الحدیث

بنا بر آنچه ذکر شد ادله مشهور بر اثبات صحت قرائت هفتگانه هیچ قابل اعتماد نیست و تنها سیاهی قرآن که از زمان نبی صلی الله علیه و آله و سلم تا این زمان بنحو تواتر بما رسیده، معتبر است.

و دلیل بر این مدعا اینست که قرآن مجید آنچه نازل میشد مسلمین با کمال جدّیت و تمام رغبت ضبط، و مکرر بر یکدیگر قرائت، و تصحیح مینمودند و چنانچه گذشت عدّه زیادی تمام قرآن را حفظ نموده و بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرائت میکردند و از زمان نبی صلی الله علیه و آله و سلم بیعد هزارها قرآن نوشته شده و هزاران نفر آن را حفظ داشتند و حافظین قرآن رقیب قرآنها بوده اگر یک قرآن بر خلاف سیاهی نوشته میشد آن را تصحیح میکردند و قرآنها رقیب حافظین بوده اگر یک نفر بر خلاف سیاهی میخواند غلط شمرده میشد و حتی کسانی که میخواستند قرائت قراء را رعایت کنند در حواشی قرآن بخط قرمز می نوشتند و از این جهت سیاهی قرآن بسواد یا سیاهی قرآن معروف شد و این سیاهی بنحو تواتر بلکه فوق آن از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بدست، بما رسیده و قابل هیچگونه خدشه نیست چه اگر در این نحوه تواتر خدشه شود در عالم تواتری یافت نخواهد شد و در این صورت باید در سند قرآن هم تأمل نمود.

و اینکه معروف است سیاهی قرآن مطابق قرائت حفص از عاصم نوشته شده اشتباه است بلکه حفص مطابق سیاهی قرائت کرده و قبل از حفص و عاصم همه قرآنها بر طبق همین سیاهی بوده و مطابق آن قرائت مینموده اند و دلیل دیگر اینکه قرائت سیاهی قرآن باجماع مسلمین بلکه ضرورت دین صحیح است و احدی در صحت آن اشکال نکرده ولی غیر سیاهی باطل نباشد

مورد شبهه و اشکال است بنا بر این نباید امر قطعی یقینی را کنار گذاشته و بمشکوک عمل کرد.

بلی اعتماد و رجوع بقراء در تشخیص مخارج حروف و مراعات مد لازم و ادغام و قلب و اخفاء و اظهار و تفخیم و ترقیق و اماله و اشمام و وقف و وصل و امثال اینها در صورتی که از عرف عرب خارج نشود و شرایط خبریّت در آنها موجود باشد، مانعی ندارد بلکه بسا لازم است

گفتار پنجم در فضیلت قرائت قرآن و آداب آن و تعلیم و تعلم و حفظ قرآن

اشاره

اخبار در فضیلت قرائت قرآن و ختم آن و قرائت هر یک از سوره ها و خصوص بسیاری از آیات شریفه قرآن و خواندن از روی مصحف یا از حفظ، و تلاوت در نماز نشسته و ایستاده و خواندن بصوت حسن و با ترتیل و غیر اینها بسیار و در کتب اخبار مضبوط است (۱) و ما در اینجا بذکر چند روایت اکتفاء میکنیم ۱- در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرموده

«من قرء القرآن قائماً فی صلاته کتب الله له بكلّ حرف مائه حسنه و من قرأ فی صلاته جالساً کتب الله له بكلّ حرف خمسين حسنه و من قرأ فی غیر صلاته کتب الله له بكلّ حرف عشر حسنات» (۲)

(هر کس قرآن را ایستاده در نماز بخواند خداوند برای او بهر حرفی صد حسنه بنویسد و هر که نشسته در نماز بخواند خداوند برای او بهر حرفی پنجاه حسنه بنویسد و هر که در غیر نماز بخواند خداوند برای او بهر حرفی ده حسنه بنویسد)

ص: ۳۲

۱-۱- کافی کتاب فضل القرآن و باب هفتم کتاب لآلی الاحبار و سایر کتب اخبار مراجعه شود

۲-۲- کتاب فضل القرآن باب ثواب قراءه القرآن

۲- در کافی از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت میکند که فرمود

«من قرء آیه من کتاب اللّٰه عز و جل فی صلاته قائما یکتب له بكل حرف مائه حسنه فاذا قرأها فی غیر صلاته کتب اللّٰه له بكل حرف عشر حسنات و ان استمع القرآن کتب اللّٰه له بكل حرف حسنه و ان ختم القرآن لیلا صلّت علیه الملائکه حتی یصبح و ان ختمه نهارا صلّت علیه الحفظة حتّٰی یمسی و کانت له دعوه مجابه و کان خیرا له ممّا بین السماء الی الارض، قلت هذا لمن قرء القرآن فمن لم یقرأ قال یا ابا بنی اسد ان اللّٰه جواد ماجد کریم اذا قرء ما معه اعطاه اللّٰه ذلک»^(۱)

(هر کس آیه از کتاب خدای عز و جلّ در نمازش ایستاده بخواند برای او بهر حرفی صد حسنه نوشته شود و هر گاه در غیر نماز بخواند برای او بهر حرفی ده حسنه نوشته شود و اگر قرآن را استماع کند برای او بهر حرفی یک حسنه نوشته شود و اگر قرآن را در شب ختم کند فرشتگان برای او طلب رحمت کنند تا صبح نماید و اگر در روز ختم کند فرشتگان نگاهبان برای او طلب رحمت کنند تا شام نماید و برای او دعای مستجاب باشد. راوی گوید گفتم این ثوابها برای کسی است که قرائت قرآن نماید، پس کسی که نتواند بخواند؟ حضرت فرمود ای برادر بنی اسد خداوند جواد بزرگوار و کریم است هر گاه بخواند آنچه با اوست از قرآن «از حفظ دارد» خداوند این ثوابها را باو عطا کند

آداب قرائت قرآن

آداب قرائت بر دو قسم است: ۱- آداب ظاهریه ۲- آداب باطنیه، و آداب ظاهریه قرائت قرآن عبارت است از:

۱- با طهارت بودن ۲- با کمال ادب خواندن ۳- با طمأنینه در حال

ص: ۳۳

۱- ۱- کتاب فضل القرآن باب ثواب قراءه القرآن

ایستاده یا نشسته بدون اینکه تکیه دهد یا چهار زانو بنشیند ۴- شمرده خواندن چنانچه در قرآن میفرماید وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِلاً (۱) ۵- جهر متوسط اگر ایمن از ریا باشد و گرنه آهسته خواندن ۶- با حال حزن و بکاء بودن ۷- تحسین و تجوید قرائت
۸- اداء حقوق قرائت به اینکه بآیه سجده که میرسد سجده کند و بآیه عذاب استعاذه نماید و بآیه رحمت و مغفرت استرحام و
استغفار کند و بآیات بهشت مسئلت نماید و بآیه دعاء، دعاء و بآیه تکبیر، تکبیر و بآیه تسیح، تسیح کند ۹- قبل از شروع
بقرائت استعاذه کند، چنانچه شرحش بیاید ۱۰- پس از فراغ از قرائت هر سوره بگوید «صدق الله العلی العظیم و بلمغ رسوله
الکریم اللهم انفعنا به و بارک لنا فیه و الحمد لله رب العالمین» و آداب باطنیه عبارت است از:

۱- فهمیدن و پی بردن بعظمت کلام، به این معنی که بداند قرآن کلام الهی است که از عرش عظمت حق نزول نموده تا
بمرتبه افهام خلق رسیده برای اینکه بشر را از تیه ضلالت و سرگردانی بسر منزل سعادت جاودانی هدایت کند، و کلید خزائن
گوهرهای گرانبھایی است که هر که بچنک آرد بغنای حقیقی نائل گردد و آب حیاتی است که هر که بیاشامد از زندگانی
جاوید بهره مند شود و داروی شفا بخشی است که هر که بنوشد از دردهای نهانی و آشکار شفا یابد ۲- دانستن و پی بردن
بعظمت گوینده کلام، یعنی بداند که گوینده آن خداوند بزرگ و آفریدگار و پروردگار جهانیان است که ذات مقدسش
جامع جمیع کمالات و منزله از همه عیوب و نواقص و مبرا از احتیاج است و نهایی برای صفات کمال و عظمت و کبریایی و
علو او نیست و او حکیم علی الاطلاق و عالم بجمیع سرائر و ضمائر و قادر بر هر چیز و سمیع و بصیر و مدرک و لطیف و خبیر
است

ص: ۳۴

۳- از طهارت ظاهر بطهارت باطن التفات نمودن، به این معنی که بدانند چنانچه ظاهر قرآن را بدون طهارت نمیتوان مس نمود تا زبان انسان از سخنان زشت و ناروا پاک نگردد و دل انسان از اخلاق ناپسند و صفات نکوهیده پیراسته نشود حقیقت کلام حق را دریابد و لذت شیرینی آن را درک نماید ۴- با خضوع و خشوع و رقت قلب و خوف خدا قرائت کردن چنانچه در جامع السعادات (۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند

«من قرء القرآن و لم یخضع و لم یرق قلبه و لم ینشأ حزنا و وجلا فی سره فقد استهان بعظیم شأن الله و خسرنا مبینا»

(کسی که قرآن بخواند و خاضع نشود و رقت قلب نداشته باشد و در باطنش حزن و ترس پیدا نشود بتحقیق بامر بزرگ خدا توهین کرده و زیان آشکارایی نموده) ۵- با حضور قلب و ترک حدیث نفس که روح هر عبادتی است، قرآن خواندن ۶- در معانی آیات قرآن تدبیر نمودن، در قرآن میفرماید أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲) (پس آیا در قرآن تدبیر نمیکنند بلکه بر دلهای آنان قفل زده شده) و در جامع السعادات (۳) از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند

«لا خیر فی عبادہ لا فقه فیها و لا فی قراءہ لا تدبّر فیها»

(در عبادت بدون علم و در قرائت بدون تدبیر خیری نیست) ۷- متحقق شدن بحقایق قرآن از اعتقادات و اخلاق فاضله و اعمال صالحه چون قرآن مشتمل بر توحید و بیان صفات و افعال صانع عالم و اوصاف و احوال روز قیامت و بهشت و دوزخ و علت بعثت انبیاء و صفات و رفتار آنها و تمجید از گروندگان به پیغمبران و تقبیح مخالفین آنان، و بیان صفات حسنه و اخلاق پسندیده و همچنین صفات سیئه و اعمال نکوهیده و ذکر فوائد اطاعت و ایمان و عمل صالح

ص: ۳۵

۱-۱- صفحه ۶۱۴

۲-۲- سوره محمد (ص) آیه ۲۶

۳-۳- صفحه ۶۱۴

و زیانهای معصیت و کفر و اعمال زشت، و بیان قصص و حکایات امم گذشته، و غیر اینها از امور دیگر میباشد که خواننده قرآن باید از هر قسمت از این امور کاملاً بهره برداری کند، بامور اعتقادی آن معتقد، و باخلاق فاضله اش متخلق، و باعمال شایسته اش متحقق گردند، از قصص آن عبرت گرفته بوعده های قرآن امید وار و از وعید آن بهراسد ۸- تخصیص: یعنی متوجه باشد که خداوند او را مخاطب قرار داده با وی تکلم میکند و گویا در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از زبان وی کلام الهی را میشنود ۹- تأثیر قلبی: یعنی از مواعظ قرآن متعظ شود، (پند بگیرد) اوامر آن را امتثال، و از نواهی آن اجتناب کند، بذکر نعم الهی که میرسد شکرگزاری و از بلیات و نقماتش استعاذه نماید و بحول و قوه الهی متمسک و از هر حول و قوه ای بیزاری جوید و توفیق امتثال اوامر و اجتناب از نواهی قرآن را از خدا طلب نماید ۱۰- ترقی بدرجات و مراتب کلام حق: باین معنی که در مرتبه اول خود را مقابل حق به بیند که با خدا تکلم میکند، و در مرتبه دوم کلام حق را بشنود که بنده اش را مخاطب قرار داده با او سخن میگوید، در مرتبه سوم خدا را بچشم دل به بیند چنانچه از حضرت سید الشهداء و از حضرت صادق علیهما السلام روایت شده (۱) «خداوند بر بندگانش در کتاب خود و کلام خود تجلی مینماید»

تعلیم و تعلم قرآن

در کتاب لآلی الاخبار (۲) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

ص: ۳۶

۱- ۱- جامع السعادات ۶۱۷

۲- ۲- باب هفتم صفحه ۳۴۱

(قرآن طعام میهمانی است که خداوند خوان آن را گسترده و مردم را دعوت فرموده، پس از این طعام بقدر قدرت خود بهره برداری کنید).

مأدبه طعامی است که برای عروسی و نحو آن تهیه میشود و پیغمبر اکرم قرآن را تشبیه بچنین طعامی فرموده چون انواع و اقسام اغذیه روحی از معارف الهی و اخلاق انسانی و کمالات نفسانی و عبادات بدنی که موجب تکمیل روح انسانی و سعادت اخروی و رسیدن بفیوضات و نعم بهشتی است در این کتاب بوده و بر هر کس لازم است که از این خوان نعمت الهی باندازه استطاعت و توانایی خود فرا گیرد و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند (۱) که فرمود

«من تعلم القرآن و تواضع فی العلم و علم عباد الله و هو یرید ما عند الله لم یکن اعظم ثوابا منه و لا اعظم منزله منه و لم یکن فی الجنة منزل و لا درجه رفیعه و لا نفیسه الا کان له فیها اوفر النصیب و اشرف المنازل»

کسی که قرآن فرا گیرد و در طریق دانش فروتنی کند و بندگان خدا را بیاموزد و قصد او رسیدن بآنچه نزد خداست باشد، در بهشت ثواب کسی بزرگتر از او و مقام کسی بالاتر از او نباشد و در بهشت منزل و درجه رفیع و گرانبهایی نیست جز آنکه بهره زیادت و منزل بالاتر و والاتر از او است و از حضرت سجاد و صادق علیهما السلام روایت (۲) میکند که

«من تعلم منه حرفا ظاهرا كتب الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات قال علیه السلام لا اقول بكل آیه و لکن بكل حرف باء او تاء او شبههما»

هر که حرف ظاهری از قرآن بیاموزد خداوند برای او ده حسنه بنویسد و ده گناه از نامه

ص: ۳۷

۱-۱- باب هفتم صفحه ۳۴۱

۲-۲- باب هفتم صفحه ۳۴۱ [.....]

عمل او محو کند و ده درجه برای او بالا- برد، سپس فرمود نمیگویم که این ثوابها برای یاد گرفتن هر آیه از قرآن است بلکه میگویم برای یاد گرفتن هر حرفی مانند باء و تاء و مانند اینهاست و در حدیث دیگر از حضرت رسالت (۱) روایت میکند

«من علمه أى ولده القرآن دعى بالابوين فكسبا حلتين يضىء من نورهما وجوه اهل الجنة»

(هر که فرزند خود را تعلیم قرآن دهد پدر و مادرش را بخوانند و دو حوله که نور آنها صوره اهل بهشت را نورانی کند بانها بپوشانند و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود در تتمه آن حدیث

«لا يمكن تقويمهما لاحد و يوضع على رأسهما تاج يضىء مسافه اثني عشر الف سنه» (۲)

ممکن نیست بر احدی قیمت آن حوله را نماید و گذاشته شود بر سر آنها تاجی که بمقدار مسافت دوازده هزار سال نور میدهد و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود

«من علم ولده القرآن فكانما حج البيت عشرة آلاف حجه و اعتمر عشرة آلاف عمره و اعتق عشرة آلاف رقبه من ولد اسمعيل و غزا عشرة آلاف غزوه و اطعم عشرة آلاف مسكين مسلم جائع و كائما کسی عشرة آلاف عاری مسلم و يكتب له بكل حرف عشر حسنات و يمحي عنه عشر سيئات و يكون معه فى قبره حتى يبعث و يثقل ميزانه و يجاوز به على الصراط كالبرق الخاطف و لا يفارقه القرآن حتى ينزل به من الكرامه افضل ما يتمنى» (۳)

حفظ و حمل قرآن

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ص: ۳۸

۱- باب هفتم صفحه ۳۴۱

۲- باب هفتم صفحه ۳۴۱

۳- باب هفتم صفحه ۳۴۱

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة و المجتهدون قواد اهل الجنة» (۱)

نگهبانان قرآن دانایان اهل بهشت، و کوشش کنندگان در ترویج و تبلیغ و عمل بقرآن جلوداران اهل بهشتند و نیز در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود

«الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره»

(حفظ کنندگان قرآن که عامل بآن باشند با سفیران بزرگوار و نیکو کار باشند) «۲» و در لآلی الاخبار «۳» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«اشرف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل»

(بزرگوارترین امت من نگهبانان قرآن و شب بیداران عبادت پروردگارند) و نیز در کتاب لآلی «۴» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«حملة القرآن هم المحرفون برحمه الله الملبسون نور الله يا حملة القرآن تجيوا الى الله بتوقير كتابه يزدكم حيا و يحببكم الله الى خلقه»

نگهبانان قرآن بدست آورندگان رحمت الهی و در برکنندگان جامه نور خداوندی هستند کنایه از اینکه رحمت الهی شامل حال ایشان و نور خداوندی در قلوب آنان تابش میکند) مراد بحمله قرآن کسانی هستند که قرآن را حفظ و نگهبانی و بدستورات ۱- مجلد دوم صفحه ۶۰۳ حدیث ۱۱- مجتهد در اصطلاح مستنبط احکام را گویند و در لسان اخبار بکوشش کننده در مطلق عبادات اطلاق میشود و در این حدیث ظاهر اینست که مراد بمجتهدان کسانی هستند که در تبلیغ و ترویج احکام کوشش و جدیت نموده و رهنما و کشنده مردم بطرف بهشتند

۲- مجلد دوم صفحه ۶۰۳ حدیث ۲- السفره الملائکه الذین یسفرون بین الله و انبیائه و الاصل فی ذلك السفر و هو كشف الغطاء لان السفره یؤدون الكتاب الى الانبياء و المرسلین و یکشفون به الغطاء كما فی مجمع البحرین

۳- باب هفتم صفحه ۳۴۲

۴- باب هفتم صفحه ۳۴۲

ص: ۳۹

آن عمل نموده نگذارند از بین برود و احکام آن تعطیل گردد و لذا در حدیث دوم حافظ قرآن را قید فرموده به اینکه عامل بقرآن باشد و گرنه صرف حفظ کردن قرآن و عمل نمودن بآن مثمر ثمری نیست بلکه مشمول آیه شریفه است که در مذمت یهود نازل شده **مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا** «۱» (مثل کسانی که توریه بر آنان حمل شد و ایشان توریه را برنگرفتند و عمل بآن نکردند مثل خری است که کتابها بر آن بار کنند) و البته چنین کسان عرفاء و جلوداران اهل بهشت و در مراتب سفرای کرام الهی خواهند بود چه آنکه مراد از سفراء ملائکه هستند که بین خدا و انبیاء واسطه اند و کتب و احکام الهی را بر آنان میآورند و حمله قرآن نیز بمنزله سفیران الهی هستند که دستورات قرآن را علما و عملا بمردم ابلاغ میکنند

گفتار ششم در بیان معجزه بودن قرآن و وجوه اعجاز آن

قرآن مجید بزرگترین معجزات پیغمبر اسلام است بلکه چنین معجزه باین عظمت بهیچ یک از انبیاء از آدم تا خاتم عطا نشده، و این معجزه از جهاتی بر سایر معجزه ها مزیت و ترجیح دارد:

۱- سایر معجزات بتنهایی برای اثبات نبوت کافی نیستند بلکه باید بطور قطع از خارج ثابت شود که آورنده معجزه دعوی نبوت نموده و واجد شرایط نبوت و فاقد موانع آن بوده تا معجزه دلیل بر صدق دعوی او باشد، ولی قرآن بتنهایی برای اثبات نبوت کافی است زیرا بصراحت جمیع این امور را بیان میکند و احتیاج بامر دیگری ندارد ۲- اغلب معجزات بلکه نوع آنها مخصوص زمان اقامه آن معجزه و مشاهده ۱- سوره جمعه آیه ۵

کنندگان بوده و برای دیگران دلیل بر اثبات نبوت نیست مگر اینکه بطریق تواتر یا از راه قطع ثابت شود مانند عصای موسی و ید بیضاء و احیاء موتی و تسبیح سنگریزه و امثال اینها ولی قرآن برای هر زمان و هر کس تا دامنه قیامت معجزه بودن آن باقیست ۳- قرآن هر سوره و هر آیه آن علیحده معجزه است بخلاف سایر معجزات ۴- اغلب معجزات بلکه جمیع آنها از یک جهت معجزه اند ولی قرآن از جهات متعدده معجزه است که ذیلاً بآنها اشاره مینمائیم اول از جهت فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب «۱» چون مردم از حیث معارف و معلومات و رشته های ترقی و تعالی در ازمنه مختلفه متفاوتند لذا حکمت الهی مقتضی بوده که در هر دوره و زمان معجزه پیغمبرانش را نظیر همان رشته ای که مردم در آن مهارت دارند قرار دهد تا حجت بر آنها تمام تر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی که فنّ سحر رواج کامل داشت و اهل فنّ سحر را از غیر سحر بخوبی تمیز میدادند معجزه آن حضرت را عصا قرار داد تا خیره فنّ از اتیان بمثل آن عاجز شده اقرار بمعجزه بودن آن کنند و بر سایرین حجت تمام شود و همچنین در زمان حضرت عیسی که علم طب رونق بسزایی داشت معجزه حضرت عیسی را مرده زنده کردن و کور و کر مادر زاد و ابرص را شفا دادن قرار داد که بر اطباء و دیگران معلوم شود که این قسمت خارج از حدود طب بوده و خارق عادت و دلیل بر صدق مدعای آن حضرت است و حجت بر آنان تمام باشد ۱- فصاحت و بلاغت عبارت از سلاست کلام و ارتباط معانی با یکدیگر و حسن تنظیم کلمات و حروف و موافقت کلام با فطرت و نداشتن تکلف در افاده مقاصد و آسانی وارد شدن معانی در خاطر و استعمال کردن الفاظی که شایسته افاده معانی مقصوده باشد.

و اما زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت چون قسمت جزیره العرب از هر گونه علم و کمال خالی بود نه بهره از معارف حکمی و نه سهمی از اخلاق انسانی و نه نصیبی از علوم و صنایع مادی داشتند لذا اگر معجزه از قبیل معجزه موسی و عیسی علیهما السلام برای آن حضرت قرار داده میشد عامه مردم نمیتوانستند تمیز دهند و توهم سحر و صنایع غریبه و امثال اینها درباره آن میشد و بالاخره حجت کاملاً بر آنان تمام نبود، و تنها چیزی که عرب جاهلیت در آن مهارت بسزا و ید طولایی داشت فن فصاحت و بلاغت و ادب عربی بود که در آن باوج ترقی و تعالی و سر حد کمال و عظمت رسیده بودند و باندازه اهمیت داشت که در مواسم حج و مواقع دیگر مجالس و محافلی تشکیل داده و شعراء بزرگ و خطباء سترگ در آنها شرکت کرده و اشعاری را که گفته بودند انشاد نموده و با یکدیگر مقایسه و بر یکدیگر مفاخره و مباحثات میکردند و هر قصیده که افصح و ابلغ بوده انتخاب نموده بر کعبه میآویختند تا در موسم حج قبائل مختلف عرب آن را مشاهده نموده موجب بلند نامی و شهرت و عظمت آنها گردد در چنین عصری حکمت اقتضاء کرد که خداوند معجزه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را از قبیل همین قرار دهد تا بفهمند که این طرز کلام از قدرت بشر خارج بوده تصدیق برسالت حضرتش نموده راه عذری برای آنان باز نباشد، و در خود قرآن مکرر در مقام تحدی برآمده و با صدای رسا بهمگان اعلان نموده که اگر شک دارند که این کلام خداست که بر پیغمبرش نازل شده مانند آن را بیاورند.

و نخست معارضه بمثل فرموده قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱» و سپس تنزل ۱- آیه ۹۱ سوره اسراء (بگو اگر آدمیان و طایفه جن جمع شوند برای اینکه مانند این قرآن را بیاورند نتوانند اگر چه بعضی از آنان پشتیبان بعض دیگر باشند)

نموده و باوردن ده سوره مثل قرآن اکتفاء فرموده أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ «۱» و باز هم تنزل نموده و باوردن یک سوره مثل قرآن دعوت کرده می فرماید قُلْ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا فَآتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ «۲» و این ندای قرآن از زمان بعثت حضرت تا این زمان بگوش همه جهانیان و دشمنان اسلام از یهود و نصاری و عرب و غیر آنها رسیده و در میان آنها فصحاء و بلغاء بسیار بوده و اگر میتوانستند یک سوره مثل قرآن بیاورند این قدر خود را بزحمت جنگ و خونریزی نیانداخته و هر روز انواع مکر و حيله و سیاست بازی بر ضد اسلام و مسلمین (چه در صدر اول اسلام از ناحیه مشرکین قریش و یهود و چه بعد از آن از طرف نصاری و غیر آنها) نمی نمودند و اگر آورده بودند مانند آتش در مناره و خورشید در وسط روز ظاهر و هویدا بوده و در همه روزنامه ها و مجلات و رادیوها برخ مسلمین میکشیدند.

بنا بر این هر عاقلی اگر چه از علم فصاحت و بلاغت بلکه از لغت عرب بهره نداشته باشد این معنی را کاملاً میفهمد که اگر قرآن، کلام خدا و ما فوق قدرت بشر نبود با اهمی که در این باره داشتند مانند آن را آورده بودند و اینکه نتوانسته مثل آن را بیاورند معجزه بودن قرآن و بالتیجه نبوت پیغمبر اسلام را ۱- سوره هود آیه ۱۷ (بلکه میگویند محمد (ص) این کلمات را خود بهم میبافد بگو شما هم ده سوره مثل آن را بهم بافته بیاورید

۲- سوره بقره آیه ۲۱ و ۲۲ (هر گاه نسبت بآنچه بر بنده خود فرستادم در شک و تردید هستید سوره مانند آن بیاورید و گواهان خودتان را غیر از خدا دعوت کنید اگر راست می گوئید و اگر چنین نکردید و هرگز نخواهید کرد از آتشی که برای کافران آماده شده است پرهیزید.)

ثابت میکند. و اما کسی که بهره از عربیت و علم فصاحت و بلاغت داشته و کلمات فصحاء و بلغاء عرب را تتبع نموده و آیات قرآن را با آنها مقایسه کند فصاحت و بلاغت، روانی و سلاست، شیرینی و ملاحظت قرآن بخوبی برای وی ظاهر میشود و درمی یابد که هیچ کلامی از فصیح ترین شعراء و خطباء عرب حتی کلمات دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مواعظ و خطب و کلمات قصار و همچنین خطب نهج البلاغه و کلمات سایر ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین (با اینکه در کمال فصاحت و بلاغت بوده بحدی که درباره خطب نهج البلاغه گفته شده «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق») در مقابل قرآن عرض اندام نمیتواند بکند و اگر جمله از قرآن در میان صدها جمله از کلمات دیگران قرار گیرد مانند بدر در میان ستارگان می درخشد، و این حقیقتی است راجع بمجموع الفاظ و معانی قرآن بطوری که اگر این معانی را در قالب الفاظ دیگر بریزند و یا تحریف و تبدیلی در کلمات آن بدهند سلاست و حلاوت خود را از دست میدهد (مثل اینکه قرآن را بزبانهای دیگر ترجمه، و یا کلمات آن را بکلمات مرادف و جمل آن را بجمل مشابه تبدیل نمایند و یا جای بعض کلمات را عوض کنند مثلا صفاتی را که برای خدا در آخر آیات ذکر میشوند جایجا سازند، عزیز حکیم را بجای حمید مجید و غفور رحیم را مکان سمیع بصیر بگذارند و نحو اینها زیرا هر کدام مناسب و مرتبط با مطلبی است که در ضمن آیه بیان میشود در صورتی که جایجا شود نسبت بمطلب آیه نامربوط میگردد) و این خود دلیل واضحی است بر اینکه در قرآن تحریفی رخ نداده است.

در خطابهایی که بحضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن میشود حضرتش را بصفتی مخاطب قرار میدهد که مناسب مأموریت اوست آنجا که مأمور به تبلیغ است یا ایها الرسول گفته میشود، آنجا که مأمور بتقوی و تربیت ازواج است

یا ایها النبی خطاب میشود در جای دیگر یا ایها المزمّل و در جای دیگر یا ایها المدثر و همچنین در هر جایی مناسب آن مقام بحضرتش خطاب میگردد، در تشبیهات و تمثیلات قرآن باندازه رعایت مناسبت بین مشبه و مشبه به و ممثّل و ممثّل به شده که هر بیننده را متعجب میسازد در یک جا بلعم باعورا و هر که منع و زجر الهی و ترک آن و دریافتن آیات الهی و جدا شدن از آنها بحال او یکسان بوده و در هر صورت دنبال هوای نفس برود بسگّ مثل زده است که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون میکند و اگر او را رها کنی باز چنین کند فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ «۱» و در جای دیگر یهود را که کتاب الهی را فرا گرفته و بآن عمل نکردند بخری که بر آن کتابها بار کرده باشند تشبیه نموده میفرماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً «۲» و در جایی مثل کسانی که غیر خدا را ولیّ خود قرار میدهند بعنکبوت زده میفرماید مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «۳» و غیر اینها از تمثیلات دیگر، و بالجمله هر قسمتی از قرآن را که بررسی کند عجائب و غرائبی از فصاحت و بلاغت درک میکند که باصطلاح اهل فن «یدرک و لا یوصف» ادراک میشود ولی نمیتوان توصیف نمود «۴» ۱- سوره اعراف آیه ۱۷۶

۲- سوره جمعه آیه ۵

۳- سوره عنکبوت آیه ۴۱

۴- موقعی فکر میکردم که چرا خداوند در قصص موسی و هارون، فرعون و هامان و قارون را اسم میبرد و در قصص ابراهیم و هود و صالح مثل نمرود و شداد و غیره را اسم نمیبرد سپس برخورد نمودم به اینکه فصاحتی که در اسم آنها هست در این اسماء نیست و شاید تسمیه اینها از اینجهت باشد [.....]

ص: ۴۵

دوم از جهت استدلالات عقلی: پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عصری قیام نمود که سراسر جهان بویژه قسمت جزیره العرب را ظلمت جهل و ضلالت فرا گرفته و معارف حقه و علوم الهی بکلی از میان جامعه رخت بر بسته، شرک و بت پرستی و خرافات و موهومات جانشین توحید و خداپرستی و حقایق و معقولات شده بود در چنین زمانی نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ندای توحید و خداپرستی را بلند نمود و با استدلال و برهان بطرزی ساده و آسان و در کمال احکام و اتقان حقایق را برای مردم بیان فرمود بطوری که عوام با فطرت ساده و سلیم خود بخوبی دریابند و خواص خدشه و اشکالی در طریق استدلال آن نیابند.

دانشمندان و فلاسفه بزرگ پس از سالهای متمادی که رنج و زحمت تحصیل دانش را بر خود هموار نموده و معلمین متعدد و کتب علمی و فلسفی مختلف را مطالعه نموده و کتابی در یکی از فنون مینگارند و درباره موضوعات متنوع آن استدلال مینمایند کمتر دلیلی دیده میشود که در عین دشواری و پیچیدگی مورد خدشه و ایراد آیندگان قرار نگیرد، و با توجه به اینکه پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معلمی ندیده و کتابی نخوانده و با دانشمندان و علماء معاشرتی نداشته هر عاقلی حکم میکند که این علوم و معارف را از سرچشمه علم الهی که از هر شائبه جهل و خطاء مصون است اخذ فرموده **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ** «۱» ملاحظه کنید در مقام اثبات صانع بچه طرزی بدیع و آسان استدلال مینماید **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** «۲» در عین اینکه موضوع را بدیهی تلقی میکند دلیل آن را ذکر نموده میفرماید آیا امری که دلیلی باین سادگی و محکمی ۱- سوره النجم آیه ۴ (آنچه میگوید نیست مگر وحیی که باو الهام شده، آموخته است باو شدید القوی

۲- سوره ابراهیم آیه ۱۱ (آیا در خدا که خالق آسمان و زمین است شکی هست)

دارد (دلالت اثر بر مؤثر) که هر که بهره از خرد داشته باشد بآن حکم میکند قابل شک است.

در مقام اثبات توحید میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۱» که در عین سادگی قاطع ترین دلیلی است که حکما در اثبات توحید ذکر نموده اند و بدلیل تمایز معروف است و تقریر فلسفی آن را در کلم الطیب ذکر نموده «۲» و در محل خود نیز متعرض خواهیم شد و در مقام اثبات صفات مثل علم و قدرت و حکمت میفرماید أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۳» و نیز میفرماید أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ «۴» که از عجائب و غرائب صنع و آثار حکمت که در موجودات است استدلال بعلم و حکمت و قدرت و عظمت صانع مینماید و درباره توحید عبادتی میفرماید اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ «۵» دلیل بر معبودیت خدا را ربوبیت و خالقیت او قرار داده و باصطلاح تعلیق حکم بوصف کرده که مشعر بعلیت است.

و درباره توحید افعالی میفرماید أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ الی آخر الآیات فی سوره الواقعة «۶» ۱- سوره انبیاء آیه ۲۲ (اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از خدا بود هر آینه زمین و آسمان فاسد میشدند)

۲- مجلد اول صفحه ۱۰۰

۳- سوره ملک آیه ۱۴ (آیا کسی که آفریننده است دانا نیست؟ و حال آنکه او دانای بدقایق امور آگاه از رموز آنها است)

۴- سوره غاشیه آیه ۱۷ (آیا نظر نمیکنند بشر که چگونه آفریده شده و با آسمان که چگونه برافراشته شده و بکوهها که چگونه گمارده شده و بزمین که چگونه گسترده شده)

۵- (عبادت کنید پروردگارتان را که شما را آفریده)

۶- سوره واقعه از آیه ۵۸ تا آیه ۷۲.

ص: ۴۷

و در مورد اثبات نبوت میفرماید قل إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ «۱» که بیان آن ذکر شد و راجع باثبات معاد جسمانی میفرماید قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ «۲» خداوندی که قادر بر ایجاد ماده و صورت است قدرت بر خلع صورت خاکی و افاضه صورت بشری هم دارد، آن وقتی که هیچ نبود او را بیافرید «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَيِّذُكُورًا» اکنون که تغییر صورتی داده بصورت اولی در آوردن او آسان تر است و غیر اینها از آیات دیگر که در قرآن مجید بر مطالب علمی استدلال فرموده که اگر بخواهیم بیان کنیم بطول می انجامد و مقصود در اینجا اشاره ای بیش نیست و اگر بخواهید بین حق و باطل بخوبی تمیز دهید استدلالات قرآن را با استدلالات اناجیل اربعه مقایسه کنید و ببینید چه استدلالات پوچ و فاسدی در مورد تعدد آلهه و تعدد ارباب و غیره نموده که هر بچه بآنها میخندد و در کلم الطیب «۳» پاره از آنها اشاره شده هر که طالب است بآنجا مراجعه نماید سوّم از جهت تشریح احکام: قرآن مجید در عین اینکه مشتمل بر معارف الهی و اصول دیانت حقّه است حاوی قوانین جامع و عادلانه است که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت و تنظیم امور معاش و معاد و تکمیل مدارج ترقی و تعالی فرد و اجتماع و تضمین حقوق جمیع طبقات و حفظ مساوات حقوقی بین افراد تشریح شده، و با اینکه شامل قوانین کشوری، لشگری، سیاسی، قضایی، جنایی، جزائی، اقتصادی، بازرگانی، امور معاشرتی، زناشویی، خانه داری، تربیت ۱- سوره بقره آیه ۲۱ و ۲۲.

۲- سوره یس آیه ۷۹ (بگو زنده میکند این استخوانها را کسی که در مرتبه اول آنها را ایجاد کرد و او بهمه مخلوقات دانا است)

۳- مجلد اول صفحه ۲۹۵ تا ۲۹۸

ص: ۴۸

اولاد و غیر اینهاست، متضمن مصالح فرد و اجتماع و موافق فطرت و عقل سلیم است و هر چه سطح افکار بشر بالا رود و مراحل علمی بیشتری را طی کند حکم و مصالح قوانین قرآن روشن تر و احتیاج بشر باجرا آنها فروتر میگردد بشر عادی هر چند مراحل دانش را بیاماید و مکتبها و استادان حقوق را دیده و کتب و رسائل آن را مطالعه و بررسی کرده باشد نمیتواند قوانینی وضع کند که اولاً برای رفع احتیاجات جامعه بشر در هر دوره و زمانی صلاحیت داشته و ثانیاً معارض با قوانین دیگر نبوده و ثالثاً نقض و ایرادی بآنها وارد نشود «۱» تا چه رسد بفردی که مکتبی نرفته مدرّس و معلّمی ندیده و درس حقوقی نخوانده باشد و این خود دلیل قاطعی است بر اینکه قرآن از جانب خداوند منان بر قلب پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم القاء شده و گرنه چگونه میتواند بشری که درس نخوانده و مدرس ندیده و میان جامعه ای که بهره از علم و دانش نداشته اند میزیسته و در مدت بیست و سه سال دعوت خود همه اش گرفتار شکنجه و آزار و جنگ و جدال و هزاران گرفتاریهای دیگر بوده، چنین قوانینی وضع و تشریح نماید که عقول دانشمندان دنیا را متحیر سازد و همه سر تعظیم در مقابل آن فرود بیاورند و حقیقتاً اگر روزی جامعه بشر عناد و عصبیت و تقلید و هواپرستی را کنار گذارند و قوانین قرآن را بمورد اجراء نهند آن مدینه فاضله ای که آرزوی دیرینه فلاسفه و دانشمندان بلکه عموم طبقات بشر بوده در خارج تحقّق خواهد یافت و همه بدبختیها، گرفتاریها ۱- این موضوع امروز در نوع ممالک متمدنه متداول است، دوره بدوره مجالسی تشکیل و نمایندگانی انتخاب و درباره موضوعات مختلفه قوانینی وضع مینمایند دوره دیگر بمفاسد و مضار آن قانون یا نقص آن و یا تعارض آن با قوانین دیگر برخورد نموده آن را نقض و قانون دیگری وضع میکنند و چه بسا قانونی را چند مرتبه وضع و نقض و جرح و تعدیل مینمایند

، بیچارگیها، جنگها، خونریزیها، اضطراب و وحشتها و هزاران مفسد دیگر از میان جامعه رخت بر بسته، سعادت، صمیمیت، اتحاد، یگانگی، اخوت، برادری برابری، مودت، رحم، عاطفه و بالجمله همه خوبیها و محاسن جایگزین آنها خواهند شد ضمناً برای مزید بصیرت خوب است قوانین تورات و انجیل رائج را مطالعه و با قوانین قرآن مقایسه کنید (اگر چه قابل مقایسه نیست) تا بتحریف و سستی این کتابها واقف شده و اهمیت و عظمت احکام قرآن آشکارتر گردد و مادر کلم الطیب مقداری از آنها را نقل کرده هر که بخواند بآنجا مراجعه کند «۱» چهارم از جهت دستورات اخلاقی: محیطی که پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن نشو و نما کرده و بحد رشد و سپس بمرتب... نبوت و رسالت رسید از هر گونه فضائل انسانی و کمالات نفسانی خالی و همه اخلاق رذیله و صفات بهیمی، سبعی و شیطانی در آنجا حکمفرما بود. کبر، نخوت، خودپسندی، خیانت، دروغ، دزدی، قتل، غارت، بی عفتی، زنا، قمار، کینه توزی، ظلم، بی انصافی، میگساری و صدها مفسد دیگر در میان آنها شیوع داشت و تواضع، فروتنی، امانت، راستی، رحم، عاطفت، عفت، پاکدامنی، انصاف، مروت، عدالت، احسان و دیگر صفات نیک رخت بر بسته بودند، در چنین محیطی پیغمبر اسلام بوسیله قرآن جامعه را به پیراسته شدن از صفات زشت و آراسته شدن بصفات نیک دعوت فرمود. یک جا میفرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «۲» و در جای ۱- مجلد اول صفحه ۳۱۵-۳۲۲

۲- سوره نحل آیه ۹۲ (بدرستی که خدا امر میکند بعدالت و نیکی و اداء حقوق خویشاوندان و نهی میکند از کارهای قبیح و زشت و تجاوز بحقوق دیگران، شما را پند میدهد شاید متذکر شوید [.....])

دیگر میفرماید وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، الی آخر الآیات «۱» و جای دیگر میفرماید وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، الی آخر الآیات «۲» و غیر اینها از آیات دیگر که در سوره های مختلف قرآن است و کمتر سوره ای در قرآن وجود دارد که خالی از دستورات اخلاقی باشد حتی قصص قرآنی نتیجه آنها منتهی به تخلق باخلاق نیکان و اجتناب از عادات بدان میگردد بلکه هدف قرآن و علت بعث پیغمبر اسلام تتمیم مکارم اخلاق و تأسیس کارخانه آدم سازی و افتتاح مکتب اخلاقی بوده که میفرماید

«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»

و مکتبی را که قرآن تأسیس فرمود مانند بعض مکاتب فلاسفه مکتب تئوری و فرض نبوده بلکه مکتب عمل و تحقق دادن باخلاق حسنه و ملکات فاضله و صفات شایسته در خارج بوده و بمفهوم خالی از مصداق اهمیتی نداده و از همین جهت در مدت کمی توانست مردانی را تربیت کند که از لحاظ اخلاق و برادری و برابری، گذشت و صمیمیت و سایر صفات برجسته موجب حیرت جهانیان و واقعا در خور ستایش و ثنا باشند و در خود قرآن در توصیف آنان میفرماید وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۳» ۱- سوره اسری آیه ۲۳-۳۸ (پروردگار تو حکم میکند که غیر او را عبادت نکنید و پدر و مادر احسان نمائید)

۲- سوره فرقان آیه ۶۴- (بندگان خدا کسانی هستند که فروتن بر روی زمین راه میروند و هر گاه نادانان با آنها سخن گویند بکلام مسالمت آمیز پاسخ دهند)

۳- سوره حشر آیه ۹

ص: ۵۱

و بالجمله اگر کسی بدقت در دستورات اخلاقی قرآن بنگرد و سپس تأثیر شگفت آوری را که این دستورات در مسلمین صدر اول بخشید بررسی و مطالعه نماید اذعان و اعتراف میکند که این کتاب از جانب خداوند حکیم و مری و پروردگار جهانیان است که تربیت تکوینی و تشریحی آنان لایق بشان او است پنجم از جهت تاریخ: مقصود از جنبه تاریخی قرآن تنها ذکر قصه های انبیاء گذشته و ائمه های سابقه نیست بلکه از اینجهت است که قصه هایی را که قرآن ذکر میکند اغلب آنها در تورات و کتب عهد قدیم بوده در حالی که مشتمل بر کفریات و افتراءات بساحت مقدس انبیاء و امور خلاف عقل نسبت بذات پاک پروردگار است ولی قرآن مجید قصص مذکور را بیترین وجه و مصون از اینگونه افتراءات و مطالب ناروا ذکر فرموده، و با توجه به اینکه قبل از نزول قرآن خبری از قصه های انبیاء سلف و ائمه های گذشته جز در کتب و افواه یهود و نصاری نبوده و هر گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنها اخذ فرموده بود باید مشتمل بر همان خرافات و افتراءات بلکه بدتر از آنها باشد، هر صاحب خردی حکم میکند که منبع اخذ قرآن جز از ناحیه وحی پروردگار نبوده و ساخته و پرداخته بشر نیست و ما بطور اختصار قسمتی از قصص تورا را ذکر نموده و مقایسه آنها را با قصص قرآن بعهد خواننده گان میگذاریم:

در سفر پیدایش (تکوین) باب اول و دوم تورات قصه حضرت آدم و خوردن از شجره منهی و اغواء شیطان را ذکر میکند که حاصلش اینست که خداوند آدم و حوا را بیافرید و آنها را در باغ عدن جای داد و فرمود که از همه درختان بی ممانعت بخورید و از خوردن درخت معرفت نیک و بد آنها را منع فرمود و گفت زنهار از این درخت مخورید زیرا روزی که از آن بخورید خواهید مرد. مار (شیطان)

که از همه حیوانات هوشیارتر بود بزَن گفت اگر از آن درخت بخورید نخواهید مرد بلکه چشمان شما باز شود و مانند فرشتگان عارف نیک و بد خواهید بود و حوا از میوه آن درخت گرفت و خودش بخورد و با آدم نیز داد و او خورد آن گاه چشمان هر دو باز شد و فهمیدند که عریانند لذا برگهای انجیر را بهم دوخته ساتر ساختند و آواز خداوند را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ میخرامید و آدم و حوا خود را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند آدم را ندا داد کجایی؟ آدم گفت چون آواز ترا شنیدم ترسان گشتم زیرا عریانم پس خود را پنهان کردم و خداوند گفت که ترا آگاهید که عریانی؟ آیا از آن درخت که ترا قدغن کردم خوردی؟ آدم گفت این زن که او را قرین من ساختی بمن داد پس خداوند بزَن گفت چرا این کار کردی گفت مار مرا اغوا کرد پس خداوند مار را مورد غضب خود قرار داد سپس کروبیان را گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده و عارف نیک و بد گردیده و مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات هم بخورد و تا ابد زنده بماند پس آدم را از باغ بیرون کرد و کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشیاری که بهر سو گردش میکرد در طریق درخت حیات قرار داد تا آن را محافظت نماید این قصه آدم و حوا از نظر تورات رائج که در آن نسبت کذب و جهل و تجسم و تفریح و تفرج و عجز و شریک پیدا شدن برای حق تعالی، بخدا میدهد و این قصه در قرآن در سوره بقره «۱» و سوره اعراف «۲» و سوره طه «۳» ذکر شده در حالی که منزله از این مزخرفات و مصون از این افتراءات است که انشاء الله در محل خود بیان خواهیم نمود و باز در سفر پیدایش باب ۱۸ و ۱۹ قصه ابراهیم و آمدن ملائکه و بشارت ۱- آیه ۳۵-۳۹

۲- آیه ۱۸-۲۴

۳- آیه ۱۱۷-۱۲۳

ص: ۵۳

باسحق و هلاک شدن قوم لوط را متعرض است و نسبت شرب خمر و زنا با محارم بحضرت لوط داده و جماعتی از انبیاء را از نسل زنا می‌شمارد، و در قرآن در سوره هود «۱» و سوره ذاریات «۲» این قصه را ذکر فرموده و ساحت مقدس لوط را از این افتراءات پاک نگاهداشته.

و نیز در سفر خروج باب سوم و چهارم قصه مأمور ساختن خدا موسی را بطرف فرعون و مصریان ذکر میکند و میگوید موسی ابتداء عذر کند زبانی خود را آورد و پس از آنکه خدا نعم خود را ذکر فرمود و وعده نصرت باو داد گفت استدعا دارم که بفرستی بهر که میفرستی آن گاه خشم خدا بر موسی مشتعل شد و این قصه را در قرآن در سوره طه «۳» و شعراء «۴» و نمل «۵» و قصص «۶» مفصلاً بیان فرموده.

و باز در سفر خروج باب سی و دوم نسبت گوساله ساختن و گرفتن بنی اسرائیل که این خدای شماسست وعید گرفتن و قربانی سوزاندن برای گوساله را بهرون نسبت میدهد. و در سوره اعراف «۷» و سوره طه «۸» این قصه را ذکر فرموده و مقام مقدس هارون را از این عمل شنیع میرا کرده و نسبت آن را بسامری داده است علاوه بر این در کتب عهد قدیم قضایای دیگری نسبت بخدا و انبیاء میدهد که کفر محض و خلاف عقل و منطق و منافی با مقام عصمت انبیاء خداست مانند:

بحیله و خدعه گرفتن یعقوب برکت (نبوت) را از پدرش «۹» و کشتی گرفتن یعقوب با خدا از سر شب تا طلوع صبح و بر خدا غالب شدن و برکت را گرفتن «۱۰» و نسبت زنا دادن بدادود با زن اوریا «۱۱» و نسبت بتکده ساختن حضرت سلیمان ۱- آیه

۶۹-۸۳

۲- آیه ۲۴-۳۷

۳- آیه ۸-۸۳

۴- آیه ۱۰-۶۸

۵- آیه ۷-۱۴

۶- آیه ۴-۴۴

۷- آیه ۱۴۸-۱۵۴

۸- آیه ۸۵-۹۸ [.....]

۹- سفر پیدایش باب ۲۷

۱۰- سفر پیدایش باب ۳۲

۱۱- کتاب سموئیل باب یازدهم

برای زنانش بخواهش آنها در آخر پیری «۱» و غیر اینها از مزخرفات و نسبتهای زشت و ناروای دیگر.

و در کتب عهد جدید نیز نسبت شرب خمر بحضرت عیسی و شاگردانش داده «۲» و همچنین نسبت داده که مسیح بعروسی رفت و بخواهش مریم قدهای آب را تبدیل بشراب نمود و باهل منزل نوشانید «۳» و غیر ذلک از امور شرم آوری که در این کتابها بمقام قدس انبیاء نسبت میدهند که خواننده را بشگفت میآورد که دست تحریف و غرض ورزی تا چه حد در این قبیل کتب بکار رفته و ساحت مقدس فرستادگان خدا را تا چه اندازه آلوده ساخته ششم از جهت اخبار غیبی: پیش بینی هایی که اشخاص فطن و با فراست از امور آینده میکنند از روی آثار و زمینه هایی است که در زمان حاضر موجود و مستلزم حوادث آینده است مثل اینکه در جنگهایی که بین کشورهای مختلف واقع میشود جهات پیروزی و شکست را در دو طرف مورد بررسی و مطالعه قرار داده و حدس میزنند که فلان کشور غالب یا مغلوب میشود ولی قرآن کریم از اموری که خبر داده از آثار و زمینه هایی که مشهود بوده خلاف آن پیش بینی میشده:

چنانچه در اوایل بعثت که کفار قریش در کمال تسلط و اقتدار بوده و آن دشمنی ها و سختگیریها را نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وعده معدودی که بوی گرویده بودند مینمودند و کسی گمان نمیبرد که روزی رسول خدا و این عده معدود بر کفار قریش چیره و غالب شوند، از دفع شر آنان خبر داده میفرماید ۱- کتاب اول پادشاهان باب یازدهم

۲- انجیل متی باب ۲۶ و انجیل مرقس باب ۱۴ و انجیل لوقا باب ۲۲

۳- انجیل یوحنا باب دوم

ص: ۵۵

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۱) و همچنین غلبه دین اسلام را بر جمیع ادیان عالم بشارت داده میفرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۲) و چندی نگذشت که خداوند تبارک و تعالی شرّ مشرکین را از پیغمبر و مسلمانان دفع فرموده و دین او را در سرتاسر عالم ظاهر نموده و اکثر ممالک دنیا یا بشرف اسلام مشرف و یا تحت حمایت مسلمین درآمدند و مانند اینکه از غلبه رومیان بر ایرانیان خبر داده در وقتی که ایران در کمال عظمت و قدرت در عهد سلطنت خسرو پرویز بوده و روم شکست فاحشی از ایران خورده بود میفرماید الم غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ (۳) و از کثرت نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده با اینکه بیش از یک دختر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باقی نماند و آنهم در جوانی از دنیا رفت و میگفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقطوع النسل است ولی خداوند از همین یک دختر آن قدر ذریه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرمود که امروز شهر یا ده و قصبه ای نیست که از سادات خالی باشد میفرماید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (ما بتو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت نماز ۱- آشکارا بیان کن آنچه را که مأمور شده ای و از مشرکین روی بگردان، ما شر استهزاء کنندگان را از تو رفع خواهیم کرد

۲- سوره توبه آیه ۳۳ او آن خدایی است که رسول خود را بهدایت و دین حق فرستاد تا بر ادیان عالم او را چیره سازد اگر چه مشرکین را خوش نیاید

۳- سوره روم آیه ۲ رومیان در نزدیکترین زمینی که برای عرب زمین روم است مغلوب شدند و زود باشد که پس از مغلوب شدنشان غالب گردند در ظرف چند سال و بضع میان سه تا نه سال است)

بگذار و نحر کن بدرستی که دشمن تو مقطوع النسل است «۱» و غیر اینها از امور غیبیه ای که قرآن خبر داده و تحقق پیدا کرده است هفتم از جهت سلامتی تناقض و اختلاف: دانشمندان و حکماء بزرگ که پس از کوشش بسیار و دقت زیاد در فنی از فنون علمی کتابی مینگارند با اینکه جدیت کامل در تقریر و تحریر مطالب آن میکنند خالی از تناقض و اختلاف و وهن عبارت و فساد مضمون و امثال اینها نیست و همچنین عقلاء و برگزیدگان هر مملکتی که برای رفاه حال رعیت و ملت قانون وضع میکنند اختلافات و تناقضات بسیار در آن دیده میشود در صورتی که کتب و قوانین مزبور غالباً در بیان یک رشته از فنون علمی و اصول قانونی است لکن قرآن کریم با اینکه مشتمل بر فنون بسیار از علوم الهی و فن اخلاق تشریح احکام، سیاست مدن، فنون جنگی، تنظیم معاش، اصلاح معاد، علم معاشرت، حجج، امثال، مواعظ، حکم، ترغیب، تهدید، بشارت، انذار، قصص، تاریخ و امثال اینهاست کوچکترین اختلاف و تناقض و فساد مضمون و سخافت بیان در آن یافت نمیشود و حسن اسلوب و سلاست و حلاوتی که در اول آن مشاهده میگردد تا آخر آن مشهود است و این مطلب را خود قرآن با صدای رسا بجهانیان اعلام کرده میفرماید أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ ۱- در اخبار برای کوثر معانی متعدد نموده اند مانند کثرت نسل و کثرت امت و کثرت شفاعت و حوض کوثر و غیر اینها و محققین در مورد اختلاف اخبار در تفسیر آیات گفته اند در اخبار بیان مصادیق آیات شده و الفاظ عامه ممکن است مصادیق متعدد و مختلف داشته باشد و در هر خبری یکی از آن مصادیق ذکر شود، بنا بر این لفظ کوثر مبالغه در کثرت است و هر کثرتی را شامل میشود ولی با قرینه إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ظهور کامل در کثرت نسل دارد

اِخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱) (آیا در قرآن تدبیر نمیکنند، اگر از طرف غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار می یافتند) پس چون در قرآن اختلافی نیست دلیل بر اینست که از جانب خداوندی که از علم او چیزی پنهان نمیشود بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نازل شده.

یک کتاب انجیل که بیش از تاریخچه مختصری از مسیح نیست به بیند چه اندازه اختلاف و تناقض دارد و یک جا مسیح را پسر انسان و جایی پسر خدا و گاهی او را خدا و گاهی پسر داوود و از نسل او معرفی میکند و غیر اینها از اختلافات دیگر که در نسب مسیح و امور دیگر که در آن یافت میشود و ما در کلم الطیب متعرض شده ایم «۲» هشتم از جهت عدم ملالت در تلاوت آن: هر کتابی را که انسان مطالعه و قرائت کند یکی دو مرتبه که خوانده شد دیگر میل و رغبت بقرائت و مطالعه آن نبوده و موجب ملالت و خستگی میشود ولی قرآن هر چه تلاوت شود و در آیات آن تدبیر و تفکر گردد شوق و رغبت انسان زیادتر و حقایقی از آن کشف میشود که پیش از آن مکشوف نبوده و خستگی و ملالت در تکرار تلاوت آن پیدا نمیشود نهم از جهت استشفاء بقرآن: قرآن کریم هم چنان که شفا دهنده دردهای باطنی انسان از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است همین طور وسیله شفاء دردهای ظاهری و امراض جسمانی و آفات و گرفتاریهاست، و درباره استشفاء بآیات و سور قرآنی و حفظ از دشمن و حرز از بلیات و دفع آفات و غیر اینها اخبار بسیار وارد شده و تجربه نیز این مطلب را ثابت کرده است و خود قرآن نیز باین موضوع ناطق بوده میفرماید وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا «۳» ۱-
سوره نساء آیه ۸۴

۲- مجلد اول صفحه ۲۹۰-۲۹۲

۳- سوره اسری آیه ۸۴

ص: ۵۸

دهم از جهت استخاره بقرآن. و این نیز کرامتی است برای قرآن که از صدر اول اسلام تا این زمان بر جمیع طبقات مسلمین پوشیده نبوده و نتایج بسیار بیرکت آن بدست آمده است و مخفی نماند که جهات اخیر (هشتم و نهم و دهم) که برای اعجاز قرآن ذکر شد جهاتی که بتوان بآن تحدی نمود و مکابر و مخالف را قانع ساخت نبوده و غرض از بیان آنها تذکر و توجه مؤمنین و معتقدین بقرآن و ازدیاد ایمان آنان است

گفتار هفتم در بیان وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن

واضح و هویدا است که احترام هر چیزی که منتسب و وابسته شخص محترمی باشد احترام آن شخص و هتک آن، هتک حرمت آن شخص است مثلاً احترام بفرزند و خدمتگزار و بستگان کسی، احترام آن کس، و اهانت و تحقیر آنان، اهانت وی محسوب میگردد روی این اصل احترام بکعبه و مساجد و اماکن شریفه و ضرایح مقدسه و سایر منتسبات بآنها لازم، و نجس کردن و بی احترامی بآنها حرام است و احترام حجج اسلام و دانشمندان و مبلغین و طلاب علوم دینی و مؤمنین از همین جهت لازم، و بی احترامی و توهین بآنان حرام شده زیرا احترام آنان احترام بامام و پیغمبر و بالاخره احترام بخداست و اهانت بآنان، اهانت باینها میباشد و وجوب احترام بقرآن هم از جهت انتساب بحق تبارک و تعالی بوده و این احترام از جهاتی برای قرآن ثابت است:

۱- کلام الهی است که بقدرت کامله حق موجود شده چه آنکه یکی از صفات باری تکلم است یعنی قدرت بر ایجاد کلام دارد چنانچه برای حضرت موسی علیه السلام در کوه طور ایجاد سخن فرمود و موسی علیه السلام را طرف خطاب قرار داد وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «۱» و همچنین عین کلمات قرآن را خدا ایجاد و بر قلب رسول اکرم بوسیله جبرئیل امین القاء فرمود ۲- قرآن کتاب قانون الهی و مرامنامه دینی است و بر هر متدینی احترام بقانون و مرامنامه دین لازم است ۳- معجزه بزرگ پیغمبر اسلام است و احترام بآن، احترام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هتک آن، هتک حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است ۴- کتاب دستور العمل مسلمین و مایه سعادت دنیا و آخرت و نجات آنان از هلاکت و بدبختی نشأتین و وسیله ترقی و تعالی و عزت و شرافت آنهاست ۵- قرآن معرّف حقیقت پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام و انبیاء و رسل الهی و هداه الی الله است و احترام بقرآن در حکم احترام بآنان و بی اعتنایی بقرآن، بی اعتنایی بآنان محسوب میشود و بالجمله برای مسلمانان لازم است که احترامات قرآن را ملحوظ داشته و از بی اعتنایی و بی حرمتی بآن اجتناب ورزند، و مراد باحترام قرآن نه تنها احترامات ظاهری از قبیل نجس نکردن و بی وضوء مس کتابت قرآن نمودن و آداب قرائت را رعایت کردن و امثال اینهاست بلکه اهم، احترامات باطنی قرآن و عمل کردن بدستورات و پشت پا نزدن باحکام قرآنست و همچنین مراد از قرآن فقط مجموع قرآن نیست بلکه هر سوره و هر آیه از قرآن اگر چه جزء دعاء یا مقاله یا اعلان و آگهی باشد هم قرآن است و باید احترام آن رعایت شود. ۱- سوره نساء آیه ۱۶۲ [.....]

گفتار هشتم در شفاعت و خصومت قرآن

اخبار در شفاعت قرآن در روز قیامت از کسانی که پیروی آن را نموده و خصومت از کسانی که بی اعتنائی بآن کرده اند بسیار است و در خبری که در ضمن گفتار اول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردیم «۱» از قرآن بشافع مشفع و ما حل مصدق (یعنی شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته و خصومت کننده ای که مخاصمه او تصدیق میگردد) تعبیر فرموده و در کافی «۲» حدیث مبسوطی و مفصلی درباره آمدن قرآن بصحرای محشر و شفاعت آن از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند و در اول آن حدیث است که

«يا سعد تعلموا القرآن فانّ القرآن يأتي يوم القيمة في احسن صوره نظر اليها الخلق»

(ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا که قرآن در روز قیامت میآید در بهترین صورتی که خلق بآن مینگرند) و پس از آنکه گذر نمودن قرآن را از صفوف اهل محشر (صفوف مسلمین و شهداء و انبیاء و مرسلین و ملائکه) ذکر میکند تا اینکه پای عرش عظمت حق بسجده می افتد میفرماید

«فینادیه تبارک و تعالی یا حجّتی فی الارض و کلامی الصادق الناطق ارفع رأسک و سل تعط و اشفع تشفع فیرفع رأسه فيقول الله تبارک و تعالی کیف رأیت عبادی؟ فيقول یا ربّ منهم من صاننی و حافظ علیّ و لم یضیع شیئا و منهم من ضیعنی و استخفّ بحقیّ و کذب بی و انا حجّتک علی جمیع خلقک فيقول الله تبارک و تعالی و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی لأثینّ علیک الیوم احسن الثواب و لأعاقبنّ علیک الیم العقاب الی اخر الحدیث»

پس خداوند تبارک و تعالی قرآن را ندا میکند که ای حجت من در زمین و کلام راست (۱) صفحه ۱۱

۲- کتاب فضل القرآن حدیث اول صفحه ۵۹۶

ص: ۶۱

و گویای من، سر بلند کن و بخواه تا بتو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته گردد پس سر بلند کند خداوند تبارک و تعالی فرماید بندگان مرا چه دیدی؟

گوید ای پروردگار من بعضی از آنان مرا نگهداری نموده و مراقبت بر من کرده و چیزی از حقوق مرا تباه نساختند و برخی از آنان حق مرا ضایع نموده و درباره من استخفاف کرده و مرا دروغ شمردند و حال آنکه من حجت تو بر همه بندگان بودم، پس خدای تبارک و تعالی فرماید بعزت و جلال و بزرگواری خود قسم، هر آینه بر متابعت تو ثواب میدهم امروز بهترین ثواب را و عقاب میکنم بر مخالفت تو سخت ترین عقاب را تا آخر حدیث.

و نیز در کافی «۱» از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود

«یجی ء بالقرآن یوم القیمه فی احسن منظور الیه صوره»

سپس مرور قرآن را از صفوف اهل محشر و گزارش و عرض حال او را در پیشگاه عظمت حق ذکر کرده میفرماید

«فیقول تبارک و تعالی ادخلهم الجنة علی منازلهم فیقوم فیتبعونه فیقول للمؤمن اقرء و ارق قال فقرء و یرقاً حتی یبلغ کل رجل منهم منزله الّتی هی له فینزلها»

(پس خدای تبارک و تعالی خطاب بقرآن گوید اینان را داخل بهشت کن بحسب مراتب آنها، پس قرآن قیام کند و پیروان او از پی او باشند و بمؤمن گوید بخوان و بالا رو، حضرت فرمود پس مؤمن میخواند و بالا میرود تا اینکه هر کسی بمرتبه ای که برای اوست برسد) و در کافی «۲» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود

«انّ الدواوین یوم القیمه ثلاثه دیوان فیہ النعم و دیوان فیہ الحسنات و دیوان فیہ السيئات فیقابل بین دیوان النعم و دیوان الحسنات فتستغرق النعم عامه الحسنات و یبقی دیوان السيئات فیدعی بآدم المؤمن للحساب فیتقدّم القرآن امامه فی احسن صوره ۱- کتاب فضل القرآن حدیث ۱۱ و ۱۲

۲- کتاب فضل القرآن حدیث ۱۱ و ۱۲

فيقول يا ربّ انا القرآن و هذا عبدك المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتى و يطيل ليله بترتيلى و تفيض عيناه اذا تهجد فارضه كما ارضانى قال فيقول العزيز الجبار عبدى ابسط يمينك فيملأها من رضوان الله العزيز الجبار و يملأ شماله من رحمه الله ثم يقال هذه الجنه مباحه لك فاقرء و اصعد فاذا قرء آيه صعد درجه»

(دواوين و نامه هاى روز قيامت سه است، ديوانى كه در آن نعم الهى است و ديوانى كه در آن حسنات و ديوانى كه در آن سيئات نوشته شده پس بين ديوان نعم و ديوان حسنات مقابله ميشود و نعم الهى همه حسنات را فرا ميگيرد و ديوان سيئات باقى ميمانند. سپس انسان مؤمن براى حساب دعوت ميشود در اينهنگام قرآن ببهترين صورت پيش آمده و ميگويد اى پروردگار من، من قرآنم و اين بنده مؤمن تو است كه خودش را براى تلاوت من بزحمت ميافكند و شبش را بترتيل و نيكو خواندن من ادامه ميداد و چشمهايش هنگام شب بيدارى اشك ميریخت پس او را خوشنود ساز چنانچه او مرا خوشنود ساخته، حضرت فرمودند خداوند عزيز جبار گويد بنده من دست راستت را باز كن پس آن را از رضوان خداى عزيز جبار پر كند و دست چپش را از رحمت خدا پر نمايد، و باو گويد اين بهشت براى تو مباح است بخوان و بالا- رو، پس هر گاه آيه اى از قرآن بخواند مرتبه اى بالا رود.

و نیز در كافی «۱» از حضرت صادق عليه السّلام حدیثی روایت میکند و در آخر آن حدیث است كه خداوند بقرآن خطاب ميفرمايد

«و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی لا كرم منّ اليوم من اكرمك و لاهين من اهانك»

(قسم بعزت و جلال و رفعت مقامم كه هر آينه امروز گرامى ميدارم هر كه ترا گرامى داشته و خوار ميسازم هر كه ترا خوار ساخته) «۲» ۱- كتاب فضل القرآن حديث ۱۴

۲- وارد شدن قرآن فرداى قيامت و تكلم كردن و شفاعت نمودن آن براى-

و بالجمله اخبار در این مورد بسیار است که نقلش موجب تطویل کلام میشود و مطلبی که باید در اطراف آن بحث کنیم اصل مسئله شفاعت است و ما در کلم الطیب «۱» تحت چهار عنوان درباره آن بحث نموده و در اینجا مقدمه برای اثبات این موضوع متذکر میشویم:

از آیات شریفه و اخبار کثیره و مضامین ادعیه و زیارات و غیر اینها استفاده میشود که حسن دعا در حق مؤمنین و طلب مغفرت و آمرزش از خدا برای آنان و تجاوز از سیئات و قبول نمودن عبادات آنان و رفع گرفتاریهایشان و شفا دادن مریضانشان و قضاء حوائج ایشان و بالجمله مسئلت نمودن از خدا که خیرات دنیا و آخرت را نصیب آنان گرداند و از بلیات و گرفتاریها دنیا و آخرت آنان را نجات بخشد و درجات خوبان آنان را متعالی گرداند و بدان آنان را بعفو و کرمش ببخشد وظیفه هر مسلمان و یکی از حقوق مؤمن بر برادر دینی خود میباشد و همچنین است طلب لعن و عذاب و ازدیاد آن برای کفار و مخالفین و اهل بدعت و ضلالت (اگر قابل هدایت نباشند) مخصوصا دشمنان دین و معاندین ائمه طاهرین و کسانی که پیرو و کمک کار آنها بوده اند و شفاعت در قیامت همین است که مقربان در گاه الهی مانند انبیاء و اولیاء - کسی که با احادیث و کلمات آل بیت اطهار کم و بیش آشنایی داشته و خدا را قادر مطلق بداند شگفت آور نیست زیرا اینگونه مطالب در اخبار راجع به تجسم اعمال و بصورت نیکو آمدن اعمال حسنه و بصورت زشت آمدن اعمال سیئه و در قبر وارد شدن نماز بصورت زیبا، و کج خلقی بصورت زشت و نفرین یا دعا کردن نماز و موازنه بین اعمال خیر و شر که مفاد آیات شریفه نیز میباشد بسیار است و امر تازه ای نیست که تنها برای قرآن ذکر شده باشد

۱- مجلد سوم ص ۲۳۷ تا آخر کتاب

ص: ۶۴

و شهداء و مؤمنین و قرآن و غیر اینها از خداوند متعال خواهش و تمنا میکنند که از گناهان مؤمنین درگذرد، و خصومت نیز اینست که از خداوند ازدیاد عذاب و عقوبت معاندین را مسئلت مینمایند و با توجه باین مقدمه اشکالی برای مسئله شفاعت باقی نمیماند و از آیات شریفه قرآن نیز این مطلب بطور واضح استفاده میشود مانند آیه شریفه **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا** «۱» (در این روز نفع نمی بخشد شفاعت مگر کسی را که خداوند رحمن شفاعت او را اذن دهد و راضی باشد از او از جهت گفتار) و آیه مبارکه **لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى** «۲» (سود نمی بخشد شفاعت ملائکه چیزی را مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد برای کسی که بخواهد و راضی باشد) و آیه شریفه **لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ** «۳» (سود نبخشد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خدا اذن دهد) و آیه مبارکه **لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى** «۴» و شفاعت نمیکند فرشتگان مگر برای کسی که مرضی حق باشد) و آیه شریفه **وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** «۵» (کسانی را که کافران جز خدا میخوانند مالک شفاعت نیستند مگر کسانی که براستی گواهی دهند و بدانند که چگونه شهادت میدهند) که از جمیع این آیات استفاده میشود «۶» که مصادیق شفاعت دو دسته اند: ۱- سوره طه آیه ۱۰۹

۲- سوره النجم آیه ۲۶

۳- سوره سبأ آیه ۲۲

۴- سوره انبیاء آیه ۲۹

۵- سوره زخرف آیه ۸۶

۶- در علم اصول مبرهن است که مخصصات و مقیدات عمومات و اطلاقات چه- [.....]

ص: ۶۵

۱- کسانی که خداوند اجازه داده که در حق آنها شفاعت شود و آنها کسانی هستند که دینشان مرضی و پسندیده حق باشد

۲- کسانی که درباره آنها شفاعت فایده ای ندارد و خداوند اذن شفاعت نداده و آنها کفار و معاندین و کسانی هستند که دارای دین پسندیده نباشند و اما آیاتی که بطور اطلاق نفی شفاعت میکند مانند «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۱) (بترسید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفس دیگر چیزی را و شفاعتی درباره او پذیرفته نگردد و فدا و عوض از او گرفته نشود و ایشان یاری کرده نشوند) و مانند «مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ» (۲) (پیش از آنی که بیاید روزی که خرید و فروش و دوستی و شفاعت در آن نباشد) و مثل ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» (۳) (برای ستمکاران خویش مشفق و شفیع مطاعی نباشد) و مثل «مَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (۴) (شفاعت شفاعت کنندگان ایشان را نفع نبخشد) اولاً در مورد کفار است زیرا در آیه چهارم در مورد سؤال از اهل دوزخ و علت آمدن آنها بآتش میفرماید «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ» - متصل باشد مثل «اکرم العلماء العدول» چه استثناء باشد مانند «اکرم العلماء الا- الفساق» چه منفصل باشد «مثل اکرم العلماء و لا تکرّم الفساق من العلماء» بعام و مطلق عنوان میدهد یعنی مصادیق عام را دو دسته میکند عالم عادل و عالم فاسق، و لذا تمسک بعام در شبهات مصداقیه جایز نیست مگر آنکه برگشتش بتخصیص زائد شود و آیات شفاعت از اینگونه است

۱- سوره بقره آیه ۴۵

۲- سوره بقره آیه ۲۵۵

۳- سوره مؤمن آیه ۱۹

۴- سوره مدثر آیه ۴۸

ص: ۶۶

(از مجرمان میپرسند که چه چیز شما را در دوزخ آورد؟ گویند ما از نماز گزاران نبودیم و اطعام مسکین نمی نمودیم) «زکاه نمیدادیم» و با فرو روندگان در کارهای زشت فرو میرفتیم و روز جزا را دروغ میشمردیم تا اینکه مرگ ما فرا رسید) که صریح است در اینکه اینان از زمره مؤمنین و باور کنندگان روز جزا خارج بوده اند و در آیه دوم بعد از کلمه «وَلَا شَفَاعَةَ» میفرماید «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» که از اینجمله معلوم میگردد کسانی که شفاعت برای آنان نیست کافراند و ضمناً استفاده میشود که مراد از ظالمین در آیه سوم نیز کفارند ثانیاً در مقام اطلاق نیست بلکه قدر متیقن دارد که همان کفار و معاندین باشند ثالثاً بر فرض که اطلاق داشته باشد آیات قبل مقید اطلاق اینها است و اما اشکالی که بعضی نموده اند که اگر کسی استحقاق عذاب ندارد محتاج بشفاعت نیست و اگر مستحق عذاب باشد و خدا بخواهد بدوزخ برود شفاعت چه معنی دارد، بی پایه و سست است برای اینکه اولاً نقض میکنیم بیلیات دنیوی که اگر این شخص باید مریض و مبتلا و گرفتار باشد دعا و طلب شفاء و رفع ابتلا چه معنی دارد و اگر بناست شفا پیدا کند احتیاج بدعا ندارد و ثانیاً استحقاق عذاب منافی با قابلیت رحمت و تفضل نیست و نفس شفاعت نوعی از تفضل در حق شفیع و مشفوع له است و ثالثاً شفاعت تنها طلب نجات از عذاب نیست بلکه ارتفاع درجه و رتبه را هم شامل است از اینجهت انبیاء و اولیاء هم محتاج بشفاعتند علاوه بر اینکه اخبار کثیره و متواتره بتواتر اجمالی در مورد شفاعت وارد شده که ذکر آنها موجب

تطویل است و در محل مناسب بقسمتی از آنها اشاره خواهیم کرد انشاء الله تعالی

گفتار نهم در کیفیت نزول قرآن و مراتب آن

و این موضوع را در ضمن سه امر بیان میکنیم:

امر اول: بطوری که از آیات قرآن استفاده میشود برای قرآن یک مرتبه جمعی بوده که در لوح محفوظ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ «۱» و ام الكتاب وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ «۲» و کتاب مکنون إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ «۳» قرار داشته و یک مرتبه تفریقی که سوره بسوره و آیه بآیه بمرور زمان بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نازل شده و حضرت برای مردم تلاوت فرموده چنان که میفرماید وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لَتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا «۴» (قرآن را متفرق نازل کردیم برای اینکه با مهلت و درنگ بر مردم قرائت کنی و بتدریج آن را نازل کردیم بتدریج نازل کردنی) و درباره لوح محفوظ و حقیقت آن اخبار و کلمات مفیدترین مختلف است از بعض اخبار «۵» استفاده میشود که برای خداوند دو لوح است: لوح محفوظ که در او است آنچه تا قیامت واقع میشود و غیر قابل تغییر و محتوم است و علم آن پیغمبر و ائمه اطهار داده شده است و لوح محو و اثبات که مربوط بامور قابل تغییر و بداء است و علم آن ۱- سوره بروج آیه ۲۱ و ۲۲

۲- سوره زخرف آیه ۳

۳- سوره الواقعة آیه ۷۷

۴- سوره الاسراء آیه ۱۰۶

۵- بحار جلد ۱۴ صفحه ۸۸ و ۸۹

ص: ۶۸

مختص بذات مقدس حق است چنانچه از آیه شریفه *يَمُحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* «۱» (خداوند آنچه بخواهد محو و اثبات میکند و اصل کتاب نزد اوست) نیز استفاده میشود و در بعض اخبار «۲» دارد که لوح محفوظ لوحی است از یاقوت حمراء بین دو چشم اسرافیل و هر گاه پروردگار تبارک و تعالی تکلم کند لوح بجبین او برخورد نموده پس در آن نظر کند و آنچه در اوست بجبرئیل وحی نماید و بالجمله باید گفت لوح محفوظ از تشابهات و علم قطعی آن را بخدا و راسخون در علم باید رد نمود ولی آنچه محتمل و بنظر نزدیکتر است اینست که لوح محفوظ همان روح مقدس پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و عقل کل بوده باشد که باصطلاح حکماء صادر اول و عقل اولش گویند که خداوند جمیع علوم و کمالات را بقلم قدرت در او قرار داد و تمام قرآن باو القاء و در لوح او محفوظ گردید و شاید آیه شریفه *وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ* «۳» که مشعر است به اینکه بدون واسطه قرآن را از خداوند حکیم علیم فرا گرفته، اشاره باین باشد و همچنین محتمل است مراد از ام الكتاب که مقصود اصل کتاب و حقیقت آن است نیز وجود مقدس آن حضرت باشد و این اولین مرتبه نزول قرآن است که از صقع شامخ الهی بنور مقدس نبوی القاء گردیده و در همین مرتبه است که از نور آن حضرت بانوار مقدسه ائمه اطهار افاضه شده و بعید نیست بتوان این معنی را از آیه شریفه *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ* استفاده نمود مرتبه دوم نزول قرآن نازل شدن به بیت المعمور است چنانچه در کافی «۴» ۱- سوره رعد آیه ۹

۲- تفسیر صافی جزء هشتم

۳- سوره نمل آیه ۶

۴- کتاب فضل القرآن حدیث ۶ [.....]

ص: ۶۹

باسناد خود از حفص بن غیاث روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از معنی قول خدای تعالی شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد) و همانا قرآن در مدت بیست سال بین اول نزول قرآن و آخر آن نازل گردید؟

«فقال ابو عبد الله عليه السلام نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين سنة الحديث»

پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند قرآن یک مرتبه در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال بتدریج فرود آمد و بیت المعمور کعبه و مطاف ملائکه است و در بعضی اخبار دارد که در آسمان دنیا است و در برخی اخبار در آسمان چهارم و در بعضی در آسمان هفتم ذکر شده «۱» و مرتبه سوم نزول قرآن بر روح الامین است و مرتبه چهارم نازل شدن بوسیله روح الامین بر قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه میفرماید نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ «۲» (قرآن بوسیله روح الامین بر قلب تو نازل شد برای اینکه از انداز کنندگان باشی) و پس از آن جاری شدن بر زبان مبارک پیغمبر و تلفظ آن سرور برای امت است که آخرین مرتبه نزول میباشد و بعضی گفته اند مراد به بیت المعمور قلب مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که قرآن جمله واحده و یک مرتبه در شب قدر بر آن حضرت نازل شد سپس بوحی الهی بوسیله جبرئیل امین در مواقع معین از باطنش بر زبان مبارکش جاری میگردد «۳» چنانچه آیه شریفه وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ ۱- الصافی جزء الثالث من المجلد الثاني صفحه ۶۱۲

۲- سوره شعراء آیه ۱۹۳ و ۱۹۴

۳ تفسیر الصافی مقدمه التاسعه

ص: ۷۰

«۱» (و شتاب مکن بتلاوت قرآن پیش از آنکه وحی بتو رسد) بر اینمطلب اشعار دارد بلکه خالی از دلالت نیست امر دوم: از آیه شریفه بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ استفاده میشود که قرآن مجید تا قیامت باقیست و نسخ در آن راه ندارد و اگر مانند کتب انبیاء سلف قابل نسخ بود جای آن در لوح محفوظ نبود و همین آیه دلیل بر خاتمیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بقاء دین اسلام تا دامنه قیامت است علاوه بر آیات دیگر که صریح در این موضوع است مانند اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۲» و آیه لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۳» و آیه وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ «۴» و آیه مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ «۵» و غیر ذلك از آیات دیگر و اخبار متواتره که در کلم الطیب شرح داده ایم «۶» امر سوم: روح الامین در اخبار بجبرئیل که یکی از ملائکه مقربین است تفسیر شده.

و در حقیقت ملائکه میان حکماء الهی و حکماء طبیعی و علماء اسلام اختلاف شده، حکماء الهی ملائکه را از عالم عقول و مجردات و حکمای طبیعی قوای عالم طبیعت دانسته و بعضی از ارباب حدیث آنها را اجسام لطیفه تصور کرده اند و خلاصه آنچه از آیات و اخبار استفاده میشود در کلم الطیب تذکر داده ایم «۷» و تفصیل و تحقیق کلام را در ضمن قصه آدم و ملائکه متذکر خواهیم شد انشاء الله تعالی ۱- سوره طه آیه ۱۱۴

۲- سوره حجر آیه ۱۵

۳- سوره فصلت آیه ۳۲

۴- سوره انعام آیه ۱۱۵

۵- سوره احزاب آیه ۴۰

۶- مجلد اول ص ۳۸۰

۷- مجلد سوم ص ۵۵

ص: ۷۱

گفتار دهم در بیان استعاذه قبل از قرائت قرآن

در قرآن مجید میفرماید فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۱» (هر گاه قرآن قرائت کردی پناه بخدا بیا از شیطان رانده شده) و در اینموضوع در چند مقام بحث میشود:

مقام اول در حقیقت استعاذه: از طریق آیات و اخبار و برهان عقل ثابت شده که انسان باید همیشه اوقات و در جمیع حالات بخدا پناه برد و از شر حوادث و آفات و شرور بحصن حصین و دژ محکم الهی ملتجی گردد چنانچه خداوند تبارک و تعالی میفرماید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ الْآيَات «۲» و نیز میفرماید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلَائِكَةِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْآيَات «۳» (بگو پناه میبرم پروردگار مردم و پادشاه مردم و معبود مردم از شر وسواس تا آخر آیات سوره) و حکایت از قول حضرت نوح میفرماید قَالَ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ «۴» (نوح گفت پروردگارا پناه میبرم بتو از اینکه سؤال کنم چیزی را که دانشی برای من نسبت بآن نیست) و از قول حضرت یوسف حکایت میفرماید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ «۵» (پناه میبرم بخدا بدرستی که او پروردگار من است که درباره من احسان فرموده) ۱- سوره نحل آیه

۱۰۰

۲- سوره فلق آیه ۴

۳- سوره الناس آیه ۵

۴- سوره هود آیه ۷۴ [.....]

۵- سوره یوسف آیه ۲۲

ص: ۷۲

و از قول حضرت موسی حکایت میفرماید اَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «۱» (پناه میبرم بخدا از اینکه از نادانان باشم) و از قول حضرت مریم میفرماید اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا

«۲» (محققا من بخداوند از تو پناه میبرم اگر پرهیزگار بوده باشی) و غیر اینها از آیات دیگر و اخبار نیز در این موضوع بسیار و اکثر ادعیه و عوذات که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار روایت شده متضمن این قسمت میباشد مانند خبری که از پیغمبر «۳» روایت شده

«اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله الذی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شرّ ما ینزل من السماء و ما یرج فیها و شرّ ما ینزل من الارض و ما یرج منها الحدیث»

(پناه میبرم بذات خداوند کریم و بکلمات الهی که هیچ آدم خوب و بدی از آنها تجاوز نمیکند) (از نعم و بلیات دنیوی) از شرّ آنچه از آسمان فرود میآید و آنچه در آن بالا میرود و از شر آنچه از زمین فرود میآید و آنچه از زمین خارج میشود) و مانند حدیثی که در کافی «۴» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود

«اذا اصبحت فقل اللهم انی اعوذ بک من شرّ ما خلقت و ذرأت و برأت فی بلادک و عبادک اللهم استلک بجلالک و حلمک و کرمک کذا و کذا»

(هر گاه داخل صبح شدی بگو خدایا پناه میبرم بتو از شر آنچه آفریدی در شهرها و در میان بندگان خدایا از تو سؤال میکنم بجلال و حلم و کرمت چنین و چنان) و غیر اینها از اخبار دیگر و بیرهان عقل نیز این مطلب (یعنی پناه بردن بخدا در همه امور) ثابت است زیرا انسان قدرت و نیروی مستقلی ندارد که دفع شرور و مضرات و آفات ۱- سوره بقره آیه ۶۳

۲- سوره مریم آیه ۱۸

۳، ۴- کتاب الدعاء باب القول عند الاصبح و الامساء حدیث ۱۵

ص: ۷۳

و بلیات دنیوی و اخروی، ارضی و سماوی، باطنی و ظاهری را از خود بنماید مگر بحفظ و حراست خداوند چنانچه قدرت جلب نفعی را هم ندارد مگر بفضل و عنایت حق

«لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرّاً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نشوراً»

و این بدیهی است کسی که نیرو و قدرتی از خود ندارد باید همیشه بمنبع فیض و قدرت مطلقه پناهنده شود تا از حوادث روزگار مصون بماند و باید دانست که استعاذه تنها بگفتن کلمه «اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم» نیست، زیرا جمله لفظ و خبر حاکی از باطن و واقع است و اگر در واقع بخدا پناه نبرده باشد دروغگو بوده است، و پناه بردن حقیقی منوط بدو امر است:

یکی فرار از شیطان و طرق آن بواسطه ازاله اخلاق رذیله و عقائد فاسده و ترک معاصی و هواهای نفسانی، و دیگر رفتن رو بخدا و حصن حصین الهی بوسیله تکمیل عقائد حقه و تحصیل اخلاق پسندیده و بجا آوردن اعمال شایسته.

ضمناً از کلمه استعاذه بطلان جبر و تفویض و ثبوت مذهب اختیار نیز استفاده میشود زیرا اگر جبر باشد استعاذه از جانب عبد معنی ندارد و اگر تفویض باشد احتیاج باستعاذه نخواهد داشت و تفصیل اینمطلب را در ذیل آیه شریفه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی مقام دوم در مستعین (پناه برنده): در حکمت ثابت و محقق شده که ممکن از حیث ذات، فقر و احتیاج محض است و همین طور که در وجود محتاج بموجد است در بقاء نیز محتاج باوست و باید آن بان از مبدء فیض باو افاضه وجود شود و همین نحو که در ذات محتاج باوست در افاضه جمیع کمالات و نعم داخلی و خارجی نیازمند باو میباشد بلکه هر چه افاضات الهی باو بیشتر شود احتیاجش زیادتیر گردد، و هم چنان که در جلب منافع محتاج بمبدء است در دفع مضار هم احتیاج باو دارد، از این جهت دائماً بمبدء فیاض ملتجی شده و پناه باو برد، و چون

انسان در بین ممکنات قابلیتش از همه بیشتر است تفضلات و نعم الهی در حق او فزون تر و لذا احتیاجش شدیدتر است و علاوه بر احتیاجات ظاهری حوائج دیگری دارد که آنها اهم بلکه علت غایی خلقت او است و آن رسیدن بسعادت اخروی و درک فیوضات کامله الهی است در سیر این طریق بموانع و محظورات و دشمنان و راهزنان و منحرف و گمراه کنندگان بسیاری برخورد میکند که بسا انسان را از جاده منحرف ساخته و پیرتگاه ابدی او را سرنگون میگردانند و بزرگترین آنها شیطان است که بعزت خداوند قسم یاد کرده جز بندگان خالص حق، همه را گمراه کند و خداوند میفرماید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ و چه بسیار اشخاصی را که از طریق حق منحرف ساخته و در تیه ضلالت و هلاکت و شقاوت و بدبختی همیشگی گرفتار نموده است بنا بر این بر انسان لازم است که آنی از توجه بحق غافل نشود و در همه حال خود را در حرز الهی مصون و محفوظ دارد مقام سوم در مستعاذ به (چیزی که باو باید پناه برد):

واضح است که انسان عاقل دست احتیاج بجانب کسی دراز میکند که بر رفع احتیاج او قادر باشد و بکسی التجاء میبرد که التجاء باو، وی را از ترس و وحشت و خسران و هلاکت رهایی بخشد، و هویداست که جز ذات بی نیاز و غنی علی الاطلاق کسی شایسته التجاء و پناه بردن نمیباشد، زیرا هر که جز اوست خود محتاج و نیازمند باو است و کسی که فاقد چیزی است نمیتواند معطی آن چیز باشد، بنا بر این انسان باید بخدا پناه برد زیرا پناه گاه و پناه دهنده جز او نیست «لا ملجأ الا الیه» و پناه بردن بخدا تقرب باو است و هر چه انسان در مقام معرفت کاملتر و در تحصیل ملکات و اخلاق فاضله ساعی تر و در اطاعت و بندگی حق کوشاتر باشد

بخداوند نزدیکتر شود و از مکائد شیطان و نفس اماره بیشتر مصون و محفوظ ماند، و هر چه در مقام معرفت سستی ورزد و در ملکات رذیله و اعمال سیئه بیشتر فرو رود از حق دورتر و در چنگال شیطان بیشتر گرفتار گردد، و بالجمله ملجأ و پناهی جز خدا نیست و پناه بردن باو جز در طریق معرفت و بندگی و اطاعت او حاصل نشود و اما پناه بردن بوسائط فیض الهی چنانچه در ادعیه و عوذات مأثوره وارد شده مانند

«اعوذ بعزّه الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمه الله و اعوذ بجمع الله و اعوذ برسول الله و اعوذ باسماء الله
الحديث» (۱)

و مانند

«اعوذ بوجه الله العظيم و بكلماته التامات التي لا يجاوزهن برّ و لا فاجر و باسمائه كلها» (۲)

و در حدیث وارد شده

«نحن كلمات الله التامات» (۳)

«نحن وجه الله الذي منه يؤتى» (۴)

«نحن الاسماء الحسنی» (۵)

- عین پناه بردن بحق تبارک و تعالی است زیرا پناه بواسطه عین پناه بذی الواسطه است و خاندان نبوت و ولایت حبل الله المتین و عروه الوثقی و وجود ربطی بین خالق و خلقند، و لحاظ استقلال در آنها شرک است نه لحاظ ارتباط و اتصال.

مقام چهارم در مستعاذ منه (از آن چیزی که باید پناه برد) چیزهایی که باید از شر آنها بخدا پناه برد دو دسته اند:

اول شیطین اعمّ از شیطین جنّی و انسی چنانچه خداوند میفرماید قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ اِلٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ (بگو پروردگار و پادشاه و معبود مردم پناه میبرم ۱- کافی کتاب الدعاء باب الدعاء للعلل و الامراض

۲- بحار جلد ۱۹ باب ۳۹ ص ۱۲۰

۳- بحار جلد ۷ باب ۵۰ ص ۱۲۶

۴- بحار جلد هفتم باب ۱۸ ص ۱۳۰

۵- کافی از حضرت صادق (ع)

نحن و الله الاسماء الحسنی الحديث

از شرّ و سوسه کننده و پنهانی که و سوسه میکند در دل آدمیان از جنیان و آدمیان) و اصل شیطان بمعنی سرکش و متمرّد است «۱» و از اینجهت بر هر عاتی و متمرّدی اطلاق میشود چنانچه میفرماید وَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عِدْوًا شَيْطَانًا الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَ اطلاق شیطان بر نفس اماره و قوه شهوت و غضب و انسان مکار و مفسد و سرکش و شرور از اینجهت است و اما شیطان که در قرآن از آن بابلیس نیز تعبیر شده و از سجده کردن بآدم ابا و امتناع نمود از آیات قرآن ظاهر میگردد که از طایفه جنّ بوده است مثل آیه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ «۲» و یاد کن زمانی را که بفرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جنّ بود پس از امر پروردگارش عصیان ورزید.

و آیه که از قول شیطان حکایت میکند خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ بضمیمه آیاتی که میفرماید طایفه جنّ را از آتش آفریدیم مثل وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ سوره حجر آیه ۲۷۰ و جنود و ذریه بسیاری دارد که برای اغوای اولاد آدم گمارده است چنانچه میفرماید وَ اسْتَفْزَزُ مِنْهُمُ النَّارَ مِنْ اسْمِعْتُمْ مِنْهُمْ بَصُوتَكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدُوَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا «۳» (و بر- انگیز و سبک گردان هر که را میتوانی با آواز خود و گرد آور آنها را بواسطه سواره گان و پیادگان و مشارکت کن با ایشان در مالها و فرزندان و وعده بده ایشان را، و وعده نمیدهد شیطان مگر از روی فریب و غرور) ۱- الشیطان: کل عات متمرّد من انس او جن او دابه (المنجد)

۲- سوره کهف آیه ۴۸

۳- سوره الاسراء آیه ۶۶

ص: ۷۷

و آنها اولاد آدم را می بینند ولی اولاد آدم آنها را نمی بینند إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ «۱» (بدرستی که شیطان و طایفه او می بینند شما را از جهتی که شما آنها را نمی بینید) و آنها تسلطی بر اولاد آدم ندارند و تنها کار آنها القاء و سوسه در قلب انسان است نظیر الهاماتی که از طریق فرشتگان در دل انسان میشود چنانچه میفرماید وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ الْآيَةَ «۲» (و هنگامی که امر خلاقیت پایان رسید شیطان میگوید بدرستی که خداوند وعده داد شما را وعده حق و درست و من بشما وعده دادم و مخالفت کردم، و مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و مرا اجابت نمودید، پس مرا ملامت نکنید و خودتان را سرزنش نمائید) و در خبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«ما من مؤمن ألما و لقلبه اذنان في جوفه اذن ينفث فيها الوسواس الخناس و اذن ينفث فيها الملك فيؤيد الله المؤمن بالملك فذلك قول الله و ايدهم بروح منه» «۳»

(هیچ مؤمنی نیست جز این که برای قلب او دو گوش در باطن او است، گوش‌های که شیطان و سوسه کننده در آن میدمد و گوش‌های که ملکی در آن میدمد پس خداوند مؤمن را بواسطه فرشته تأیید میکند و اینست معنی آیه که میفرماید آنها را بواسطه روحی که از جانب اوست تأیید نمود) و القاء در قلب گاهی بواسطه حواس ظاهره میشود مثل اینکه چشم مناظر شهوت انگیز را می بیند و گوش صداهای نامشروع را می شنود یا کتب ضلال ۱- سوره اعراف آیه ۲۶

۲- سوره ابراهیم آیه ۲۶ [.....]

۳- کافی

ص: ۷۸

و مجلات مخزب اخلاق را میخواند و یا بر عکس کتب علمی و قرآن و احادیث را مطالعه میکند و نصایح و مواعظ دانشمندان را گوش میدهد که آن بمنزله وساوس شیطان و این بمنزله الهامات فرشتگان است و گاهی بدون واسطه حواس در قلب القاء میشود که اگر از طریق شیطان است وسوسه و اگر از جانب ملک است الهامش گویند.

و مراد از قلب نفس انسانی و روح مجرد است که اگر توجه بمبادی عالیه نمود و تسلیم اوامر مولی و مخالف هوای نفس گردید از صقع عالم ملکوت بوی الهام میشود و اگر بعالم فانی متوجه شد و گرد شهوات و هواهای نفسانی گردید مورد وسوسه شیطان قرار میگیرد، و خلاصه کلید در قلب بدست خود اوست اگر خواست بروی ملائکه باز میکند و اگر نه بروی شیاطین باز مینماید و چون روح انسانی احاطه تدبیر و تصرف در بدن انسان دارد هر گاه ارتباط با شیاطین پیدا نمود آنها در جمیع اجزاء بدن او متصرف میشوند و ظاهرا معنی حدیث

«الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم» (۱)

همین است و برای تمیز بین الهام و وسوسه و جوهی گفته اند:

۱- مراجعه بشرع به این معنی که اگر خیالی در قلب انسان خطور کرد اگر مطابق دستور شرع است الهام و اگر مخالف آنست وسوسه شیطان میباشد ۲- مراجعه بعقل، هر گاه مطابق موازین عقلایی است الهام و گر نه وسوسه است ۳- رجوع بعقلاء، هر گاه از طریق شرع و عقل چیزی بدست نیاورد با عقلاء مشورت کند تا صواب و خطا را باو نشان دهند و هر گاه از مشورت با آنان نیز خطا و صواب را نفهمید توقف و خود داری نماید که گفته اند

«الوقوف عند الشبهه خیر من ۱- کلم الطیب جلد سوم ص ۶۴

دوم از چیزهایی که باید از آنها بخدا پناه برد جمیع شرور و مفسد و مضاری است که در این عالم کون و فساد ممکن است برای انسان پیش بیاید مانند سوء اختیار انسان که منشأ نفس امّاره است و باید از آن بحصن حصین الهی پناه برد چنانچه حضرت یوسف فرمود وَ مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي «۱» و بلیّات و شدائد و مضار و گرفتاریها و امراض و مصیباتی که دست تقدیر در این عالم مقدر نموده است که باید بذات مقدس حق تبارک و تعالی ملتجی شد تا بعنایت و لطف خود انسان را مصون و محفوظ دارد و منقول است «۲» که خدمت حضرت علی علیه السلام عرض کردند که افلاطون گفته است «الافلاك قسى و الحوادث سهام و الانسان هدف و الرامى هو الله فاين المفز؟

قال عليه السلام ففرّوا الى الله»

(افلاک کمانها، و حوادث تیرها و انسان نشانه و تیرانداز خدا است پس گریزگاه کجاست؟ حضرت فرمود بجانب خدا فرار کنید) اللَّهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ ادْفَعْ عَنَّا شَرَّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ ادْخُلْنَا فِي كَنَفِكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱- سوره يوسف آیه ۵۳

۲- بنا بر نقل مرحوم استاد شیخ اسد الله حکیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

سوره فاتحه هفت آیه است و در مکه نازل شده، و سوره قسمتی از آیات قرآنی است که دارای نوعی اتصال و ارتباط بوده و بنام معینی خوانده شده باشد و وجه تسمیه آن بسوره ممکن است یکی از جهات زیر باشد:

۱- مأخوذ از سور بمعنی حصار و دیوار اطراف شهر باشد و چنانچه سور بلد، شهر را از حوالی آن جدا مینماید، هر سوره قسمتی از آیات قرآن را از آیات دیگر مجزاً و بحدی محدود میکند ۲- از سور بمعنی قطعه از چیزی، اخذ شده باشد چون هر سوره عبارت از قطعه از قرآن است در اینصورت همزه آن بواو قلب شده است ۳- از سور بمعنی رفعت و منزلت و مرتبت گرفته شده باشد زیرا هر سوره از قرآن درجه و مرتبتی از آن است و برای این سوره اسامی بسیاری ذکر شده که برخی از آنها را متذکر میشویم:

۱- فاتحه الكتاب: زیرا فاتحه هر چیزی ابتداء آن است چنانچه خاتمه هر چیز پایان و انتهاء آن میباشد بنا بر این اگر مراد از کتاب سوره های آن باشد اطلاق فاتحه بر این سوره، حقیقی است ولی اگر مراد از کتاب آیات قرآن باشد، فاتحه آیه بسم الله الرحمن الرحيم است و اطلاق آن بر تمام سوره از قبیل اطلاق جزء بر کل میباشد چون سوره مشتمل بر فاتحه است، و همچنین است هر گاه مراد از کتاب کلمات و حروف قرآن باشد و لفظ فاتحه یا مصدر و بمعنی فتح است و یا اسم فاعل است و تاء آن برای نقل از وصفیت باسْمیت میباشد و بعضی گفته اند باین سوره فاتحه الكتاب گفته شده زیرا اولین سوره بوده که بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده، ولی مشهور اینست که سوره علق اولین سوره بوده که نازل شده، یا برای اینکه در مصاحف اولین سوره ایست که نوشته شده.

لکن آنچه بنظر نزدیکتر است اینست که خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستور این ترتیب را داده اند و یا اینکه در مراتب نزول اولیه که در مقدمه ذکر شد باین ترتیب بوده است ۲- الحمد: بواسطه اینکه مشتمل بر آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است چنان که همه سوره های قرآن بنام یکی از کلماتی که در ضمن آیات سوره مذکور است نامیده شده ۳- ام الكتاب: زیرا ام بمعنی اصل و مرجع هر چیزی است و چون این سوره مشتمل بر اصول مقاصد قرآن و رؤس مطالب آن است از اینجهت آن را ام الكتاب نامیدند (چنانچه شرح آن مذکور خواهد شد) همین طور که مکه را ام القری و مغز را ام الرأس گویند و برای ام الكتاب اطلاقاتی چند است: الف- لوح محفوظ چنانچه میفرماید اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُتَّبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «۱» و نیز ۱- سوره رعد آیه ۳۹

میفرماید وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ «۱» و میفرماید بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ «۲» که از انضمام دو آیه اخیر بیکدیگر و اخباری که در ذیل آیه اول است استفاده میشود که مراد از امّ الکتاب لوح محفوظ است «۳» ب- محکّمات قرآن چنانچه میفرماید مِنْهُ آيَاتٌ مُّحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ «۴» ج- سوره حمد چنانچه گذشت ۴- سبع المثانی: برای اینکه باتفاق همه مسلمین این سوره هفت آیه است «۵» و مثنایش گفته اند برای اینکه دو مرتبه نازل شده یک دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و یا برای اینکه در نمازها دو بار خوانده میشود و یا برای اینکه کلمات مکرّر در آن میباشد مانند «اللّه، رحمن، رحیم، ایّاک، صراط، علیهم» و اسامی دیگری نیز برای این سوره ذکر کرده اند مانند الوافیه، الکافیة، الشافیة، الالاساس، الصلاه، و ام القرآن فضیلت سوره حمد: در کتاب لآلی الاخبار «۶» از امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود

«انّ الله قال لی یا محمّد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم فافرد الامتنان علیّ بفاتحه الکتاب و جعلها بازاء القرآن و انّ فاتحه الکتاب اشرف ما فی کنوز العرش الی ان قال: الا فمن قرأها معتقدا لموالاه محمّد و آله منقادا لامرها مؤمنا بظاهرها و باطنها ۱- سوره زخرف آیه ۴

۲- سوره بروج آیه ۲۲

۳- چنانچه در مقدمه کتاب ص ۲۹ گذشت

۴- سوره آل عمران آیه ۷

۵- بنا بر مذهب امامیه و شافعیه که بسم الله را آیه مستقل و جزو سوره میدانند، صراط الذین انعمت علیهم تا و لا الضالین یک آیه محسوب میشود و بنا بر مذهب مالک و ابو حنیفه که بسم الله را جزو سوره نمیدانند، صراط الذین انعمت علیهم یک آیه و ما بعد آن آیه دیگر محسوب میگردد

۶- باب ۷ ص ۳۵۰

ص: ۸۳

اعطاه الله بكل حرف منها حسنه كل واحد منها افضل له من الدنيا بما فيها من اصناف اموالها و خيراتها و من استمع الى قار يقرؤها كان له قدر ثلث ما للقارى»

بدرستی که خداوند بمن فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه محققا سبع مثانی و قرآن عظیم را بتو دادیم، پس بدادن فاتحه الكتاب منت جداگانه بر من نهاده و آن را در مقابل قرآن قرار داده، و بدرستی که فاتحه الكتاب شریفترین چیزی است که در گنجهای عرش الهی میباشد، تا اینکه میفرماید:

آگاه باشید کسی که این سوره را بخواند در حالی که بولایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او معتقد، و نسبت بامر این سوره تسلیم، و بظاهر و باطن آن مؤمن باشد خداوند در مقابل هر حرفی از آن، حسنه باو عطا کند که بهتر باشد برای او از دنیا و آنچه در آنست از انواع مالها و خوبیها، و کسی که بقرائت قاری این سوره گوش - فرادهد ثلث (یک سوم) ثواب قاری برای او باشد و نیز در لآلی الاخبار «۱» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«اسم الله الاعظم مقطوع في ام الكتاب»

(اسم اعظم الهی در سوره حمد تجزیه شده است) و نیز در لآلی الاخبار «۲» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود

«لو كتبت معاني فاتحه الكتاب لصار حمل سبعين ابلا»

(اگر معانی سوره حمد را بنویسم باندازه بار هفتاد شتر شود) و در کافی «۳» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود

من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شيئي

(کسی را که سوره حمد شفا ندهد چیزی او را شفا نخواهد داد) ۱- باب هفتم ص ۳۵۱

۲- باب هفتم ص ۳۵۱

۳- باب فضل القرآن حدیث ۲۲ [.....]

ص: ۸۴

و در لآلی الاخبار «۱» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«من ناله علیه فليقرء في جيبه الحمد سبع مرات فان ذهب العله و الالفليقرءها سبعين مره و انا الضامن له العافيه»

(کسی را که مرضی عارض شد سوره حمد را در گریبان خود هفت مرتبه بخواند پس اگر علت مرتفع شد و اگر بهبودی نیافت هفتاد مرتبه بخواند و من ضامن شفای او هستم) و در کافی «۲» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود

«لو قرئت الحمد على ميت سبعين مره ثم ردت فيه الروح ما كان عجباً»

(اگر سوره حمد هفتاد مرتبه بر مرده ای خوانده شود و او زنده گردد شگفت آور نیست) و بالجمله اخبار در فضیلت این سوره و تلاوت آن با سوره توحید و قدر و آیه آمن الرسول و آیه الكرسي و غیر اینها، بسیار است که از خور این کتاب خارج است و هر که طالب باشد بکتاب اخبار مراجعه کند و ما در اینجا نکاتی چند که از مجموع این اخبار استفاده میشود تذکر میدهیم:

اول- در حدیث اول پیغمبر اکرم از این سوره بفاتحه الكتاب تعبیر فرموده و از آن استفاده میشود که ترتیب قرآن بصورتی که فعلاً موجود است در زمان خود حضرت و بامر او بوده است دوم- مزایای این سوره مخصوص بمؤمن و معتقد بامامت ائمه اطهار است چنانچه مزایای سایر عبادات نیز مخصوص باین طائفه میباشد سوم- این سوره مشتمل بر اسم اعظم است چهارم- در گنجهای عرش الهی گنجی بالاتر از سوره حمد نیست ۱- باب هفتم ص ۳۵۱

۲- باب فضل القرآن حدیث ۱۶

ص: ۸۵

پنجم - شفای جمیع دردهای ظاهری و باطنی از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده و حتی عقائد باطله که بزرگترین امراض باطنی است بوسیله این سوره مبارکه میباشد حتی کسی که بواسطه ابتلای بضالت و گمراهی روح ایمان او مرده است اگر هفتاد مرتبه این سوره بر او خوانده شود و هدایت شود مورد تعجب نباشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فضائل و ثوبات بسمله: فضائل و مزایای این آیه فزون تر از اینست که شماره شود و ما برخی از احادیث که در فضیلت این آیه وارد شده اشاره میکنیم در کتاب لآلی الاخبار «۱» در ضمن حدیث مطوّلی که از احادیث قدسیه است روایت میکند

«قال تعالی و عزّتی و جلالی من قال من امّه محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم بسم الله الرحمن الرحيم اکتب له فی کتاب حسناته عباده سبعمائنه سنه»

(خداوند متعال فرمود بعزّت و جلال خودم قسم کسی که از امت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بسم الله الرحمن الرحيم را بگوید در نامه حسناتش ثواب عبادت هفتصد سال بنویسم) و در حدیث طویلی «۲» از امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت میکند که در ضمن آن میفرماید

«ثمّ یأتی امتی یوم القیمه و هم یقولون بسم الله الرحمن الرحيم فاذا وضعت اعمالهم فی المیزان ترجحت حسناتهم»

(سپس امت من در روز قیامت میآیند در حالی که بسم الله الرحمن الرحيم میگویند پس وقتی که اعمال آنان در میزان نهاده میشود حسناتشان می چربد) ۱ باب ۷ ص ۳۴۶ در ضمن حدیث خلقت قلم از نور محمد ص

۲- لالی باب ۷ ص ۳۴۷

ص: ۸۶

و در لآلی «۱» از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود

«أَنْهَا اقْرَبَ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ نَظَرِ الْعَيْنِ إِلَى بِيَاضِهَا»

(بدرستی که بسم الله، با اسم اعظم الهی از سفیدی چشم بچشم نزدیکتر است) خواص بسمله: برای آیه بسم الله الرحمن الرحيم خواص بسیاری در اخبار ذکر شده که بپاره از آنها ذیلا اشاره میشود ۱- طرد شیطان، گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در موقع غذا خوردن موجب طرد شیطان میشود چنانچه در کافی «۲» و وسائل «۳» روایت میکند که

«إِذَا وَضَعْتَ الْمَائِدَةَ حَفَّهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٌ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَارِكْ اللَّهُ لَكُمْ فِي طَعَامِكُمْ ثُمَّ يَقُولُونَ لِلشَّيْطَانِ اخْرُجْ يَا فَاسِقُ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيْهِمُ الْحَدِيثُ»

(هر گاه سفره نهاده شود چهار هزار فرشته آن را احاطه کنند) .. پس وقتی که بنده بسم الله میگوید ملائکه میگویند خداوند برکت دهد برای شما در طعامتان سپس بشیطان گویند که ای فاسق بیرون شو تسلطی برای تو بر ایشان نیست تا آخر حدیث) ۲- دفع مضارّ طعام، چنانچه در لآلی «۴» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود

«ضَمِنْتُ لِمَنْ سَمِيَ عَلَى طَعَامٍ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مِنْهُ»

(ضامن شده ام برای کسی که اسم خدا را بر طعام ببرد اینکه مریض و مبتلاء نشود) ۳- دفع دشمن، در لآلی «۵» از حضرت صادق روایت کرده که فرمود

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلَهُ وَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ قَرِيشٌ يَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ فَتَوَلَّى قَرِيشٌ فِرَارًا»

(رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر گاه داخل منزل میشد و قریش علیه او اجتماع کرده بودند بسم الله الرحمن الرحيم را آشکارا ۱- باب ۳۴۷۷

۲- نقل از لالی باب ۷ ص ۳۴۷

۳- و نیز از روضه البهيمه

۴- در همین باب و همین صفحه

۵- باب ۷ ص ۳۴۸

میگفت و صدای خود را بآن بلند مینمود قریش گریزان رو برمیگردانیدند) ۴- جهر بسم الله در نماز موجب طرد شیطان میشود، چنانچه در لآلی «۱» از حضرت سجاد علیه السلام نقل میکند که بابی حمزه ثمالی فرمود

«انّ الصیلاه اذا قیمت جاء الشیطان الی قرین الامام فیقول هل ذکر ربّه فان قال نعم، ذهب و ان قال لا، ركب کتفیه و دلّی رجلیه فی صدره فکان امام القوم حتی ینصرفوا قال الثمالی فقلت جعلت فداک ألیس یقرءون القرآن؟ قال بلی لیس حیث تذهب، اّما هو الجهر بسم الله الرحمن الرحیم»

(وقتی نماز بپا شد شیطان قرین امام جماعت میآید و میگوید آیا پروردگار را یاد کرده؟ اگر گوید آری میروود و اگر گوید نه بر دو شانه امام سوار میشود و دو پایش را بر سینه امام آویزان میکند و امام مردم است تا از نماز برگردند، ثمالی گوید گفتم فدای تو شوم مگر آنان قرآن نمیخوانند؟ فرمود بلی، ولی مقصود از ذکر پروردگار آنچه تو فکر کرده نیست همانا مراد از ذکر جهر بسم الله الرحمن الرحیم است) ۵- گفتن بسم الله در موقع جماع موجب دفع شیطان میشود و اگر بسم الله نگوید شیطان در جماع و نطفه شرکت میکند چنانچه در لآلی «۲» روایت میکند که فرمود

«انّ الرجل اذا دنی من المرأه و جلس مجلسه حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه فان فعل و لم یسمّ ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا و النطفه واحده»

(انسان هر گاه با همسر خودش نزدیکی کند شیطان حاضر میشود پس اگر اسم خدا را یاد کند، شیطان از او دور میگردد ولی اگر عمل را انجام دهد و اسم خدا را نبرد شیطان با او شرکت کند پس عمل بوسیله هر دو «انسان و شیطان» واقع شود در صورتی که نطفه یکی باشد) ۶- در شروع بهر کاری موجب اتمام و اکمال آن میشود چنانچه از رسول ۱- باب ۸ ص ۳۸۸

۲- باب ۷ ص ۳۴۸

ص: ۸۸

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «۱» روایت شده که فرمود

«کل امر ذی بال لم یبدء فیہ ببسم الله فهو ابتر و فی روایه اخرى لم یذکر فیہ بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر»

(هر کار مهمی که بسم الله الرحمن الرحیم آغاز نشود آنکار ناقص باشد) و در لالی «۲» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود

«ان الله يقول انا احق من سئل و اولی من تضرع اليه فقولوا عند افتتاح كل امر صغیر او عظیم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ای استعین علی هذا الامر بالله الحدیث»

(بدرستی که خداوند میفرماید من سزاوارتر کسی هستم که از او سؤال و درخواست شود و شایسته ترین کسی هستم که بسوی او تضرع و انابت شود پس نزد آغاز هر کار کوچک و بزرگی بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم، یعنی طلب یاری میکنم در این کار از خدا تا آخر حدیث) ۷- در هر گرفتاری موجب وصول بمقصد است چنانچه از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده «۳» که فرمود

«من حزنه امر يتعاطاه فقال بسم الله الرحمن الرحيم و هو مخلص لله و يقبل بلبه اليه لم ينفك عن احدی اثنتین اما بلوغ حاجته فی الدنيا و اما يعد له عند ربّه و يدخر له لديه و ما عند الله خير و ابقى للمؤمنين»

(هر که را محزون کند کاری که مشغول بآنست پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و حال آنکه نسبت بخدا اخلاص داشته باشد و بدل متوجه باو شود، از یکی از دو چیز منفک نشود، یا رسیدن بحاجتش در دنیا و یا اینکه مهیا و ذخیره میشود برای او نزد پروردگارش و آنچه نزد خداست برای مؤمنین بهتر و پایدارتر است) ۸- موجب حفظ از بلاست: در لالی «۴» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود

«اول كل كتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحيم فاذا قرأتها (۱)- لالی باب ۷ ص ۳۴۹

۲- باب ۷ ص ۳۴۹

۳- لالی باب ۷ ص ۳۴۹ [.....]

۴- باب ۷ ص ۳۴۹

ص: ۸۹

فلا تبال ان لا تستعيز فاذا قرأتها سترتك فيما بين السماء و في الارض»

(اول هر كتابی که از آسمان نازل شد بسم الله الرحمن الرحيم بود پس هر گاه بسم الله را قرائت کردی باکی نیست از اینکه استعاده نکنی پس هر گاه بسم الله را قرائت کنی مانع میشود ترا از بلیاتی که بین آسمان و در زمین است) ۹- در موقع خلع لباس موجب میشود که شیاطین آن را در بر نکنند چنانچه در لآلی الاخبار «۱» از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«اذا خلع احدكم ثيابه فليسم لان لا يلبسه الجن»

(هر گاه یکی از شما جامه خودش را بکند پس خدا را نام برد تا اینکه دیوان آن را در بر نکنند) ۱۰- موقع کشف عورت باعث ستر آن از شیاطین میشود چنانچه در لآلی الاخبار «۲» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود

«اذا كشف احدكم لبول او لغير ذلك فليقل بسم الله فان الشيطان يغض بصره عنه حتى يفرغ»

هر گاه یکی از شما عورت خود را برای بول کردن یا غیر آن کشف کند سپس بسم الله گوید بدرستی که شیطان چشمش را از آن بپوشاند تا فارغ شود.

«و در لآلی در خاصیت هفتم فرموده است

ستر ما بين اعين الجن و عوره بنى آدم الحديث»

(بسم الله پرده و حجابیست بین عوره اولاد آدم و بین چشمهای اجنه و شیاطین) ۱۱- نوشتن آن بر در خانه موجب دفع بلا میشود و روایت شده «۳» که فرعون پیش از آنکه کافر شود و دعوی الوهیت کند بر بالای قصرش بسم الله الرحمن الرحيم نوشته بود و تا این نوشته باقی بود عذاب بر وی نازل نشد ۱۲- در وقت سوار شدن موجب دفع شیطان میگردد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده «۴» که فرمود

«اذا ركب الرجل فسمي ردفه ملك يحفظه حتى ۱- باب ۳۴۹ ۷

۲- باب ۳۴۹ ۷

۳- لالی باب ۷ ص ۳۴۹

۴- لالی باب ۷ ص ۳۴۹

ص: ۹۰

ينزل فان ركب و لم يسمّ ردفه شيطان الحديث»

(هر گاه انسان سوار شود و اسم خدا را ببرد ملكى ردیف او شود و او را حفظ کند تا اینکه پیاده شود پس اگر سوار شود و نام خدا را نبرد شیطان ردیف او باشد تا آخر حدیث) ۱۳- در موقع دخول در خانه یا اطاق موجب فرار شیطان و نزول برکت میشود «لالی ۱» از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود

«اذا بلغ احدكم باب حجرته فليسمّ فانه يفرّ الشيطان و اذا دخل بيته فليسمّ فانه منزل البركه و تؤنسه الملائكه»

(هر گاه یکی از شما بدر اطاقش رسید و خدا را نام برد پس بدرستی که شیطان میگریزد و هر گاه داخل خانه اش شود خدا را نام برد تا محل نزول برکت و انس ملائکه شود) ۱۴- در ابتدای وضوء موجب طهارت همه بدن میگردد چنانچه میفرماید «۲»

«من قاله فى اول وضوئه طهرت جميع جسده و من لم يسمّ لم يطهر الا ما اصابه الماء»

(هر که در اول وضویش بسم الله گوید همه بدنش طاهر باشد و کسی که بسم الله نگوید بدنش طاهر نباشد مگر آن مقداری که آب رسیده است)

در بیان اینکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه از قرآن و جزء آن است:

میان عامه اختلاف است که آیا بسمله جزو قرآن و آیه مستقلی از آن است یا اینکه جزو قرآن نیست بعضی از آنها مانند ابو حنیفه و تابعین او بسم الله را جزو قرآن نمیدانند نه در سوره حمد و نه در سایر سوره ها، از اینجهت آن را در نماز

۱- باب ۷ ص ۳۴۹

۲- لالی باب ۷ ص ۳۴۹

ص: ۹۱

نمیخوانند و فقط بسم الله وسط سوره نمل را جزو قرآن میدانند و جماعتی از آنها بسم الله را در سوره حمد جزو دانسته و در سایر سوره ها جزو نمیدانند و در نماز سوره حمد را با بسمله میخوانند و برخی از آنها مانند شافعی و پیروانش بسم الله را در سوره حمد و در سایر سوره ها (غیر سوره براهه) جزو قرآن میدانند ولی شیعه امامیه متفقا بسم الله را در سوره حمد و سایر سوره های قرآن (جز سوره براهه) جزو قرآن و اعظم آیات آن میدانند و قرائت آن را در نماز چه در حمد و چه در سوره واجب و بلند خواندن آن را در نمازهای جهریه واجب و در نمازهای اخفائیه مستحب میدانند و پایه این اتفاق اخباری است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده مانند حدیثی که در خاصیت چهارم از خواص بسمله ذکر کردیم از ابی حمزه در کتاب امالی از زین العابدین نقل کرده که فرمود

«قيل لامير المؤمنين عليه السلام اخبرنا عن بسم الله الرحمن الرحيم أ هي من فاتحه الكتاب فقال عليه السلام نعم كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقرئها ويعدها آية منها ويقول فاتحه الكتاب هي السبع المثاني»

(بامير المؤمنين عليه السلام گفته شد خبر ده ما را که بسم الله الرحمن الرحيم جزو از سوره فاتحه الكتاب است؟ حضرت فرمود آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را قرائت میفرمود و آن را آیه ای از فاتحه الكتاب میشمرد و میفرمود فاتحه الكتاب همان سبع مثانی است «هفت آیه» است) و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«ما لهم؟ قاتلهم الله عمدوا الى اعظم آية في كتاب الله فزعموا أنها بدعه اذا اظهروها»

(چه شده است ایشان را؟ خدا بکشد آنان را، قصد کردند بطرف بزرگترین آیه در کتاب خدا، پس گمان کردند هر گاه آن را اظهار کنند بدعت است) و در بعض اخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود

«سرقوا اكرم آية

فی کتاب اللّٰه بسم اللّٰه الرحمن الرحیم و ینبغی الإیتان به عند افتتاح کل امر عظیم او صغیر لیبارک فیه»

(بزرگوارترین آیه کتاب خدا را که بسم اللّٰه الرحمن الرحیم است دزدیدند، و سزاوار است گفتن آن در آغاز هر کار بزرگ و کوچکی برای اینکه برکت در آن واقع شود) اعراب بسمله: مشهور بین مفسرین حتی مفسرین شیعه مانند صاحب تبیان و مجمع البیان و غیر آنها اینست که باء بسم اللّٰه باء ابتدائیه است و تقدیر اینست که «ابتداء بسم اللّٰه الرحمن الرحیم» و باخبار متقدمه که میفرمودند در ابتداء هر کاری بسم اللّٰه بگوئید استشهاد کرده اند و گفته اند که باء برای استعانت نیست زیرا استعانت را در آیه شریفه بعد إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ صریحاً ذکر فرموده ولی آنچه بنظر میرسد باء بسم اللّٰه برای استعانت است برای اینکه اولاً در صریح اخبار باستعانت تفسیر شده، چنانچه در خاصیت هشتم از خواص بسم اللّٰه در ضمن حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شد فرمود «ای استعین علی هذا الامر باللّٰه» و در لآلی از حضرت عسکری علیه السّلام روایت کرده که فرمود

«ای استعین علی اموری کلّها باللّٰه»

و از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود

«ای استعین علی هذا الامر باللّٰه»

و ثانیاً اگر غرض از ابتداء، ابتداء بآیه شریفه بسم اللّٰه الرحمن الرحیم باشد بایدیک باء بر او زیاد شود و تقدیر «ابتداء بسم اللّٰه» باشد و اگر مقصود اینست که باء بسم اللّٰه باء ابتدائیه است، اخبار از خارج است یعنی کسی که در خارج در آغاز کارش گفته باشد «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» صدق میکند که باسم خدا ابتداء کرده ولی باء استعانت افاده انشاء میکند یعنی گوینده طلب استعانت باسم خدا

میکنند و همین معنی در موارد متقدمه ظاهر است بلکه مناسب با استعاذه قبل از قرائت نیز همین معنی است و اسم مأخوذ از سمو بمعنی رفعت و بلندی است بدلیل مشتقات آن مانند اسماء و سمی و تسمیه و غیر اینها نه اینکه مأخوذ از وسم بمعنی داغ و علامت باشد چنانچه بعضی توهم کرده اند، و مراد لفظی است که بر مسمی دلالت میکند و از برای خداوند اسمهای بسیار است چنانچه میفرماید قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى «۱» (بگو الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای خدا است اسمهای نیکو) و در بعض اخبار هزار و یک اسم و در برخی دیگر سیصد و شصت اسم برای خدا ذکر شده و در قرآن مجید هفتاد اسم مذکور است، و همه اسماء الهیه از سه قسم بیرون نیست:

قسمت اول اسماء صفات است که دلالت بر وجود صفت کمالی یا سلب نقصی دارد مانند علیم و قدیر «که اسماء ذات اضافه اش گویند» و حی و علی و قدیم «که اسماء غیر ذات اضافه اش نامند» و مانند سبوح و قدوس که دلالت بر تنزیه باری از صفات عیب و نقص دارد و این صفات، صفات ذاتیه و عین ذات است نه زائد بر ذات چنانچه اشاعره توهم کرده اند و تحقیق آن ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی قسمت دوم اسماء افعال است که بر صدور فعلی از خداوند دلالت دارد مانند رحمن و رحیم و خالق و رازق و امثال اینها و باعتبار دیگر صفاتی که بر ثبوت کمالی در خداوند دلالت دارد صفات (۱) سوره اسری

آیه ۱۱۰

ص: ۹۴

کمالیه و صفاتی که بر سلب عیب و نقص دلالت دارد صفات جلالیه و صفاتی که بر صدور فعلی دالّ است صفات جمالیه نامند قسمت سوّم اسماء ذات است و آنها سه اسم است:

«هو» که بر مقام عیب الغیوبی ذات دلالت دارد که محال است ممکن بآن پی برد «حق» که بر وجوب وجود دلالت دارد یعنی ذاتش واجب الوجود و وجود صرف و صرف وجود است و فرض عدم بر او محال است «الله» که علم است برای ذاتی که مستجمع جمیع کمالات و منزّه از همه عیوب و نواقص باشد و لذا این اسم مختصّ بذات مقدّس اوست زیرا غیر او نه جامع جمیع کمالات است و نه منزّه از همه عیوب و نواقص است و از اینجهت این اسم دلالت بر جمیع اسماء الهی دارد و اسماء حق توقیفی است یعنی باید از طریق شرع رسیده باشد تا بتوان بر خداوند اطلاق نمود و اطلاق نامی بر خداوند هر چند دلالت بر کمال یا سلب نقصی داشته باشد بدون ورود از شرع جایز نیست مانند اطلاق علّت یا علّت العلل که در لسان حکما است «۱» و یا اطلاق عاشق و معشوق که در لسان عرفاء است «۲» «الله» مأخوذ از اله بمعنی عبد و اله بمعنی معبود است و این معنی اشاره بمقام معبودیّت حقّه ذات اقدس باری است که تمام ممکنات سر تعظیم و

۱- زیرا علت تأثرش در معلول ذاتیست و اختیاری نیست و خداوند فاعل مختار است بلکه اطلاق قدرت هم بر علت نمیشود چون علت قدرت بر ترک ندارد و انفکاک محال است بین علت و معلول

۲- زیرا عشق نوعی از جنونست و مخالف عقل است و لذا در دعاء کمال است

(و اجعلنی بحبک متیما)

نه عاشقا

ص: ۹۵

عبودیت در پیشگاه مقدس او فرود می‌آورند و یا مأخوذ از و له بمعنی تحیر است زیرا تمام عقول حکماء و دانشمندان در ذات او متحیر و سرگردانند و چنانچه گذشت الله اسم است از برای ذات واجب الوجود که مستجمع جمیع صفات کمال است و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«من قال يا الله عشر مرّات قبل له لبيك ما حاجتك؟»

(کسی که ده مرتبه بگوید یا الله باو گفته شود لبيک حاجت تو چیست؟) «الرحمن الرحيم» دو صفتند که اولی دلالت بر عموم رحمت، و دوّمی بر ثبات و دوام و بقاء رحمت حق میکند چنانچه میفرماید رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا «۱» و میفرماید وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ «۲» و در دعای کمیل عرض میکند

«اللهم اني اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيئي»

و اینکه بعضی گفته اند «رحمن روزی دهنده است خلائق را در دنیا بشرط جان و رحيم ثواب دهنده است مؤمنين را در آخرت بشرط ايمان» درست نیست بلکه چنانچه در بعض ادعیه وارد شده

«يا رحمن الدنيا والاخره ورحيمهما»

و از آیات قرآن استفاده میشود (مانند «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» در سوره بقره و «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» در سوره حج) خداوند در دنیا و آخرت رحمن و رحيم است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ وَ الرَّحِيمُ اسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ» «۳»

(یعنی رحمن از اسماء خاصه حق است و اطلاق آن بر غیر خدا جایز نیست زیرا احدی غیر از ذات حق رحمتش این اندازه ۱-
سوره مؤمن آیه ۷

۲- سوره اعراف آیه ۱۵۵

۳- توحید صدوق

ص: ۹۶

توسعه ندارد که تمام اشیاء را فرا گیرد و رحیم اسم عام است و اطلاق آن بر غیر خدا جایز است «۱» و چون دلالت بر ثبات و دوام رحمت میکند خاصّ باهل ایمان است که در دنیا و آخرت مشمول رحمت حق میباشند ولی غیر مؤمن خود را از رحمت دائمی حق بی نصیب میسازد و «نکته» ذکر این دو وصف «رحمن و رحیم» بعد از کلمه الله از قبیل ذکر خاص بعد از عام است زیرا چنانچه گذشت لفظ الله علم است برای ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال باشد پس ذکر اسم الله بمنزله جمیع اسماء الهی است که از آن جمله رحمن و رحیم میباشد، و وجه اختصاص این دو اسم بذکر اینست که خداوند بواسطه صفت رحمانیت در جمیع امور و مقاصد اعانت مینماید و بواسطه صفت رحیمیت توفیق عبادت و بندگی عنایت میفرماید و این مؤید نظر ماست که گفتیم باء بسم الله برای استعانت است لذا انسان باید در همه امور دنیوی و اخروی باین اسم شریف استعانت جوید و موارد چهارده گانه که قبلا متذکر شدیم از باب بیان مصداق بود نه منحصر باشد باین امور الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (ستایش مختصّ خدایی است که پروردگار جهانیان است) در اغلب کتب تفاسیر و دیباچه ها و شروحنی که بر کتب علمی نوشته شده در اطراف لفظ حمد و فرق آن با مدح و شکر و اینکه نقیض حمد، ذمّ و نقیض مدح، هجا، و نقیض شکر، کفران است و اینکه نسبت بین آنها عموم من وجه یا عموم و خصوص مطلق است بحث و گفتگو کرده اند و احتیاج بیان ندارد و آنچه متعلق نظر ماست موارد استعمال آن در لسان آیات و اخبار میباشد.

حمد اطلاق میشود بر ذات مقدّس واجب الوجود که ساحت قدسش از همه ۱- چنانچه در قرآن کریم در وصف رسول میفرماید «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»

[.....]

عیوب و نواقص منزّه است چنانچه قبلاً ذکر شد در شرح بسمله که الله اسم است از برای ذات مقدس مستجمع جمیع کمالات و میرای از جمیع عیوب و نواقص و بر صفات کمالیه حق از علم و قدرت و عظمت و کبریایی و غیر اینها چنانچه جمیع اینها کمال است و سلبش نقص است و منافی با وجوب وجود است و بر افعال الهی از خلق و رزق و عطاء و منع و عفو و مغفرت و رضا و سخط و ثواب و عقاب و غیر اینها، زیرا همه آنها از روی حکمت و مصلحت بوده و فعل قبیح و لغو از مقام مقدسش محال است صادر شود مثل اینکه در دعاء کمیل بعد از کلمه

(و اسعده علی ذلک القضاء)

میگوید

(فلک الحمد علیّ فی جمیع ذلک)

و بعضی توهم کرده اند که اینجا جای حمد نیست و تبدیل بلك الحجه کرده اند و غیر واجب الوجود سرتاسر ممکنات، نه از جهت ذات و نه از جهت صفات و نه از جهت افعال لایق حمد نیستند، زیرا جمیع ممکنات از حیث ذات فقر صرف و احتیاج محض هستند و هر صفت و کمالی که در آنها یافت شود افاضه از حق است و در افعال هم استقلال ندارند و باعانت و یاری حق انجام میدهند و از اینجهت الف و لام الحمد الف و لام جنس است و لام لله نیز لام اختصاص میباشد بنا بر این حقیقت حمد بتمام انواع آن مختص بواجب الوجود مستجمع جمیع کمالات که مفاد کلمه الله است خواهد بود و اگر از این مرتبه تنزل کنیم و بیک نوع عنایت و مجازی بخواهیم حمد را در ممکنات سریان دهیم، مقام مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان نبوت سزاوار حمدند و مقام محمود که در قرآن درباره آن حضرت ذکر میفرماید وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً «۱» (و پاره ای از شب را بنافله شب به پرداز امید است که پروردگارت ترا بمقام محمود برساند) ۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۷۹

ص: ۹۸

اشاره بهمین معنی است، زیرا هر فیضی بممکنات در دنیا و آخرت رسیده و میرسد توسط این خانواده بوده و اینان علت غایی موجوداتند و شفاعت کبری یکی از مصادیق مقام محمود است و از همین جهت نام مبارک آن حضرت احمد، محمود، محمد گردید «۱» «رب» بمعنی مربی و پروردگار است چون ذات مقدس حق مربی جمیع موجودات است و تربیت اینست که هر چیزی را از مرتبه استعداد و قابلیت بمقام فعلیت رسانده و کمالات لائق باو بخشیده و آن بر دو نوع است، تکوینی و تشریحی:

تربیت تکوینی حق عبارت از افاضه وجود بتمام ماهیات ممکنه از عالم مجردات تا مادیات و آنها را بواسطه اسباب و مقدماتی که بآنها احتیاج دارند از مرتبه قابلیت بمقام فعلیت رسانیدن است و تربیت تشریحی عبارت از تکمیل نفوس انسانی بواسطه معارف حقه و ملکات حسنه و اعمال صالحه است که موجب سعادت و رستگاری و نیل بفیوضات اخروی و نعم همیشگی خواهد بود و در تربیت سه چیز لازم است:

اول وجود مربی (بکسر باء) یعنی تربیت کننده، دوم قابلیت مربی (بفتح باء) یعنی تربیت شده، سوم مصادف نشدن با اموری که مربی را از قابلیت ۱- احمد یا افعال تفضیل بمعنی اسم فاعلی است یعنی حمدش نسبت پروردگار از همه حمد کنندگان بیشتر است یا اسم تفضیل بمعنی اسم مفعولی است یعنی کمالات و صفات پسندیده اش از همه موجودات بیشتر است و در هر صورت دلیل بر افضلیت اوست و محمد دلالتش بر این معنی بیشتر است زیرا اسم مفعول از باب تفعیل است و صریح در مقام محمودیت حضرتش میباشد

می اندازد، مثل اینکه هسته خرما یک کشاورز میخواهد که آن را بکارد و آب داده محافظت و مراقبت نماید تا نخله خرما شود و قابلیت هم میخواهد چه اگر هسته فاسد و گندیده باشد نخله نخواهد شد و باید آفتی نیز در این اثناء بآن نرسد که قابلیتش را از بین ببرد و در جهان هستی مربی حقیقی و ربّ علی الاطلاق تنها ذات مقدس باری است و غیر او هر که و هر چه هست اسباب و معدّاتی هستند که خداوند آنها را برای تربیت موجودات و از مرتبه قابلیت بفعلیت رسانیدن آنها در این عالم مقرر داشته است، چه در تربیت تکوینی مانند پدران و مادران و زارعین و کشاورزان و آفتاب و ماه و هوا و باران و غیر اینها چنانچه میفرماید أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ «۱» أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ «۲» و چه در تربیت تشریحی مانند انبیاء و اوصیاء و حکماء و دانشمندان و غیر اینها که همه اسباب و وسائط هستند إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ «۳» بنا بر این اطلاق رب بر غیر ذات پروردگار بنوعی از عنایت و مجاز است و ذات مقدس حق در هر موجودی در این عالم، استعداد و قابلیت تکامل و تربیت را بودیعت نهاده، و اگر موجودی طریق تکامل را نیمود و استعداد خود را ۱- سوره الواقعة آیه ۵۸ و ۵۹ (بس آیا دیدید آن آبی را که در رحم زنان میریزید (نطفه) آیا شما میآفرینید آن را یا ما آفرینندگانیم)

۲- سوره الواقعة آیه ۶۳ و ۶۴ (بس آیا دیدید آنچه را کشت میکنید آیا شما آن را می رویانید یا ما رویندگانیم)

۳- سوره قصص آیه ۵۶ (محققا تو هدایت نمیکنی هر که را بخواهی بلکه خدا هدایت میکند هر که را بخواهد)

بفعلیت نرسانید بواسطه تصادف با موانعی بوده که قابلیت او را از بین برده و یا مانع پیشرفت او شده است مثلاً در هسته خرما قابلیت نخله شدن هست ولی هر گاه در زمین مناسب غرس نشود و یا آب بآن نرسد و یا گندیده و فاسد گردد و یا در اثناء رشد و نموش آن را بکنند و یا ببرند و یا بسوزانند البته نخله نخواهد شد و همچنین کفار و معاندین که طریق هدایت را نمی پیمایند نه از جهت اینست که مربی حقیقی نسبت بآنها کوتاهی نموده باشد یا ذاتاً قابل هدایت نباشند بلکه بواسطه پیروی هوای نفس و فرو رفتن در شهوات نفسانی خود را از قابلیت انداخته اند و همین طور مجانین و قاصرین و مستضعفین نیز بععل داخلی یا خارجی قابلیت ذاتی خود را از دست داده اند و بالجمله در هر نوع تربیتی تا سه امر فوق تحقق پیدا نکند تربیت و تکامل محقق نخواهد شد در کتاب کافی «۱» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«من قال یا ربّ یا ربّ عشر مرّات قیل له لئیک ما حاجتک؟»

(هر که ده مرتبه بگوید یا ربّ گفته شود مر او را لئیک، حاجت تو چیست؟) «۲» ۱- باب من قال یا رب صفحه ۵۲۰ حدیث ۱

۲- یا رب بکسر یاء مضاف بیاء متکلم است که یاء آن حذف شده و کسره باء دال بر محذوف است و این اشعار بمعنای لطیفی دارد و ان اینست که وقتی گفت ای مربی من وای پروردگار من گویی تمام تربیت الهی را اختصاص بخود داده و مربی خود را منحصر باو دانسته، و در نظر دارم سفر مکه در بیابان حجاز ماشین ما قدری توقف نمود و ما از ماشین پیاده شدیم اعراب بیابانی و زنها و بچه های آنها اطراف ما جمع شده و متصل میگفتند «یابوی» (ای پدر من) و بچه در میان آنها بود میگفت «یابوی لیس الا» یعنی ای پدر من و نیست کسی غیر از تو پدر من و این کلام در من تاثیر نمود

«العالمین» جمع عالم «بفتح لام» است و عالم عبارت از ما سوی الله میباشد و از اینجهت گفته اند که اگر گفته میشد ربّ العالم شامل جمیع ما سوی الله میگردد پس چرا بصیغه جمع آورد؟ و بعضی جواب داده اند که بصیغه جمع آورد تا فقط ذوی العقول (ملائکه و جن و انس) را شامل شود و این جواب از جهاتی تمام نیست:

۱- در محلّ خود ثابت و محقق است بنصّ آیات شریفه و اخبار متواتره بتواتر اجمالی که جمیع موجودات حتّی حیوانات و نباتات و جمادات بهره از عقل و شعور دارند و بهمان اندازه خدا بلکه اولیاء حق را می شناسند و تسبیح و تحمید او را مینمایند مانند آیه شریفه *إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* «۱» (چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و تحمید خدا را میکند ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید) و حمل کردن تسبیح را در این آیه بر تسبیح تکوینی یعنی دلالت کردن وجود آنها بر علم و قدرت و حکمت حق با جمله *«وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»* مناسب ندارد، زیرا هر صاحب شعوری این معنی را درک میکند و آیه مبارکه *وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* «۲» (آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا سجده و نهایت خضوع را مینماید) و غیر اینها از آیات دیگر و مانند اخباری که دارد ولایت ائمه را بر تمام موجودات عرضه داشتند و اخباری که عرض حاجت موجودات را خدمت پیغمبر و امام متعزّض میشود و اخباری که دارد ما یری و ما لا یری در مصیبت حضرت ابی عبد الله علیه السلام گریه کردند که در محلّ خود آنها را متذکر خواهیم شد ۱- سوره اسری آیه ۴۶

۲- سوره نحل آیه ۵۱

ص: ۱۰۲

۲- وجهی ندارد که ربوبیت حضرت حق را بذوی العقول اختصاص دهیم با اینکه لفظ عالم شامل جمیع ما سوی الله می باشد
۳- بچه مناسبت مفرد شامل جمیع ما سوی الله، و جمع مختص بذوی- العقول باشد و تحقیق در جواب اینست که شامل شدن
(العالم) جمیع ما سوی الله را بواسطه الف و لام جنس است از باب اطلاق و مقدمات حکمت و ممکن است اطلاق به بعض
مصادیق چون اطلاق جنس بر مصداق حقیقت است و امّا شمول العالمین از باب وضع است چون جمع محلی بالف و لام
بالاتفاق وضع بر عموم شده و تحقیق این مقام مربوط بعلم اصول است فضیلت حمد: در کافی «۱» از مفضل روایت میکند که
گفت

«قلت لابی- عبد الله عليه السلام جعلت فداك علمني دعاء جامعاً فقال احمد الله فإنه لا يبقى احد يصلي الا دعا لك يقول سمع
الله لمن حمده»

بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم فدای تو شوم مرا دعای جامعی تعلیم فرمای، فرمود بمن خدا را حمد کن بدرستی که
احدی نمی ماند که نماز بگزارد جز اینکه درباره تو دعا میکند، زیرا هر نماز گزار میگوید خدایا بشنو هر کسی که حمد ترا
میکند و نیز در کافی «۲» از محمد بن مروان روایت میکند که گفت

«قلت لابی عبد- الله عليه السلام ای الاعمال احب الى الله عز و جل؟ فقال ان تحمده»

(بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم کدام کارها محبوب تر است نزد خدای عز و جل؟ فرمودند حمد او را بنمایی) و باز
در کافی «۳» از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود

«كل دعاء ۱- كتاب الدعاء باب التحميد و التمجيد حديث ۱

۲- كتاب الدعاء باب التحميد و التمجيد حديث ۲

۳- كتاب الدعاء باب التحميد و التمجيد حديث ۶

ص: ۱۰۳

لا يكون قبله تحميد فهو ابتر الحديث»

هر دعائی که پیش از آن حمد نمودن خدا نباشد ناقص است تا آخر حدیث.

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در تکرار این اسم شریف در این سوره و جوهی گفته اند:

در مجمع البیان گفته تکرار برای مبالغه است و از علی بن عیسی رمیانی نقل کرده که او گفته در بسم الله برای استحقاق عبادت و در اینجا برای استحقاق حمد است.

و بعضی گفته اند در بسم الله این دو صفت فی حدّ نفسهما اعتبار شده قطع نظر از مقام ظهور و بروز، و در اینجا باعتبار مقام ظهور و بروز آنها در مرحومین، لکن آنچه بنظر میرسد اینست که در بسم الله در مقام انشاء یعنی استعانت باین اسامی شریفه است و در اینجا در مقام اخبار یعنی خبر دادن به اینکه پروردگار عالمیان رحمن و رحیم است، و بعبارت دیگر آنجا در مقام اسامی حق تبارک و تعالی است و در اینجا در مقام توصیف حق تعالی بصفات مذکور است و وقوع این دو صفت بین کلمه ربّ العالمین و مالک یوم الدین اشاره باینست که تربیتش نسبت بعالمین از جهت صفت رحمانیت اوست که سراسر موجودات را فرا گرفته و مالک روز جزا بودنش از جهت صفت رحیمیت است که نسبت بمؤمنین در روز جزا ثابت و مستمر است مالک یوم الدین (خداوند روز جزاست) مالکیت یعنی واجد و دارا بودن چیزی و آن بر دو قسم است:

۱- ملکیت اعتباری و آن ملکیتی است که بواسطه اعتبار دادن کسی که دارای این شأن و مقام (شأنیت اعتباری) باشد حاصل شود و این نوع ملکیت قائم بید معتبر است یعنی بستگی بدست اعتبار دهنده دارد و هر گاه آن را از اعتبار

بندازد از ارزش ساقط میشود و اعتبار نزد هر طایفه ای منوط و مربوط بکسی است که برای او، این شأن و مرتبه را قائل باشند مثلاً- در نظر عرف سلطان یا دولت دارای این شأن میباشد و هر چه را اعتبار دهد مادامی که لغو نشود دارای قیمت و ملکیت خواهد بود مانند اسکناس یا دراهم مسکو که یا چک و سفته های بانکی و امثال اینها و در هر نظر صاحبان دین، شرع مطهر صاحب این شأن و مرتبت است که هر چه را معتبر شمرد و بیکی از اسباب ملکیت قابل تملک دانست در صورتی که صحت شرعی آن رعایت شود ملکیت میآورد ۲- ملکیت حقیقی، و آن ملکیتی است که حقیقه در خارج چیزی محقق باشد و این بر دو قسم است: ذاتی و جعلی ملکیت ذاتی ملکیت حق است نسبت بآنچه تصور و تعقل شود مانند واجد بودن او جمیع صفات پسندیده از علم و قدرت و حیات و عظمت و کبریایی و علو و غیر اینها که همه آنها عین ذات اوست و سلبش از ذات محال است، و ملکیت او نسبت بجمیع موجودات که همه مخلوق و آفریده و مصنوع او هستند، و ملکیت نسبت بآنچه اراده میکند و مشیتش تعلق میگیرد «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» و ملکیت جعلی عبارت از اعطاء چیزی بکسی بنحوی که آن کس واجد آن چیز شود مانند اعطاء کمالات بانبياء و اولياء و صلحاء و اعلى درجه این اعطاء، اعطاء ولایت کلیه مطلقه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان عصمت و طهارت و افاضه جمیع کمالات بانان است و پس از آن اعطاء نبوت و ولایت و علوم و کمالات بسایر انبياء و اوصیاء و همین طور افاضه علوم و ملکات حمیده بعلماء و صلحا و مؤمنین و متقین بدرجات متفاوت و مختلف میباشد و از این بیان معلوم میشود که غیر حق تبارک و تعالی هر چه دارند از جانب حق است و ملکیت

حقیقی ذاتی مختصّ باوست و بس.

و غنی که بعضی به بی نیازی تفسیر کرده و جزو صفات سلبیّه شمرده اند بنظر حقیر از اعظم صفات ثبوتیه و بمعنی دارایی و واجد بودن ذات حقتعالی است آن دارایی که محدود بحدّی و منتهی بنهایتی نیست «یوم» عبارت از قطعه زمان محدودیست که از حرکت کره زمین بدور خود حاصل میشود و در قیامت که تمام کرات از حرکت میافتند زمانی نیست که آن را یوم یا لیل یا ماه و سال نامیم بنا بر این اطلاق یوم بر روز قیامت بر فرض تقدیر است باین معنی که اگر حرکتی بود و روز و ماه و سال تشکیل میداد مقدار روز قیامت پنجاه هزار سال بود چنانچه میفرماید فی یومٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ «۱» و از کافی «۲» و امالی شیخ طوسی «۳» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«انّ للقیمة خمسين موقفا کلّ موقف مقداره الف سنه»

(بدرستی که برای روز قیامت پنجاه ایستگاه است که مقدار هر ایستگاهی هزار سال میباشد) و سپس حضرت آیه فوق را تلاوت فرمود و برای روز قیامت اسامی بسیاری در آیات و اخبار ذکر شده که دلالت بر عظمت و اهمّیت این روز دارد و مادر کلم الطیب مقدار کثیری از آنها را که بالغ بر هفتاد و پنج اسم میشود نقل کرده ایم «۴» مانند یوم القیمة، یوم البعث، یوم الجمع، یوم الحساب، یوم التلاق، یوم التناد، یوم الأزفه، یوم الفصل، یوم الموعود، یوم المشهود، یوم الحسره، یوم عبوس قمطیر، یوم تتقلّب فيه القلوب و الأبصار، یوم تبدل الارض غیر الارض، یوم نطوی السماء، یوم یکشف عن ساق، یوم تبيض وجوه و تسود وجوه، یوم یعرض الظالم علی یدیه، یوم الدین و غیر اینها از اسامی دیگر «الدّین» برای دین در آیات قرآنی چند معنی ذکر شده: ۱- سوره المعارج آیه ۴

۲- نقل از کفایه الموحّدین [.....]

۳- نقل از کفایه الموحّدین

۴- مجلد سیم صفحه ۹۳ الی ۱۰۲

ص: ۱۰۶

۱- مجموع آنچه بر پیغمبران از جانب حق نازل شده **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** «۱» (دین در نزد خدا اسلام است) ۲- اطاعت و عمل بامور دینی، **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ** «۲» (آگاه باشید که اطاعت و عمل خالص برای خداست) ۳- حساب ذلک الدین القیم «۳» (این حساب راستی است) و در بعض اخبار دین در آیه شریفه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** بحساب تفسیر شده چنانچه قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده «۴» ۴- **جَزَاءُ إِنْ الدِّينَ لَوَاقِعٌ** «۵» (محققا جزاء واقع شدنی است) و اکثر مفسرین دین را در آیه شریفه جزاء تفسیر کرده اند یعنی مالک روز جزاء، روزی که مردم جزاء ایمان و کفر و ملکات حسنه و سیئه و اعمال نیک و بد خود را می یابند الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر «۶» و اصل جعل روز قیامت برای جزاء اعمال بندگان است چه آنکه در دنیا هر کسی جزاء کامل و مستوفی کردار نیک یا بد خود را نمی یابد و وجه تخصیص مالکیت حق بروز جزاء (با اینکه خداوند مالک دنیا و آخرت است) شاید از اینجهت باشد که در دار دنیا سلاطین و متنفذین بحسب ظاهر مالکیتی برای خود قائل بوده و مردم را مورد مؤاخذه قرار داده و نیک و بد آنها را بحسب قوانین موضوعه خود پاداش میدهند و روز قیامت این مالکیتهای اعتباری ساقط میشود و مالکیت مطلقه حق بروز و ظهور مینماید و جز حضرت حق احدی مالکیتی

۱- سوره آل عمران آیه ۱۷

۲- سوره زمر آیه ۳

۳- سوره الروم آیه ۲۹

۴- نقل از آلاء الرحمن ص ۵۵

۵- سوره و الذاریات آیه ۹

۶- (مردم باعمال خود جزاء داده میشوند اگر عملشان خوبست جزای خوب دارند و اگر عملشان بد است جزای بد)

ص: ۱۰۷

در مورد جزاء یا غیر آن ندارد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۱» و هر کسی را بحسب عمل و قابلیت او جزاء و پاداش خواهد داد إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (ترا عبادت می کنیم و از تو یاری میجوئیم) در بیان این آیه چند مطلب را باید متذکر شویم:

مطلب اول در رجوع از غیبت بخطاب: یکی از محسنات کلام در لسان عرب رجوع از غیبت بخطاب و حضور و یا عکس آن است و این در آیات قرآن و خطب و کلمات فصحاء بسیار است که برای اشعار مطلبی یا تلویح و اشاره بامری از حالت غیاب بخطاب یا حضور بازگشت نموده و کلام را ادامه میدهند یا از حالت حضور و خطاب بحالت غیاب رجوع نموده و مقصودشان را بیان میکنند.

و در آیه شریفه وجه رجوع از غیبت بخطاب اینست که چون در آیات قبل کمالات و صفات حضرت باری را ذکر نمود بمنزله عُلّت بود بر اینکه بنده باید در جمیع حالات متوجه باو باشد و جز او کسی را نپرستد و از غیر او کمک نخواهد لذا متوجه باو شده میگوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و از همین جهت کلمه ایاک «مفعول» را بر نعبد و نستعین «فعل» مقدم داشت که دلیل بر حصر باشد زیرا غیر حقّ خالی از این کمالات و شئونات بوده نه سزاوار پرستش و نه قابل استعانت هستند و این آیه اساس شرک را ابطال نموده و بصدای رسا و بیانی مبنی بر برهان بتمام مشرکین گوشزد کرده که بت و آتش و شمس و کواکب و گاو و گوساله و هر چه و هر که غیر خداست چون نقص صرف و احتیاج محض و خالی از هر گونه کمال ذاتی است لایق پرستش و قابل نیایش نمیباشند و از اینجهت بصیغه متکلم مع الغیر آورد یعنی همه باتفاق متوجه بچنین معبودی بوده و دست نیاز بدرگاه بی نیاز او دراز نموده ایم و گویا از زبان همه ممکنات میگوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و اگر زبان بعض از آنها (مانند کفار و مشرکین) ۱- سوره المؤمن آیه ۱۶

خلاف این را گویا باشند زبان حال آنها قطعا متکلم باین مقال خواهد بود مطلب دوم در دلالت این آیه بر بطلان جبر و تفویض: این آیه مبارکه جبر و تفویض را صریحا رد نموده و اختیار (امر بین الامرین) را اثبات میکند و قبل از بیان دلالت این آیه بر این موضوع، مختصری در این باره توضیح میدهیم:

طایفه از حکماء و بعضی از عرفاء و کثیری از عامه (اشاعره از آنان) قائل شدند که بنده گان در کارهای خود مجبور بوده و آلت بدون اراده در دست فاعل و مؤثر حقیقی عالمنند زیرا هر فعلی که در این عالم واقع میشود مستند بعلت بوده و اگر علت آن ممکن باشد باز نیازمند بعلت خواهد بود تا سلسله علل منتهی بعلت العلل یعنی واجب الوجود گردد و افعال بنده گان از امور ممکنه و نیازمند بعلت بوده و ناچار علت آنها منتهی باراده واجب الوجود میشود زیرا بنده گان از خود اراده و اختیار ندارند، و بپاره از ظواهر آیات هم متمسک شده اند، این طایفه را جبریّه و مسلک آنها را جبر مینامند و این مذهب علاوه بر اینکه از نظر وجدان باطل است (زیرا هر کس بین کارهایی که با اختیار میکند با کارهایی که از روی جبر و اضطرار میکند فرق میگذارد، و میان حرکت دست مرتعش و لرزان با حرکت دست سالم، و پائین آمدن از بام با افتادن از آن تفاوت قائل است) لازم آید که دستگاه نبوت ارسال پیغمبران و فرود آمدن کتب آسمانی و امر بمعروف و نهی از منکر و تکلیف و وعد و وعید و ثواب و عقاب و مجازات روز قیامت تماما لغو و بیهوده باشد زیرا هر که هر چه میکند مجبور است و نمیتواند غیر آن کند و نه او را ملامتی و نه مثبت یا عقوبتی است طایفه دیگر از عامه قائل شدند که انسان در کارهای خود مستقل است و افعال صادره از او مستند باوست و خداوند را دخالتی در آنها نیست، این طایفه را

مفوضه و مذهب آنان را تفویض گویند، و این عقیده را از یهود اخذ کرده اند که گفتند خداوند روز یکشنبه شروع بخلقت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات نمود و روز جمعه تمام شد و روز شنبه استراحت نمود، و این دستگاہ عالم را بکار انداخت و خود از کار بر کنار شد و خداوند در مذمت آنها میفرماید قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ «۱» (یهود گفتند دست خدا بسته است، دست آنان بسته باد و بواسطه آنچه گفتند مورد لعنت قرار گرفتند، بلکه دو دست خدا باز است و هر طوری که بخواهد انفاق میکند) و این مذهب نیز بر خلاف و جدان است زیرا می بینیم چه بسیار کارهایی که انسان تمام هم و کوشش خود را صرف میکند و وسائل و اسباب آن را فراهم مینماید ولی بانجام آنها موفق نمیشود و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود

«عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم» «۲»

(خدا را شناختم بواسطه فسخ کردن و بر هم زدن قصدها و شکستن اراده ها) و طایفه امامیه و جماعتی از معتزله معتقدند که بنده گان در عین اینکه در افعال خود دارای اراده و اختیارند، اراده و اختیار آنان تحت اراده و اختیار حق تبارک و تعالی است و هر کاری که انجام میدهند مستند باختر خود آنهاست، از اینجهت مستحق مدح یا ذم و ثواب یا عقاب میباشند لکن اراده و اختیار آنان و همه اسباب و وسائل آن تحت اراده و قدرت خداوند است و اگر آتی فیض خود را از آنها قطع کند اراده و اختیار بلکه نیرو و حیاتی برای آنها باقی نماند، این ۱- سوره المائده آیه ۶۹

۲- از حضرت صادق ع مرویست فرمود

سئل عن امیر المؤمنین ع بما عرف ربك قال ع بفسخ العزائم و نقض الهمم لما هممت فحیل بینی و بین همی و عزمت فخالف القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری

ص: ۱۱۰

مذهب را مذهب اختیار و امر بین الامرین گویند و این آیه مبارکه این مذهب را اثبات و آن دو مذهب را رد میکند، زیرا فعل عبادت و استعانت را ببنده نسبت میدهد ولی کمک و یاری و نیروی بر انجام فعل را از خدا میخواهد، و تفصیل کلام را در این باره در محل مناسب تر بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی و در مجلد اول کلم الطیب صفحه ۱۳۷-۱۴۶ بیان کرده ایم مطلب سوم: مفاد حصری که در دو جمله **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** از تقدیم مفعول استفاده میشود مختلف است در جمله اول حصر از جهت استحقاق عبودیت است که غیر ذات حق تبارک و تعالی استحقاق عبودیت ندارد.

و در جمله دوم از جهت منحصر بودن احتیاج بنده باعانت پروردگار و عدم احتیاج او بغير حق است زیرا هر که و هر چه غیر حق باشد محتاج و نیازمند بحضرت اوست و او برای بنده اش کافی و بس است **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** «۱» (آیا خدا بنده اش را کافی نیست؟) و هر که دست احتیاج و امیدش را پیش غیر او دراز کند خداوند امید او را قطع میکند چنانچه در حدیث قدسی میفرماید و عزتی و جلالی لا قطعن امل آمل غیری (قسم بعزت و جلالم البته امید هر کسی که بغير من امیدوار باشد قطع خواهم کرد) «۲» و این خود یکی از مراتب توحید بلکه مرتبه اعلاى آنست که از آن بتوحید نظری تعبیر میشود یعنی انسان در همه کارها نظرش بخدا باشد و بس، امیدش بغير او و خوفش از غیر او و توکل و اعتمادش بر غیر او نباشد، جز او نبیند و جز او نخواهد و بجز او علاقه نداشته باشد **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ** «۳» ۱- سوره الزمر آیه ۳۷

۲- سندش بنظر نرسیده

۳- سوره الاحزاب آیه ۴ [.....]

ص: ۱۱۱

مطالب چهارم در معنی عبادت: اصل عبادت بمعنی تذلل و خضوع و انکسار و لازمه این معنی اطاعت و فرمانبرداری نسبت بمولی است و این دارای مراتبی است از قبیل اطاعت بنده از مولی و آقای خود که بحکم شرع واجب است و اطاعت افراد از کسانی که ولایت شرعی بر آنها دارند مانند آباء و اجداد و حکام شرع، و اطاعت از اولی الامر و صاحب اختیاراتی که خدا معین فرموده چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی که بنص آیه شریفه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ* «۱» و اطلاق عبودیت باین مراتب از همان جنبه اطاعت و فرمانبرداری است و امّا حقیقت عبودیت که غایت تذلل و انکسار و خاکساری باشد مختص بذات واجب الوجود و مالک الرقاب و ولی و صاحب اختیار حقیقی و ذاتی، حضرت حق تبارک و تعالی است و آن مراتب نیز چون در طول اطاعت حق قرار گرفته است عین اطاعت حق محسوب میشود و برای عبادت انواع و اقسامی است:

۱- عبادتی که راجع بروح و عقل است و آن علم و تحصیل یقین بعقائد و معارف دینی میباشد ۲- عبادتی که مربوط بنفس است که عبارت از تکمیل نفس و آراستن آن بملکات و صفات پسندیده و ازاله و پیراستن آن از اخلاق رذیله باشد ۳- عبادت اعضاء و جوارح از قبیل زبان چشم گوش دست پا و سایر اعضاء و جوارح که برای هر کدام عبادتی مقرر است ۴- عبادت مالی مانند خمس و زکاه و صدقات و انفاقات واجب و مستحب ۱- چنانچه در زیارت حضرت ابی عبد الله ع گفته میشود

«عبدک و ابن عبدک و ابن امتک المقر بالرق و التارک للخلاف علیکم»

و یا از امیر المؤمنین روایت شده «انا عبد من یا فرمود

«من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً»

و یا بر برده و زر خرید اطلاق عبد و بر بردگی اطلاق عبودیت میشود

۵- عبادت معاشرتی است که با خویشان و ارحام و همسایگان و ذوی حقوق و سایر طبقات مردم مطابق دستورات و اوامر دینی رفتار شود مطلب پنجم: اعانت حق تبارک و تعالی بر دو قسم است: اعانت عامّه که نسبت بجمیع افراد است مانند ایجاد اسباب تکوینیه و جعل اسباب تشریحیه که هر کس بتواند سعادت دنیوی و اخروی را تحصیل کند و عذری برای او نباشد و حجت بر همه تمام باشد و اعانت خاصّه که عبارت از توفیقات و تأییداتی است که خداوند تبارک و تعالی نسبت بمؤمنین و کسانی که در راه حق قدم میگذارند افاضه میفرماید و این یک نوع ثبوبات دنیوی است که در اثر عبادت و امتثال اوامر حضرت احدیت شامل حال بنده گان میشود و هر چه کوشش و جدیتشان در طریق بندگی حق بیشتر شود الطاف و عنایات خاصّه حق نسبت بآنها افزونتر گردد و ابواب و طرق خیر و سعادت بر آنها مفتوح تر شود چنانچه میفرماید وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۱» (کسانی که در راه ما مجاهدت و کوشش نمایند آنان را براههای خودمان «که طرق خیر و سعادت است» راهنمایی میکنیم) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ (ما را براه راست هدایت فرما) هر چیزی را انسان بخواهد تحصیل کند و بهر مقصدی بخواهد نائل شود باید از طریق آن وارد گردد، و فهمیدن راه هر چیزی و پیمودن آن محتاج برهنمایی است که دانا و آشنای بآن طریق باشد تا اینکه انسان بواسطه راهنمایی او، مقصود را گم ننموده بیراهه نرود و بمقصد نائل شده نتیجه مطلوب را دریابد و در محلّ خود (مبحث عدل) ثابت و مبرهن شده که خداوند، حکیم علی الاطلاق و عادل است و محال است کار لغو و بیجا و قبیح از او صادر شود، بنا بر این خلقت عالم و آدم باید مبتنی بر حکمت و غرض و فایده باشد بیهوده و عبث ۱- سوره عنکبوت آیه ۶۹

نباشد چنانچه میفرماید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ «۱» (آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم، و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید) معلوم است که این فایده راجع بذات حق جلّ و علا نمیشد زیرا او غنی بالذات و واجد جمیع کمالات است و نقصی در ساحت قدس او نیست تا بواسطه خلقت موجودات تکمیل نماید و موجودات دیگر نیز بمقتضای آیات بسیار برای استفاده بشر آفریده شده اند چنانچه میفرماید أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ «۲» و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا «۳» و سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، «۴» و غیر اینها از آیات دیگر پس غرض از خلقت افاضه فیض و ایصال نفع و فایده بشر است، و آن فیض که غرض اصلی و غایت حقیقی از خلقت است نمیشود همین نعم و منافع دنیوی باشد زیرا نعم و لذات اینعالم اولاً آمیخته بالآلَم و مصائب است و ثانیاً تحصیل اکثر آنها احتیاج بزحمت بسیار و خون دل بیشمار دارد و ثالثاً دوام و ثبات ندارد پس ناچار انسان برای عالمی آفریده شده که منافع و نعم و لذات آن خالی از این نواقص و عیوب باشد و البته وصول بآنها احتیاج بهدایت راهنمایی دارد که راه وصول بآنها را بداند و پیداست که جز خالق و آفریدگار عوالم وجود کسی از آن آگاه نمیشد و لذا خداوند برای هدایت و ایصال بنعم باقیه اخروی دو دستگاه قرار داده یکی دستگاه هدایت تکوینی و یکی دستگاه هدایت تشریحی، هدایت تکوینی عبارت از اعطاء عقل است که ممیز خیر و شرّ و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و سود و زیان و حسن و قبح است و در حقیقت رسول و پیغمبر باطن میباشد و هدایت تشریحی عبارت از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام است که خداوند انسان را بوسیله آنها بجمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت میکند و از مضاف ۱- سوره المؤمنون آیه ۱۱۷

۲- سوره لقمان آیه ۲۹

۳- سوره جاثیه آیه ۱۲

۴- سوره نحل آیه ۱۲

ص: ۱۱۴

نشأتین او را آگاه میسازد، و اگر انسان بهدایت آنان مهتدی گردید و قابلیت وصول بنعم اخروی را که عبارت از تکمیل نفس و تحصیل معارف و ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است واجد شد البته بسعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نائل خواهد شد.

و از اینجهت اطلاق هادی بر عقل میشود زیرا انسان را بخیر و شر دلالت میکند و بر رسول و امام و عالم نیز میشود چون سعادت و رستگاری نشأتین راهنمایی مینمایند ولی در حقیقت هادی ذات مقدّس حق تعالی است و اینها وسائل و اسبابی است که برای هدایت بشر قرار داده است و هدایت یا ارائه طریق و ارشاد است که شأن داعیان الی الله میباشد و یا ایصال و رسانیدن بغایت و مقصود است که بواسطه تاییدات و توفیقات و مزید عنایات حضرت باری نسبت ببندگان تحقّق مییابد و چون انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و آن بآن محتاج بامداد و اعانت حق است، باید دائما و قدم بقدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را یاری و مدد فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی نماید و بمنزل مقصود و غایت مطلوب برسد و از این بیان واضح میشود که بنده دائما باید طلب هدایت از درگاه حضرت احدیت نماید و اشکالی که بعضی نموده به اینکه اشخاصی که در صراط مستقیمند چگونه طلب هدایت بصراط مستقیم مینمایند باین بیان کاملا مرتفع میشود و احتیاج بتوجیحات بارده بعضی از مفسّرین ندارد و صراط بمعنی راه است و آن بر دو قسم است یکی صراط قیامت و آن پلی است که بر روی جهنّم کشیده شده و همه باید از آن عبور کنند و هر که از آن گذشت اهل نجات و نائل بهشت میشود و گر نه ساقط در جهنّم میگردد و آیه شریفه وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرِدُهَا كَانْ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضٰیًا ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا

«۱» (هیچ یک از شما نیست جز اینکه بر جهنم وارد شود و این مطلب بر پروردگارت حتم و قضا بر آن جاری شده، سپس اهل تقوی را نجات میدهیم و ستمکاران بزانو در آمده در آن وامی گذاریم) را بهمین صراط تفسیر کرده اند و کیفیت عبور مردم از این صراط متفاوت است و بدرجات ایمان و اخلاق فاضله و اعمال صالحه مختلف میگردد برخی مانند برق جهنده و بعضی مانند سوار تندرو و طایفه مانند شخص پیاده از آن عبور می کنند و برای بعضی از شمشیر برنده تر و از آتش سوزنده تر و از موباریکتر است ولی برای بعضی از خیابان وسیع و پر گل و ریاحین و خوش آب و هوا بهتر است و برای این صراط بمقتضای اخبار قنطره ها و ایستگاههایی است که در آن سؤال و پرسش میشود در قنطره اول صراط سؤال از ایمان است و باز پرس آن حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه میفرماید

ان لی وقفه علی جسر جهنم

«۲» و غیر مؤمن ممکن نیست از این قنطره عبور نماید و پس از آن سؤال از نماز و روزه و حج و زکاه و خمس و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر واجبات است که اگر تقصیری در آنها شده باشد موجب گرفتاری است و آخرین قنطره سؤال از مظالم عباد است و آیه شریفه إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِمُصَادٍ «۳» بآن تفسیر شده و باز پرس این قنطره ذات احدیت است و حدیث قدسی «۴»

«و عزتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم»

اشاره باین مقام است ۱- سوره مریم آیه ۸۲ و ۷۳

۲- مذاکره آن حضرت با حارث همدانی در موقع عیادت از او

۳- سوره الفجر آیه ۱۳

۴- قدسیات

ص: ۱۱۶

دوم صراط دنیاست که نمودار صراط آخرت است و آن عبارت از صراط شریعت و راه سعادت و رستگاری است که دین اسلام و تعالیم قرآن و طریقه امیر المؤمنین و اولاد معصومین او علیهم السلام میباشد که هر که این طریقه را طی کند سعادت نشأتین نائل گردد و از اینجهت در اخبار گاهی از این صراط بقرآن مجید و گاهی بدین اسلام و گاهی بامیر المؤمنین علیه السلام و گاهی بایمه طاهرین تعبیر شده و همه آنها یکی است و اختلافی در بین نیست و در قرآن کریم میفرماید اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ «۱» (بدرستی که این راه من است در حالی که مستقیم است پس آن را پیروی کنید و راههای دیگر را پیروی نکنید که شما را از راه خدا متفرق میسازد.) پس هر صراطی غیر صراط اسلام و هر کتابی غیر قرآن و هر طریقه غیر طریقه امیر مؤمنان جزو سبیل شیطان است و مستقیم از استقامت بمعنی راستی است که در آن هیچ اعوجاجی نباشد و استقامت در دین باین است که نه در عقائد و نه در اخلاق و نه در افعال و کردار انحرافی از جاده شریعت نداشته باشد مثلاً در عقائد غیر از عقائدی که در مذهب شیعه اثنا عشری ثابت شده باشد، هر عقیده ضلالت و گمراهی و اعوجاج و انحراف از صراط مستقیم است و در اخلاق باید حد وسط که خالی از افراط و تفریط است رعایت شود مثلاً علم که حدّ وسط جریزه و جهل، و شجاعت که حد وسط تهوّر و جبن، و عفت که حد وسط خمود و شهوت. و سخاوت که حد وسط اسراف و تبذیر و بخل و تقتیر، و تواضع که حد وسط تکبر و تذلیل است و هکذا در سایر صفات نفسانی و در افعال و تکالیف باید جمیع واجبات را بجای آورد و همه محرّمات را ترک کند و مستحبات را تا حدّ میسر اتیان نماید و از مکروهات تا حدّ مقدور ۱- سوره انعام آیه ۱۵۴

خودداری کند که کوتاهی در آنها انسان را از استقامت بیرون میبرد و همین صراط است که از موباریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش سوزنده تر است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«شِيبَتِي سوره هود لمكان قوله فاستقم كما امرت و من تاب معك» (۱)

(سوره هود مرا پیر کرد بواسطه این جمله که میفرماید چنانچه امر شده استقامت نمای، خودت و کسانی که با تو بازگشت کرده اند) و استقامت از قیام است و برای آن اضدادی است یکی قعود و دنبال حق رفتن یکی تحیر و در راه ماندن، یکی بیراهه رفتن که ضلالت است و دیگری عمدا منحرف شدن و از روی عناد بر خلاف حق رفتن که کفر و عناد است صراط اللّٰدین اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (راه کسانی که بر ایشان نعمت بخشیدی نه راه کسانی که بر ایشان خشم کردی و نه راه گمراهان) بزرگترین نعم الهی نعمت ایمان است که هر که باین نعمت متنعم شود سعادت و رستگاری دنیا و آخرت را دریابد و اینکه بعضی گفته اند بزرگترین نعم الهی وجود یا عقل است اگر این دو نعمت در راه تحصیل ایمان صرف شود نعمت است و گر نه موجب عذاب ابدی خواهد بود و همچنین است نعم دیگر که هر کدام در راه تحصیل ایمان بکار رود نسبت بآن شخص نعمت محسوب میشود و الا موجب هلاکت و عقوبت بیشتر خواهد بود و مراد «به اللّٰدین اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در آیه شریفه اهل ایمان میباشند و تفسیر بانبیاء و صدّیقین و شهداء و صالحین که در آیه شریفه ذکر شده و مَنْ يُطِيعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِينَ وَ حَسُنَ اُولَئِكَ رَفِيقًا «۲» تفسیر بفرد اجلا و مصداق اتم و اکمل آنها است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«یعنی محمدا و ذرّیّته» (۳) ۱- کتب تفاسیر ذیل همین آیه

۲- سوره النساء آیه ۷۱

۳- تفسیر نجفی [.....]

ص: ۱۱۸

و از کتاب معانی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده (۱) که فرمود

«الذین انعمت علیهم شیعه علی»

و غیر اینها از اخبار دیگر که همه آنها بیان مصادیق است و با عموم منافات ندارد و از مرحوم شیخ بهایی قدس سره نقل است (۲) که مجموع نعم الهی را بر هشت نوع قسمت کرده و فرموده «لأنها أَمَا دنیویة او اخرویة و کلّ منهما أَمَا کسبی او موهوبی و کلّ منها أَمَا روحانی او جسمانی» و برای هر یک مثالی ذکر کرده:

نعمت دنیوی موهوبی روحانی مانند عقل و فهم، و دنیوی موهوبی جسمانی مانند اعضاء و جوارح، و دنیوی کسبی روحانی مانند علم و ملکات حمیده، و دنیوی کسبی جسمانی مانند زینت کردن بدن بچیزهای پسندیده از قبیل لباس و غیره و اخروی روحانی مانند غفران ذنوب که مسبوق بتوبه نباشد، و اخروی موهوبی جسمانی مانند نهرهای بهشت از عسل و شیر و غیره، و اخروی کسبی روحانی مانند غفران ذنوب مسبوق بتوبه، و اخروی کسبی جسمانی مانند نعم بهشت که منوط بفعل طاعت باشد «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» غضب و رضا و حبّ و بغض و سخط و عاطفه و رحم و امثال اینها حالاتی است نفسانی که بر انسان عارض میشود و آثاری در خارج مترتب بر آنها میگردد و چون ذات مقدّس حق از اینگونه حالات و حوادث منزّه و مبرا است و محل عروض عوارض و حدوث حالات مختلفه نیست اطلاق این نوع صفات بروی از جهت معامله و رفتاری است که نسبت بشخص مورد غضب یا رضا و مورد حبّ و بغض مینماید پس مراد از غضب و بغض عذاب الهی است که شامل شخص مورد غضب و بغض و مراد از رضا و حبّ الهی ثوابی است که شامل مرضیّ و محبّ میگردد بنا بر این مراد از مغضوب علیهم در آیه شریفه کسانی هستند که مستحق غضب و عذاب الهی بوده و قابلیت رحمت و ثواب نداشته باشند و تفسیر بیهود ۱- تفسیر نجفی

۲- تفسیر نجفی

ص: ۱۱۹

و نصیب از باب بیان مصداق و فرد اجلائی آن است و معنی و مفاد آیه اینست که خداوند ما را براه کفر و عناد و نصب و انکار ولایت نبر.

«وَلَا الضَّالِّينَ» ضلالت بمعنی گمراهی از جاده مستقیم حق است و ضلالت بر دو قسم است:

قسم اول ضلالتی است که بواسطه تقصیر در مقدمات معرفت و خداشناسی و دین شناسی پیدا میشود کسانی که از اینجهت گمراه شده اند مستحق عذاب الهی و هم از مصدق «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و هم از ضالین میباشند و از اینجهت در بعض اخبار یهود جزو «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» شمرده شده چنانچه از کافی از معاویه بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«المغضوب عليهم ولا الضالین» هم الیهود و النصارى»

و در بعض اخبار جزو ضالین شمرده شده اند چنانچه از تفسیر قمی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«المغضوب عليهم النصاب و الضالین الیهود و النصارى»

و قسم دوم ضلالتی است که بواسطه قصور و درک نکردن حق پیدا شده مانند بسیاری از ضعفاء کفار و اهل تسنن و زنان و بدویها و غیر اینها و یا طالب حق بوده ولی بدستش نیامده و یا دیگران مانع شده اند که بحق نائل گردد و این قبیل افراد قابل رحمت و سعادت و بهشت نیستند برای اینکه ایمان ندارند و مستحق عذاب هم نیستند چون تقصیر نکرده اند و خداوند خود میداند که با آنها چگونه رفتار نماید خداوند ما را بصراط حق و مستقیم انبیاء و اولیاء و اتقیاء و سعداء و شهداء و صدیقین و اخیار و ابرار از اهل طاعت راهنمایی فرمای و جزو کفار و مشرکین و معاندین و مخالفین و شاکین و متحیرین و غالین و ارباب ضلالت قرار مده بجاه محمد و آله و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

(این کتاب در آن شکی نیست و راهنمای پرهیزگاران است) درباره حروف مقطعه قرآن مانند الم، الر، المص، حم و امثال اینها اقوال مفسرین از عامه و خاصه مختلف است که بعضی از آنها تفسیر برای و استنباط و اجتهاد و تخمین است و برخی مستندش اخباری است که سندش ضعیف و یا اعتبارش ثابت نیست و پاره از آنها مستندش اخباری است که با قواعد مسلمه که در دست است سازش ندارد، و بالجمله قدر مسلم اینست که این حروف از معنای حرفی خارج است ولی مراد حق تبارک و تعالی معلوم نیست و جز خدا و راسخین در علم کسی از آن آگاه نمیشد «سرّ من اسرار الله استاثره الله بعلمه» ولی برای حروف تهجی در اخبار معانی ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره مینمائیم:

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید از حضرت رضا علیه السلام مسندا نقل کرده که فرمود

«انّ اول ما خلق الله عز و جل ليعرف به خلقه الكتاب (الکتابه)

حروف المعجم، و أنّ الرجل اذا ضرب على رأسه بعضى فزعم أنّه لا- يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه ان يعرض عليه حروف المعجم ثمّ تعطى اليه بقدر ما لا يفصح منها، و لقد حدّثني ابي عن ابيه عن جدّه عن امير المؤمنين عليه السّلام في اب ت ث، الالف آلاء الله و الباء بهجه الله و التاء تمام الامر بقائم آل محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و التاء ثواب للمؤمنين على اعمالهم الصالحه «الجنّه»، ج ح خ فالجيم جمال الله و الحاء حلم الله عن المذنبين و الخاء خمول ذكر المعاصي عند الله عزّ و جل و خير، د ذ فالذال دين الله الّذى ارتضاه لعباده و الذال من ذى الجلال و الا-كرام، ر ز فالراء من الرؤف الرحيم و الزاء زلزال القيمه، س ش فالسين سناء الله و الشين ما شاء الله و اراد ما اراد و ما تشاؤون الا ما يشاء الله، ص ض فالصاد من صادق الوعد فى حمل الناس على الصراط و حبس الظالمين عند المرصاد و الضاد ضلّ من خالف محمّدا و آل محمّد صلوات الله عليهم، ط ظ فالطاء طوبى للمؤمنين و الظاء ظنّ المؤمنين بالله خيرا و ظنّ الكافرين شرّاً، ع غ فالعين من العالم و الغين من الغنى الّذى لا يجوز عليه الحاجه على الاطلاق، ف ق، فالفاء فائق الحبّ و النوى و فوج من افواج النار و القاف قرآن على الله جمعه و قرآنه، ك ل فالكاف من الكافى و اللام لغو الكافرين فى افتراءهم على الله الكذب، م ن فالميم ملك يوم الدين لا مالك غيره و يقول عزّ و جل لمن الملك اليوم ثم تنطق ارواح انبيائه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهّار فيقول جل جلاله اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب و النون نور الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين، و ه فالواو ويل لمن عصى الله من عذاب يوم عظيم و الهاء هان على الله من عصاه، لاي فلام الف لا اله الا الله و هى كلمه الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنّه و الياء يد الله فوق خلقه باسطه الرزق سبحانه و تعالى عمّا يشركون «الحديث»

(بدرستى كه اول چيزى كه خداوند بيافريد تا آفريدگان بواسطه آن كتاب نوشتن را بشناسند حروف معجم بود، و هر گاه عصائى بر سر مردى زده شود پس گمان برد كه

بعض کلمات را نتواند بیان کند حکمش این است که حروف معجم بر او عرضه شود سپس بآنمقدار از حروف معجم که نتواند بیان کند دیه داده شود، و بتحقیق حدیث نمود مرا پدرم از جدّش از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره حروف الف باء که الف اشاره بآلاء و نعم الهی و باء اشاره ببهجت و حسن خدا و تاء بتمام و کامل شدن امر الهی بوسیله قائم آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و ثاء ثواب دادن خدا بهشت را بمؤمنان برای کارهای شایسته ایشان و جیم بجمال خدا و حاء بحلم و بردباری خدا نسبت بگناه کاران و خاء بپنهان شدن و از بین رفتن ذکر و آوازه اهل معاصی نزد خدای عزّ و جل و اشاره بخیر بودن خداست و دال اشاره بدین خداست آن دینی که برای بندگانش پسندیده و ذال از اسم ذی الجلال و الاکرام و راء از رؤوف و رحیم و زاء اشاره بزلزله های روز قیامت است و سین سناء و نور الهی و شین اشاره بمشیت و اراده مطلقه حق است و اینکه اراده نمیکند مردم مگر آنچه خدا بخواهد و صاد از اسم صادق الوعد و ضاد اشاره بضالت و گمراهی کسانی است که مخالفت کنند محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و آل او را، و طاء یعنی طوبی للمؤمنین «خوشا بحال مؤمنین» و ظاء اشاره بظن و گمان خوب مؤمنین بخدا و ظن بد کافرین باوست و عین از اسم عالم، و غین از اسم غنی است که مطلقاً نیاز و حاجت بر او روا نیست، و فاء از اسم فالق الحب و النوی «شکافنده دانه و هسته» و اشاره بفوجی از افواج اهل آتش است، و قاف اشاره بقرآن است که بر خداست جمع آن و خواندن آن، و کاف از اسم کافی، و لام اشاره بلغو و بیهوده بودن افتراء و دروغ کافرین بر خداست و میم از اسم ملک روز جزاست روزی که مالکی غیر از او نیست و خدای عزّ و جل میفرماید پادشاهی در این روز برای کیست؟ سپس ارواح پیغمبران و فرستاده گان و حجّتهای خدا میگویند برای خدای یگانه قهار است پس خدای بزرگ گوید امروز هر کسی جزا داده میشود بآنچه کسب کرده و ستمی در این روز بکسی نمیشود بدرستی که خدا بزودی حساب کننده است، و نون نوال و عطاء بمؤمنین و نکال و عذاب او نسبت

بکافرین است، و واو یعنی ویل و وای بر کسانی که نافرمانی خدا را میکنند از عذاب روز بزرگ، و هاء یعنی پست است نزد خدا کسی که نافرمانی او را نماید، و لام الف اشاره بکلمه اخلاص و بنده از روی اخلاص آن را نمیگوید جز اینکه بهشت برای او واجب میشود، و یاء ید الله است که فوق خلاق برزق گشاده شده، منزّه و متعالی است خدا از آنچه مشرکان باو نسبت میدهند تا آخر حدیث) و احادیث دیگری نزدیک بهمین مفاد نقل کرده اند یکی از حضرت کاظم علیه السلام درباره آمدن یهودی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پرسش از فائده حروف هجاء و جواب دادن امیر المؤمنین علیه السلام بامر آن حضرت، و دیگر از حضرت باقر علیه السلام راجع بتفسیر نمودن حضرت عیسی حروف ابجد را برای معلم و دیگر از اصبع بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درباره سؤال نمودن عثمان بن عفان از تفسیر حروف ابجد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بیان حضرت و این اخبار بانضمام اخباری که از ائمه اطهار (ع) در تفسیر فواتح سور نقل شده که شاید متجاوز از صد حدیث باشد بحسب ظاهر با هم اختلاف دارند و در هر یک از آنها برای حروف الفباء و ابجد معنایی ذکر شده و تحقیق در این مورد بطوری که اختلاف اخبار بکلی مرتفع شود اینست که اخبار مزبور در بیان مصادیق این حروف است نه در بیان اینکه این حروف بحسب وضع برای این معانی وضع شده باشد و میتوان گفت چنانچه معمول در جمیع محاورات اهل لغات است دو نفر که با هم مکالمه میکنند و میخواهند دیگران ملتفت نشوند برمز تکلم نموده و در سخن بحروف اول کلمات اکتفاء نموده

که تنها مخاطب بقرائن حالیه و مقالیه و مناسبات مقصود متکلم را میفهمد و بسا هزار کلمه است که حرف اولش مثلاً یکی از حروف الفباء است ولی هر موقع یکی از آنها را اراده کرده مثلاً- گاهی از حرف خ خربوزه و گاهی خر و گاهی خرگوش اراده میکند و هکذا نسبت بجمیع حروف.

بنا بر این ممکن است درباره حروف مقطعه قرآن همین مقصود منظور باشد و رمزی بین خدا و رسول اوست که جز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و راسخین در علم نمیدانند و ما درباره آنها سخنی نمیتوانیم بگوئیم حتی اگر خبر معتبری در این مورد بیابیم چون مفید یقین نیست و ادله حجیت اخبارهم شمولش در این گونه موارد که مربوط باحکام نیست معلوم نمیشد نمیتوان بآن اتکاء نمود و هر چه هر که بگوید تفسیر برای خواهد بود و «ان اصاب اخطأ» «ذَلِكَ الْكِتَابُ» ذلک از اسماء اشاره مفرد مذکر است و اسم اشاره ذا و کاف برای خطاب و لام برای تأکید است و این اسم اشاره برای بعید است چنانچه ذاک برای متوسط و هذا برای اشاره بقریب میباشد و در قرآن مجید هم اسم اشاره بعید بر قرآن اطلاق شده مانند همین آیه و هم اسم اشاره قریب مانند هذا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ «۱» و شاید از جهت علو مقام و عظمت شأن و رفعت درجه قرآن باشاه بعید از آن تعبیر فرموده و بواسطه وصول و نزول بفهم مسلمانان باشاه قریب، اشاره نموده است و چنانچه خداوند هم بعید است و هم قریب، و هم عالی و هم دانی کلام او نیز چنین است و در محل اعراب ذلک در مجمع البیان اقوالی نقل نموده مانند اینکه ذلک خبر مبتدای محذوف باشد یعنی «الكتاب الّمدی وعدناک ذلک الكتاب» و یا خبر الم باشد، و یا مبتداء و خبرش الكتاب و یا لا ریب فیه و یا هدی للمتقین باشد و غیر اینها از اقوال دیگر، و اظهر از همه آنها اینست که ذلک مبتداء و خبرش «لا ریب فیه» و هدی للمتقین خبر بعد از خبر باشد مانند «الرمان حلو حامض» الف و لام «الكتاب» برای عهد است یعنی کتاب معهود و کتاب در اصل مصدر بمعنی کتابت و نوشتن است و بمعنی مکتوب هم استعمال میشود مانند حساب بمعنی ۱- سوره جائیه آیه ۱۲

محسوب، و اطلاق کتاب بر قرآن، شاید بواسطه این باشد که بقلم قدرت حق در لوح محفوظ منقوش گردیده و یا بدست ملائکه نوشته شده بایدی کرام بَرَزَه، «۱» و یا بدست مسلمین مجموع بین الدفتین گردیده و خداوند را دو کتاب است، کتاب تکوینی و کتاب تدوینی، کتاب تدوینی عبارت از قرآن و کتب آسمانی دیگر است که بر پیغمبران نازل میشد و کتاب تکوینی بر دو قسم است:

کتاب تکوینی انفسی که عبارت از انسان است چنانچه منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود

دوائک فیک و ما تشعر و دائک منک و ما تبصر

أترعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

و انت الکتاب المبین الذی باحرفه يظهر المضمّر «۲»

(دوای تو در تو است و نمیدانی و درد تو از تو است و نمی بینی، آیا گمان میکنی تو جسم کوچکی هستی و حال آنکه در تو عالم بزرگ پیچیده شده است، و تو آن کتاب آشکارایی هستی که بواسطه احرف آن پنهان هویدا میگردد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۳» که فرمود

«الصورة الانسانية هي اكبر حجة «حجج» الله على خلقه و هي الكتاب الذی کتبه بیده»

(صورت انسانی بزرگترین حجّتی است که خدا برای خلق قرار داده و آن کتابی است که بدست قدرت خود نگاشته است) و کتاب تکوینی آفاقی که عبارت از همه عالم است که آیات حق تبارک و تعالی در آن نگاشته است سُرِّیْهِمْ آیَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «۴» ۱- سوره عبس آیه ۵۱

۲- دیوان منسوب بحضرت

۳- جامع السعادات

۴- سوره بقره آیه ۵۳

ص: ۱۲۶

و ظاهر اینست که اطلاق کتاب بر انسان که عالم صغیر است و بر عالم کبیر بواسطه مشابهت و نوعی از عنایت و مجاز است چنانچه کلمه بر موجودات تکوینی اطلاق میگردد، درباره عیسی علیه السلام میفرماید وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ «۱» و ائمه هدی میفرمایند نحن الکلمات التامات «۲» و گرنه کلمه و کلام از مقوله لفظ و کتاب از قبیل نگارش و تدوین است «لا ريب فيه» ريب بمعنی شك است ولی در جایی که محل شك نیست و نباید کسی شك نماید و ظاهر اینست که گمان بد را ريب گویند لذا بر تهمت اطلاق ريبه میشود و شخص متهم را مريب گویند و در حدیث است

«لا نقبل شهادة المريب»

ای المتهم بالسوء و نیز در حدیث است

«خذوا علی ید المريب»

و مراد اینست که گمان بد در قرآن جای ندارد مثل اینکه گمان رود از جانب خدا نباشد یا جامع سعادت دنیا و آخرت بشر نباشد یا کلمه بر خلاف حق و خطا داشته باشد یا سایر عیوب و نواقصی که در کتب دیگر است در او باشد اگر گفته شود کلمه لا برای نفی جنس است و دلالت دارد بر اینکه درباره قرآن شکی وجود ندارد، در صورتی که کفار و مشرکین و بعضی فرق دیگر درباره قرآن شك دارند؟

گوئیم اولاً آیه در مقام این نیست که بگوید شك و ريب از جانب احدی راجع بقرآن واقع نشده بلکه دلالت دارد بر اینکه در قرآن جای شك نیست و اگر کسی شك نماید بیجا و بیمورد است، و میتوان گفت شکی که از کفار و مشرکین و یهود و نصاری درباره قرآن واقع شده بحسب واقع شك نیست بلکه در موارد بسیار عناد و عصیت و جحود و گاهی تقصیر در مقدمات و یا قصور است و بعضی گفته اند آیه در مقام نهی است مانند فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ «۳» ۱- سوره نساء آیه ۱۶۹

۲- سوره بقره آیه ۱۹۳

۳- در بعضی خطب

ص: ۱۲۷

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هر گاه گفته شود با اینکه قرآن هادی و راهنمای همه مردم است چنانچه در همین سوره میفرماید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ «۱» چرا در این آیه هدایت قرآن را بپرهیزکاران اختصاص داده؟

گوئیم مراتب هدایت مختلف است و هدایت تامّه که نائل شدن بمقصود باشد مخصوص متقین است و توضیح اینکه افراد انسان بر چهار دسته اند دسته اول کسانی که نه ایمان دارند و نه تقوی، قرآن آنان را بایمان و تقوی راهنمایی میکند و اگر مهتدی شدند جزو متقین میشوند و گرنه حجت بر آنها تمام میگردد دسته دوم کسانی که ایمان ندارند ولی در رفتار و کردارشان درست و نسبت بمذهب خود عاملند و اینان بهدایت نزدیکترند و اگر هدایت قرآن را نپذیرفتند با دسته اول در تمامیت حجت یکسانند دسته سوم مؤمن غیر متقی است که قرآن آنان را بتقوی راهنمایی مینماید و اگر پذیرفتند بهره کامل از هدایت قرآن برده اند و اگر با ایمان و آلوده بمعاصی از دنیا بروند امید نجاتی برای آنان هست ولی مسلماً موجب گرفتاری و عقوبت در دنیا و آخرت آنها میگردد دسته چهارم مؤمن متقی که جمیع انحاء سعادت دنیا و آخرت را بدست آورده و بهره کامل از قرآن برده و هدایت کامله مخصوص این دسته است علاوه بر اینکه متقین چون در راه خدا و طریق بنده گی حق قدم برمیدارند و دائماً از قرآن استفاده میکنند و ازدیاد هدایت مینمایند چنانچه میفرماید وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۲» و تقوی از وقایت و بمعنی حفظ و منع از ضرر است و تقوی در هر کاری مناسب با خود آنست، مثلاً تقوای در تجارت حفظ مال از مصارف بیهوده و معاملات خسران پذیر، و تقوای در زراعت حفظ آن از آفات زراعتی، و تقوای مریض خودداری نمودن ۱- سوره بقره آیه ۱۸۱

۲- سوره عنکبوت آیه ۶۹

ص: ۱۲۸

از چیزهایی است که موجب ازدیاد مرض یا طول آن و یا صعوبت علاج و یا مورث هلاکت شود، و هکذا و تقوای در دین، اجتناب از اموریست که موجب زوال دین یا ضعف دین و سبب عقوبت و عذاب دنیا و آخرت انسان و یا محروم شدن از فیوضات و درجات آخرتی گردد و آن دارای درجات و مراتبی است:

مرتبۀ اول اجتناب از عقائد باطله کفر، شرک، عناد، نفاق و انکار ضروری دین و مذهب است که هر کدام از اینها موجب خلود در آتش و زوال قابلیت از شمول رحمت و مغفرت و شفاعت میگردد و اکثر مردم دنیا از همین مرتبۀ اول تقوی خالی و عاری هستند زیرا بنص قرآن غیر دین اسلام دینی مورد قبول خداوند تبارک و تعالی نیست و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱» و بنص خبر متواتر و قطعی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده فرقه ناجیه از فرق اسلام پیروان اهل بیت عصمت و عترت آن حضرت یعنی شیعه اثنا عشریه میباشند و در میان اینها نیز بعضی عقائد باطله از قبیل شیخی گری و صوفیگری و امثال اینها پیدا میشود و آنهایی که از این آلودگیها برکنارند بسا منکر بعضی از ضروریات مانند نماز و روزه و خمس و زکاه و حج و حرمت ربا و حرمت برخی از معاملات و نظیر اینها میگردند و بالجمله افراد مؤمن کم پیدا میشوند مرتبۀ دوم: اجتناب از گناههایی که بنص اخبار، مرتکب آنها بی ایمان از دنیا می رود مانند ترک نماز و تضييع و استخفاف بآن و ترک زکاه و ترک حج و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و اعراض از علماء و غیر اینها مرتبۀ سوم: اجتناب از مطلق معاصی کبیره و اصرار بر صغیره و منافیات مروت است و این مرتبۀ محقق عدالت شرعی است و ارتکاب اینها موجب فسق و نقض عدالت و استحقاق عذاب و عقوبت میگردد مرتبۀ چهارم: اجتناب از معاصی صغیره

۱- سوره آل عمران آیه ۷۹

مرتبۀ پنجم: تخلیه نفس از اخلاق و ملکات رذیله مرتبۀ ششم: اجتناب از مشتبهات که مرتبۀ ورع و پارسایی است مرتبۀ هفتم: احتراز از مکروهات مرتبۀ هشتم: دوری نمودن از مباحاتی که انسان را از عبادت و بندگی بخود مشغول دارد مرتبۀ نهم: اجتناب از ترک اولی مرتبۀ دهم: دوری جستن از توجه بغیر خدا و هر کدام از این مراتب هم دارای درجات و مراتب غیر محصوره است و بعضی از این مراتب تالی تلو عصمت و بعضی از آنها مخصوص بمعصومین از انبیاء و اوصیاء است و مراتب اعلای آن از خصائص خاندان نبوت و اهل بیت رسالت است و متقین در آیه شریفه شامل جمیع مراتب تقوی میشود زیرا بر واجد هر مرتبۀ صدق متقی میکند و جمع محلی بالف و لام افاده عموم میکند بلکه برای عموم وضع شده، منتهی الامر اینکه هر کدام بقدر استطاعت و قابلیت خود از هدایت قرآن بهره برداری میکنند و نظیر این مطلب را در آیه شریفه **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** «۱» گفته ایم که تقوی در این آیه نیز جمیع مراتب آن را شامل است و کسی که دارای مرتبۀ اول از تقوی باشد و عمل عبادی انجام دهد که روی موازین شرعی صحیح باشد درجه از قبول را دارد ولی غیر مؤمن عملش فاسد و عاطل و باطل و مردود است و **قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا** «۲» (پس می آیم بر سر آنچه عمل کرده اند از عمل پس آن را تپاه و پراکنده میکنیم) و اینکه در عروه الوثقی اجتناب از کلیه معاصی را از شرایط قبول شمرده مراد بعض مراتب قبول است نه مطلق قبول زیرا وقتی عمل، صحیح و مطابق دستور واقع شد بهمان اندازه مقبول خواهد بود و باین بیان (دارای مراتب بودن تقوی) جمع بین آیات و اخباری که در باب ۱- سوره مائده آیه ۳۰ [.....]

۲- سوره فرقان آیه ۲۵

ص: ۱۳۰

تقوی و متقین وارد شده آسان میشود برای اینکه هر کدام از آنها اشاره ببعضی از مراتب تقوی است چنانچه در بسیاری از اخبار متقین بشیعیان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر شده مثل خبری که صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

«أنه قال في الايه بيان لشيعتنا»

(حضرت صادق علیه السلام فرمود در آیه شریفه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی قرآن بیان است برای شیعیان ما) و همچنین بسند خود از یحیی بن ابو القاسم روایت کرده که گفت از حضرت صادق علیه السلام از قول خداوند «الم الى آخر الايه» سؤال کردم فرمود

«المتقون شيعه علي، الحديث»

(پرهیزکاران شیعیان علی علیه السلام اند) و همچنین از تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«المتقون شيعتنا»

(پرهیزکاران شیعیان مابند) و در مجمع البیان از حضرت رسول روایت کرده که فرمود

«جماع التقوى في قوله تعالى ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ايتاء ذى القربى الايه»

(همه پرهیز- کاری و تقوی اموری است که در این آیه خداوند ذکر فرموده «بدرستی که خداوند امر میکند بعدل و نیکوکاری و دادن حقوق خویشاوندان و نهی میکند از کارهای ناهنجار و زشت و ستم، پند میدهد شما را شاید متذکر شوید) و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود

«أما سمى المتقون لتركهم ما لا بأس به حذرا للوقوع فيما به بأس»

(همانا پرهیزکاران را باین نام نامیدند برای اینکه ترک میکنند آنچه را که باکی بر آن نیست، مبادا واقع شوند در اموری که باید از آن باک داشت) و از حضرت عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود

«هدى بيان و شفاء للمتقين من شيعه محمّد و على عليهما السلام أنهم اتقوا انواع الكفر فتركوها و اتقوا الذنوب الموبقات فرفضوها و اتقوا اظهار اسرار رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و اسرار از كياء عباده

الأوصياء بعد محمد صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم فكنموها و اتقوا ستر العلوم عن اهلها المستحقين لها و فيهم نشرها»

(قرآن هدایت و بیان و شفاء است برای پرهیزکاران از شیعیان محمد و علی «بر آنها و بر آل آنها درود باد» برای اینکه اینان از انواع کفر اجتناب ورزیده و آنها را ترک نمودند و از گناهان هلاک کننده احتراز کرده و آنها را بجا- نیاوردند، و از فاش کردن رازهای رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و پاکان بنده گان خدا که اوصیاء بعد از پیغمبرند صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم خودداری کرده و آنها را کتمان نمودند، و از پنهان نمودن علوم نسبت باهل آن علوم و مستحقین آن اجتناب نموده و در میان آنها منتشر ساختند) و در مجمع البیان گفته

«قال بعضهم التقوى ان لا يريك الله حيث نهاك و لا يفقدك حيث امرك»

(تقوی اینست که آنجا که خدا ترا نهی کرده نه بیند ترا و آنجا که ترا امر کرده بیابد ترا) و در سفینه همین مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

ص: ۱۳۲

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

(کسانی که به پنهانی ایمان میآورند و نماز را بپا میدارند و از آنچه روزی آنها نموده ایم انفاق میکنند) «الَّذِينَ» از موصولات است و در محلّ اعراب آن خلاف است بعضی در محلّ رفع گفته اند به اینکه خبر باشد برای مبتداء محذوف یعنی «هم الَّذِينَ» و یا مبتداء و خبرش جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» باشد و بعضی در محلّ نصب بنا بر اینکه مفعول فعل محذوف «اعنی» و بعضی در محلّ جرّ بنا بر اینکه صفت «الْمُتَّقِينَ» باشد و ظاهر همین قول اخیر است «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» کلام درباره ایمان در چند مقام است:

(مقام اول در معنی ایمان از حیث لغت و شرع)

ایمان در لغت بچند معنی استعمال شده:

۱- تصدیق چنانچه در قرآن میفرماید وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ «۱» پسران یعقوب بوی گفتند (و تو تصدیق نمیکنی سخن ما را اگر چه ما راستگو باشیم) ۲- وثوق و اعتماد، چنانچه ایمان در این آیه به این معنی تفسیر شده الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ «۲» ۳- امان و زنهار دادن از امن ضدّ خوف أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ «۳» و بحسب شرع در معنی ایمان بین طوایف مسلمین اختلاف بسیار است بعضی ایمان را همان عقیده قلبی که تصدیق بجانان باشد دانسته و برخی اقرار بلسان را کافی ۱- سوره یوسف آیه ۱۷

۲- سوره زخرف آیه ۶۹

۳- سوره اعراف آیه ۹۷

ص: ۱۳۳

شمرده اند و بعضی عمل بارکان را کافی دانسته و بعضی ایمان را تصدیق بجنان و عمل بارکان دانسته اند و طایفه ای ایمان را اعتقاد قلبی و اقرار بزبان دانسته و عمل را جزو ایمان میدانند و طایفه دیگر ایمان را مرکب از این سه جزء میدانند و دسته دیگر اقرار بزبان و عمل بارکان را شرط ایمان میدانند و هر طایفه بر مذهب خود استدلالاتی نموده که ذکر آنها موجب تطویل است و چندان مفید فائده نخواهد بود و ما در اینجا بآنچه مذهب حق است و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد اکتفاء مینمائیم اصل ایمان همان عقیده قلبی بمعارف و عقائد دینی است و اقرار بزبان کاشف از آن و اعمال جوارح آثار و نگهبان آن است، و دلیل بر این مطلب اینست که اولاً در قرآن در بسیاری از آیات ایمان را بقلب نسبت داده، مانند آیه شریفه **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ** «۱» (مگر کسی که مجبور شود و حال آنکه دل او بایمان مطمئن باشد) و آیه **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ** «۲» (این طایفه از مؤمنین کسانی هستند که خدا در دلهایشان ایمان را ثبت فرموده) و آیه **قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ** «۳» (گفتند ایمان آوردیم بدهانهای خود و دلهای ایشان ایمان نیاورده) و آیه **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** «۴» (اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دلهای ایشان داخل نشده) و ثانیاً در بسیاری از آیات عمل را بایمان عطف داده و ظاهر عطف مغایرت است مانند آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا** «۵» (محققاً کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته بجا میآورند ما اجر کسی که عمل نیک انجام دهد ضایع نمیکنیم) ۱- سوره نحل آیه ۱۰۸

۲- سوره مجادله آیه ۲۳

۳- سوره مائده آیه ۴۵

۴- سوره حجرات آیه ۱۴

۵- سوره کهف آیه ۲۹

ص: ۱۳۴

و ثالثاً در آیاتی از قرآن ایمان را با بودن بعضی از معاصی محقق داشته مانند آیه الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ «۱» (کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را بظلم نیامیختند) و آیه مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ «۲» (و ایمان نمیآوردند بیشتر ایشان مگر اینکه مشرکند) که مراد شرک از لحاظ عمل است و آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً «۳» (ای کسانی که ایمان آورده اید بسوی خدا بازگشت کنید بازگشت از روی راستی) و غیر اینها از آیات دیگر بنا بر این اصل ایمان همان عقد قلب بمعارف دینی و حقایق مذهبی است و پیداست که نتیجه اعتقاد و ایمان بچیزی ملتمز شدن بلوازم آن است و اگر کسی بگوید بفلاّن امر مؤمن و معتقدم ولی در عمل خلاف ایمان خود رفتار کند کاشف از بی ایمانی اوست جز اینکه ذهول و غفلت بر وی عارض شود، و از اینجهت در بسیاری اخبار شخص معصیت کار را از ایمان خارج میکنند چنانچه در کافی «۴» از محمد بن حکیم روایت میکند که گفت خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم

«الکبائر تخرج من الایمان؟ فقال نعم و ما دون الکبائر، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»

(آیا گناهان کبیره انسان را از ایمان خارج میکند؟ فرمود بلی، بلکه غیر گناهان بزرگ هم انسان را از ایمان بیرون میبرد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود زنا نمیکند زناکار و حال آنکه مؤمن باشد و دزدی نمیکند دزد و حال آنکه مؤمن باشد) و نیز در کافی «۵» از نعمان رازی روایت میکند که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام

«من زنا خرج من ایمان و من شرب الخمر خرج من الایمان و من افطر یوما من شهر رمضان متعمداً خرج من الایمان»

(کسی که زنا کند از ایمان بیرون ۱- سوره انعام آیه ۸۲

۲- سوره یوسف آیه ۱۰۶

۳- سوره تحریم آیه ۸

۴- کتاب الایمان و الکفر باب الکبائر

۵- کتاب الایمان و الکفر باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها [.....]

ص: ۱۳۵

میرود و کسی که شراب (مسکر) بیاشامد از ایمان بیرون میرود و کسی که یک روزه ماه رمضان را عمداً افطار کند از ایمان بیرون میرود) و از همین جهت در کثیری از اخبار عمل را جزو ایمان بلکه همه ایمان میدانند چنانچه در کافی از جمیل بن دراج روایت میکنند که گفت از حضرت صادق علیه السلام از ایمان سؤال کردم پس فرمود شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله،

قال قلت أليس هذا عمل؟ قال بلى قلت فالعمل من الايمان؟ قال لا يثبت الايمان الا بالعمل و العمل منه»

(شهادت دادن به اینکه معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست راوی گوید گفتم آیا این عمل نیست؟ فرمود آری عمل است، گفتم پس عمل از ایمان است فرمود ایمان برای مؤمن ثابت نمیشود مگر بعمل و عمل جزو ایمان است) و نیز در کافی «۱» در ضمن حدیث مفصّلی که از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند در جواب سؤال راوی که میگوید خبر ده مرا از ایمان که آیا قول است یا عمل یا قول است بدون عمل؟ میفرماید

«الایمان عمل کله و القول بعض ذلك العمل»

(ایمان همه آن عمل است و قول و گفتار قسمتی از این عمل است) و بحث دیگری است که آیا ایمان بمعرفت و شناختن جمیع معارف و حقایق دینی محقق میشود یا بمعرفت بعضی دون بعضی نیز تحقق مییابد؟ و تحقیق اینست که معارف و حقایق دینی بر دو قسم است:

قسم اول اموری است که تا انسان آنها را نشناسد و معتقد نشود ایمان وی تحقق نمییابد مانند اصول پنجگانه و ضروریات دین و مذهب قسم دوم تفصیلاتی در اکثر اصول مذکور است که آنها نیز بر دو قسم است:

۱- اموری که هر چه بیشتر درباره آنها تفکر و تدبّر شود موجب کمال ایمان میگردد مانند شناختن صفات باری و تدبّر و تفکر در آیات الهی و شناختن ۱- کتاب الايمان و الكفر باب ان الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها

فضائل پیغمبر و امام و امثال اینها ۲- اموری که اعتقاد اجمالی بآنها کافی و شناختن تفصیلی آنها ضروری نیست مانند خصوصیات عالم دیگر از قبیل حقیقت صراط و میزان و نعم بهشتی و نعم دوزخی و نظائر اینها

(مقام دوم در مراتب ایمان)

برای ایمان در لسان اخبار و کلمات دانشمندان مراتب و درجات مختلف ذکر شده بعضی ایمان را بدو قسم منقسم کرده اند:

۱- ایمان مستقر یعنی ایمانی که ثابت و غیر متزلزل باشد و بحوادث و ابتلائات و شبهات زائل یا متزلزل نگردد ۲- مستودع یعنی ایمان عاریتی و امانتی که بواسطه حوادث و شبهات و ابتلائات متزلزل یا زائل میگردد و در بعضی اخبار ایمان را بر هفت سهم قرار داده «بَرّ، صدق، یقین، رضا، وفا، علم، حلم» «۱» و در برخی ایمان را چهل و نه جزء و برای هر جزئی ده عشر شمرده «۲» و در بعضی دیگر ایمان را بنردبان تشبیه کرده و برای آن ده درجه ذکر فرموده «۳» و بعضی ایمان را بحسب مراتب یقین بر سه قسم تقسیم کرده اند:

۱- علم الیقین، و آن ایمانی است که از روی ادله و براهین عقلی حاصل شود ۲- عین الیقین و آن ایمانی است که از راه نورانیت دل و صفای باطن پیدا شود بطوری که حقایق را بچشم دل مشاهده کند گویا خدا را می بیند و صحرای محشر و سؤال و جواب و صراط و میزان و بهشت و جهنم نصب العین اوست مانند ایمان ۱- ۲- ۳- کافی، کتاب الایمان و الکفر باب درجات الایمان

ص: ۱۳۷

حارثه بن مالک بن نعمان انصاری که در کتاب کافی (۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

«استقبل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری فقال له كيف انت يا حارثه بن مالک؟ فقال يا رسول الله مؤمن حقًا فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لكل شيئي حقيقه فما حقيقه قولك؟ فقال يا رسول الله عرفت نفسي عن الدنيا فاسهرت ليلي و اظمأت هو اجري و كأنتي انظر الى عرش ربّي و قد وضع للحساب و كأنتي انظر الى اهل الجنّه يتزاورون في الجنّه و كأنتي اسمع عواء اهل النار في النار فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عبد نور الله قلبه، ابصرت فاثبت الحديث»

(پیغمبر اکرم رو کرد بحارثه و فرمود چگونه ای تو ای حارثه؟ عرض کرد یا رسول الله مؤمن از روی حقیقت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود برای هر چیزی حقیقتی است و حقیقت گفتار تو چیست؟

(یعنی برای هر چیزی نشانه است که حق و درست بودن آن را ثابت میکند و نشانه درستی گفتار تو چیست؟) عرض کرد یا رسول الله بی رغبت کرده ام نفسم را از دنیا، پس شبم را به بیداری میگذرانم و روزهایم را به تشنگی برگزار میکنم «یعنی روزه میگیرم» و گویا می بینم عرش پروردگارم که برای حساب نهاده شده و گویا می بینم اهل بهشت را که بزیارت یکدیگر میروند و گویا میشنوم صیحه و شیون اهل آتش را در آتش، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود این بنده ایست که خداوند دل او را روشن گردانیده است، سپس فرمودند بحقایق بینا شده ای پس ثابت باش.

۳- حقّ الیقین و آن ایمانی است که نورانیت آن همه اعضاء و جوارح را فراگیرد و غیر از خدا نخواهد و نجوید بحدی که از خود هم بیخبر باشد و از شدت توجه بحق دنیا و ما فیها در نظر او هیچ نماید و بعضی برای ایمان چهار درجه ذکر کرده اند: قشر القشر، قشر، لبّ، و لبّ اللبّ، نظیر بادام و گردو که چهار مرتبه دارد قشر القشر ایمان منافقین است که فقط به زبان بمبانی دینی اقرار ولی حقیقت و مغز ندارد و در دنیا احکام ظاهریه اسلام از قبیل طهارت بدن و حل ذبیحه و نکاح ۱- کتاب الایمان و الکفر باب حقیقه الایمان و الیقین

و میراث و نحو اینها بر آنان بار میشود برای کسی که از باطن آنها خبر نداشته باشد و در آخرت اشدّ عذاب برای آنان خواهد بود إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱» و قشر ایمان عوام است که اعتراف بحقایق ایمانی دارند ولی روح ندارد و در معرض فنا و زوال است و لبّ ایمان خواصّ است که قلباً متوجه حق بوده و از اسباب و وسائط نظر برداشته و بمسبب الاسباب و ذی الواسطه متوجه گردیده اند و در این مرتبه است که مقام توکل پیدا میشود و لبّ اللبّ ایمان مقربان که آنی از حق غافل نبوده و اصلاً واسطه و سببی در میان نمی بینند و در این مرتبه است که مقام رضا و تسلیم پیدا میشود و تحقیق در مراتب ایمان اینست که برای ایمان میتوان باعتبار شدّت و ضعف در مبانی آن (یعنی عقائد و اخلاق و اعمال صالحه) مراتب و درجاتی ذکر نمود مثلاً- در مورد اعتقادات هم از لحاظ کیفیت یعنی تحصیل مراتب یقین و هم از جهت کمیت یعنی اکتفاء بمقدار لازم یا تحصیل مراتب زائد بر آن و در مورد اخلاق نیز هم از جهت کمیت یعنی تحصیل جمیع اخلاق و ملکات فاضله و هم از جهت کیفیت یعنی مراتب عالیّه اخلاق و نسبت باعمال نیز هم از حیث کیفیت یعنی مراعات آداب و شرایط قبول عبادات و هم از جهت کمیت یعنی اقدام بجمیع انواع عبادات درجات و مراتب غیر متناهی برای ایمان پیدا میشود

(مقام سوم در صفات اهل ایمان)

آیات و اخبار در صفات اهل ایمان بسیار است، در سوره مؤمنون و اکثر سوره‌های قرآن صفات اهل ایمان ذکر شده و در کتب اخبار نیز روایات بسیار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار در این مورد نقل شده در کتاب کافی مجلد دوم ۱- سوره نساء آیه ۱۴۴

صفحه ۲۲۶-۲۴۲ و در کتاب وافی مجلد دوم صفحه ۳۲ و ۳۳ بیاره از این اخبار اشارت کرده که بیان آنها در اینجا موجب تطویل کلام میشود و شاید در محل مناسب تر ذکر کنیم انشاء الله تعالی و در این مقام بنقل دو حدیث اکتفاء مینمائیم ۱- در کافی «۱» از حضرت رضا علیه السلام از پدرش [موسی بن جعفر علیه السلام نقل میکند که فرمود

«رفع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوم فی بعض غزواته فقال من القوم؟ فقالوا مؤمنون یا رسول الله قال و ما بلغ من ایمانکم؟ قالوا الصبر عند البلاء و الشکر عند الرخاء و الرضاء بالقضاء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلما علماء کادوا من الفقه ان یكونوا انبیاء ان کتمت کما تصفون فلا- تبوا ما لا- تسکنون و لا تجمعوا ما لا تأکلون و اتقوا الله العذی الیه ترجعون»

(ظاهر شدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروهی در بعضی از جنگها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود شما از چه گروهی هستید؟ گفتند ما از گروه مؤمنانیم حضرت فرمود ایمان شما بچه درجه ای رسیده و چه نتیجه و ثمره ای ببار آورده؟ گفتند شکیبایی هنگام بلاء و سپاس گزاری در وقت آسایش و خوشنودی بقضاء الهی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینان عاقلان و دانایانی هستند که نزدیک است از جهت دانایی پیمبران باشند، و اگر چنان میباشید که توصیف کردید بنا نکنید آنچه را در آن سکونت نمی نمائید و جمع نکنید آنچه را نمی خورید و بترسید از خدایی که بسوی او بازمی گردید ۲- و نیز در کافی «۲» از حضرت صادق روایت میکند که فرمود

«ینبغی للمؤمن ان یكون فیہ ثمانی خصال وقورا عند الهزاهز صبورا عند البلاء شکورا عند الرخاء قانعا بما رزقه الله لا یظلم الاعداء و لا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحه انّ العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره و العقل امیر جنوده و الرفق اخوه ۱- کتاب الایمان و الکفر باب خصال المؤمن و ایضا رواه فی باب حقیقه الایمان و الیقین مع قلیل من التفاوت

۲- کتاب الایمان و الکفر باب خصال المؤمن

(سزاوار است برای مؤمن که در او هشت خصلت باشد در فتنه ها و شدائد سنگین و پا برجا! و هنگام بلا شکیبا، و هنگام نعمت و سعه عیش شکرگزار، و بآنچه خدا او را روزی نموده قانع باشد، با دشمنان ستم نکند، و دوستان را بزحمت و تحمل مشقت نیندازد، بدنش از جهت عبادت و خدمت بخلق در زحمت، و مردم از او در راحت باشند، دانش، یار مؤمن و عقل و بردباری مشاور او و شکیبایی امیر لشکر او و مداراه برادر او و احسان و نیکوکاری پدر اوست)

مقام چهارم در حقیقت ایمان

اشاره

در این مقام بحديث شریفی که باسناد متعدد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده اکتفاء میکنیم در کافی «۱» باسناد خود از حضرت باقر علیه السلام و باسناد مختلفه از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت امیر مؤمنان در خانه اش خطبه برای ما انشاء فرمود و حال آنکه ما مجتمع بودیم و سپس امر کرد که در نوشته بنویسیم و بر مردم بخوانیم و از غیر اصبع روایت شده که ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام از صفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق سؤال کرد، پس حضرت فرمود

«اما بعد فان الله تعالى شرع الاسلام و سهل شرائعه لمن ورده و اعزّ اركانه لمن حاربه و جعله عزّا لمن تولّاه و سلما لمن دخله و هدى لمن ائتم به و زينه لمن تجلّله و عذرا لمن انتحله و عروه لمن استعصم به و جبلا لمن استمسك به و برهانا لمن تكلم به و نورا لمن استضاء به و عوننا لمن استغاث به و شاهدا لمن خاصم به و فلجا لمن حاجّ به و علما لمن وعاه و حديثا لمن روى و حكما لمن قضا و حلما لمن جرّب و لباسا لمن تدثر و فهما لمن تفتنّ و يقينا لمن عقل و بصيره لمن عزم و آيه لمن توسّم و عبره لمن اتّعظ و نجاه لمن صدّق و توده لمن اصلح و زلفى لمن اقترب و ثقه لمن توكلّ و رجاء لمن فوّض و سبقه لمن احسن و خيرا لمن سارع و جته لمن صبر ۱- كتاب الايمان و الكفر باب بلا عنوان بعد باب خصال المؤمن

و لباسا لمن أتقى و ظهيرا لمن رشد و كهفا لمن آمن و امه لمن اسلم و رجاء (روحا خ ل) لمن صدق و غنى لمن قنع فذلك الحق سبيله الهدى و مآثرته المجد و صفته الحسنی فهو ابلج المنهاج مشرق المنار ذاکی المصباح رفیع الغایه یسیر المضممار جامع الحلبه سریع السبقه الیم النقمه کامل العده کریم الفرسان، فالایمان منهجاه و الصالحات مناره و الفقه مصابیحه و الدنیا مضمماره و الموت غایته و القیمه حلبته و الجنه سبقته و النار نقمته و التقوی عدته و المحسنون فرسانه فبالایمان یستدل علی الصالحات و بالصالحات یعمر الفقه و بالفقه یرهب الموت و بالموت تختم الدنیا و بالدنیا تجوز القیمه و بالقیمه تزلف الجنه و الجنه حسره اهل النار و النار موعظه المتقین و التقوی سنخ الايمان»

(اما بعد، بدرستی که خدای تبارک و تعالی اسلام را تشریح نمود «دین و شریعت قرار داد» و شرایع و احکام آن را برای کسی که وارد شود آسان قرار داد و پایه های آن را سخت گردانید نسبت بکسی که بخواهد با آن محاربه کند، و آن را عزت قرار داد برای کسی که بآن قیام کند، و سلامتی برای کسی که داخل شود، و هدایت برای کسی که اقتداء بآن کند، و زینت برای کسی که آن را بزرگ شمرد، و حجت برای کسی که مذهب خود قرار دهد، و عروه و دست آویز برای کسی که بآن چنگ زند، و ریسمان محکم برای کسی که بآن دست زند، و دلیل قاطع برای کسی که بآن سخن گوید، و روشنی برای کسی که بآن طلب روشنایی نماید و یاری برای کسی که بآن استغاثه کند، و شاهد و گواه برای کسی که با آن مخاصمه نماید، و ظفر و پیروزی برای کسی که بآن احتجاج نماید، و دانش برای کسی که حفظ کند، و حدیث برای کسی که روایت کند و حکم برای کسی که قضاوت کند و حلم برای کسی که تجربه کند و لباس برای کسی که دثار و لباس خود قرار دهد و هوش برای کسی که زیرک باشد و یقین برای کسی که تعقل کند، و بینایی برای کسی که اراده کند، و نشانه برای کسی که تفرس کند و نشانه جوید، و عبرت برای کسی که پسند گیرد و موجب نجات برای کسی که باور کند، و تثبت و رزانت برای کسی که شایسته گردد، و نزدیکی

و تقرب برای کسی که تقرب جوید، و وثوق و اعتماد برای کسی که بر خدا توکل نماید، و مایه امیدواری برای کسی که کار خود بخدا واگذارد، و پیش گرفتن برای کسی که نیکوکاری کند و خیر برای کسی که در کارهای نیک بشتابد، و سیر برای کسی که صبر نماید، و لباس برای کسی که پرهیزگار شود، و پشتیان برای کسی که راه یابد، و کھف و پناه برای کسی که بگردد، و ایمنی برای کسی که تسلیم شود، و راحتی برای کسی که صادق باشد، و بی نیازی برای کسی که قناعت کند، پس این حق است در حالی که راه آن هدایت، و اثر آن شرافت، و صفت آن عاقبت نیکو و سعادت است، پس این حق راهش واضحترین راه و منار آن درخشان و چراغ آن مشتعل و تابان، و غایت آن بلندمرتبت، و میدان آن اندک، و مردان مسابقه گزار خود را گرد آورنده، و جایزه مسابقه آن زودرس، و انتقام و پاداش بدان آن دردناک، و عده و ساز و برگ آن کامل و تمام، و سواران این مسابقه بزرگوار و با شرافتند.

پس منہاج و راه آن ایمان و منار و برج روشنی بخش آن اعمال شایسته، و چراغهای آن دانش در دین؟ میدان این مسابقه دنیا، و غایت و پایان آن مرگ، و اجتماع مسابقه گزارندگان آن در قیامت، و جایزه برندگان آن بهشت، و پاداش بد محرومین آن آتش، و ساز و برگ آن تقوی، و سواران این میدان، نیکوکارانند، پس بواسطه ایمان باعمل شایسته دلالت میشود و به واسطه اعمال شایسته دانش آباد میگردد و بواسطه دانش و علم دین ترس از مرگ حاصل میشود و بواسطه مرگ دنیا پایان مییابد و بواسطه دنیا قیامت واقع میشود و بقیامت بهشت آراسته میگردد و بهشت موجب حسرت اهل آتش: و آتش پند پرهیزکاران، و تقوی سنخ و اصل و اساس ایمان است)

از اول حدیث تا جمله

«غنی لمن قنع»

فوائد و ثمرات ایمان را بیان فرموده و آنها سی و هشت فائده است و از جمله «فذلک الحق» تا «صفته الحسنی» این فوائد را در سه جمله خلاصه نموده و از جمله «فهو ابلج المنهاج» تا کریم الفرسان» ایمان را بمسابقه اسب دوانی تشبیه کرده که خداوند بین مؤمنان که سواران این مسابقه اند در میدان دنیا برقرار کرده و غایت آن را مرگ و جایزه آن را بهشت قرار داده و صفات و خصوصیات ده گانه برای متعلقات این مسابقه ذکر فرموده و سپس از جمله

«فالایمان منهاجه»

بترتیب مصادیق هر یک از آنها را نسبت بایمان بیان نموده است و این صفات ده گانه موجب و علت برای فوائد مذکور قرار داده و از جمله «فالایمان» هر یک از این صفات را بطور منظم علت آن دیگر شمرده است و نکته دیگری که از جمله

«فالتقوی سنخ الایمان»

استفاده میشود اینست که قوس نزول منطبق بر قوس صعود است از همان نقطه دایره که شروع میشود بهمان نقطه ختم میگردد یعنی از ایمان آغاز، و بایمان پایان مییابد و همه یک حقیقت است که عبارت از ایمان میباشد

«مقام پنجم در فرق بین اسلام و ایمان»

در کتب عامه و خاصه در جهات فرق بین اسلام و ایمان اختلاف بسیار است بعضی ایمان را اعتقاد قلبی و اسلام را مجرد اقرار بزبان دانسته و بآیه شریفه قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَکِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ «۱» تمسک جسته اند و بعضی ایمان را اعتقاد راسخ و اسلام را اعتقاد غیر راسخ شمرده و آیه شریفه را بر این معنی حمل نموده و عدم دخول قلب را بعدم رسوخ تفسیر نموده و قول اول را ۱- سوره حجرات آیه ۱۴

ص: ۱۴۴

باطل دانسته اند زیرا مجرد اقرار، بدون اینکه ترجمان اعتقاد قلبی باشد نفاق است نه اسلام و بعضی ایمان را اعتقاد مقرون بعمل و اسلام را مجرد اعتقاد دانسته اند و برخی اسلام را اعتقاد باصول دین که عبارت از اموری است که جمیع فرق مسلمین بر آن متفقند و ایمان را اعتقاد باصول دین و مذهب که عبارت از اعتقادات مذهب شیعه اثنی عشری باشد دانسته اند و بعضی اسلام را اخص از ایمان شمرده گفته اند اسلام ایمان مقرون بتسلیم است و مسلم را در این دعاء بر این معنی حمل کرده اند

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»

و در کافی «۱» از سماعه روایت میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم مرا خبر ده از اسلام و ایمان آیا مختلفند؟ فرمود «ایمان با اسلام مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد» عرض کردم برای من توصیف فرمائید، فرمود «اسلام شهادت بکلمه لا اله الا الله و تصدیق برسول خدا است که بواسطه این شهادت خونها حفظ، و نکاحها و ارثها بر آن جاری میشود و بر این ظاهر جماعتی از مردم هستند، و ایمان هدایت و راه یافتن است و آن چیزی است که از صفت اسلام در دل ثابت میگردد و آنچه از عمل بواسطه آن ظاهر میشود و ایمان از اسلام بدرجه بالاتر است، زیرا ایمان با اسلام در ظاهر مشارکت دارد ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد اگر چه در گفتار و صفت با هم مجتمع میشوند» و تحقیق در این مقام اینست که اسلام و ایمان بر حسب حقیقت یک امر قلبی است دارای مراتب متعدّد که هر کجا بحسب قرائن حالیه و مقالیه باید حمل بر آن مرتبه نمود ولی بحسب ظاهر اگر کسی اعتراف بشهادتین و التزام بلوازم آن نمود تا وقتی که کشف خلاف نشده مسلمانان موظفند احکام اسلام را بر چنین کسی بار کنند ۱- کتاب الایمان و الکفر باب الایمان شرک الاسلام و لا

عکس ص ۲۵

ص: ۱۴۵

و در قرآن کریم میفرماید وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا «۱» (هر کس نسبت بشما القاء سلام میکند «یعنی اعتراف باسلام مینماید» مگوید تو مؤمن نیستی) و این دو لفظ مانند لفظ فقیر و مسکین میباشند که گفته اند «اذا اجتمعوا افترقا و اذا افترقا اجتمعوا» هر جا اسلام، تنها ذکر شود مراد همان ایمان است مانند آیه شریفه رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا «۲» و آیه شریفه إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ «۳» و آیه مبارکه وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ «۴» و غیر ذلک از آیات دیگر، و همچنین است هر جا ایمان تنها ذکر شود مانند همین آیه شریفه و آیات بسیار دیگر ولی هر جا با هم ذکر شود باید فرق گذارد و جهات فرق از قرائن حالیه و مقالیه و مناسبات حکم و موضوع معلوم میشود مثلا در آیه شریفه قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ إِنَّا نَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هَمَّجِنَ آیه بعد از آن إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزُتَابُوا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ «۵» (همانا مؤمنان کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن شک و ریبه برای ایشان پیدا نشد و بمالها و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، اینان خود راستگویانند) و در مورد احکام ظاهری دنیوی و ثوابت اخروی نسبت بهم متفاوتند به این معنی که ثوابت اخروی مخصوص بمؤمن یعنی مسلمان واقعی است ولی احکام دنیوی شامل مسلمان ظاهری و مسلمان واقعی (مؤمن) هر دو میشود چنانچه در حدیث ۱- سوره نساء آیه ۹۶

۲- سوره مائده آیه ۵

۳- سوره آل عمران آیه ۱۷

۴- سوره بقره آیه ۱۲۶

۵- سوره حجرات آیه ۱۴ [.....]

ص: ۱۴۶

سابق گذشت و در این مورد مؤمن اخصّ از مسلم است و در بعض موارد اطلاق اسلام اخصّ از ایمان است مانند إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «۱» که خطاب بحضرت ابراهیم است بعد از آنکه بسیاری از مدارج کمال ایمان را پیموده است و بالجمله همه این اطلاقات از قبیل بیان مصادیق است و دلیل بر تعدد حقیقت نیست و اسلام و ایمان حقیقت واحدی است مقول بتشکیک و ذی مراتب و الله العالم «بالغیب» در این کلمه از چند جهت بحث میشود ۱- در (باء) آن بعضی گفته اند برای تعدیه است بنا بر این غیب متعلق ایمان میشود یعنی ایمان میآورند باموری که غیب و نامشهود است و بعضی گفته اند برای مصاحبه است یعنی ایمان در حال حضور آنان مقرون و مصاحب با ایمان در حال غیب و نهان است و مانند منافقین نیستند که در آیات بعد میفرماید وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ «۲» (هر گاه مؤمنین را ملاقات میکنند میگویند ایمان آوردیم و وقتی با رؤسای کفر خلوت میکنند میگویند ما با شما هستیم) و بعضی گفتند برای استعانت و آلت است یعنی ایمان آنها بقلب است که شیئی غیب و نهانی است نه بزبان مانند منافقین نیستند که يَقُولُونَ بِاللَّسْتِنَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ «۳» ولی ظاهر همان معنی اول است که بدون تکلف و مطابق اخباری است که در ذیل تفسیر آیه ذکر شده ۲- در معنی غیب: ضدّ شهود و حضور است و امور غیبی یعنی اموری که بواسطه حواس ظاهره ادراک نشود و از نظر پنهان باشد بنا بر این ایمان بغیب ایمان باموری است که از راه حواس ظاهری پیدا نشود بلکه از راه براهین عقلیه و استدلالات علمیّه برای انسان حاصل شود، مانند ایمان بوجود صانع و توحید و صفات او ۱- سوره بقره آیه ۱۳۵

۲- سوره بقره آیه ۱۳

۳- سوره فتح آیه ۱۱

ص: ۱۴۷

و ایمان بانبیاء و اوصیاء چه برای کسانی که درک حضور آنها را نموده و چه نسبت بکسانی که درک حضور ننموده اند زیرا آن چیزی که متعلق ایمان است که عبارت از نبوت و وحی باشد از نظر پنهان است، بلی کسانی که درک حضور ننموده و معجزات و اخلاق آنان را مشاهده ننموده اند و از طریق آثار ایمان آورده اند از اینجهت نیز ایمان بغیب محسوب میشود، و مانند ایمان بملائکه و ایمان بقیامت و معاد و ایمان بحضرت بقیه الله در دوره غیبت و بالجمله ایمان بغیب ایمان بجمیع عقاید حقه را شامل میگردد و اما اخباری که ایمان بغیب را ایمان بوجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در دوره غیبت تفسیر کرده مانند حدیثی که در تفسیر برهان از صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده

«من آمن (و فی بعض النسخ) من اقرّ بقیام القائم انه الحقّ»

(مراد از «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» کسانی هستند که ایمان بیاورند و اقرار کنند به اینکه قیام حضرت قائم حق و درست است) و حدیثی که نیز در برهان از ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«و الغیب هو الحجه الغائب و شاهد ذلك قوله تعالى و يقولون لو لا- انزل علیه آیه فقل انما الغیب لله فانظروا انی معکم من المنتظرین» (۱)

و حدیثی که از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۲» که بعد از ذکر ائمه اثنی عشر تا حضرت مهدی علیه السلام میفرماید

«طوبی للصابرین فی غیبتہ طوبی للمقیمین علی محبته اولئک من وصفهم الله فی کتابه فقال الذین یؤمنون بالغیب»

الحدیث (خوشا بحال کسانی که در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام صبر میکنند، خوشا بحال کسانی که بر دوستی او ایستادگی مینمایند، اینان کسانی هستند که خداوند در قرآن توصیف نموده و فرموده «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ») و غیر اینها از اخبار دیگر از قبیل بیان مصداق است و منافاتی با عموم ندارد و وجه اختصاص بذکر ممکن ۱- سوره یونس آیه ۳۱

۲- در برهان از ابن بابویه

ص: ۱۴۸

است از جهات ذیل باشد:

۱- مؤمنین در دوره غیبت تمام ایمانشان ایمان بغیب است چون درک زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام را ننموده و امام آنها هم در پرده غیبت و نامشهود است ۲- چون غیبت آن حضرت و طول عمر او و بودنش در میان مردم و عدم مشاهده اش همه بر خلاف عادت است ایمان باو اقوی مراتب ایمان است ۳- چون اعتراف بحضرت مهدی و غیبت او جزو اخیر عقائد حقّه است یعنی کسانی که معترف باو باشند بجمیع عقائد حقّه معترف و مؤمنند لذا تخصیص بذکر داده اند و ممکن است جهات دیگری هم داشته باشد ۳- در بیان اخباری که در مدح مؤمنین در دوره غیبت حضرت بقیّه الله وارد شده و آن بسیار است:

از آن جمله خبری است که در بحار ص ۱۳۶ مجلد ۱۳ از کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«انّ اعظم الناس یقینا قوم یکنونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی صلی الله علیه و آله و سلم و حجج عنهم الحجّه فآمنوا بسواد فی بیاض»

(همانا بزرگترین مردم از جهت یقین گروهی هستند که در آخر زمان میباشند، پیغمبر را درک نکرده اند و حجت و امام نیز از ایشان در پرده است، ایمان آورده اند بسیاهی که در سفیدی است یعنی بقرآن و آثار و اخباری که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار بآنها رسیده) و نیز در بحار ص ۱۳۶ مجلد ۱۳ از کافی از حضرت سجّاد علیه السلام روایت شده که فرموده

«من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر واحد»

(کسی که بر ولایت ما در هنگام غائب بودن قائم ما ثابت باشد، خداوند اجر هزار شهید مانند شهداء بدر واحد باو عطا فرماید) و نیز در بحار ص ۱۳۶ از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

ص: ۱۴۹

«من مات منكم على هذا الامر منتظرا له كان كمن في فسطاط القائم عليه السلام»

(کسی که بمیرد از شما بر این امر در حالی که منتظر ظهور حضرت قائم علیه السلام باشد مانند کسی است که در خیمه قائم با او باشد) و در بحار در همین صفحه از حضرت رضا علیه السلام از آباء طاهرین او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج»

(بهترین اعمال امت من انتظار فرج است) و نیز در بحار است که از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد

«ای الاعمال احبّ الی الله عزّ و جلّ قال انتظار الفرج»

(کدام از کارها نزد خدای عز و جل محبوب تر است؟)

فرمود انتظار فرج) و نیز در بحار از ابی حمزه از ابی خالد کابلی از علی بن الحسین علیه السلام حدیثی روایت کرده که در آن میفرماید

«فانّ اهل زمان غیبه القائلون بامامته المنتظرون لظهوره افضل اهل کلّ زمان لانّ الله تعالی اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده و جعلهم فی ذلك الزمان بمنزله المجاهدين بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالسيف اولئك المخلصون حقّا و شیعتنا صدقا و الدعاه الی دین الله سرّا و جهرا»

(بدرستی که اهل زمان غیبت حضرت مهدی که قائل بامامت او و منتظر ظهور او هستند بهترین اهل هر زمانی میباشند برای اینکه خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت باندازه ای بآنها عطا فرموده که غیبت نزد آنها بمنزله حضور و مشاهده شده است و آنان را در این زمان بمنزله مجاهدین با شمشیر در جلو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده، اینان بندگان خالص خدا، و براستی شیعیان ما، و دعوت کننده گان بدین خدا در نهان و آشکارا هستند) «وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» جمله «وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» یکی دیگر از صفات متّقین است یعنی متّقین کسانی هستند که نماز را پیا میدارند

و اقامه از قیام است و قیام را بنماز نسبت می‌دهند مانند «قد قامت الصلاة» و اقامه را بنماز گزار، مانند «قد اقامت الصلاة» و قیام دارای معنی جامعی است و اصل آن بمعنی انتصاب و راست شدن و بپا ایستادن و در هر معنایی که استعمال میشود بواسطه ملازمت و مناسبتی است که عاده بین آن معنی و معنی اصلی می‌باشد مثل اینکه قیام اطلاق بر ذات حق تعالی میشود هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ «۱» و شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ «۲» که بمعنی حفظ و تربیت و تدبیر و مراقبت و قدرت و تسلط بر اشیاء است و بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در اخبار قائم اطلاق شده برای اینکه ایستاده و آماده برای ظهور و قیام بامر امامت است و بر مردمان صالح که در امر ایمان و اطاعت ثابت و راست و پابرجا می‌باشند اطلاق میشود مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ «۳» و بر اولیاء اطفال که مراقبت اموال و رسیدگی بکارهای آنها میکنند قیّم گفته میشود و بر تسلط مردان بر زنان گفته میشود الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ «۴» و بر تشکیل بازار و رواج آن قیام اطلاق میشود چنانچه در حدیث است «۵»

«لو لا ذلك لما قام للمسلمين سوق».

و بر راست و بپاشدن آسمان و زمین نیز گفته میشود وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ «۶» و بر روز رستاخیز نیز اطلاق میگردد يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «۷» و بر دین نیز گفته میشود دِينًا قَيِّمًا «۸» ۱- سوره بقره آیه الكرسي

۲- سوره آل عمران آیه ۱۶

۳- سوره آل عمران آیه ۱۱۰

۴- سوره نساء آیه ۳۸

۵- فرائد باب حجیت ید مسلم

۶- سوره روم آیه ۲۴

۷- سوره مطففین آیه ۶

۸- سوره انعام آیه ۱۶۲

ص: ۱۵۱

و بالجمله برایتان بهر امری قیام اطلاق میگردد مانند قیام بامر سلطنت، وزارت، تجارت، صنعت، زراعت و غیر اینها.

و قیام نماز پیا بودن آنست و جمله «قد قامت الصلاة» در اقامه نماز از باب مشارفه است نظیر کلام حضرت علی اکبر علیه السلام «العطش قد قتلنی».

و اقامه بمعنی راست کردن و پیداشتن است، در معنی اقامه نماز بعضی گفتند بمعنی اتیان آن بجمیع واجبات و مستحبات و آداب است.

و بعضی گفتند بمعنی حفظ نماز و ادامه آن است چنانچه در آیه شریفه است الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ دَائِمُونَ «۱» و بعضی گفتند بمعنی ترک سستی و تهاون نسبت بنماز است، و بعضی گفتند بجا آوردن نماز بحالت ایستاده است چون نماز مشتمل بر قیام است.

ولی تحقیق این است که اقامه نماز بمعنی حفظ و نگاهداری نماز است از اینکه مندرس و بی اهمیت شود و از بین برود که از آن در فارسی پیداشتن نماز تعبیر میکنیم یعنی ترویج و رونق دادن بنماز و این معنی شامل اتیان نماز بجمیع واجبات و شرائط و آداب آن و ادامه آن و عدم تهاون و بی اعتنایی بنماز و بیان احکام و ارشاد جاهل بآن و امر باتیان و نهی از ترک آن میشود، چنانچه اقامه دین باعلاء کلمه اسلام و ترویج و نشر معارف و احکام آن است و در آیات شریفه امر باقامه صلوه و مدح اقامه کنندگان آن بسیار شده و آن را از صفات و علامات مؤمن قرار داده است و در زیارات ائمه هدی باین صفت «اقامه صلوه» ستوده شده اند بلکه اولین صفت حمیده آنان شمرده شده در زیارت جامعه می گویی

«واقمتم الصلاة و ایتیم الزکاه و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی اللّٰه حق جهاده»

و در زیارت وارث میخوانی

«اشهد أنّک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر» ۱- سوره معارج آیه ۲۳ [.....]

و ظاهر اینست که ذکر اقامه صلوه و ایتاء زکاه در وصف ائمه هدی اشاره بمقام ولایت کلیه آنهاست که مستفاد از آیه شریفه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (۱) میباشد چنانچه ذکر امر بمعروف و نهی از منکر اشاره بمقام افضلیت آنهاست که از آیه شریفه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** (۲) مستفاد میشود و ذکر جهاد در وصف آنها اشاره بمقام اصطفاء و اجتناب و انتخاب آنان که از آیه شریفه **وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ** (۳) استفاده میگردد

در بیان صلوه

اشاره

کلام در بیان صلوه بسیار طویل الذیل و دامنه دار است و ما ناچار بنحو اختصار در چند موضع درباره آن بحث میکنیم

موضع اول در معنای صلوه:

مشهور از مفسرین گفته اند که صلوه در لغت بمعنی دعا است و این حرف مخدوش است بواسطه اینکه صلوه و افعال و مشتقات آن بعلی متعدی میشود و اگر بمعنی دعا باشد ضد مقصود را میرساند و باصطلاح نفرین میشود و بعضی گفتند صلوه نسبت بخدا بمعنی رحمت و نسبت بملائکه استغفار، و نسبت بمردم دعا است، و این معنی نیز صحیح نیست بواسطه اینکه علاوه بر اشکال قبل، لازم آید در آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** الایه (۴) لفظ در اکثر از معنی استعمال شود و تحقیق اینست که صلوه بمعنی اراده خیر است و این معنی جامعی است که مصادیق آن متفاوت میشود، چون اراده خیر از خدا عین فعل اوست یعنی فعل از اراده ۱- سوره مائده آیه ۶

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۶

۳- سوره حج آیه ۷۷

۴- سوره احزاب آیه ۵۶

ص: ۱۵۳

منفک نیست پس صلوه نسبت بخدا همان فعل خیر است که عبارت از انحاء رحمت و نعمت و برکت باشد و اراده خیر از فرشتگان و مردم طلب خیر از خداوند است، و خیر تمام برکات و انحاء رحمت و نعمت دنیوی و ثوابت اخروی و شفاعت و ارتفاع درجه و نظائر اینها را شامل میشود علاوه بر اینکه اگر صلوه از جانب خدا بمعنی خصوص رحمت باشد در آیه شریفه **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ** «۱» عطف شیئی بنفسه لازم آید و حال آنکه ظاهر در عطف مغایرت است ولی بنا بر آنکه معنی صلوه اراده خیر باشد عطف خاص بعام خواهد بود و آن مستحسن است و اما بحسب شرع عبارت از فریضه اسلامی است که مرگب و معجون از قیام و قعود و رکوع و سجود و قرائت و تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید و شهادت بوحدانیت حق و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و درود و تسلیم میباشد و باختلاف مکلفین و اختلاف حالات و خصوصیات مختلف میشود و کلام در ثبوت حقیقه شرعیّه و اینکه آیا موضوع برای صحیح یا اعمّ است و تصویر قدر جامع بین صحیحی و اعمّی مربوط باصول فقه است و در آنجا بیان شده که در امثال اینگونه فرائض حقیقت شرعیّه ثابت و موضوع برای صحیح است و اطلاق بر اعمّ از باب مجاز میباشد و قدر جامع آن اندازه است که سقوط تکلیف را موجب میشود

«موضع دوم در بیان فضیلت و اهمیت صلوه»

آیات و اخبار در فضیلت و اهمیّت نماز بسیار است و حکم عقل و اعتبار نیز بر فضیلت آن قائم است و ما در این موضع بنقل کلام مرحوم صاحب جواهر که مستفاد از مضامین آیات و اخبار است اکتفاء میکنیم:

«قال فی الجواهر الّتی تنهی عن الفحشاء و المنکر و بها تطفی النیران ۱- سوره بقره آیه ۱۵۲

و قربان كل تقى و معراج كل مؤمن نقي و تغسل الذنوب كما يغسل النهر الجارى درن الجسد، و تكرارها كل يوم خمسا كتكراره، و اوصى بها المسيح ما دام حيا و غيره من الرسل بل هي اصل الاسلام و خير العمل و خير موضوع و الميزان و المعيار لسائر اعمال الانام فمن و فى بها استوفى اجر الجميع و قبلت منه كلها فهي حينئذ للاعمال بل للدين كالعمود للفسطاط و لذا كانت اول ما يحاسب به العبد و ينظر فيه من عمله فاذا قبلت منه نظر فى سائر عمله و قبل منه و اذا ردت لم ينظر فى باقى عمله و ردّ عليه فلا غرو لو سمى تاركها من الكافرين بل هو كذلك لو كان الداعى له الاستخفاف بالدين و هي التى لم يعرف الصادق عليه السلام شيئا مما يتقرب به و يحبّه الله تعالى بعد معرفه افضل منها بل

قال عليه السلام هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهنّ و حافظ عليهنّ على موافقتهنّ لقي الله يوم القيمة و له عنده عهد يدخل به الجنّه و من لم يصلهنّ لموافقتهنّ و لم يحافظ عليهنّ فذلك لله ان شاء غفر له و ان شاء عذّبه و صلوه فريضه خير من عشرين حجّه كل حجّه خير من بيت مملوّ ذهابا يتصدّق منه حتى يفنى بل صلوه فريضه افضل من الف حجّه كل حجّه افضل من الدنيا و ما فيها، و ان طاعه الله خدمته فى الارض و ليس شيئا من خدمته يعدل الصلاه، و من ثمّ نادى الملائكه زكريا و هو قائم يصلى فى المحراب، و اذا قام المصلّى الى الصلاه نزلت عليه الرحمه من عنان السماء الى عنان الارض و حفّت به الملائكه و ناديه ملك لو يعلم هذا المصلّى ما فى الصلاه ما انفتل

، الى غير ذلك ممّا ورد فيها كخبر الشامه و غيره مع ان فى الاعتبار ما يغنى عن الآثار اذ قد جمعت ما لا يجمعها غيرها من العبادات من عبادته اللسان و الجنان بالقرائه و الذكر و الاستكانه و الشكر و الدعاء العذى ما يعبأ الله بالعباد لولاه و ظهور اثر العبوديه للمعبود بالركوع و السجود و جعل اعلى موضع و اشرفه على ادنى موضع و اخفضه و

قد كتب الرضا عليه السلام الى محمّد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله انّ علّه

الصلاه انها اقرار بالربوبيه لله عز و جل و خلع الانداد و قيام بين يدي الجبار جل جلاله بالذل و المسكنه و الخضوع و الاعتراف و الطلب للاقاله من سالف الذنوب و وضع الوجه على الارض كل يوم اعظاما لله عز و جل و ان يكون ذاكرا غير ناس و لا بطرا على ذكر الله عز و جل و قيامه بين يديه زاجرا له عن المعاصي و مانعا له من انواع الفساد

، انتهى المقصود من كلامه» (در جواهر گفته نماز آن چیزی است که از کارهای زشت و ناروا جلوگیری میکند و بواسطه آن آتش دوزخ خاموش میشود و موجب تقرب هر پرهیزکار و وسیله ترقی هر مؤمن پاکی است و گناهان را میشوید همچون نهر جاری که چرکی بدن را میشوید و تکرار آن در هر روز پنج مرتبه مانند تکرار شستن بدن در آن نهر است و خداوند حضرت مسیح را مادامی که زنده است بنماز سفارش فرمود و همچنین غیر مسیح از انبیاء دیگر را، بلکه نماز اصل اسلام و بهترین عمل و بهترین چیزی است که از جانب شرع وضع شده و نماز میزان و معیار و وسیله سنجیدن سایر اعمال مردم است، پس کسی که نماز را کامل بجا آورده باشد اجر همه اعمال او مستوفی و کامل باشد و همه آنها از وی پذیرفته شود پس به این جهت نماز نسبت باعمال دیگر بلکه نسبت بدین چون عمود است نسبت بخیمه، و از اینجهت نماز اول چیزی است که از اعمال بنده مورد حساب قرار میگیرد و در آن نگاه کرده میشود، پس هر گاه نماز پذیرفته شود در سایر اعمال او نظر شود و از وی پذیرفته گردد و هر گاه نماز ردّ شود در باقی اعمال او نظر نشود و مردود گردد، بنا بر این شگفت نباشد اگر تارک نماز از کفار نامیده شود بلکه چنین است اگر عتّ ترک نماز استخفاف بدین باشد، و نماز آن چیزی است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید نمی شناسم چیزی را که بعد از معرفت از نماز مقرب تر و محبوب تر نزد خدا باشد بلکه حضرت صادق علیه السلام فرموده هر که این نمازهای واجب پنجگانه را بپا دارد و بر- اوقات آنها محافظت کند روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که برای او نزد

خدا عهدی باشد که بواسطه آن داخل بهشت گردد، و کسی که این نمازها را بوقتش انجام ندهد و بر آنها مواظبت ننماید پس آن حق خدا و خاصّ اوست که اگر بخواهد بیامرزد او را و اگر بخواهد وی را عذاب نماید، و نماز واجب بهتر از بیست حج است که هر حجّی بهتر از اطّاقی است که پر از طلا باشد و همه آنها را در راه خدا صدقه بدهند بلکه نماز واجب بهتر از هزار حجّ است که هر حجّی بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست، و بدرستی که اطاعت خدا خدمت او در زمین است و هیچ خدمتی با نماز برابری نمیکند و از همین جهت ملائکه حضرت زکریا را ندا نمودند و حال آنکه در محراب عبادت نماز میگزارد، و هنگامی که نمازگزار برای نماز پیا می شود رحمت حق از آسمان تا زمین بروی فرود میآید و فرشتگان او را احاطه میکنند و فرشته ندا میکند اگر نمازگزار بداند آنچه در نماز است از آن غافل نمیشود، و غیر اینها از اخباری که درباره نماز وارد شده مانند خبر شامه و غیر آن با اینکه آنچه بحسب اعتبار در نماز میباشد کافی و بی نیاز کننده از آثار است زیرا در آن جمع شده از عبادات آن چیزهایی که در غیر نماز جمع نشده از عبادت زبان و دل که بوسیله قرائت و ذکر و تضرع و شکر و دعاء انجام میشود آن دعایی که اگر نباشد خداوند به بندگان اعتنا نمیکند، و نیز ظاهر شدن اثر بندگی نسبت بمعبود بواسطه رکوع و سجود و گذاردن شریفترین و عالیترین موضع بدن بر پستترین و پائین ترین موضع (یعنی خاک) و بتحقیق حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائل محمّد بن سنان نوشت که علّت نماز اینست که نماز اقرار بر بوییت خدای عزّ و جلّ، و نفی شریک و همتا برای او، و ایستادن در مقابل خداوند جبار جل جلاله بحالت ذلّت و مسکنت و خضوع، و اعتراف و طلب برای گذشتن از گناهان گذشته و گذاردن صورت بر زمین در هر روز بجهت تعظیم خداوند عزّ و جلّ میباشد و اینکه همیشه بیاد خدا بوده و فراموشکار و غافل از

ذکر خدا نباشد و ایستادن در مقابل خدا، و جلوگیری از معاصی و مانع از انواع فساد است) در اینجا آنچه از کلام صاحب جواهر مقصود بود پایان رسید و بهمین مقدار در این موضع اکتفاء میشود

موضع سوم در حقیقت نماز

مثل نماز مثل انسان کاملی است، همین طور که انسان مرکب از روح و جسم است نماز نیز دارای روح و جسم میباشد و همین طور که روح انسان دارای مراتب متفاوت است روح نماز نیز چنین میباشد، و هم چنان که جسم و بدن دارای اجزاء رئیسه و غیر رئیسه میباشد و اجزاء رئیسه بدن هم بر دو قسم است، اجزایی که فقدانش موجب فقدان بدن میشود و اجزایی که فقدانش موجب فقدان بدن نمیگردد، در نماز نیز همچنین است اما روح نماز عبارت از امور قلبی معنوی است که رأس آنها قصد قربت و خلوص نیت و حضور قلب میباشد و از اینها متفرع میشود امور دیگری مانند فراغ قلب از غیر خدا و خشوع و خضوع و تعظیم نسبت بمعبود و هیبت از جلال او و رجاء و امید برحمت و لطف او و خوف از سخط و غضب او، و حیاء و ادب و تفهّم معانی قرآن و اذکار و ادعیه و توجه بلطائف آنها و خالی بودن دل از موانع قبول مانند کبر و عجب و حسد و عقوق والدین و قطع رحم و نشوز و سایر اخلاق رذیله و معاصی و اعمال ناپسندیده، که اگر بخواهیم در اطراف هر یک از اینها بحث کنیم خود کتاب مفصّلی میشود و در اینجا پاره از آیات و اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام اشاره مینمائیم در قرآن کریم در وصف مؤمنین میفرماید الَّذِينَ هُمْ فِي صِيْلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ «۱» (مؤمنان کسانی هستند که در نمازشان خاشع میباشند) و نیز میفرماید وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي «۲» (نماز را برای یاد من برای اینکه ۱- سوره مؤمنون آیه ۲

۲- سوره طه آیه ۱۴

ص: ۱۵۸

بیاد من باشی) که در این آیه غایت و نتیجه نماز را توجه بمعبود و متذکر بودن او در هر حال شمرده است و نیز میفرماید فَوَيْلٌ
لِّلْمَصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ «۱» (وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل میباشند) در این آیه مذمت فرمود از
نماز گذارانی که از نمازشان غافلند یعنی توجه بغایت و نتیجه و روح نماز ندارند و نیز میفرماید لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ
سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ «۲» (بنماز نزدیک نشوید و حال آنکه مست باشید تا اینکه بدانید چه می گوئید) که بقرینه
جمله «حتی تعلموا ما تقولون» میتوان سکر و مستی را عام گرفت که شامل همه مستیها (مستی دنیا، مال، هواها و شهوات
نفسانی و غیره) شود و در مذمت منافقین میفرماید وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى

«۳» (هر گاه برای نماز بپا میشوند، بکسالت و بیحالی بپا میشوند) و نیز میفرماید وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى «۴» (نماز را
بجا نمیآورند مگر در حالی که ایشان کسل و بی حالند) و غیر اینها از آیات دیگر و از پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
روایت شده «۵» که فرمود

«لا ينظر الله الى صلوه لا يحضر الرجل قلبه مع بدنه»

خداوند توجه نمیکند به نمازی که که انسان قلبش را با بدنش حاضر ننماید و در حدیث دیگر «۶» میفرماید

«ليس من عبد يقبل بقلبه على الله في صلوته و دعائه الا اقبل الله عليه بقلوب المؤمنين و ائده مع مودتهم اياه بالجنه»

(هیچ بنده ای نیست که بقلبش در نماز و دعاء بخدا روی آورد جز اینکه خداوند دلهاى مؤمنین را باو متوجه نماید و با دوستی
ایشان وی را در بهشت تایید کند) ۱- سوره ماعون آیه ۴ و ۵

۲- سوره نساء آیه ۴۶

۳- سوره نساء آیه ۴۱

۴- سوره توبه آیه ۵۴

۵- جامع السعادات فى آداب الباطنيه للصلوه

۶- جامع السعادات فى آداب الباطنيه للصلوه

ص: ۱۵۹

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«ان العبد ليرفع له من صلوته نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها فما يرفع له الا ما اقبل عليها»

(همانا نماز بنده بالا- می‌رود و بدرجه قبول می‌رسد نیمی از آن و سه یک آن و چهار یک آن و پنج یک آن، و بالجمله بالا نمی‌رود و بدرجه قبول نمی‌رسد مگر آنچه از نماز که اقبال و توجه بر آن داشته) و غیر اینها از اخبار دیگر، و در اینمورد مراجعه و ملاحظه حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار در هنگام نماز برای درک اهمیت این مطلب کافی است درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۲»

«اذا قام الى الصلاه كان له ازيز كازيز المرجل»

(هر گاه بنماز می‌ایستاد جوششی مانند جوشش دیک برای او بود) و درباره امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده «۳»

«اذا اخذ في الوضوء يتغير وجهه من خيفه الله و اذا حضر وقت الصلاه يتزلزل و يتلَوْن و يقول جاء وقت امانه عرضها الله على السموات الایه»

(هر گاه بوضوء شروع می‌نمود رنگ رویش از ترس خدا دگرگون می‌شد و هر گاه وقت نماز می‌رسید می‌لرزید و رنگ برنگ می‌شد و می‌فرمود وقت امانتی که خداوند بر آسمانها عرض کرد فرا رسید) و نیز در حدیث رسیده «۴» که تیر بپای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید صدیقه طاهره (ع) فرمود در حال نماز آن را بیرون بیاورید و در حق فاطمه زهرا سلام الله علیها رسیده «۵»

«تنهج في الصلاه من خيفه الله»

از خوف خدا در نماز بتندی نفس میزد) و درباره حضرت مجتبی علیه السلام وارد شده «۶»

«اذا فرغ من وضوئه يتغير لونه و يقول حق على من اراد ان يدخل على ذی العرش ان يتغير لونه»

(هر گاه از وضوء فارغ می‌شد رنگش تغییر می‌کرد و می‌فرمود سزاوار است بر کسی که می‌خواهد بر خداوند عرش وارد شود اینکه رنگش دگرگون شود) و درباره حضرت سجّاد وارد شده «۷» «اصفرّ لونه و يقول أ تدرّون بین یدی ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات فی آداب الباطنیه للصلوه [.....]

۴ و ۵ و ۶ و ۷- بحار مجلسی مجلد ۱۸ باب آداب الصلاه ص ۱۹۲-۲۰۳

من ارید ان اقوم» (رنگش زرد میشد و میگفت آیا میدانید در مقابل چه کسی میخواهم بایستم) و نیز روایت شده «۱» که
«و قد سقط ردائه فلم یسوّه»

(ردا از دوشش افتاد و آن را راست نکرد) و میفرمود

«انّ العبد لا تقبل منه صلوه الا ما اقبل»

(بدرستی که نماز بنده قبول نمیشود مگر آنچه اقبال و توجه بر آن داشته باشد) ابو حمزه ثمالی عرض کرد پس ما هلاک
شدیم فرمود

«کلا ان الله یتّم ذلک بالنوافل»

(نه چنین است، بدرستی که خداوند تمام میکند آن را بواسطه نوافل) «۲» و نیز روایت شده «۳»

«اذا قام الی الصلاه تغیر لونه و اذا سجد لم یرفع راسه حتی یرفض عرقا و فی القیام کانه ساق شجره لا یتحرک الا بالریح»

(هر گاه بنماز می ایستاد رنگش تغییر میکرد و هر گاه بسجده میرفت سر بلند نمیکرد تا عرق در بدنش ظاهر میشد و در حال
قیام مانند ساق درختی بود که حرکت نمیکرد مگر بواسطه باد) و در حق حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۴»

«یحزّ مغشیا و یقول اردد الایه حتی سمعت من المتکلم بها»

(در کلمه ایّاک نعبد و ایّاک نستعین حالت غشوه بحضرتش رو میداد و میفرمود آن قدر مکرر میکنم تا اینکه از گوینده آن
بشنوم) و از بعض اکابر نقل شده که میگفت در حال نماز کعبه را در مقابل حاجب و صراط را زیر پا و بهشت را طرف راست
و جهنم را طرف چپ و ملک الموت را عقب سر قرار میدهم و فکر میکنم این آخرین نماز من است «۵» مؤلف گوید این امور
تعجب ندارد زیرا مثل اینها بلکه بیشتر از اینها در بسیاری از مردم نسبت بسلاطین ظاهره مشاهده میشود و تحقق این امور در
انسان ۱ و ۲ و ۳ و ۴- بحار مجلسی مجلد ۱۸ باب آداب الصلاه ص ۱۹۲-۲۰۳

۵- جا داشت بگوید خدا را هم بالای سر قرار میدهم یعنی محیط تا جهات شش گانه را ذکر کرده باشد

دائر مدار قوه ایمان و ازدیاد معرفت بعظمت حضرت سبحان جلت عظمته است و اینکه او عالم بسرائر و ضمائر، و حاضر و ناظر، و قادر و قاهر و مئید و معاقب است و قیامت و حضور در پیشگاه عرش عظمت حق همیشه نصب العین انسان بوده و دنیا و زخارف آن در نظرش حقیر و ناچیز باشد و بعین الیقین بلکه بحق الیقین، یقین داشته باشد که هیچ امری بدون مشیت حق واقع نمیشود و بدانکه غرض اصلی از تشریح نماز قرب بمقام حق و اظهار عبودیت و انقیاد و تسلیم نسبت بامور تکوینی و اوامر تشریحی حق تبارک و تعالی میباشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با با ذر غفاری ره میفرماید

«یا ابا ذر اعبد ربک کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک» «۱»

(ای ابا ذر پروردگارت را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی چه گر تو او را نمی بینی او ترا میبیند)

موضع چهارم بدن و جسم نماز

اشاره

عبارت از اموری است که در شرع بنحو شرطیت یا جزئیت در نماز اعتبار کرده و در فقه متعرض مسائل و احکام و فروع آن شده اند و غرض ما در اینجا تعرض آنها نیست بلکه توجه باسرار و بواطن آنهاست

«اما شرایط نماز»

پس یکی از آنها وقت است، انسان باید در هر وقتی از اوقات نماز متذکر شود میقاتی را که خداوند برای قیام خلایق و حضور در پیشگاه او مقرر فرموده و خود را برای چنین موقعی مستعد و مجهز و آماده و لایق حضور گرداند و دیگری طهارت و پاک بودن بدن و لباس است، هم چنان که بدن و لباس باید طاهر و پاک باشد قلب و روح انسان که مورد نظر الهی است باید از هر گونه رجس و پلیدی از اخلاق رذیله و معاصی و قبایح پاک و منزّه باشد و همین طور که خود را باین لباس ظاهری میآراید لباس تقوی نیز ملبّس شود ۱- وافی باب المواعظ

ص: ۱۶۲

چنانچه در قرآن کریم میفرماید یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ «۱» (ای فرزندان آدم بتحقیق ما پوشش و لباس را برای شما فرود آوردیم که عورات خود را بپوشانید و خود را بآن بیارائید و لباس تقوی خود بهتر است) و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده «۲» که فرمود

«ازین اللباس للمؤمن لباس الخوف و التقوی و انعمه نعمه الايمان»

(زینت دهنده ترین لباس برای مؤمن لباس خوف از خدا و تقوی است و بهترین نعمت برای او نعمت ایمان است) و یکی دیگر از شرایط مکان است، که سزاوار است برای مکان نماز جایی را اختیار کند که محل نزول فیوضات الهی و مورد توجه او باشد مانند مساجد و مشاهد شریفه و متوجه باشد که مساجد و خانه های خدا محل پاکیزگان و ناآلودگان باخلاق رذیله و معاصی میباشد و کسی که قدم در جاده آنها میگذارد باید خود را از سنخ آنان بگرداند از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده «۳» که فرمود

«اذا بلغت باب المسجد فاعلم انك قصدت ملكا عظيما لا يطاء بساطه الا المطهرون و لا يجالسه الا الصديقون و انه قادر على من يشاء من الفضل بالقبول و اعطاء الاجر و ان قل و من العدل بالحجب و الرد و ان كثر و انظر من اي ديوان يخرج اسمك فان ذقت حلاوه المناجاة فادخل فلك الاذن و الامان و الا فيقف وقوف المضطر قد انقطع منه الحيل حتى يأذن لك فانه المجيب للمضطر اذا دعاه»

(هر گاه بدر مسجد رسیدی بدانکه پادشاه بزرگی را قصد کرده ای که در زمین او گام ننهند مگر پاکیزگان و همنشین او نشوند مگر تصدیق کننده گان و اینکه او قادر است نسبت بهر که بخواهد از روی فضل و بخشش عمل او را قبول ۱- سوره اعراف آیه ۲۵

۲- جامع السعادات فصل تقوی

۳- جامع السعادات باب آداب الصلاه

ص: ۱۶۳

نموده و مزد باو عطا فرماید هر چند عمل او کم باشد و یا از روی عدل و حساب عمل او را ردّ کند هر چند بسیار باشد، و بنگر که از کدام دفتر اسم تو بیرون می‌آید، پس اگر شیرینی مناجات پروردگار را چشیدی داخل شو که برای تو اذن و امان است و اگر نه درنگ کن و توقف نماي مانند توقف نمودن شخص مضطرّ و بیچاره که اسباب و وسائل از وی منقطع شده باشد تا اینکه خدا بتو اذن دهد، زیرا خداوند اجابت کننده مضطر و بیچاره است هر گاه او را بخواند) یکی دیگر از شرایط نماز استقبال بقبله است، که نمازگذار باید روی ظاهرش بطرف خانه خدا (کعبه) باشد و سزاوار است که روی باطن او بطرف حق بوده و بتمام اعضاء و جوارح متوجه او و اوامر و دستورات وی باشد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱» که فرمود

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُقْبِلٌ عَلَى الْمَصَلِّيِّ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ»

(بدرستی که خداوند بجانب نمازگزار اقبال میکند مادامی که التفات بغیر او ننماید) و نیز روایت شده «۲» که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمازگزاری را دیدند که با ریش خود بازی میکرد فرمودند «لو خشع قلبه لخشعت جوارحه»

(اگر دل او خاشع بود اعضاء و جوارحش نیز خاشع بودند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که «۳» که فرمود

«إذا استقبلت القبلة فانس من الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه و استفرغ قلبك عن كل شاغل يشغلك عن الله و اعلن بسرّك عظمه الله و اذكر وقوفك بين يديه يوم تبلو كل نفس ما اسلفت و ردّوا الى الله مولیهم الحق، وقف على قدم الخوف و الرجاء»

(هر گاه رو بقبله ایستادی پس دنیا و آنچه در آن است و خلق و آنچه در آن هستند فراموش کن و دلت را از هر- چیزی که از خدا بازت میدارد خالی نماي، و عظمت و بزرگی خدا را بباطنت اعلان و ایستادنت را در مقابل او متذکر شو در روزی که هر کسی را ظاهر میشود آنچه ۱- بحار باب متقدم

۲- بحار باب متقدم

۳- جامع السعادات و این حدیث آخرش یوم تبلو اشاره بآیه شریفه است در سوره یونس آیه ۳۱ و اول آیه هنا لك تبلوا الایه

ص: ۱۶۴

پیش فرستاده و بجانب مولای حقیقی خود بازگشت میکنند، و بر پای بیم و امید بایست) و اما اذان و اقامه: در بعض اخبار اذان بنفخه اولی برای موت خلائق و اقامه بنفخه ثانیه برای قیام از قبور تشبیه شده و این تشبیه بهتر است از آنچه از بعض اکابر نقل شده که اذان را بقیام از موت و اقامه را بقیام در عرصات تشبیه کرده چون این هر دو یکی است و در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب علل صلوه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود

«امر الناس بالاذان لعل کثیره منها ان یکون تذکرا للناس و تتبها للغافل و تعریفا لمن جهل الوقت و اشتغل عنه و یکون المؤذن داعیا الی عبادہ الخالق و مرغبا فیها مقورا له بالتوحید و مجاهدا بالایمان معلنا بالاعلام مؤذنا لمن ینساها و انما یقال له لانه یؤذن بالاذان فی الصلاه و انما بدء بالتکبیر و ختم بالتهلیل للبدء باسم الله و الختم به الحدیث»

(خداوند مردم را باذان امر فرمود برای جهات بسیاری که بعض از آنها یادآوری مردم و آگاه نمودن غافل و شناسانیدن جاهل بوقت و سرگرم بکار است، مؤذن دعوت کننده بیندگی آفریدگار و ترغیب کننده در آن و اقرار کننده بیگانگی حق و کوشش کننده در راه ایمان و اعلان کننده کسانیت که نماز را فراموش کرده و مؤذنرا مؤذن میگویند برای اعلام بنماز است و همانا بتکبیر ابتدا میکند و بتهلیل خاتمه میدهد برای اینکه باسم خدا ابتداء و بنام او ختم نموده باشد اما اجزاء نماز بر دو قسمند: اقوال، و افعال و هر قسم از آنها بر چهار صنف است:

اقوال عبارت از قرائت و ذکر و دعا و سلام، و افعال عبارت از قیام و قعود و رکوع و سجود میباشند ۱- قرائت: قرائت آداب ظاهری و باطنی دارد که در مقدمه کتاب بیان

شد «۱» بآنجا مراجعه شود ۲- ذکر: در فضیلت و اهمّیت ذکر آیات و اخبار بسیار وارد شده که بپاره از آنها اشاره میشود در قرآن مجید در وصف اولی الالباب میفرماید الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ الْآيَةَ «۲» (صاحبان عقل کسانی هستند که در حال ایستادن و نشستن و بر پهلو خوابیدن خدا را یاد میکنند) و در سوره نور بعد از آیه نور میفرماید رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ الْآيَةَ «۳» (در آن خانه ها در بامداد و پسین خدا را تسبیح میکنند مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا باز نمیدارد) و نیز میفرماید إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ «۴» (بدرستی که پرهیزکاران را هر گاه خطوری از شیطان در دلشان برخورد کند متذکر خدا میشوند، پس بینا و متوجه میشوند و از آن اعراض مینمایند) و نیز میفرماید وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا «۵» (اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد ما غافل نموده ایم) فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ «۶» (وای بر کسانی که دلهایشان سخت است از اینکه خدا را یاد نمایند) وَمِنْ يَعْشُرْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ «۷» (کسی که از یاد خدای رحمن اعراض کند برای او شیطانی را مقرر میداریم که آن شیطان و قرین و همنشین او است) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ «۸» (شیطان بر آنان چیره ۱- صفحه ۳۳-۳۶

۲- سوره آل عمران آیه ۱۸۸

۳- سوره نور آیه ۳۷

۴- سوره اعراف آیه ۲۰۰ [.....]

۵- سوره کهف آیه ۲۷

۶- سوره زمر آیه ۲۳

۷- سوره زخرف آیه ۳۵

۸- سوره مجادله آیه ۲۰

ص: ۱۶۶

شده یاد خدا را فراموش کرده اند) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا «۱» (ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید و در بامداد و پسین او را تسبیح نمائید) أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «۲» (آگاه باشید که بیاد خدا دلها آرام میگیرد) فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ «۳» (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ «۴» (خدا را در پیش خود یاد کن) وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ «۵» (یاد خدا از هر چیز بزرگتر است) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي «۶» (نماز را بیای دار تا اینکه بیاد من باشی) و در لآلی الاخبار از کافی صفحه ۶۶ باب ۲ روایت کرده که فرمود

«ما من شیئی الا و له حد ینتهی الیه الا الذکر»

برای هر چیزی حدی است که بآن حد منتهی میشود مگر برای ذکر خدا که حدی ندارد) و نیز در لآلی الاخبار باب ۲ ص ۶۶ روایت کرده که فرمود

«و البیت الذی یقرأ فیہ القرآن و یذکر الله فیہ تكثر برکتہ و تحضره الملائکة و تهجره الشیطان و یضیء لاهل السماء کما تضحیء الکواکب الدری لاهل الارض»

(خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و خدا در آن یاد شود برکتش زیاد گردد و فرشتگان آنجا حاضر شوند و شیطان دور شود و برای اهل آسمان روشنی میدهد چنانچه ستارگان درخشان باهل زمین روشنی میدهند) و نیز در لآلی باب ۲ ص ۶۶ از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرموده

«الا- اخبرکم بخیر اعمالکم ارفعها فی درجاتکم و ازکاهما عند ملیکم من الدینار و الدرهم و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلوهم و یقتلوکم فقالوا بلی قال ذکر الله ۱- سوره احزاب آیه ۴۱

۲- سوره رعد آیه ۲۸

۳- سوره بقره آیه ۱۴۷

۴- سوره اعراف آیه ۲۰۴

۵- سوره عنکبوت آیه ۴۴

۶- سوره طه آیه ۱۴

ص: ۱۶۷

کثیرا»

(آیا خبر دهم شما را بهترین اعمالتان که از لحاظ ترفیع درجه از همه بالاتر و نزد فرشتگان از همه پاکیزه تر، و بهتر باشد برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از اینکه در جهاد، دشمن را ملاقات کنید و آنها را بکشید و کشته شوید گفتند بلی، فرمود بسیار بیاد خدا بودن) و نیز در لآلی در همین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«من اکثر ذکر الله احبه الله»

(کسی که بسیار بیاد خدا باشد خدا او را دوست دارد) و نیز در تمه حدیث سابق از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد، که فرمود

«من ذکر الله کثیرا کتب الله له برائتان برائه من النار و برائه من النفاق و اظله الله فی جنته»

(کسی که بسیار بیاد خدا باشد خداوند برای او دو برائت بنویسد، یکی برائت و بیزاری از آتش و دیگری بیزاری از نفاق و او را در بهشت در ظلّ توجه خود قرار دهد) و نیز در لآلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود

«من احب ان یرتع فی ریاض الجنّه فلیکثر ذکر الله»

(کسی که دوست دارد در باغهای بهشت سیر کند پس بسیار خدا را یاد کند) و برای ذکر سه قسم بیان کرده اند:

۱- ذکر جلیّ یعنی جهرا و آشکارا خدا را تسبیح و تحمید و تعظیم کند و باسما و صفات وی را یاد نماید ۲- ذکر خفیّ یعنی پنهان و آهسته بذکر خدا مشغول باشد و در لآلی الاخبار اخبار بسیاری در موضوع دعا و صدقه و کلیه اعمال خیریه و حسنات نقل کرده که استتار آنها ثوابش هفتاد برابر اظهارش میباشد باب ۲ ص ۶۷ و ۶۸ ۳- ذکر قلبی یعنی دل و روح در همه حال متوجه و متذکر حق باشد و قبل از هر قدمی که برمیدارد و هر عملی که انجام میدهد متوجه اوامر و نواهی الهی باشد و حقیقت ذکر که آن همه فضیلت در آیات و اخبار برای آن ذکر شده همین است

ص: ۱۶۸

و ذکر زبانی تلقین بنفس است که متوجه و متذکر شود و آنهم در مرتبه خود دارای فضیلت است و اذکار نماز عبارت از تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و شهادتین و صلوات است که برای هر یک از آنها شرح مختصری متذکر میشویم:

تکبیر: گفتن الله اکبر است و در معنی آن مشهور گفتند «الله اکبر من کل شیئی و اکبر من کل کبیر و ارفع من کل رفیع» ولی این معنی بطوری که از مضمون اخبار استفاده میشود از دو جهت اشکال دارد چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

«قال رجل عنده الله اکبر فقال الله اکبر من اى شیئی قال من کل شیئی فقال ابو عبد الله علیه السلام حدته فقال الرجل کیف اقول فقال قل الله اکبر من ان یوصف»

(مردی نزد حضرت صادق علیه السلام گفت الله اکبر حضرت فرمودند خداوند بزرگتر از چه چیز است عرض کرد از هر چیز بزرگتر است حضرت فرمود خدا را محدود کردی، پس آن مرد گفت چگونه بگویم حضرت فرمود بگو خدا بزرگتر از آنست که وصف کرده شود) و نیز از آن حضرت روایت کرده که بر او حدیث فرمود

«ای شیئی الله اکبر فقلت الله اکبر من کل شیئی فقال علیه السلام و کان ثم شیئی فیکون اکبر منه فقلت فما هو قال الله اکبر من ان یوصف»

(از چه چیز خدا بزرگتر است؟ گفتم از هر چیز، حضرت فرمود پس چیزی بوده که خداوند بزرگتر از آن میباشد گفتم پس معنی آن چیست؟ فرمود خداوند بزرگتر از آنست که وصف کرده شود) و بیان این دو اشکال اینست که صفت اکبریت و بزرگتر بودن از چیزی محدودیت را موجب میشود و ذات اقدس حق محدود نیست پس معنی اینست که خداوند بزرگتر از آنست که بتوان او را توصیف نمود حتی بصفه اکبریت، دیگر آنکه این صفت از صفات ذات است و خداوند از لا و ابدا اکبر است و موجودی

غیر او نبوده که بتوان گفت خداوند بزرگتر از آنست چنانچه مفاد حدیث دوم است

«نکته»

صفت کبریایی دلالتش بر بزرگواری حق بیشتر از صفت عظمت است زیرا غیر ذات مقدس او هر که و هر چه هست کوچک و حقیرند و لذا گفته میشود کبریایی بذات او میرازد و بس، و اطلاق آن بر غیر خدا اضافی است چنانچه می گویی «زید اکبر من عمرو» ولی صفت عظیمیت بسا بر غیر خدا اطلاق میشود هر چند از روی عنایت و مجاز باشد مانند وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ «۱» و در حدیث قدسی «۲» میفرماید

«الکبرياء ردائی و العظمه ازاری»

شاید اشاره بهمین باشد زیرا اهمیت رداء از ازار بیشتر است و در جامع السعاده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«اذا کبرت فاستصغر ما بین العلی و الثری دون کبریائه فانّ الله تعالی اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه عارض عن حقیقه تکبیره قال یا کاذب اُتخدعنی و عزتی و جلالی لأحرّمنک حلاوه ذکری و لأحجبنک عن قربی و المسارّه بمناجاتی»

(هر گاه تکبیر گفתי کوچک بشمار آنچه ما بین آسمان و زمین است در نزد بزرگواری حضرت پروردگار، چه آنکه محققا وقتی خداوند بر دل بنده نظر کرد در حالی که تکبیر میگوید و در دلش چیزی است که او را از حقیقت تکبیر منصرف نموده، میفرماید ای دروغگو آیا با من خدعه میکنی؟ بعزت و جلالم قسم هر آینه از شیرینی یاد خودم ترا محروم میکنم و از نزدیکی بخود و شادمانی بمناجاتم ترا ممنوع میسازم) تحمید: شرح آن در ذیل آیه شریفه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بیان شد «۳» تسبیح: تسبیح بمعنی تنزیه حق تبارک و تعالی از جمیع عیوب و نواقص است از جهت ذات و صفات و افعال و معنی سُبُوح و قدوس همین است ۱- سوره نمل آیه ۲۳

۲- در قدسیات

۳- صفحه ۱۰۳

ص: ۱۷۰

در توحید صدوق از هشام جوالیقی روایت کرده که گفت از حضرت صادق علیه السّلام از معنی سبحان الله سؤال کردم فرمود

تنزيهه عن النقائص و المعايب و غيرها ممّا لا يليق بجناب الحق و ساحه القدس مثل الضدّ و النّدّ و الشريك و النظير و الشابه بالخلق و الاتصاف بالصفات و التكيف بالكيفيات

«(منزه نمودن خدا را از نقصها و عيبها و غير اينها از چيزهايي که سزاوار بساحت مقدس حق نيست مانند ضدّ، همتا شريك، مثل، همانندی بمخلوقات و متصف بودن بصفات زائد بر ذات و داشتن كيفيات نفساني مانند مخلوقات) و نيز در توحيد صدوق از هشام بن حکم روایت کرده که گفت از حضرت صادق عليه السلام از معنی سبحان الله پرسيدم فرمود
«انفه الله»

يعنی ساحت مقدس حضرت پروردگار از نقائص و عيوب استنکاف دارد و صفت «العظيم» در «سبحان ربّي العظيم و بحمده» و صفت «الاعلی» در «سبحان ربّي الاعلی و بحمده» از صفات ذات است مانند صفت کبريایی، و در معنی عظیم از حضرت صادق عليه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«رفيع لا يقدر العباد على صفته و لا يبلغون كنه عظمته لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير»

(بلند مرتبه که بنده گان بکنه صفات او پی نبرند و حقیقت عظمت او را درک نکنند دیده ها درک نکند او را و او دیده ها را درک کند و او دانای بدقایق و آگاه از همه امور است) پس مراد از عظمت بزرگواری از جهت شرف و مرتبت است نه از جهت کم و کیف و مقدار و معنی اعلی، علو است از حیث اقتدار و قهر و غلبه و احاطه و بالاتر بودن از اینکه پی بکنه ذات و صفات او برده شود تهلیل: تهلیل گفتن «لا اله الا الله» است و معنی آن در ضمن شهادتین گفته شود در باب تشهد انشاء الله تعالی و مجموع این چهار ذکر را «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را ۱- توحید صدوق [.....]

تسبیحات اربعه گویند برای اینکه همه اینها تنزیه حضرت حق تبارک و تعالی است از عیوب و نواقص، و در فضیلت و ثواب تسبیحات اربعه اخبار بسیاری وارد شده که مضامین آنها اینست که برای گوینده این تسبیحات قصری است در بهشت از یاقوت قرمز که از داخلش بیرون پیدا و از بیرونش داخل نمایان، و این تسبیحات نفقه ملائکه است که مشغول بنای آن قصر در بهشت میباشند و یک خشت آن قصر از طلا- و خشت دیگر آن از نقره، و هر که در صبح و شام این تسبیحات را بگوید برای هر تسبیحی ده درخت که دارای انواع فاکهه است در بهشت برای او غرس شود، و این تسبیحات سید تسبیح میباشند، و کسی که بگوید سبحان الله با او تسبیح میکنند آنچه دون عرش است، و کسی که بگوید الحمد لله نعم اخرویه او بنعم دنیویه او وصل میگردد و مجموع این اخبار در لآلی باب ۷ ص ۳۷۲ تشهد: عبارت از گفتن «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله» میباشد و در بیان و توضیح آن در چند مقام بحث میشود:

(مقام اول در معنی تشهد)

اشهد مأخوذ از شهود بمعنی حضور مقابل غیاب است و از اینجهت گفته میشود «الشاهد یری ما لا یری الغائب» و شهادت از دو جهت با علم و یقین تفاوت دارد، یکی آنکه شهادت باید از روی مقدمات حسّیه باشد ولی علم و یقین اعم است از اینکه بواسطه مقدمات حسّیه حاصل گردد یا بواسطه مقدمات عقلیه و از روی برهان و دلیل پیدا شود مثلا کسی که رؤیت هلال نموده ولی نزد او ثابت شده میتواند بگوید علم و یقین دارم ولی نمیتواند شهادت دهد دیگر آنکه در شهادت از دو امر خبر داده میشود یکی آنکه مورد شهادت

مطابق با واقع و خارج است که هر گاه مطابق نباشد شهادت دروغ است اگر چه عقیده جازم و قطعی نسبت بآن داشته باشد، و دیگر آنکه مطابق با عقیده باطنی باشد که اگر نباشد هر چند مطابق با واقع باشد شهادت دروغ است و معنی آیه شریفه همین است إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۱» و احتیاج بقول جاحظ نیست که صدق را مطابقت با اعتقاد و کذب را عدم مطابقت با اعتقاد بگیرد بلکه صدق و کذب کما هو المشهور مطابقت با واقع و عدم مطابقت با آن است ولی علم و یقین اگر بر خلاف واقع باشد دروغ نیست بلکه جهل مرکب است و اگر بر خلاف اعتقاد باشد دروغ است، و عبارت واضح تر شهادت مرتبه عین الیقین و علم مرتبه علم الیقین است پس مرتبه شهادت بالاتر است

(مقام دوم در بیان کلمه لا اله الا الله)

مشهور گفته اند که لاء آن برای نفی جنس است و اله اسم آن و خبرش محذوف است و خبر محذوف را بعضی موجود گرفته اند یعنی معبودی جز خدا وجود ندارد و چون دیدند معبودهای اهل باطل مانند بت و آتش و خورشید و ماه و ستارگان نیز موجودند قید بحق را اضافه کردند و گفتند معبود بحقی جز خدا وجود ندارد، و باز اشکال شد که کلمه توحید باید دلالت بر امتناع شریک داشته باشد نه مجرد نفی وجود و باین تقدیر بر امتناع دلالت ندارد، برای رفع این اشکال بعضی خبر محذوف را ممکن گرفتند یعنی معبود بحقی ممکن نیست جز خدا، و باین تقدیر نیز اشکال شد که اثبات وجود الله را نمیکند و تحقیق در مقام اینست که لاء در اینگونه موارد برای نفی حقیقت است و احتیاجی بخبر ندارد مانند

لا فتی الا علی، لا سیف الا ذو الفقار

، لا سخاء الا فی العرب ۱- سوره منافقون آیه ۶

و امثال اینها یعنی معبودی حقیقت ندارد جز الله، و این معنی هم امتناع غیر و هم بر اثبات وجود خدا دلالت دارد و باصطلاح نظیر لیس تامه است که اسم و خبر نمیخواهد نه لیس ناقصه و این کلمه شریفه را کلمه توحید و کلمه اخلاص و کلمه طیبه مینامند و از برای آن سه نوع دلالت است مطابقی، التزامی، اقتضایی اما مطابقه بر توحید عبادتی دلالت میکند یعنی معنایی که مطابق با لفظ این کلمه است اینست که مستحق عبودیت و سزاوار پرستش اوست و بس و جز او چیزی سزاوار پرستش نیست، در مقابل بت پرستان و خورشید و ستاره پرستان و آتش پرستان و سایر طبقات مشرکین:

اما التزاما بر توحید ذاتی و صفاتی و افعالی دلالت میکند زیرا لازمه سزاوار پرستش اینست که ذاتا و صفاتا و افعالا یکی باشد چه اگر واجب الوجودی غیر از او باشد آن نیز سزاوار پرستش است و نیز اگر صفات او عین ذاتش نباشند و هر صفتی غیر ذات و قدیم باشد آنها هم سزاوار پرستشند، و نیز اگر خالق و رازق و منعم و ممیت و و محیی غیر از او باشد آنها هم سزاوار پرستش است.

و اما اقتضاء بر جمیع عقائد حقه دلالت میکند یعنی اعتقاد بتوحید ذاتی و صفاتی و افعالی و عبادتی حق اعتقاد بسایر عقائد حقه را عقلا اقتضاء میکند زیرا پس از آنکه ثابت شد که واجب الوجود منحصر بذات مقدس اوست و اینکه صفات او عین ذات او است و دارای همه صفات کمال و جلال و جمال است عقل حکم میکند که باید عادل هم باشد و فعل قبیح و لغو از وی صادر نشود و مقتضای عدل، ارسال رسل و انزال کتب و جعل تکلیف و راهنمایی بطریق سعادت و شقاوت و بیان احکام و جعل قیم برای حفظ احکام و ابلاغ آنها و معاد و بهشت و دوزخ و حساب و سؤال و سایر اموری که ترکش خلاف عدل میباشد و بهمین معنی حضرت رضا علیه السلام در حدیث سلسله الذهب اشاره فرموده که بعد

«کلمه لا اله الا الله حصنی و من قالها دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی»

میفرماید

«بشرطها و انا من شروطها».

بنا بر این جمیع امور دینی اسلامی از عقاید و اخلاق و احکام را میتوان از این کلمه استنباط و استفاده نمود، و در اخبار فضیلت بسیار برای این کلمه ذکر شد.

در کافی در کتاب الدعاء از ابی حمزه روایت کرده که گفت شنیدم حضرت باقر علیه السلام میفرمود

«ما من شیئی اعظم ثوابا من شهاده ان لا اله الا الله انّ الله عز و جل لا يعدله شیئی و لا یشرکه فی الامور احد»

(چیزی نیست که ثوابش بزرگتر باشد از شهادت به لا اله الا الله، بدرستی که خداوند عز و جل را برابری نمیکند چیزی و در کارها احدی شریک او نمیشود) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بهترین عبادت گفتن لا اله الا الله است و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود بهای بهشت لا اله الا الله و الله اکبر است و نیز از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ای ابان وقتی وارد کوفه شدی این حدیث را روایت کن (کسی که شهادت دهد به لا اله الا الله از روی اخلاص بهشت برای او واجب شود الحدیث) و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که بگوید

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله»

خداوند هزار حسنه برای او بنویسد و در لآلی باب ۷ ص ۳۶۴ از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود خداوند بحضرت موسی خطاب فرمود که اگر تمام آسمانها و زمینها را در کفّه میزان گذارند و لا اله الا الله را در کفّه دیگر بر آنها ترجیح پیدا کند اگر چه مثل آسمان و زمین را بر آنها بیفزایند

و در لالی نیز در همین باب روایت کرده که جبرئیل بحضرت رسالت عرض کرد که هر چیزی ثوابش احصاء میشود جز گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له که جز خدا کسی ثوابش را نمیتواند احصاء نماید و خداوند ذخیره فرمود برای امت شما و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود کسی که در روز صد مرتبه بگوید لا اله الا الله عملش از همه افضل باشد مگر کسی که بیشتر گفته باشد «۱» و غیر اینها از اخبار دیگر که موجب تطویل کلام میشود

(مقام سوم در بیان کلمه اشهد ان محمدا عبده و رسوله)

اشاره

معنی شهادت گذشت و همچنین اسم مبارک حضرت در ضمن معنی حمد «۲» بیان شد و اسامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و ابن شهر آشوب ره در مناقب چهار صد اسم برای آن حضرت ذکر کرده و مجلسی ره نیز در مجلد ششم بحار در باب اسماء آن حضرت، نقل نموده هر که طالب است بآنجا مراجعه کند و ما در اینجا فقط در معنی عبده و رسوله جمله چند ایراد مینمائیم «عبده» عبد مقابل حرّ یعنی آزاد است و حقیقت عبودیت بسه چیز محقق میشود:

۱- در آنچه خداوند باو عنایت فرموده ملکیتی برای خود نبیند بلکه خودش را هم مملوک حق بداند

«العبد و ما فی یده کان لمولاه»

بنا بر این نعمی را که خداوند باو عطا فرموده باید بهر مصرفی که او امر نموده صرف کند نسبت بمال انفاقات واجبه و مستحبه برای او مشکل نباشد اعضاء و جوارحش در راه آن مقصدی که مولا برای آن آفریده بکار بیندازد، عزّت و ریاست و بالجمله هر چه خدا باو عنایت فرموده در طریق خودش صرف نماید ۲- هیچ از جانب خود برای خود نیندیشد بلکه کار خود را بخدا واگذارد ۱- کافی کتاب الدعاء

۲- صفحه ۹۹

ص: ۱۷۶

و در امور خود مطابق تدبیر و دستور حق رفتار کند و در بلیات و مصائبی که بر او وارد میشود صابر بلکه تسلیم و خوشنود باشد ۳- آنی از تحت فرمان او بیرون نرود و از یاد او غافل نشود و در کلیه امور توجه و نظرش بدستور الهی و تکلیفی که از جانب حق برای او مقرر شده چه از تکالیف قلبیه و چه از تکالیف نفسیه و چه وظائف بدنیّه باشد و از این بیان مختصر که مفاد حدیث است معلوم میشود که اگر کسی کوچکترین نافرمانی از او سرزند یا صفت زشتی از صفات ذمیمه را دارا باشد یا کمترین توجهی بغیر حق داشته باشد از تحت عبودیت مطلقه حق خارج شده است بنا بر این عبودیت مطلقه عین مقام عصمت است بلکه اعلی مراتب آن که خاصّ بمقام مقدّس محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل امجاد اوست و مقام رسالت و امامت یکی از شئون عبودیت است و اطلاق عبودیت بر غیر این خاندان اضافی و نسبی است، همچنین که اطلاق مولی بر غیر ذات حق تبارک و تعالی اضافی و نسبی است مانند اطلاق عبد بر عبد ظاهری و اطلاق مولی بر مولی ظاهری، یا اطلاق مولی بر مقام رسالت و امامت و معلّم و پدر و غیر اینها که همه آنها جعلی است چنانچه در ذیل «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» متعرض شدیم.

«و رسوله»

رسول بمعنی سفیر و فرستاده شده و پیغام و خبر آورنده از جانب خداست برای بندگانش، که در فارسی از آن به پیامبر و پیغمبر تعبیر میشود و رسالت او بواسطه وحی الهی است و وحی یا بدون واسطه ملک و فرشته است یا بواسطه ملک اعم از اینکه ملک را معاینه کند یا فقط صوت او را استماع نماید چه در خواب باشد و چه در بیداری، و نیز رسول اعم است از اینکه بر جماعت بسیاری مبعوث باشد یا بر عده کمی، دارای شریعت جدیدی باشد یا تابع شریعت پیغمبر قبل باشد

و نبی بمعنی مخبر است یعنی کسی که از جانب حق باو وحی و خبر میرسد اگر چه مبعوث بغیر نباشد و اولو العزم پیغمبری است که دارای شریعت جدید باشد، بنا بر این نبی اعم از رسول و رسول اعم از اولو العزم است یعنی هر اولو العزمی رسول و نبی هست ولی هر رسولی اولو العزم و هر نبی رسول نمیشد و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نبی بود در عالم نورانیت

«کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»

و قبل از بعثت و رسول شد در روز بعثت و اولو العزم بود زیرا شریعتش ناسخ شرایع سابقه بود و خاتم انبیاء بود زیرا دفتر رسالت و نبوت به پیغمبری او ختم گردید و افضل از جمیع انبیاء بلکه جمیع ما سوی الله بود و تفصیل این قسمت را در کلم الطیب متعرض شده ایم «۱» و در مقدمه این کتاب «۲» نیز شمه از آن را ذکر نموده و هر جا مناسب شد قسمتهای دیگر آن را متذکر خواهیم شد انشاء الله و در این مقام تنها مطلبی را که لازمه شهادت بر رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشد یادآوری میکنیم و آن اینست که لازمه تصدیق به پیغمبری حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی آنچه از جانب خدا آورده است که اگر یکی از آنها را با قطع بصدورش از آن حضرت، انکار نماید موجب کفر و ارتداد و انکار رسالت میشود خواه از ضروریات دین یا مذهب یا نص قرآن یا اجماع قطعی یا نصّ خبر متواتر یا نصّ خبر قطعی الصدور باشد، و اگر انکارش از روی شبهه باشد و قطع بصدور از آن حضرت نداشته باشد یا نصوصیت آن بر وی معلوم نباشد برگشت آن بانکار رسالت نبوده و موجب کفر نمیشود هر چند انکار ضروری باشد، لکن در بسیار از موارد ضلالت و گمراهی است و انکار بعضی از حکماء و متکلمین بعض از ضروریات دین را بر همین معنی حمل شده و باید دانست که کلیه اموری که بشریعت مطهره منسوب است بر سه قسم میباشد ۱- مجلد اول از صفحه ۱۷۹ الی آخر الکتاب در بحث نبوت خاصه

۲- صفحه ۶۹-۷۰

ص: ۱۷۸

قسم اول اموریست که مقطوع الصدور بوده و شک نیست که از ناحیه مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای معصومین او صادر شده، اینگونه امور را نباید انکار کرد که انکارش موجب کفر و ارتداد میشود قسم دوم اموریست که دروغ بودن آنها قطعی است مانند بدعتهایی که اهل بدعت و ضلالت در دین گذارده یا نسبتهای ناروایی که بمقام مقدّس انبیاء و اوصیاء و ملائکه داده اند، اینگونه امور را باید باشد انکار، انکار نمود هر چند بر طبق اخباری هم نقل شده باشد زیرا که این نوع اخبار یا مجعول است و یا مؤول.

قسم سوم اموری است که دلیل قطعی بر هیچ طرفی نیست، نمیتوان تصدیق نمود زیرا گواه صادق و دلیل قاطعی بر آن نیست و ممکن است جزو شریعت نباشد و نمیتوان ردّ نمود چه ممکن است جزو شریعت باشد در اینصورت باید تصدیق اجمالی نمود و علم آن را بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی محوّل کرد خواه بر طبق آن خبر معتبری باشد یا نباشد زیرا حجّیت خبر معتبر در مقام عمل است نه در مورد اعتقاد.

و قسم اول از این امور نیز بر دو قسم است:

اول اموری که تحصیل اعتقاد بآنها لازم است و جاهل بآنها معذور نیست که از آنها باصول دین تعبیر میشود دوم اموری که تحصیل اعتقاد بآنها لازم نیست ولی چون قطعی الصدور است نباید انکار نمود و اما صلوات که بعد از ذکر شهادتین گفته میشود میتوان جزو تشهّد و اذکار واجبه نماز شمرد و میتوان آن را واجب مستقلّ و جزو دعاء دانست و بیان آن بیاید و اما اذکار دیگر نماز مانند استغفار و قول سمع الله لمن حمده و بحول الله و وقوته اقوم و اقعده از اذکار مستحبّه است

گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه و امثال آن است و در حقیقت استغفار و توبه و وجوب عقلی آن و وجوب قبول آن و شرایط و آداب و طریق تحصیل آن بحث طویل الذیل است و ما در کتاب عمل صالح که آخر مجلد سیم کلم الطیب است در اطراف آن بحث کرده ایم و در اینجا تنها معنی این ذکر شریف و اهمیّت آن را متذکر میشویم در کلمه استغفار بدو اسم از اسماء شریفه الهی اشاره میشود یکی غَفَّارِیت و دیگری تَوَابِیت و غَفَّار و غَفُور از ماده غفر بمعنی ستر است، بنا بر این غَفَّار الذنوب با ستار العیوب قریب المعنی است و چنانچه خداوند قبائح بدن را بظاهر جمال پوشانیده و خواطر مذمومه و منویات ناپسندیده را مستور داشته قبایح اعمال و معاصی را نیز در دنیا و آخرت از نظر مردم پنهان میدارد مگر اینکه خود بندگان پرده دری و هتّیّاکی نمایند و غافر و غفور و غَفَّار «اسم فاعل صفة مشبّهه، صیغه مبالغه» هر سه بر خدا اطلاق میشود و غفور بر استمرار و غَفَّار بر کثرت و شمول مغفرت دلالت دارد در قرآن مجید میفرماید غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ «۱» و نیز میفرماید وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۲» و نیز میفرماید وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى «۳» و تَوَاب مبالغه از تاب بمعنی رجوع است و این فعل اگر بعلی متعدی شود از صفات باری است یعنی بازگشت از عقوبت و اگر بالی متعدی شود از صفات بنده است ۱- سوره غافر آیه ۳

۲- سوره انعام آیه ۱۶۵

۳- سوره طه آیه ۸۴

ص: ۱۸۰

بمعنی بازگشت از گناه و در اهمّیت استغفار و توبه آیات و اخبار بسیار است، در قرآن مجید در اوصاف اهل تقوی میفرماید الصّابِرِينَ وَ الصّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ «۱» (کسانی که دارای تقوی هستند صبر کنندگان و راستگویان و دعا کنندگان و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها میباشند) و نیز میفرماید وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا «۲» (اگر ایشان وقتی بخود ستم می نمودند نزد تو میآمدند و از خدا طلب آمرزش میکردند و پیغمبر خدا برای ایشان طلب آمرزش میکرد هر آینه خدا را بسیار توبه پذیر و بخشنده می یافتند) و نیز میفرماید وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۳» (همه شما ای گروه گرویدگان بسوی خدا بازگردید تا رستگار شوید) و نیز میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا «۴» (ای کسانی که ایمان آورده اید بسوی خدا بازگشت کنید بازگشت صادقانه) و بسیاری از آیات دیگر که در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۵» که فرمود خداوند سه چیز بتوبه کنندگان عنایت فرموده که اگر یکی از آنها را بتمام اهل آسمانها عنایت فرموده بود تماماً نجات پیدا میکردند اوّل آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «۶» دوم آیه شریفه الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعُرْسَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۱- سوره آل عمران آیه ۱۷

۲- سوره نساء آیه ۶۷

۳- سوره نور آیه ۳۱

۴- سوره تحریم آیه ۸

۵- کتاب جامع السعادات باب توبه

۶- بدرستی که خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست میدارد- سوره بقره آیه ۲۲۲ [.....]

ص: ۱۸۱

وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «١» سوم آیه شریفه و الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا «٢» و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود «٣»

«إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ يَدَيْهِ بِالتَّوْبَةِ لِمَسِيئِي اللَّيْلِ إِلَى النَّهَارِ وَ لِمَسِيئِي النَّهَارِ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مِثْرِي» ۱- کسانی که حمل میکنند عرش الهی را و کسانی که اطراف عرشند تسبیح و حمد میکنند پروردگار را و باو ایمان میآورند و طلب مغفرت میکنند برای کسانی که ایمان آورده اند و میگویند پروردگار ما رحمت و علم تو هر چیزی را فرا گرفته پس پیامز کسانی را که توبه کرده و راه ترا پیروی کرده و آنان را از عذاب دوزخ حفظ فرمای و در بهشتهای عدن که بآنان وعده داده ای داخل کن و کسانی را که شایسته اند از پدران و همسران و فرزندان ایشان بدرستی که تو غالب و حکیمی، و آنان را از بدیها حفظ کن و هر که را از بدیها حفظ کردی پس بتحقیق وی را رحم فرموده ای و این خود رستگاری بزرگی است- سوره مؤمن آیه ۷ و ۸ و ۹

۲- و کسانی که با خدا معبود دیگری نمیخوانند و مرتکب قتل نفس نمیشوند و کسانی که زنا نمیکنند و کسی که مرتکب چنین عملی شود عذاب او در قیامت مضاعف شود و در جهنم بحالت خاری جاویدان باشد مگر کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته نماید پس خداوند سیئات ایشان را بحسنات تبدیل کند و خداوند آمرزنده و بخشنده میباشد- سوره فرقان آیه ۶۸- ۷۱

۳- جامع السعادات باب توبه

ص: ۱۸۲

(بدرستی که خداوند دست خود را برای قبول توبه گشوده برای گناهکار شب تا روز و برای گناهکار روز تا شب تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع کند یعنی علامات قیامت واقع شود) و نیز از آن حضرت روایت شده «۱» که فرمود

«لو عملتم الخطایا حتی تبلغ السماء ثم ندمتم لتاب الله علیکم»

(اگر گناه کنید باندازه که با آسمان برسد سپس پشیمان شوید خداوند توبه شما را می پذیرد) و در کافی «۲» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

«خیر الدعاء الاستغفار»

(بهترین دعا طلب آمرزش است) و نیز از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده «۳» که فرمود

«مثل الاستغفار مثل ورق شجر تحرک فیتناثر، و المستغفر من ذنب و یفعله کالمستهزء برّبه»

(مثل استغفار مثل برگگی است که بر درختی باشد که بواسطه حرکت درخت آن برگها بریزد یعنی همچنین که حرکت درخت برگها را میریزد، استغفار گناهان را میریزد، و کسی که از گناهی استغفار کند و باز بجا بیاورد مانند کسی است که پروردگارش را استهزاء کند) اما سمع الله لمن حمده: یعنی خدا بشنود کسی را که او را بستاید و سمیع که از صفات ثبوتیه ذاتیه است بر دو معنی حمل میشود، یکی عالم بمسموعات و باین معنی برگشت آن بعلم است چنانچه بصیر بمعنی عالم بمبصرات و مدرک بمعنی عالم بجزئیات و حکیم بمعنی عالم بمصالح و مفسد و مرید بمعنی عالم بصلاح فعل و کاره بمعنی عالم بفساد فعل و لطیف بمعنی عالم بدقائق امور و خبیر بمعنی عالم بقضایا است، و همه این صفات برگشتشان بعلم است و دیگر اجابت کننده خواهش است چنانچه گفته میشود فلان حرف شنواست یعنی اثر بر حرف بار میکند و کلمه سمع الله لمن حمده بر این معنی حمل میشود یعنی خداوند اجابت کند هر که او را حمد نماید و باین معنی از صفات فعل است ۱- جامع السعادات باب توبه

۲- کتاب الدعاء باب الاستغفار

۳- کتاب الدعاء باب الاستغفار

و اما بحول الله و قوته اقوم و اقعد، این قریب المعنی است با جمله

«لا حول و لا قوه الا بالله»

و اخبار در فضیلت آن بسیار است در کافی «۱» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا: ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله قال استبسل عبدی و استسلم لامری اقضوا حاجته»

(هر گاه کسی دعا کند و بعد از دعا بگوید «

لا حول و لا قوه الا بالله

خدا میفرماید بنده من جان خود را در اختیار من گذارد و تسلیم امر من شد حاجت او را برآورد) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که صد مرتبه بعد نماز صبح بگوید

«ما شاء الله كان لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم»

آن روز چیزی که مورد کراهت او باشد نبیند و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر گاه نماز صبح و مغرب را بجا آوردی هفت مرتبه بگو

«بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم»

پس بدرستی که هر کس آن را بگوید دیوانگی و خوره و پیسی و هفتاد نوع از بلا باو نرسد و غیر اینها از اخبار دیگر که در کافی کتاب دعا و لالی الاخبار ذکر کرده اند و در معنی کلمه حوقله از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «۲»

«لا يحول بيننا و بين المعاصي الا الله و لا يقوينا على اداء الطاعة و الفرائض الا الله»

(غیر خدا بین ما و گناهان حائل نمیشود و غیر خدا ما را بر اداء فرائض نیرو نمی بخشد) و این معنی از باب بیان مصداق است و جمله بحول الله و قوته اقوم و اقعد، قسمت اولش بر نفی تفویض و قسمت دومش بر نفی جبر دلالت دارد زیرا حول و قوه را مستند بخدا و قیام و قعود را نسبت بانسان میدهد و نظیر این در ایاک نعبد و ایاک نستعین بیان شد ۱- کتاب الدعاء

۲- توحید صدوق

ص: ۱۸۴

آیات و اخبار در اهمیت و فضیلت دعا بسیار است، در قرآن کریم میفرماید قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ (۱) بگو ای پیغمبر پروردگار شما بشما اعتنا نمیکنند اگر دعای شما نباشد و نیز میفرماید وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَجِبُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ (۲) (بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم کسانی که از دعا و خواندن من کبر میورزند بزودی داخل دوزخ شوند در حالی که خوار باشند) و چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده (۳) عبادت در این آیه بمعنی دعا است و دعاء بهترین عبادت است و نیز میفرماید اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيْبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَاِنَّهُ يَسْتَجِيبُ لِيْ وَ لِيُؤْمِنُوْا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ (۴) (هر گاه سؤال کنند ترا بندگان من از من بگو من بآنان نزدیکم و اجابت دعای دعا کننده را میکنم هر گاه مرا بخواند، پس باید از من طلب اجابت کنند و ایمان بیاورند باجابت نمودن من تا بلکه رشد و هدایت یابند) و در کافی (۵) سدیر روایت کرده که گفت بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم

«اَيُّ الْعِبَادَةِ اَفْضَلُ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ اَفْضَلَ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ اَنْ يَسْئَلَ وَ يَطْلُبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا اَحَدٌ اَبْغَضَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ»

(کدام عبادت بهتر است؟ فرمود هیچ چیز نزد خدا بهتر از این نیست که سؤال و خواهش شود از آنچه نزد خداست و هیچ کس مبعوض تر از این نیست که از عبادت و دعا کبر ورزد و از آنچه نزد خداست سؤال نکند) ۱- سوره فرقان آیه ۸۷

۲- سوره مؤمن آیه ۶۲

۳- کافی کتاب الدعاء

۴- سوره بقره آیه ۱۶۸

۵- کتاب الدعاء باب فضل الدعاء

ص: ۱۸۵

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند «۱» که به میسر فرمودند

«یا میسر ادع و لا تقل انّ الامر قد فرغ منه، انّ عند الله عز و جل منزله لا تنال الا بمسأله، و لو انّ عبدا سدّ فاه و لم یسأل لم یعط شیئا فسئل تعط، یا میسر انّه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه»

(ای میسر دعا کن و مگو که از کار فراغت حاصل شده «یعنی خداوند هر چه مقدر بوده انجام داده و از آن فارغ شده و دعا فایده ندارد» بدرستی که نزد خدای عز و جل منزلت و مرتبتی است که نیل بآن مرتبت حاصل نشود مگر بسؤال و خواهش، و اگر بنده دهانش را ببندد و سؤال نکند چیزی باو داده نشود، پس سؤال کن تا عطا کرده شوی، ای میسر محققا مطلب اینست که دری نیست که کوبیده شود جز اینکه رو بصاحبش باز شود) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند «۲» که گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

«احبّ الاعمال الی الله عزّ و جل فی الارض الدعاء و افضل العباده العفاف، قال و کان امیر المؤمنین علیه السلام رجلا دعاء»

(محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل در روی زمین دعاست و بهترین عبادات عفت و پاکدامنی است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام مرد بسیار دعا کننده بود) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند «۳» که فرمود

«من لم یسأل الله عزّ و جل من فضله افتقر»

(کسی که از فضل خدای عز و جل خواهش نکند درمانده شود) و نیز عبد الله بن سنان روایت میکند «۴» که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود

«الدعاء یردّ القضاء بعد ما ابرم ابراما فاکثر من الدعاء فانه مفتاح کل رحمه و نجاح کل حاجه و لا ینال ما عند الله عز و جل الا بالدعاء و انّه لیس باب یكثر قرعه الا یوشک ان یفتح لصاحبه»

(دعا ردّ میکند قضا را بعد از آنکه مبرم شده باشد، پس زیاد دعا کن که دعا کلید هر رحمت و رسیدن بهر حاجت است و نیل بآنچه نزد خداست حاصل نشود مگر بدعاء و محققا هیچ دری بسیار کوبیده نشود جز اینکه بر وی کوبنده اش باز شود) ۱ و ۲ و ۳ و ۴- کافی کتاب الدعاء [.....]

و نیز از حضرت رضا علیه السّلام روایت میکند «۱» که باصحابش میفرمود

«علیکم بسلاح الانبیاء فقیل و ما سلاح الانبیاء؟ قال الدعاء»

(بر شما باد بحربه پیغمبران، پس گفته شد حربه پیغمبران چیست فرمود: دعاء) از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند «۲» که فرمود

الدعاء انفذ من سنان الحديد»

(دعا از سر نیزه آهنی فرورونده تر است) و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که بعلاء بن کامل فرمود «۳»

«علیک بالدعاء فانه شفاء من کلّ داء

(بر تو باد بدعاء که دعا شفای هر دردی است) و از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند «۴» که فرمود

«الدعاء كهف الاجابه كما انّ السحاب كهف المطر»

(دعا كهف و پناه اجابت است چنانچه ابر پناه باران است) و نیز از آن حضرت روایت میکند «۵» فرمود

«ما ابرز عبد يده الى الله العزيز الجبار الا استحيا الله عزّ و جل ان يردّها صفرا حتى يجعل فيها من فضل رحمته ما يشاء فاذا دعا احدكم فلا يردّ يده حتى يمسح على وجهه و رأسه»

(ظاهر و بارز نمیکند بنده دستش را بجانب خدای عزیز جبار جز اینکه خدای عز و جل حیا میکند از اینکه خالی برگرداند تا اینکه در آن از فضل رحمتش آنچه میخواهد قرار دهد، پس هر گاه یکی از شما دعا نمود دستش را برنگرداند تا اینکه بر روی و سرش مسح کند) و از تهذیب شیخ طوسی ره روایت کرده «۶» از معویه بن وهب که گفت خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم دو نفر افتتاح نماز کردند در یک ساعت، یکی تلاوت قرآن بیشتر از دعاء نمود و دیگری دعاء بیشتر از تلاوت قرآن، کدام افضل است؟

حضرت فرمود هر دو فضیلت دارد، عرض کردم میدانم ولی کدام یک افضل است؟

فرمود

«الدعاء افضل اما سمعت قول الله ادعوني استجب لكم الايه هي و الله العباده ۱- ۲- ۳- كافي كتاب الدعاء

۴- ۵- كافي كتاب الدعاء باب ان من دعا استجيب له

۶- جامع السعاده

هی و الله افضل هی و الله افضل، أليست هی العباده؟ هی و الله العباده هی و الله العباده، أليست هی اشدّهنّ؟ هی و الله اشدّهنّ هی و الله افضل»

(دعا افضل است آیا نشنیدی قول خدا را «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (تا آخر آیه که ترجمه اش بیان شد) قسم بخدا دعاء عبادت است، قسم بخدا دعا افضل است، قسم بخدا دعا افضل است، آیا دعا عبادت نیست؟ قسم بخدا دعا عبادت است، قسم بخدا دعا عبادت است، آیا دعا بزرگترین عبادت نیست؟ قسم بخدا دعا بزرگترین عبادت است، قسم بخدا دعا بزرگترین عبادت است.

و در حدیث دیگر از عبید بن زراره روایت کرده «۱» که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، دو نفر که یکی از شب تا صبح نماز کرد و دیگری نشست و دعا نمود، کدام یک افضل است؟ فرمود

«الدعاء افضل»

و غیر اینها از اخبار دیگر.

(آداب دعاء)

آداب دعا بسیار است و ما بطور فهرست اشاره میکنیم:

(۱) مراعات اوقات دعا، «۲» حال دعا، (۳) مکان دعا، (۴) با طهارت بودن، (۵) رو بقبله بودن، (۶) دستها را بلند کردن، (۷) خفض صوت، (۸) مراعات نکردن قافیه (۹) با تضرع و خشوع و رهبت بودن (۱۰) یقین باجابت داشتن (۱۱) تکرار و الحاح در دعاء (۱۲) ابتداء نمودن به ثنا و تمجید حق (۱۳) توبه از گناهان (۱۴) ردّ مظالم (۱۵) اقبال (۱۶) حلال بودن طعام و لباس (۱۷) ذکر حاجت (۱۸) تعمیم در دعاء (۱۹) با حالت بکاء بودن (۲۰) صدقه دادن قبل از دعا (۲۱) اعتماد بغیر خدا نداشتن (۲۲) نخواستن چیزی که برای انسان شرّ باشد (۲۳) خدا را بیچشم دل دیدن (۲۴) ترک اختیار (۲۵) تسلیم امور بخدا، و دعاهاى وارده در نماز چه در حال قنوت و چه در حال رکوع و سجود و قیام و قعود و چه در عقب نماز بسیار است که بیان آنها از عهده این کتاب خارج است و ما تنها مختصری درباره صلوات بیان مینمائیم: ۱- جامع السعادات

۲- جامع السعادات

ص: ۱۸۸

معنی صلوات در ضمن معنی صلوه ذکر شد و در اینجا بچند مطلب اشاره میکنیم:

اول: ذکر صلوات در تشهد واجب است و در موارد زیادی از نماز مستحب است، و اختلاف شد بین فقهاء در اینکه صلوات موقعی که اسم مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم برده میشود واجب است یا مستحب؟

جماعتی قائل بوجوب شدند (مطلقاً یا فی الجمله) چنانچه از صدوق و صاحب کنز العرفان و صاحب حدائق و شیخ بهایی در مفتاح الفلاح و کاشانی در وافی و مازندرانی در شرح کافی و بعضی مشایخ صاحب حدائق و جماعت دیگر نقل شده «۱» ولی مشهور بین متقدمین و متأخرین استحباب مؤکد است دلیل قائلین بوجوب اخباری است که صریح یا ظاهر در وجوب و دال بر عقوبت تارک آن است و مشهور بعد از جواب به اینکه اخبار مزبور بعضی از حیث سند ضعیف است و بعضی دلالت بر وجوب ندارد و بعضی ظاهر در استحباب است و بعضی مربوط باین مقام نیست بوجهی برای استحباب آن استدلال نمودند:

۱- اصل براءت عقلی که قبح عقاب بلا بیان و براءت شرعی که حدیث رفع و غیر آن باشد ۲- بسیاری از خطب که مشتمل بر اسماء شریفه آن حضرت است خالی از ذکر صلوات است ۳- آیاتی از قرآن مشتمل بر اسم شریف حضرت است و اگر هنگام یاد کردن آن، صلوات واجب بود باید اشتهاش بیش از وجوب سجده هنگام تلاوت یا استماع آیات سجده باشد ۴- اذان و اقامه مشتمل بر اسم مبارک حضرت است و اگر واجب بود اشتهاش ۱- مستند و جواهر

مانند نمازهای پنجگانه میبود مخصوصاً در اذان اعلامی که هر کس نام آن حضرت را میشنود و برای توضیح مطلب ما نخست اخبار آن را متذکر میشویم و سپس تحقیق در آن می نمائیم در کتاب وسائل بابی باین عنوان ذکر فرموده «باب وجوب الصلوات علی النبی کَلَّمَا ذکر و وجوب الصلاه علی آله مع الصلاه علیه» و هیجده خبر در ذیل این باب نقل نموده و در مستدرک هم ده حدیث بآنها اضافه فرموده لکن اکثر این اخبار راجع بجزء ثانی این باب است یعنی عدم جواز تفکیک بین نبی و آل او در صلوات و وجوب اقتران آنها و بعضی دلالت بر وجوب صلوات کند هنگام عطسه و ذبیحه و غیر اینها با اینکه احدی قائل بوجوب در این موارد نشده و مدرکیت آنها هم تمام نیست و بعضی ظاهر در استحباب یا مطلق الرجحان است مثل خبری که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند

«البخیل حقا من ذکرت عنده فلم یصل علی»

(بخیل واقعی کسی است که من نزد او یاد شوم و صلوات بر من نفرستد) و مثل خبری که نیز از آن حضرت نقل میفرماید

«البخیل کل البخیل الذی اذا ذکرت بین یدیه لم یصل علی»

(بخیل بتمام معنی کسی است که هر گاه من در جلوی او یاد شوم درود بر من نفرستد) و مانند خبری که باز از آن حضرت روایت کرده

«اجفی الناس رجل ذکرت بین یدیه فلم یصل علی»

(ستمکارترین مردم مردی است که من در جلو او یاد شوم و بر من درود نفرستد) و بعضی راجع بنکوهش ناسی و فراموش کننده صلوات هنگام ذکر نام آن حضرت یا مطلقاً میباشد: مانند خبری که از آن حضرت روایت کرده

«من نسی الصلاه علی اخطأ طریق الجنه»

یا

«فقد اخطأ طریق الجنه»

(کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت را خطا کرده)

«من ذکر ت عنده فَنَسِيَ ان يَصَلِّيَ عَلَيَّ خَطَا اللّٰهُ بِهِ طَرِيقَ الْجَنَّةِ»

(کسی که من نزد او یاد شوم و درود بر من را فراموش کند راه بهشت را بخطا افتاده) و معلوم است که صلوات مطلقاً «چه هنگام ذکر نام آن حضرت یا غیر آن» راه بهشت است مانند همه عبادات از واجب و مستحب و بعضی مشتمل بر مذمت تارک آنست مانند خبری که از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در لالی ص ۳۷۶ از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

«من ذکر ت عنده فلم يَصَلِّ عَلَيَّ فلم يغفر الله له و ابعده»

(کسی که ذکر نام من شد نزد او پس بر من صلوات نفرستد پس خدا نیامرزد او را و او را دور میکند) و خبری که نیز در لالی نقل کرده در همین صفحه از آن حضرت

«من ذکر ت عنده فلم يَصَلِّ عَلَيَّ فدخل النار فابعده الله من رحمته»

(کسی که ذکر من شود نزد او پس صلوات بر من نفرستد داخل آتش شود و خدا از رحمت خود دورش کند) و خبری که مشتمل بر نفرین جبرئیل است بر کسی که هنگام ذکر نام پیغمبر صلوات بر او نفرستد و آمین گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این چند حدیث مرسل است و در مستدرک همین مضمون را از انس بن مالک روایت کرده و مثل خبری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود

«رغم انف رجل ذکر ت عنده فلم يَصَلِّ عَلَيَّ»

(بینی مردی که من نزد او یاد شوم و درود بر من نفرستد بخاک مالیده شود) و مانند خبری که نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود

«من ذکر نى فلم يَصَلِّ عَلَيَّ فقد شقى»

(کسی که مرا یاد کند و درود نفرستد بدبخت است) و این حدیث نیز مرسل است و بعضی از آنها دلالت بر ایجاب صلوات از جانب خداوند بر آن حضرت دارد و این نیز مربوط بمقام نیست مانند ایجاب رحمت.

و بالجمله حدیث معتبری که دلالت واضحی بر وجوب صلوات داشته باشد نیافتیم جز دو حدیث که در مستند دعوی صحت آنها را کرده و مشتمل بر امر است که ظاهر در وجوب میباشد و هر دو حدیث از زراره از حضرت باقر و یا صادق علیه السلام است که میفرماید

«صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ»

یا

«صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرَكَ فِي الْإِذَانِ أَوْ غَيْرِهِ»

(بر پیغمبر صلوات بفرست هر گاه او را یاد کنی یا هر گاه یاد کننده او را نزد تو یاد نمود خواه در اذان باشد یا غیر اذان) و از این دو حدیث با اینکه از حیث سند و دلالت تمام است بدو وجه جواب داده اند ۱- با اینکه حدیث بمرئی و مسمع اصحاب بوده بخلاف آن فتوی داده اند کاشف از اعراض مشهور است ۲- بنا بر اینکه مرحوم سید استاد آقای درچه ره و استادنا الاعظم آقای نائینی قده میفرمودند که ظواهری که بر خلاف مشهور است مورد علم اجمالی است که بعضی آنها ظاهرش مراد نیست و بنای عقلاء که مدرک حجیت ظواهر است، بر حجیت این نوع ظواهر نیست، فلذا اقوی در نظر استحباب صلوات است اگر چه احوط وجوب آن است هنگام ذکر نام آن حضرت

(مطلب دوم)

در کلام بعضی از اعلام است نظر به اینکه وجود مقدس نبوی و آل او صلوات الله علیهم اجمعین بمقامی که بالاتر از آن ممکن نیست و اصل شدند لذا صلوات بر آنها فائده عاید آنان نمیکند بلکه نتیجه اش عاید فرستنده میشود و این سخن از جهاتی درست نیست:

۱- بنا بر این موجب رکاکت لفظ میشود و کلامی خالی از معنی می گردد مخصوصا اگر منضمّ بجمله

«و ارفع درجته و قرّب وسیلته و تقبل شفاعته»

و امثال اینها گردد

ص: ۱۹۲

۲- آنچه بآنها افزوده شده اگر محدود است و فوق آن افزوده نمیشود، یا باید گفت قابلیت آنان محدود است و بیش از این قابل افزوده نیستند و یا باید گفت افزوده حق محدود بوده و بیش از این افزوده نمی نماید و این هر دو باطل است و اگر افزوده حق بآنان نامحدود است، باین جمله «که آنچه باید بآنها افزوده شود افزوده شده» محدود میگردد ۳- ممکن چنان که در حدوث محتاج بواجب است در بقاء نیز او نیازمند باو است چنانچه سابقا بیان نمودیم ۴- این سخن منافی با اخباری است که دارد دائما مقام آنها در تزاید و تضاعف است، و توضیح کلام فیوضات حق نسبت باین خانواده مثل نهیست که از سرچشمه نامتناهی حق دائما در جریان است و آن بآن در تزاید است ۵- عائد شدن فواید بفرستنده ارتفاع درجه برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل اوست، زیرا بشفاعت آنها یک نفر از پیروانشان نائل بیهشت یا ناجی از دوزخ شده و یا بحوائج خود رسیده زیرا احسان به نوکر احسان باقا و نیکویی درباره مرءوس نیکویی برئیس است و بعضی از راه دیگر اشکال کرده به اینکه مثل صلوات مثل اینست که یک نفر از افراد پست رعیت از شاهنشاه درخواست کند که بنخست وزیر انعام و ترفیع رتبه نماید و این بسیار رکیک است و جواب از این اشکال اینست که اگر یک نفر از افراد رعیت حضور شاهنشاه برود و بگوید این نخست وزیر بمن احسانها و محبتها نموده و من چیزی که تدارک محبتهای او را بنمایم ندارم از شاهنشاه که همه چیز دارد و قدرت در دست اوست درخواست میکنم که محبتهای او را نسبت بمن تدارک نماید، علاوه بر اینکه رکیک نیست بسیار خوب و بجااست

اخبار در فضیلت صلوات بسیار است:

در کافی «۱» از حضرت صادق روایت میکند که فرمود

«اذا ذكر النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم فاكثروا الصلاة عليه فإنه من صَلَّى على النبيِّ صلاة واحدة صَلَّى اللهُ عليه الف صلاة في الف صفٍّ من الملائكة و لم يبق شيئا مما خلقه اللهُ الاَّ صَلَّى على العبد لصلوه اللهُ عليه و صلوه ملائكته فمن لم يرغب في هذا فهو جاهل مغرور قد برى الله منه و رسوله و اهل بيته»

(هر گاه پیغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم یاد شده پس بسیار درود بر او فرستید زیرا که کسی که بر پیغمبر یک مرتبه درود فرستد خداوند هزار مرتبه در هزار صف از ملائکه بر او درود فرستد و چیزی از آنچه خدا آفریده باقی نماند جز اینکه بر این بنده درود فرستد برای اینکه خدا و ملائکه بر او درود فرستاده اند پس کسی که رغبت در این فضیلت نداشته باشد جاهل و مغرور است و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند و نیز در کافی «۲» از یکی از صادقین روایت میکند که فرمود

«ما في الميزان شيئا اثقل من الصلاة على محمد و آل محمد و ان الرجل لتوضع اعماله في الميزان فتميل به فيخرج الصلاة عليه فيضعها في ميزانه فيرجح»

(چیزی در میزان اعمال سنگینتر از صلوات بر محمد صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و آل او نیست و بدرستی که اعمال مرد مؤمن در میزان نهاده میشود و میل به سبکی میکند، پس خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و آل او صلوات بر خود را بیرون میآورد و در میزان او میگذارد پس ترجیح و برتری پیدا میکند ۱- کتاب الدعاء، و در لالی الاخبار این مضمون را از پیغمبر ص روایت کرده

۲- کتاب الدعاء، و در لالی این خبر را از احد صادقین چنین روایت کرده

«ما في الميزان شيئا اثقل من الصلاة على محمد و آل محمد و انه يعجز الملك الموكل بقطرات المطر و ما وقع منه في البراري و الصحاري و البحار و غيرها من ثواب من صلى على محمد و آل محمد

و نیز در کافی «۱» از حضرت صادق علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود

«من صلی علی صلی الله علیه و ملائکته و من شاء فلیقلّ و من شاء فلیکثر»

(هر که بر من صلوات فرستد خدا و ملائکه بر او صلوات فرستند، هر که بخواهد کم صلوات فرستد و هر که بخواهد زیاد بفرستد یعنی هر کس هر اندازه رغبت در این ثواب دارد همان اندازه صلوات فرستد و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند فرمود «۲» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود

«ارفعوا اصواتکم بالصلاه علی فأنها تذهب بالنفاق»

(صداها را بصلوات بر من بلند کنید که این عمل نفاق را از میان میبرد) و در لالی الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود

«لن یلج النار من صلی علیّ و وجبت له شفاعتی و لو کان من اهل الكبائر»

(داخل آتش نشود کسی که درود بر من فرستد و شفاعت من شامل حال او شود اگر چه از اهل کبائر باشد) و بالجمله اخبار در این مورد بسیار است و بیش از این موجب تطویل کلام میشود.

(مطلب چهارم)

مراد از آل یا اهل بیت و عترت در ذکر صلوات صدیقه طاهره و ائمه اثنا عشرند چنانچه مراد از ذوی القربی نیز آنانند ولی ذریه در بسیاری از موارد اطلاق بر سادات از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نیز میشود و اخبار در لزوم منضم کردن آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم باو در ذکر صلوات بسیار است چنانچه قبلاً اشاره شد و در بعضی از آنها صلوات بدون ذکر آل پیغمبر را صلوات ابتر (دم بریده) نامیده و فعلاً ذکر آنها موجب تطویل میشود و انشاء الله در محل مناسب بیان خواهیم نمود. ۱ و ۲- کتاب الدعاء

کلام در سلام در چند مقام است:

مقام اول در معنی سلام:

برای سلام سه معنی ذکر شده:

اول نامی است از نامهای خدا چنانچه در آیه شریفه میفرماید هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ «۱» و اطلاق سلام بر خداوند بواسطه سلامتی ذات و صفات و افعال اوست اما ذات او از زوال و تغیر و از جمیع عیوب و نواقص مصون است و اما صفات او از حدوث و زائد بودن بر ذات، و اما افعال او از قبیح و لغو و بنا بر این معنی السلام علیک، الله یحفظک میشود ولی مراد بودن این معنی در سلام بعید است دوم بمعنی دعاست یعنی طلب سلامتی از خدا برای کسی که باو سلام میکنی از کلیه بلیات و آفات دنیوی و اخروی سوم بمعنی وعد و القاء سلامتی است از جانب شخص سلام کننده بکسی که باو سلام میکند یعنی وعده میدهم که از جانب من بتو هیچ مکروهی نرسد

(مقام دوم در سلام نماز)

اول سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و این از توابع تشهد محسوب میشود و شاید مأخوذ از آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا «۲» باشد، چه ممکن است مراد از «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تسلیم اوامر و نواهی آن حضرت شدن باشد و ممکن است فرستادن سلام بر آن حضرت باشد چنانچه از اخبار وارده در ذیل این آیه استفاده میشود و از این سلام بنحو تخاطب استفاده میشود آنچه در اباحت سابقه اشاره نمودیم ۱- سوره حشر آیه ۳۲

۲- سوره احزاب آیه ۶۵

که روح مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احاطه بجمیع عوالم امکانیه دارد و بتمام جزئیات و سرائر و ضمائر مطلع و همه جا حاضر و ناظر است و بالجمله مظهر تام اتم صفت علم و احاطه الهی است و همچنین ائمه طاهرین علیهم السلام بلکه انبیاء و اوصیاء و عباد صالحین و ملائکه مقربین و گر نه سلام تخاطب درست نمیباشد دوم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین: این سلام که نمازگزار بر خود و حاضرین در نماز میکند اگر بمعنی دعا باشد معنی آن ظاهر است و اگر بمعنی وعده باشد تلقین بنفس است که کوچکترین عملی که خلاف سلامتی آن باشد مرتکب نشود یعنی سلامتی خودم را از ناحیه خودم وعده میدهم به اینکه کاری که مخالف سلامتی آن باشد از جانب من سر نمیزند عقل خود را اسیر شهوات و نفس خود را گرفتار اخلاق رذیله و دین خود را بواسطه معاصی ضایع نمیکنم، اعضاء و جوارح خود را در موردی که ضرر برای من داشته باشد و محل سلامتی من باشد بکار نمیبرم، و این وعده را بنمازگزاران و بنده گان صالح حق نیز میدهم که از جانب من کاری که موجب رنجش آنان باشد سر نمیزند و مراد از بنده گان صالح خدا در مرتبه اول انبیاء و اوصیاء ثم الامثل فالامثل میباشند سوم السلام علیکم و رحمه الله و برکاته: در این سلام خطاب بملائکه حفظه و کاتبین اعمال و سایر ملائکه مدبرین میباشد و نمازگزار باین سلام بآنها قول میدهد که کاری که مخالف هدف و موجب رنجش آنان باشد از وی سر نمیزند.

و بهمین معنی حمل میشود سلامی که انسان برادران دینی خود مینماید که یا بمعنی دعاست و یا بمعنی قول و وعده دادن به اینکه از ناحیه من ضرری بشما نمیرسد و جز سلم و صفا از من چیزی انتظار نداشته باشید باین بیان معلوم میشود که اغلب سلامها دروغ و تقلب و تظاهر است و از معنی حقیقی آن عاری و خالی است خصوصاً نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین زیرا هر معصیتی موجب رنجش خاطر آنان است

و در جامع السعاده از حضرت صادق روایت کرده که فرمود

«معنی السلام دبر کل صلوه الامان»

(معنی سلام در پس هر نمازی ایمنی است) سپس میگوید یعنی کسی که امر خدا را اداء کند و سنت رسول را از روی خلوص بجای آورد برای او امان از بلاى دنیا و عذاب آخرت است و این معنی لازمه سلام بمعنی وعد و القاء سلم است.

«مقام سوم» در فضیلت زیارت و سلام بر حضرت پیغمبر (ص) و اهل بیت طاهرين او

اخبار در فضیلت سلام و تشرف زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت بسیار است و ما بمختصری از آنها اشاره میکنیم:

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱»

«من زار قبری بعد موتی کان کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی»

(هر که قبر مرا بعد از مردنم زیارت کند مانند کسی است که بجانب من در زندگیم هجرت کرده باشد، پس اگر نمی توانید زیارت من بیاید بطرف من سلام بفرستید بمن میرسد) ۲- و نیز روایت شده «۲» که بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود

«یا ابا الحسن انّ الله جعل قبرک و قبر ولدک بقاعا من بقاع الجنّه و عرصه من عرصاتها و انّ الله عزّ و جل جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوه من عباده تحنّ الیکم و تحتل المذلّه و الاذی فیکم فیعمرون قبورکم و یکثرون زیارتها تقرّبا منهم الی الله و موده منهم لرسوله اولئک یا علی المخصوصون بشفاعتی و الواردون حوضی و هم زوّاری و جیرانی غدا فی الجنّه، الی ان قال صلی الله علیه و آله و سلم

«و من زار قبورکم عدل ذلك ثواب سبعین حجّه بعد حجّه الاسلام و خرج من ذنوبه حتی یرجع من زیارتکم کیوم ولدته امّه، فابشر یا علی و بشر اولیائک و محبّیک من النعم بما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی ۱- کتب مزار مثل بحار و وافی و غیر اینها

۲- کتب مزار مثل بحار و وافی و غیر اینها

قلب بشر، و لكن حثاله من الناس يعيرون زوار قبوركم كما تعير الزانية بزناها اولئك شرار امتي لا تنالهم شفاعتي و لا يردون حوضي»

(ای ابا الحسن بدرستی که خدای قبر ترا و قبر فرزندان ترا بقعه از بقعه های بهشت و ساحتی از ساحت های آن قرار داده، و بدرستی که خدای عز و جل دل های برگزیدگان از مخلوقاتش و پاکیزگان از بندگانش را بجانب شما مایل گردانیده که متحمل خواری و اذیت میشوند و قبور شما را تعمیر نموده و بسیار زیارت شما می آیند در حالی که باین عمل قصد تقرب بخدا و اظهار موذت نسبت به پیغمبر او مینمایند، ای علی اینان کسانی هستند که مخصوص بشفاعت من و وارد بر حوض میباشند و ایشان زائرین و همسایگان فردای من در بهشت میباشند، تا اینکه میفرماید (و کسی که زیارت کند قبرهای شما را این زیارت برابر با هفتاد حج بعد از حج واجب اوست و از گناهانش بیرون میرود بحدی که وقتی برمیگردد از زیارت شما مانند روزی است که از مادر متولد شده باشد.

پس بشارت باد ترا ای علی و بشارت ده دوستانت و پیروانت را از نعیم بهشت بآنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور ننموده، ولی فرومایگانی از مردم زیارت کنندگان قبور شما را سرزنش میکند مانند سرزنش کردن زناکار را بعمل ناشایسته اش، اینان بدان و اشرار امت منند و بشفاعت من نمیرسند و بر حوض من وارد نشوند) ۳- از تهذیب شیخ طوسی ره از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که بابن مارد فرمود

«یا بن مارد من زار جدی عارفا بحقه کتب الله له بكل خطوه حجه مقبوله و عمره مبروره و الله یا بن مارد ما يطعم الله النار قدما اغبرت فی زیاره امیر المؤمنین ماشیا کان او را کبا یا بن مارد اکتب هذا الحدیث بماء الذهب»

(ای پسر مارد هر که جد من امیر المؤمنین را زیارت کند در حالی که عارف بحق او باشد خداوند برای هر قدمی ثواب یک حج مقبول و یک عمره مقبول بنویسد، قسم بخدا ای پسر

مارد طعم آتش را نچشد هر قدمی که در زیارت امیر المؤمنین گرد آلود گردد خواه پیاده و خواه سواره باشد، ای پسر مارد این حدیث را بآب طلا بنویس (۴- از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود «۱») (هر که فرزندانم حسن را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد در روزی که قدمها بر آن لرزان باشد) ۵- از حضرت صادق علیه السّلام «۲» روایت شده که درباره کسی که زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام را ترک کند و حال آنکه قدرت دارد فرمود

«أَنَّ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَقَّنَا وَاسْتَخَفَّ بامر هوله، و من زاره كان الله من وراء حوائجه و كفى ما أهّمه من امر دنياه و أنّه يجلب الرزق على العبد و يخلف عليه ما ينفق و و يغفر له ذنوب خمسين سنه و يرجع الى اهله و ما عليه من وزر و لا- خطيئه ألما و قد محت من صحيفته فان هلك في سفره نزلت الملائكة فغسلته و فتح له باب الى الجنة يدخل عليه روحها، الحديث»

(بدرستی که او عاق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و عاق ما خانواده است و امر روز قیامت که روز ترس و وحشت است سبک شمرده، و هر که زیارت کند حضرت حسین علیه السّلام را، خدا از پس حاجت اوست یعنی حاجت او را روا میکند، و آنچه از امر دنیا او را بهم و اندوه افکنده کفایت میکند و محققا خداوند رزق را بجانب بنده میکشاند و آنچه انفاق میکند عوض آن را میدهد و گناه پنجاه سال او را میآمرزد و باهش برمیگردد در حالی که وزر و گناهی بر او نیست جز اینکه از نامه عمل او محو شده پس اگر در سفر هلاک شد فرشتگان بر او نازل شوند و او را غسل دهند و دری از بهشت بر او گشاده شود که از آن وزش بهشتی درآید (تا آخر حدیث) ۶- از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده «۳» که فرمود

«من زار قبر ابی بیغداد كان كمن زار قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و قبر أمير المؤمنين عليه السّلام الا انّ لرسول الله و امير المؤمنين فضلهما»

(هر که قبر پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام را در بغداد زیارت کند ۱- ۲- ۳- رجوع بکتاب مزار کنید [.....])

مانند کسی است که قبر رسول خدا و امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد و البته فضیلت و برتری رسول خدا و امیر المؤمنین برای آنان ثابت و محقق است) ۷- از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود «۱»

«من زارنی علی بعد داری و مزاری اتیه یوم القیمه فی ثلاث مواطن حتی اخلصه من احوالها اذا تطایر الکتب یمینا و شمالا و عند الصراط و عند المیزان»

(هر که مرا با دوری خانه و مزار من زیارت کند روز قیامت در سه موضع نزد او بیایم و او را از هول و هراس نجات دهم در وقت تطایر نامه ها برآست و چپ و هنگام صراط و هنگام میزان) و غیر اینها از اخبار

(مقام چهارم در آداب زیارت)

آداب زیارت بسیار است و ما بنحو فهرست بشمه از آنها اشاره میکنیم:

۱- در نظر گرفتن عظمت و علو شان و بزرگی حق آنها و مرتبه بندگی و اطاعت آنان نسبت بمقام ربوبی، و بالجمله معرفت حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام که در اکثر اخبار بکلمه «عارفا بحقه» از آن تعبیر شده یعنی بدانند حق امام علیه السلام بر گردن او چیست و متوجه باشد که تقصیر و کوتاهی نسبت بآن ننماید ۲- اماکن شریفه آنان را محترم شمارد چه آنکه محل دعوت آنها و نشر احکام و آثار شریعت بوده مانند مدینه طیبه که مورد اختیار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و محل تشریح فرائض الهی و نزول قرآن و ظهور دین و جهاد با معاندین و مولد ائمه طاهرین بوده، و نجف اشرف که وادی السلام و محل دفن امیر المؤمنین و آدم و نوح و هود و صالح میباشد، و کربلای معلی که بیت الاحزان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقتل حضرت سید الشهداء و اولاد و اصحاب آن حضرت و همچنین کاظمین و مشهد مقدس و سر من رأی (سامرا) که هر کدام در حد خود دارای شرافت است ۳- پیغمبر و امام را حاضر و ناظر بداند و یقین داشته باشد که سلام او را میشوند و جواب او را میدهند ۱- رجوع بکتاب مزار کنید

۴- خضوع و خشوع را در مقابل آنان رعایت نماید و با سکینه و وقار و مؤدب بر آنها وارد شود ۵- با طهارت از غسل و وضوء و همچنین طهارت بدن و لباس باشد و خود را معطر نماید ۶- مشغول بذکر خدا مخصوصا تکبیر و ذکر صلوات باشد ۷- اذن دخول بگیرد و عتبه آنان را بیوسد «۱» ۸- مقابل و نزدیک ضریح برود بلکه مسّ و تقبیل نماید «۲» ۹- اقتصار بر زیارات وارده از آنان نماید و مجعولات عوامانه یعنی کتاب) نویسهها را ترک کند و بعد از زیارت مشغول بنماز و دعا و قرآن گردد و با این و آن تکلم نکند ۱۰- سوء ادبی نسبت بخدا و زوار نکند که موجب رنجش امام است چنانچه از حدیث علی بن یقظین از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام استفاده میشود «۳»

(افعال نماز)

۱- قیام:

قیام فی حد نفسه یک نوع عبادت است چنانچه در اخبار دارد که جماعتی از ملائکه دائما در قیام میباشند ولی البته در صورتی که برای اطاعت مولی و اظهار تعظیم و تمجید نسبت باو باشد و معنی قیام در ذیل «و یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ» بیان شد و نماز گزار باید در حال قیام متذکر قیام خود در روز قیامت در مقابل دادگاه الهی که از آن به قیام بین یدی اللّٰه و هول مطلع تعبیر کرده اند، گردد در قرآن مجید میفرماید یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ «۴» (روزی که مرده برای حکم پروردگار جهانیان بپا میشوند) و در لالی باب ۱۰ ص ۵۵۵ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ۱- ۲- جامع السعادات در آداب زیارت

۳- جلد دوم سفینه البحار

۴- سوره مطفین آیه

ص: ۲۰۲

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْلُو بَعْدَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ وَ يَقُولُ لَهُ عَبْدِي عَمِلْتَ كَذَا وَ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا وَ كَذَا أَمَا عَلِمْتَ أَنِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْكَ؟ عَبْدِي أَرَوَيْتَكَ الْمَاءَ الْبَارِدَ وَ قَوَّيْتُ جِسْمَكَ وَ وَسَّيَعْتُ عَلَيْكَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي فَعَصَيْتَنِي، حَتَّى إِنَّ الْعَبْدَ لَيَذُوبُ حَيَاءً مِنَ اللَّهِ وَ يَغْمَرُهُ الْعَرَقُ حَتَّى كَادَ يَمُوتُ مِنَ الْفَزَعِ، ثُمَّ يَقُولُ الْعَبْدُ يَا رَبِّ النَّارُ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ حَيَاتِي مِنْكَ وَ مِنَ الْعِبَادِ، ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَبَارَكَ إِلَى النَّارِ، وَ يَمْضِي الْعَبْدُ وَ هُوَ يَرُدُّ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ يَا رَبِّ وَ عَزَّتْكَ وَ جَلَّالُكَ مَا عَصَيْتَكَ بِهَذَا كُلِّهِ اسْتِخْفَافًا بِحَقِّكَ وَ مَا ظَنَنْتُ بِكَ أَلَّا أَنْتَ تَغْفِرَ لِي كَمَا سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا وَ قَدْ أَيَقُنْتُ أَنَّ عَصِيَانِي لَا يَضْرُكُ وَ أَنَّ رَحْمَتَكَ لِي لَا تَنْقُصُكَ يَقُولُ اللَّهُ عَبْدِي صَدَقْتَ وَ لَنْ تَقْطَعَ رِجَاكَ مِنْ رَحْمَتِي لِأَغْفِرَنَّهَا لَكَ الْيَوْمَ، يَا مَلَائِكَتِي مَرُّوا بَعْدِي إِلَى الْجَنَّةِ»

(بدرستی که خدای تعالی روز قیامت با بنده اش خلوت کند در حالی که حجابی بین او و بنده اش نباشد و فرماید بنده من در فلان وقت و فلان وقت چنین و چنان کردی، آیا نمیدانستی که من بر کار تو آگاهم؟ بنده من ترا از آب خنک سیراب کردم و بدن ترا نیرومند گردانیدم و از وسعت روزیم بتو گشایش دادم پس تو نافرمانی مرا نمودی، تا جایی که بنده از شدت حیاء از خدا آب میشود و عرق او را فرو میگیرد تا حدی که نزدیک میشود از وحشت بمیرد، سپس بنده گوید ای پروردگار آتش بر من آسان تر است از این شرمندگی از تو و بنده گانت سپس خدای تعالی و تبارک امر کند که او را بطرف آتش برند، پس بنده میرود و حال آنکه سرش را برمیگرداند و میگوید پروردگارا قسم بعزت و جلالت ترا نافرمانی نکردم از روی استخفاف و سبک شمردن امر تو و گمانم این بود که تو مرا میآمرزی چنانچه در دنیا بر من پوشانیدی و یقین داشتم که گناه من بتو ضرری نمیرساند و رحمت تو نسبت بمن کم نمیآید، پس خداوند فرماید ای بنده من راست گفتی و امیدت را از رحمت من قطع نکردی، پس البتّه ترا امروز بیامرزم، ای ملائکه من او را بطرف بهشت ببرید)

و این حدیث از اخباری است که بنده مؤمن گنه کار را برحمت حق امیدوار مینماید ولی بشرطی که با ایمان از دنیا برود و مرتکب اعمالی که بنص اخبار موجب زوال ایمان است نشده باشد و حضرت زین العابدین علیه السلام در مناجات خود عرض میکند «۱»

«الهی لو بکیت حتی تسقط اشفار عینی و انتجت حتی یقطع صوتی و قمت لک حتی تنشر قدماى و رکعت لک حتی تنخلع صلیبی و سجدت لک حتی تسقط حدقتای و اکتل تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرمد آخر دهری و ذکر تک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحياء منک ما استوجب بذلک محو سیئه واحده من سیأتی»

(خدایا اگر گریه کنم در پیشگاه تو تا پلکهای چشمم بیفتد و اگر صدا بگریه بلند کنم تا صدایم قطع شود و برای عبادت تو بایستم تا پاهایم از هم جدا شود و برای تو رکوع نمایم تا استخوان پشتم از جای کنده شود و برای تو سجده کنم تا حدقه های چشمم بیفتد و خاک زمین در مدت عمرم بخورم و آب آلوده تا آخر روزگارم بیاشامم و در همه عمر ذکر تو را بگویم تا زبانم کند شود و چشم خود را بواسطه شرم از تو بطرف آسمان بلند نکنم، با اینهمه کارها مستوجب محو کردن گناهی از گناهان خود نشوم) مفاد فرمایش حضرت اینست که اگر گناهی کرده باشم و این عبادتهای طاقت فرسا را بنمایم مستوجب نمیشوم که از گناه من صرف نظر کنی زیرا عبادت وظیفه عبد است نسبت بمولی و گناه نافرمانی مولی است و مؤاخذه حق اوست مگر اینکه از روی فضل و کرم و بزرگواریش عفو و گذشت نماید

۲- رکوع:

از عبادات ذاتیه است و بعضی قائلند که مانند سجود بر غیر خدا جایز نیست و انسان باید در حال رکوع متذکر عظمت و رفعت خداوندی باشد که هیچ عقلی و وهمی او را درک نکند و همچنین مستشعر ذلت خود و عزت او و ضعف خود و قوت او و عجز خود و قدرت او و فقر خود و غنای او عبودیت خود ۱- جامع السعادات

و ربوبیت او و تقصیر خود و عفو او باشد و برحمت و عفو او از عذاب و عقابش پناه برد و در طلب توفیق، اجتهاد کند و قلب او خاشع باشد و بزبان تسبیح و تعظیم و تحمید حق نماید و ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» را مکرر بگوید تا حقیقت معنی آن در قلبش مستقر گردد و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که «۱» فرمود

«لا یرکع عبد لله علی الحقیقه الا زینة الله بنور بهائه و اظله ظل کبریائه و کساه کسوه اصفیائه و الرکوع اول و السجود ثان فمن اتى بمعنی الاول صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود قرب و من لا یحسن الادب لا یصلح للقرب فارکع رکوع خاضع لله بقلب متذلّل و جل تحت سلطانه خافض له بجوارحه خفض خائف حزن علی ما یفوته من فائده الراجعین، ثم ینبغی استیفاء الرکوع باستواء الظهر و عدم قدرتك علی القيام الا بتأییده و عونہ، و فر قلبک من وساوس الشیطان و خدائعه و مکائده فان الله تعالی یرفع عبادہ بقدر تواضعهم له و ینبغیهم الی التواضع بقدر اطلاع عظمته علی سرائرهم»

(بنده از روی حقیقت برای خدا رکوع نکند جز اینکه خداوند او را بنور بهائش زینت، و در سایه کبریائیش جای دهد و او را بلباس برگزیدگانش ملئس نماید، و رکوع در مرتبه اول و سجده در مرتبه دوم است پس اگر کسی اولی را بحقیقت انجام دهد، برای دومی هم شایسته شود، و در رکوع اظهار ادب بنده نسبت بمولی و در سجود تقرّب او بمولی است و کسی که ادبش نیکو نباشد شایسته قرب نخواهد بود، پس برای خدا رکوع نمای رکوع کسی که نسبت بخدا خاضع و دلش رام و بیمناک در تحت سلطنت او و باعضایش متواضع باشد مانند تواضع کسی که ترسناک و اندوهناک است بر آنچه از او فوت شده از فائده هایی که برای رکوع کنندگان است پس سزاوار است که در رکوع پشت خود را مستوی قرار دهی که تمامی رکوع بآنست و متذکر شوی که توانایی قیام بخدمت او را نداری مگر بتأیید و یاری او، و قلب خود را از وسوسه های شیطان و مکر و فریبهای او فرار ده، پس ۱- جامع السعادات

بدرستی که خدای متعال بنده گان را باندازه تواضعشان نسبت بخود بلند میگرداند و باندازه شناسایی عظمت خودش بسوی تواضع راهنمایی میکند)

«۳- سجود»

سجود غایت ذلت و عجز و انکسار و خشوع است بواسطه نهادن اعزّ اعضاء بدن که پیشانی باشد بر پست ترین چیزها که خاک است و این دلالت بر نهایت عظمت مسجود یعنی حضرت واجب الوجود دارد و لذا در ذکر سجده می گویی «سبحان ربّی الاعلی و بحمده» و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده «۱» که فرمود سجده اول اشاره باینست که

«اللهم انك منها خلقتنا»

(خدایا همانا تو ما را از خاک آفریدی) و سر برداشتنش

«و منها اخرجتنا»

(و از خاک ما را بیرون میآوردی) و سجده دوم

«الیها تعیدنا»

(و بسوی خاک ما را بازمیگردانی) و سر برداشتن از سجده دوم

«و منها تخرجنا تاره اخرى»

(و بار دیگر ما را از خاک بیرون میآوردی) و در جامع السعادات نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود

«ما خسرو الله من اتى بحقيقه السجود و لو كان في العمر مژه واحده و ما افلح من خلا بربه في مثل ذلك الحال شبيها بمخادع نفسه غافل لاه عمّا اعدّ الله للساجدين من انس العاجل و راحه الاجل و لا بعد عن الله ابدا من احسن تقربه في السجود و لا قرب اليه ابدا من اساء ادبه و ضيع حرمة يتعلق قلبه بسواه في حال سجوده»

(قسم بخدا زیانکار نشد کسی که بحقیقت سجود اتیان نمود اگر چه در تمام عمر یک مرتبه باشد و رستگار نشد کسی که در چنین حال با پروردگارش خلوت نماید مانند کسی که خودش را فریب دهد و غافل و بی خیر باشد از آنچه خدا برای سجده کنندگان فراهم نموده از انس گرفتن با خدا در دنیا و راحتی در عقبی، و از رحمت حق هرگز دور نشود کسی که در سجود خود نیکو تقرب جوید و برحمت حق نزدیک نشود و کسی که ۱- جامع السعادات ص ۶۰۴

در سجده جانب ادب را نگاه ندارد و حرمت آن را تباه کند و دلش را در حال سجده بغیر خدا متوجه سازد و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱» که فرمود

«قال الله لاطلع على قلب عبد فاعلم فيه حبّ الاخلاص لطاعه وجهی و ابتغاء مرضاتی الا تولیت تقویمه و سیاسته و من اشتغل فی صلوته بغیری فهو من المستهزئين بنفسه و مكتوب اسمه فی دیوان الخاسرين»

(خدا فرموده که بقلب هر بنده نظر بیفکنم و در آن محبت خلوص در طاعت خود را به بینم تقویم و تدبیر امور او را عهده دار شوم و کسی که در نمازش بغیر من مشغول باشد او از استهزاء کنندگان بخودش باشد و نام او در دیوان زیانکاران ثبت شود) و سجده بر شش قسم است: سجده نماز، سجده فراموش شده، سجده سهو، سجده تلاوت، سجده شکر، سجده تعظیم و هر کدام از اینها احکام و خصوصیات دارد که در اینجا محلّ ذکر آنها نیست و تنها بذکر حدیثی در فضیلت سجده شکر اکتفاء مینمائیم در لآلی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«سجده الشکر واجبه علی کل مسلم تتم بها صلوتک و ترضی بها ربّک و تعجب الملائکه منک و ان العبد اذا صلی ثمّ سجّد سجده الشکر فتح الربّ الحجاب بین العبد و بین الملائکه فيقول يا ملائکتی انظروا الی عبدی ادى فرضی و اتمّ عهدی سجّد لی شکرا علی ما انعمت به علیه، ملائکتی ما ذالہ؟ فيقول الملائکه يا ربّنا رحمتک ثمّ يقول الربّ ثمّ ما ذالہ؟ فيقول الملائکه يا ربّنا جنتک فيقول الربّ ثمّ ما ذالہ؟ فيقول الملائکه يا ربّنا كفایه مهمّه فيقول الربّ تعالی ثمّ ما ذالہ؟ فلا یبقی شیئی من الخیر الا قالته الملائکه فيقول الله تعالی ثمّ ما ذالہ؟ فتقول الملائکه يا ربّ لا علم لنا فيقول تعالی لا شکرّنه کما شکرني و اقبل الیه بفضلی و اتمّه برحمتی»

(سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی، بواسطه سجده شکر نماز تمام میشود و پروردگارت راضی میگردد ۱- جامع السعادات ص ۶۰۵

ص: ۲۰۷

و ملائکه بشکفت می‌آیند، و بنده وقتی که نماز گذارد و سپس سجده شکر بجای آورد، پروردگار پرده که بین بنده و فرشتگان است برطرف می‌کند و می‌فرماید ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من واجب مرا ادا کرده و عهد مرا تمام نموده و برای من سجده کرده بجهت شکر نمودن بر آنچه باو نعمت داده ام، ای فرشتگان من چه چیز باو عطا نمایم؟ ملائکه گویند پروردگار ما رحمت را شامل او گردان، پروردگار فرماید پس از آن چه چیز باو عطا کنم؟

ملائکه گویند بهشت را، پروردگار تعالی فرماید پس از آن چه چیز باو عطا فرمایم؟ ملائکه گویند مهمات او را کفایت فرمای باز پروردگار فرماید دیگر چه باو بدهم؟ پس چیزی از خیرات باقی نماند جز اینکه ملائکه بگویند و خداوند فرماید پس از آن چه باو عطا کنم، و بالاخره ملائکه گویند پروردگار ما نمیدانیم پس خداوند فرماید از او تشکر کنم چنانچه شکر مرا بجای آورد و با فضل خود باو توجه نمایم و برحمت خود آن را تمام کنم) اما سجده تعظیم سجده ایست که بقصد امتثال امر الهی نسبت بکسی که مورد تکریم و تعظیم الهی است واقع شود مانند سجده ملائکه بآدم و سجده یعقوب و پسرانش بیوسف، چنانچه بیان آن بیابد انشاء الله تعالی و این نوع سجده در شریعت اسلام منع شده ولی در شرایع سابقه ممکن است در موارد خاص امر بان شده باشد و اما تقییل اعتبار مقدسه که در آداب زیارت وارد شده سجده نیست و جایز نیست پیشانی را بر عتبه گزاردن مگر بقصد شکر بجهت اینکه موفق باین فیض عظمی شده است

«۴- جلوس»

جلوس و نشستن خود هم عبادت است اگر بقصد اطاعت امر باشد خصوصا

ص: ۲۰۸

رو بقبله و با طهارت و با حال خضوع و خشوع و اشتغال بذکر و دعاء و تلاوت قرآن، و نشستن نزد عالم برای اخذ علم و یا در مجلس سوگواری و ذکر مناقب و فضائل ائمه طاهرین، و امثال اینها و نشستن در حال تشهد و سلام و بین دو سجده و بعد از سجده دوم در رکعت اول و سوم لازم است و مصلی در حال تشهد و سلام که می نشیند متوجه میشود که آن نحوی که باید مراعات روح و جسم نماز را بکند ننموده لذا از عملش ناامید میشود و حالت خوف که مبادا عمل او مردود باشد و کلیه اعمال او پذیرفته نشود بر وی عارض میشود در چنین حال بیم و شرمندگی در زوایای قلبش تفحص میکند به بیند آیا چیزی که نوید امیدی باو بدهد در وی پیدا میشود، مفاد شهادتین که عبارت از ایمان (اقرار بتوحید و نبوت) و مفاد صلوات و موالات مقربان حضرت احدیت باشد او را امیدوار میسازد اما ایمان و فوایدی که بر آن مترتب است و بشاراتی که در اخبار برای مؤمن ذکر شده بسیار است و اینجانب در جلد سیم کلم الطیب «۱» بسط مختصری در این باره داده ام و چون نقل آنها در اینجا از وضع کتاب خارج است بآنجا مراجعه شود و اما محبت و موالات، در کتاب جامع السعادات صفحه ۵۱۱ اخبار بسیاری در این باره نقل فرموده که از آن جمله حدیثی است که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که باصحابش فرمود

«ای عری الایمان اوثق فقال بعضهم الصلاه و الاخر الزکاه و بعض الصیام و بعض الحج و العمره و بعض الجهاد فقال لکل ما قلتم فضل و لیس به و لکن اوثق عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله و توالی اولیاء الله و التبری من اعداء الله»

(کدام یک از ریسمانهای ایمان محکم تر است؟ بعضی گفتند نماز، بعضی دیگر گفتند زکاه، و بعضی روزه، و بعضی دیگر گفتند حج و عمره، و بعضی جهاد، حضرت فرمود برای همه اینها که گفتید فضلی هست ولی محکمترین ریسمانهای ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خداست) ۱- صفحه ۲۱۴- ۲۲۰

و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال شد

«هل الحب و البغض من الايمان فقال هل الايمان اّلا الحبّ و البغض»

(آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ فرمود آیا ایمان جز دوستی و دشمنی چیزی است) و درباره توسل و تمسک بمقربان در گاه احدیت در کتاب معالم الزلفی از صفحه ۱۴۷-۱۵۱ اخبار زیادی نقل کرده و اینجانب نیز در کلم الطیب مجلد سیم «۱» بسطی در این باره داده ام مراجعه شود «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» کلمه من برای تبعیض و ما موصوله است و دلالت دارد بر انفاق بعضی از چیزهایی که بانسان روزی شده و انفاق ممدوح همین است نه انفاق جمیع، زیرا حفظ نفس و حفظ عیال نیز واجب است و انفاق همه آنچه بانسان روزی شده موجب اتلاف نفس و تضییع عیال میشود، و این منافی با ایثار نیست چه آنکه ایثار هم انفاق جمیع بحدی که موجب اتلاف نفس و تضییع عیال بشود نیست، و احتیاج باین نیست که بگوئیم حکم ایثار در حق غیر اهل بیت نسخ شده است چنانچه بعضی توهم کرده اند و رزق هم دارای معنی عامی است و شامل همه آنچه خداوند به بنده عنایت فرموده و موجب قوام نفس و کمال لایق باوست میشود چنانچه در دعا می گویی

«اللهم ارزقني عقلا- كاملا و لبًا راجحا و علما نافعا و مالا كثيرا و جاها عظيما و ولدا صالحا و ايمانا ثابتا و خير الدنيا و الاخره و حيات طيبة و شفاعه مقبوله و حج بيتك و زياره قبر نبيك و الأئمة المعصومين و الدفن في جوارهم و الحشر معهم»

و احتیاج بتفسیر بعضی از مفسرین نیست که رزق اعطاء جاری مقابل حرمان است و یا اینکه

«الرزق ما يصح الانتفاع به من المأكل و الملبس من غير منع»

و غیر اینها و همچنین اختلاف دیگری که در این باره است که آیا رزق اعم از حلال و حرام است ۱- صفحه ۲۳۷-۲۴۵

یا مختص بحلال است بی مورد است زیرا حرام نعمت محسوب نمیشود بلکه بلاء و نعمت است اگر چه صاحبش نعمت توهم نماید چنانچه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه حجه الوداع فرمود

«الآن روح الامين نفث في روعي أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا في الطلب و لا يحملنكم استبطاء شئى من الرزق ان تطلبوه بشىء من معصيه الله فان الله تعالى قسم الرزق بين خلقه حلالا و لم يقسمها حراما فمن اتقى الله و صبر اتى رزقه من حله و من هتك حجاب الله عز و جل و اخذه من غير حله قص به من رزقه الحلال و حوسب عليه»

(آگاه باشید که روح الامین در قلب من الهام نمود که صاحب روحی نمیرد جز اینکه روزیش کاملاً باو برسد، پس خدا را نگاه دارید و در طلب روزی اجمال کنید «از راه صحیح و نیکو تحصیل روزی نمائید» و واندارد شما را دیر رسیدن چیزی از روزی به اینکه از راه معصیت خدا طلب روزی نمائید، زیرا که خدای متعال روزی را بطور حلال بین بنده گانش قسمت فرموده و روزی حرام بآنها قسمت نفرموده پس کسی که خدا را نگاه دارد «تقوی پیشه کند و صبر نماید روزی او از طریق حلال میرسد و کسی که پرده دری کند و از غیر حلال روزی اخذ نماید، قسمت حلال او چیده و بریده شود و مورد محاسبه و بازپرسی قرار گیرد) و دلیل بر اعم بودن روزی نسبت بجمع نعم خبریست که ابن بابویه و عیاشی و صاحب مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه نقل کرده که فرمود

«مما علمناهم يثون»

(از آنچه خدا بآنان تعلیم نموده منتشر میسازند) و ابن بابویه ره این جمله را زیاد نموده

«و ما علمناهم من القرآن يتلون»

(از آنچه از قرآن فرا گرفته اند تلاوت میکنند) و کلام در تفسیر و بیان این آیه در چند مقام واقع میشود:

در فضیلت تحصیل مال حلال و مذمت حرام و اقسام حلال و حرام:

مال اگر وسیله سعادت آدمی بشود بسیار خوب است و آیات و اخبار در فضیلت و مدح آن بسیار است در قرآن مجید از آن بخیر تعبیر فرموده کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ «۱» (بر شما نوشته شد که هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بجا گذارده، درباره پدر و مادر و نزدیکانش وصیت نماید) و در مقام امتنان بآن میفرماید وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ «۲» (و شما را بمالها و اولاد کمک نمود) و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده «۳» که فرمود

«نعم المال الصالح للرجل الصالح»

(چه خوب است مال شایسته برای مرد شایسته) و فوائد دنیوی مال عبارت است از خروج از ذلت سؤال و حقارت و فقر و حفظ عزت و شرافت و کثرت اخوان و اصدقاء و اعوان و حصول وقار و احترام بین مردم و غیر اینها از فوائد دیگر و فواید اخروی آن عبارت است از انفاق در عبادت مانند حج و زیارت و جهاد و صدقات واجبه و مستحبه و توسعه بر عیال و صرف در نشر علم و ترویج آن و هدیه و ضیافت و اطعام و اکساء و بناء مساجد و مدارس و اصلاح طرق و بناء پل و حفر قنوات و تعمیر مشاهد مشرفه و بعث مبلغ باطراف و نشر کتب دینی و احسان بذراری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دستگیری فقراء و مستمندان و قضاء حوائج مؤمنین و غیر اینها از عبادات مالی. ۱- سوره بقره آیه ۱۷۶

۲- سوره نوح آیه ۱۱

۳- جامع السعادات

ص: ۲۱۲

و مال اگر مانع سعادت آدمی شود بسیار بد و آیات و اخبار کثیره در مذمت آن وارد شده است در قرآن کریم میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «۱» (ای کسانی که ایمان آورده اید مالها و اولادتان شما را از یاد خدا باز ندارد) و باز میفرماید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

«۲» (همانا مالها و اولاد شما وسیله امتحان و آزمایش شماست) و در جامع السعادات از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«حَبِّ الْمَالِ وَ الشَّرْفِ يَنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يَنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»

(دوست داشتن و علاقه بمال و جاه نفاق و دورویی را در آدمی میرویانند چنانچه آب سبزیجات را میرویانند) و در کافی از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده «۳»

«مَا ذُئِبَانَ ضَارِيَانَ فِي غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا أَحَدُهُمَا فِي أَوْلَاهَا وَ الْآخِرُ فِي آخِرِهَا بَافْسِدُ فِيهَا مِنْ حَبِّ الْمَالِ وَ الشَّرْفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ»

(دو گرگ درنده در گله گوسفند بی شبانی که یکی از آنها در اول آن گله و دیگری در آخر آن باشد فسادشان در آن گله بیشتر از فساد علاقه بمال و جاه در دین مرد مسلمان نیست) و نیز از امیر مؤمنان روایت کرده که گفت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود

«إِنَّ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ أَهْلَكَ مِنْ كَانَتْ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مَهْلَكَكُمْ»

(درهم و دینار پیشینیان شما را هلاک کرد و این دو هلاک کننده شما نیز هست) و مضارّ دنیوی مال عبارت است از تعب در تحصیل و حفظ و تفرقه خاطر و ناراحتی و عدم آسایش در زندگی و ایجاب خوف و حزن و همّ و غمّ و زحمت دفع حسودان و کید ستمکاران و کثرت حاجت بآبناء دنیا و غیر اینها و مضار اخروی آن سه چیز است: ۱- سوره منافقون آیه ۹ [.....]

۲- سوره انفال آیه ۳۸

۳- کتاب الایمان و الکفر

ص: ۲۱۳

۱- موجب ارتکاب بسیاری از معاصی میشود که اگر مال نباشد قدرت بر آنها نخواهد داشت ۲- موجب تنعم در دنیا و اتراف و کبر و عجب و حسد و ریا و بسیاری از صفات ذمیمه و عادات زشت میگردد ۳- باعث غفلت و اعراض از ذکر خدا و مانع بسیاری از اعمال صالحه و تحصیل در معارف الهیه و کمالات نفسانیه میشود

(اقسام حلال)

مال حلال ممکن است یکی از اقسام ذیل بدست انسان بیاید:

۱- تملک چیزهایی که مالک نداشته باشد از قبیل حیازت مباحات و احتطاب و استخراج معادن و اصطیاد و غواصی و نحو اینها ۲- تملک بقهر و غلبه مانند اموال کفار حربی و غنائم دار الحرب ۳- آنچه باو میرسد بدون عوض یا برضای مالک یا بحکم شرع مانند زکاه و خمس و صدقات مستحبه و هبه و هدیه و وصیت و میراث و نحو اینها بشرایط مقرره ۴- باب معاوضات از قبیل بیع، صلح، اجاره، مهر، حق الوکاله، اجرت اعمال مباحه، صناعات، کتابت، مسابقات، رهن و امثال اینها ۵- زراعت و غرس اشجار و نحو اینها مطابق دستور شرع

(اقسام حرام)

مال حرام دارای اقسام بسیار است، مثل آنچه از راه ظلم و غصب و سرقت و غش در معامله و ربا و منع حقوق واجبه و کسبهای حرام و قمار و بیع آلات لهو و شراب و مجسمه و ظروف طلا و نقره و کم فروشی و اجرت بر محرّمات و غیر اینها

ص: ۲۱۴

و اخبار در مذمت و عقوبت کسی که از راه حرام تحصیل مال کند و صرف نماید بسیار است:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود «۱»

«انَّ لِلَّهِ مَلَكًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَنَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ أَكْلِ حَرَامٍ لَمْ يَقْبَلِ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»

(بدرستی که فرشته از جانب خدا بر بیت المقدس در هر شب ندا میکند کسی که حرام بخورد هیچ عملی از او قبول نشود) و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود «۲»

«مَنْ لَمْ يَبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالُ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ يَدْخُلُهُ النَّارُ»

(کسی که باک نداشته باشد که از چه راهی مال تحصیل کند، خداوند هم باک ندارد که از چه راهی او را داخل در آتش کند) و نیز از آن حضرت روایت کرده «۳» که فرمود

«كُلْ لَحْمَ نَبْتٍ مِنَ الْحَرَامِ فَالنَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ»

(هر گوشتی که از حرام روئیده شود آتش بآن سزاوارتر است) و غیر اینها از اخبار دیگر که مضمون آنها اینست که اگر بآن مال حرام صله رحم کند یا در راه خدا صرف نماید خداوند تمام آنها را جمع کند و با او داخل آتش نماید و اگر مصرف نکند توشه جهنمیش باشد و اگر حج کند ندای لا لیبیک و لا سعدیک بشنود و در نطفه و ذریه او اثر کند و عباداتش هباء منثورا گردد اگر چه بسیار باشد، و مال حرام نمو نماید و اگر نمو کند برکت ندارد و باعث قساوت قلب و تاریکی آن و غفلت و فراموشی ذکر حق میشود

(مقام دوم در فضیلت سخاوت و مذمت بخل)

انفاق از ثمرات سخاوت است و سخاوت یکی از شریفترین اخلاق حمیده است چنانچه عدمش که بخل است یکی از بزرگترین اخلاق ذمیه میباشد و در بعض ادعیه اطلاق سخی بر خداوند شده چنانچه در دعای جوشن کبیر است

«يَا ذَا الْجُودِ وَالسَّخَاءِ»

و در مهج الدعوات از صحیفه نقل کرده

«سَبْحَانَهُ مِنْ تَوَابٍ مَا اسْخَاهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ سَخِيٍّ الْخِ» ۱- ۲- ۳- جامع السعادات

و از شیخ صدوق ره نقل شده که گفته است اطلاق سخی بر خداوند جایز نیست زیرا سخاوت بمعنی لین است چنانچه گفته میشود «ارض سخواء و سخاویه» و قرطاس سخاویه» ولی این سخن درست نیست زیرا چنانچه گذشت اسماء الهی توقیفی است و همین که از طریق شرع رسید باید اطلاق آن را حمل بر آثار نمود یعنی سخاوت در خداوند عبارت از آثار آنست چنانچه حبّ و بغض و غضب و سخط و رحم و نظائر این صفات بمعنی آثار آنهاست نه اینکه تأثیر و انفعالی در ذات حق واقع شود و اخبار در فضیلت و فوائد و ثمرات سخاوت بسیار است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱» که فرمود

«السَّخَاءُ شَجْرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ اغْصَانُهَا مُتَدَلِّیَةٌ عَلَی الْأَرْضِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهَا غَصْنَ قَادَهُ ذَلِكَ الْغَصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ»

(سخاوت درختی است از درختهای بهشت که شاخه های آن روی زمین آویخته است هر که شاخه از آن را بگیرد او را بطرف بهشت کشاند) و نیز از آن حضرت روایت شد «۲»

«الجنة دار الاسخياء»

(بهشت خانه سخاوت پیشگان است) و نیز فرمود «۳»

شَابَّ سَخِيٌّ مَرَاهِقٌ فِي الذَّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَيْخٍ عَابِدٍ بَخِيلٍ»

(جوان سخی گناه کار محبوبتر است نزد خدا از پیر عبادت کننده بخیل) و هم از آن حضرت روایت شده «۴» که فرمود

«السَّخَاءُ شَجْرَةٌ تَنْبِتُ فِي الْجَنَّةِ فَلَا يَلِجُ الْجَنَّةَ إِلَّا سَخِيٌّ»

(سخاوت درختی است که در بهشت میروید پس داخل بهشت نشود مگر سخی) و نیز فرمود «۵»

«السَّخَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ»

(سخاوت از شعب ایمان است و ایمان در بهشت است) و غیر اینها از اخبار دیگر و آیات و اخبار در مذمت بخل نیز بسیار است، در قرآن کریم میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ «۶» (بدرستی که ۱-

۲-۳-۴-۵- جامع السعادات

۶- سوره نساء آیه ۴

ص: ۲۱۶

خدا دوست نمیدارد هر متکبر بخود بالنده را که بخل میکنند و مردم را نیز ببخل امر مینمایند) و نیز میفرماید وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۱» (و گمان نکنند کسانی که بخل میورزند نسبت بآنچه خدا از فضلش بآنان عطا فرموده برای آنان خوب باشد بلکه آن بخل ورزیدن بحال آنان بد است و زود باشد آنچه بخل نموده اند روز قیامت بگردن آنان طوق زده شود) و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده «۲» که فرمود

«لا يدخل الجنة بخل»

(هیچ بخیلی داخل بهشت نشود) و نیز فرمود «۳»

«البخل بعید من الله بعید من الناس بعید من الجنة»

(بخیل از خدا و مردم و بهشت دور است) و نیز فرمود «۴»

«ادوی الداء البخل»

(بدترین دردها بخل است) و نیز فرمود «۵»

«البخل شجره تنبت فی النار و لا یلج النار الا ببخل»

(بخل درختی است که در جهنم روئیده میشود و داخل جهنم نمیشود مگر ببخل) و غیر اینها از اخبار دیگر و سخاوت حد وسط بین اسراف و تبذیر «طرف افراط آن» و بخل «طرف تفریط آن» است و اعلی مرتبه سخاوت ایثار است که از صفات بارزه مقربان درگاه احدیت میباشد چنانچه درباره اهل بیت رسالت میفرماید وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا «۶» و نیز میفرماید وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «۷» و در روایت است «۸» که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد چه صدقه افضل است؟ ۱- سوره آل عمران آیه ۱۷۶

۲- ۳- ۴- ۵- جامع السعادات

۶- سوره الدهر آیه ۸

۷- سوره الحشر آیه ۹

۸- جامع السعادات ص ۲۶۸

ص: ۲۱۷

«جهد المقل»

بذل از روی مجاهده آدم قلیل المال و اعلی مرتبه بخل شخ است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده
«۱» که فرمود

«الشخ و الایمان لا یجتمعان فی قلب واحد»

(بخل و ایمان در یک دل جمع نشود) و نیز فرمود «۲»

«ثلث مهلكات شخ مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه»

(سه خصلت هلاک کننده است بخیلی که اطاعت شود، و هوای نفسی که پیروی گردد و خودپسندی شحیح بخیل بمال مردم است یا بخیل حریص است یا مصرّ بر بخالت است و آنچه از مجموع اخبار استفاده میشود سخاوت موجب عاقبت بخیری است و بسا کافر و فاسق سخی موفق بتوبه میشود و بخل موجب سوء عاقبت است لکن بنحو اقتضاء نه علت تامه.

(مقام سوم)

اشاره

انفاق از موضوعاتی است که محکوم باحکام خمس یعنی واجب، مستحب، مباح، مکروه، حرام میباشد و از برای هر کدام مصادیق بسیار است

«انفاق واجب»

انفاقات واجبه بسیار است که ذیلا بقسمتی از آنها اشاره مینمائیم:

۱- زکاه: زکاه از ضروریات دین اسلام است و آیات قرآنی بر وجوب آن صریح است و اغلب جاهایی که ذکر نماز فرموده زکاه را بآن مقرون نموده و تارک آن را مشرک و کافر خوانده و **وَيُلِّمُ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ** «۳» (پس وای بر مشرکان آن کسانی که زکاه نمیدهند و ایشان بآخرت کافرند) و اخبار نیز در این مورد بسیار است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۴» ۱- ۲- جامع السعادات ص ۲۶۳

۳- سوره فصلت آیه ۶

۴- وافی از کافی، تهذیب، فقیه

که فرمود

«من منع قیراطا من الزکاه لیس بمؤمن ولا مسلم و هو قوله تعالی ربّ ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترک»

(هر کس قیراطی از زکاه را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و قول خدای تعالی «پروردگارا مرا بر گردان شاید در آنچه واگذارده ام عمل نیکو بجای آورم» درباره مانع زکاه است که سؤال بازگشت میکند و از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «۱»

«من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا»

(هر که قیراطی از زکاه را ندهد پس باید یهودی یا نصرانی بمیرد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۲» که فرمود

«ما ضاع مال فی بزّ و لا بحر الا بترک الزکاه»

(هیچ مالی در خشکی و دریا ضایع نمیشود مگر بواسطه منع زکاه) و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده «۳» که فرمود

«اسخی الناس من اذی زکاه ماله»

(سخی ترین مردم کسی است که زکاه مالش را ادا کند و غیر اینها از اخبار کثیره که نقلش در اینجا موجب تطویل است و تنها بذکر چند نکته اکتفاء می کنیم

(نکته اول)

سرّ زکاه ازاله صفت خبیثه بخل و تحصیل صفت حمیده سخاوت و شکر نعمت مال و برطرف کردن محبت غیر خدا از قلب است، و سزاوار است در اداء آن تعجیل شود زیرا تأخیر آن موجب جلوگیری شیطان از اداء آن میشود الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ «۴» و باید قبل از سؤال فقیر داده شود زیرا بعد از سؤال ثمن وجه اوست، و مَنّت و اذیت نسبت بفقیر روا ندارد لا- تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى «۵» و آشکارا دادن افضل است مگر اینکه خوف ریا یا ذلّت و خجالت فقیر در آن باشد ۱- وافی [.....]

۲- ۳- جامع السعادات ص ۲۷۰

۴- سوره بقره آیه ۲۷۱

۵- سوره بقره آیه ۲۶۶

ص: ۲۱۹

که در اینصورت حتی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که اسم زکاه هم نبرد که ذلت مؤمن است، و نسبت بفقیر فروتنی کند و عطاء خود را کوچک و ناچیز شمارد و باشخاص صاحب فضل و صلاح از اهل علم و ورع و تقوی دهد و باندازه بدهد که فقیر غنی شود و بهترین اموال و پاکیزه ترین آنها را بفقیر دهد که خداوند میفرماید لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «۱» و نیز میفرماید و أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ «۲» و دست فقیر را ببوسد که بدست خدا میرسد أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۳» و ارحام و خویشاوندان و همسایگان را مقدم بدارد.

«نکته دوم»

فقیر هم باید این موهبت را از خداوند بداند و شکر معطی را بجای آورد و اظهار محبت و امتنان نسبت باو نماید و در امور غیر مشروعه یا غیر موارد حاجت صرف نکند و ترک سؤال نماید و از مواضع شبهه یا حرام اجتناب کند و زائد بر مقدار حاجت نگیرد و اگر نیازمندتر از خود در نظر دارد باو محول نماید

«نکته سوم»

در خبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۴» که فرمود

«على كل جزء من اجزائك زكاه واجبه لله عزّ وجلّ بل على كل منبت شعرك بل على كل لحظه فزكاه العين النظر بالعبر و الغصّ عن الشهوات و ما يضاھيها و زكاه الاذن استماع العلم و الحكمه و القرآن و فوائد الدين من الموعظه و النصيحة و ما فيه نجاتك و بالاعراض عمّا هو ضدّه من الكذب و الغيبه و اشباههما و زكاه اللسان النصح للمسلمين و التيقظ للغافلين و كثره التسبيح و الذكر و غيره و زكاه اليدين البذل و السخاء ۱- سورة آل عمران آيه ۶۸

۲- سورة بقره آيه ۲۶۹

۳- سورة توبه آيه ۱۰۵

۴- جامع السعادات

ص: ۲۲۰

بما انعم الله عليك و تحريكهما بكتابه العلوم و منافع ينتفع بها المسلمون في طاعه الله تعالى و القبض عن الشرور و زكاه الرجل السعى في حقوق الله من زياده الصالحين و مجالس الذكر و اصلاح الناس وصله الرحم و الجهاد و ما فيه اصلاح قلبك و سلامه دينك»

(برای هر جزئی از بدن تو برای خدای عزّ و جل زکاه واجبی است بلکه برای هر محل روئیدن موی تو بلکه برای هر چشم بهم زدن تو، پس زکاه چشم نظر کردن بعبرتها و چشم پوشی نمودن از شهوات و مانند آن است، و زکاه گوش شنیدن و گوش دادن بعلم و حکمت و قرآن و فوائد دین از موعظه و اندرز و آنچه در آن نجات تو است و اعراض نمودن از آنچه ضدّ اینهاست از دروغ و غیبت شنیدن و مانند اینها، و زکاه زبان خیرخواهی برای مسلمانان و بیدار نمودن غافلان و زیاد گفتن تسبیح و ذکر و غیر اینهاست، و زکاه دستها بذل و بخشش نمودن از آنچه خدا بتو نعمت داده و حرکت آنها برای نوشتن علوم و منافعی که مسلمانان بآن منتفع شوند در راه اطاعت و امتثال امر حق، و گرفتن آنها و خودداری نمودن از بدیهاست، و زکاه پا رفتن در راه ایفاء حقوق الهی است از قبیل زیارت مردان شایسته و رفتن بمجالس ذکر و اصلاح بین مردم و صله رحم و جهاد و آنچه در آن اصلاح قلب و سلامت دین تو است)

«۲- خمس»

در قرآن مجید میفرماید وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱» (بدانید آنچه استفاده برید از هر چیزی پس محققا پنج یک آن برای خدا و رسول و ذوی القربی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یتیمان و مسکینان و در غربت وامانده گان «از بنی هاشم» است اگر شما بخدا ایمان آورده اید در روز جدایی حق از باطل، روزی که دو گروه با هم ۱- سوره انفال آیه ۴۱

برخورد نمودند و بدرستی که خداوند بر هر چیزی تواناست) و مراد از غنیمت در آیه مطلق استفاده است نه خصوص غنیمت دار الحرب چنانچه عامه توهّم کرده اند و لذا در اخبار ائمه و فتاوی اصحاب هفت چیز مورد خمس قرار داده شده:

۱- معادن که عبارت از همه ذخائر زیرزمینی است مانند فلزات، جواهرات، نفت، کبریت، نمک، گنج، آهک و امثال اینها در صورتی که بعد نصاب برسد و نصابش ۲۰ دینار است که قیمت ۱۵ مثقال طلا باشد ۲- غوص یعنی آنچه از ته دریا اخذ شود مانند لؤلؤ، مرجان و نحو اینها و نصابش یک دینار است که قیمت ۱۸ نخود طلا باشد ۳- زمینی که اهل ذمه (یهود، نصاری، مجوس) از اهل اسلام بخرند و نصاب ندارد ۴- گنج و آنچه زیرزمین پنهان کرده باشند و نصابش ۲۰ دینار است ۵- غنایم دار الحرب با شرایط مقرّره آن ۶- مال مختلط بحرام یعنی مالی که در خارج باشد و بحرام مخلوط شده و نه مقدارش را بداند و نه صاحبانش را ۷- ارباح مکاسب یعنی هر نوع استفاده که انسان از طریق کسب و زراعت و تجارت و اجاره و امثال اینها بدست بیاورد بعد از وضع مئونه و مورد مصرف خمس خدا و رسول و ائمه هدی میباشند که این سه قسمت امروز حقّ امام عصر است و بنام سهم امام نامیده میشود و باید بوسیله مجتهد جامع- الشرائط بمصرف برسد، و دیگر ایتام و مساکین و ابن سبیل از سادات و ذراری پیغمبرند که این سه قسمت نیز بنام سهم سادات خوانده میشود و باید بآنان داده شود و در اهمیت خمس همین بس که خداوند در آیه مزبور اداء آن را تعلیق بر ایمان نموده که مشعر بعلیت است یعنی هر که ایمان دارد خمس میدهد و هر که خمس

ندهد ایمان ندارد و اخبار در مذمت تارک آن و ثبوت ادا کننده آن بسیار است:

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«هَلِكُ النَّاسِ فِي بَطُونِهِمْ وَفُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يُؤَدُّونَ إِلَيْنَا حَقَّنَا»

(مردم بواسطه شکمها و عورت‌های خود هلاک شدند برای اینکه حق ما را نداده اند) و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده «۲» که فرمود

«حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلسَانِهِ وَ مَالِهِ»

(سزاوار و ثابت است شفاعت من برای کسی که ذریه مرا بدست و زبان و مالش کمک نماید) و نیز از آن حضرت روایت شده «۳» که فرمود

«أَرْبَعَةٌ أَنَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ جَاءُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا، الْمَكْرَمِ لِنَزِيَّتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ وَ الْمُحِبِّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ»

(چهار طایفه اند که من شفیع آنان هستم اگر چه بگناه اهل دنیا بیایند، کسی که ذریه مرا اکرام کند و کسی که حاجت‌های آنان را برآورد، و کسی که در موقع اضطرار و بیچارگی آنان چاره سازی و سعی کننده در انجام حاجت آنان باشد، و کسی که بدل و زبان آنان را دوست دارد) و نیز از آن حضرت روایت شده «۴» که فرمود

«مَنْ صَنَعَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَدًا كَافِيَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

(کسی که احسانی درباره یکی از اهل بیت من انجام دهد روز قیامت او را پاداش دهم) و از حضرت صادق علیه السلام حدیث مبسوطی در مکالمه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز قیامت با مردم روایت شده «۵» که از جمله فقراتش اینست

«بَلِي مِنْ أَوْيِ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوْ بَرَّهْمُ أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عَرِيٍّ أَوْ اشْبَعُ جَائِعَهُمْ فَلِيَقْمَ حَتَّى أَكْفِيَهُ»

(آری کسی که جای داد یکی از اهل بیت مرا یا بآنان احسان کرده یا پوشاند آنان را از برهنگی یا گرسنه آنان را سیر کرده پس بایستد تا من او را پاداش دهم) و غیر اینها از اخبار دیگر ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- جامع السعادات

لازم است در انفاق بعیال امور زیر مراعات شود:

۱- از ممر حلال باشد زیرا اگر از راه حرام باشد هم معصیت است و هم ذمه او مشغول میشود بزوجه دائمه خود و هم مسئول عیالات خود فردای قیامت است ۲- اقتصاد و میانه روی کند و از اسراف (ولخرجی) و اقتار (تنک گیری) پرهیزد، در قرآن کریم در توصیف بنده گان خود میفرماید الدین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و كانَ بَینَ ذَلیکَ قَواماً «۱» (کسانی که هر گاه انفاق کنند اسراف و اقتار نکنند و میانه این دو صفت قیام نمایند) ۳- از موارد شبهه اجتناب کند، ۴- از روی قصد قربت انفاق کند تا مورد مثبت واقع شود، ۵- بر عیال خود توسعه دهد، ۶- طعامی که اراده ندارد برای آنها تهیه کند توصیف نکند، ۷- بعضی را بطعامی اختصاص ندهد و از دیگران مضایقه کند مگر اینکه بواسطه مریضی یا ضعیفی باشد، ۸- خودش با آنها هم خوراک شود، ۹- از برای آنان در هنگام ورود هدیه و ارمغان بیاورد، ۱۰- موافق شئونشان با آنان رفتار کند و اخبار در فضیلت و ثواب آن بسیار است که بعضی از آنها اشاره میشود:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«الکاد فی نفقه عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»

«۲» (کسی که در نفقه عیالش زحمت و رنج کشد مانند جهاد کننده در راه خداست) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود

«خیر کم خیر لاهله» «۳»

(بهترین شما کسی است که نسبت باهل و عیالش بهتر رفتار کند) و روایت شده که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند دیدند علی علیه السلام عدس پاک میکند و حضرت زهرا (ع) نزدیک آتش طبخ میکند، ۱- سوره فرقان آیه ۶۷

۲، ۳- جامع السعادات

ص: ۲۲۴

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بامير المؤمنين عليه السَّلام فرمودند «۱»

«اسمع مَنِّي يا ابا الحسن و ما اقول الا ما امرني رَبِّي ما من رجل يعين امرأته في بيتها الا كان له بكل شعره على بدنه عباده سنه صيام نهارها و قيام ليلها و اعطاه اللهُ من الثواب مثل ما اعطاه الصابرين داود النبي و يعقوب و عيسى عليهم السلام، يا على من كان في خدمه العيال في البيت و لم يأنف كتب اللهُ اسمه في ديوان الشهداء و كتب له بكل يوم و ليله ثواب الف شهيد و كتب له بكل قدم ثواب حجّه و عمره و اعطاه اللهُ بكل عرق في جسده مدينه في الجنه، يا على ساعه في خدمه البيت خير من عباده الف سنه و الف حجّ و الف عمره و خير من عتق الف رقبه و الف غزوه و الف مريض عاده و الف جمعه و الف جنازه و الف جائع يشبعه و الف عار يكسوه و الف فرس يوجّهه في سبيل اللهُ و خير له من ان يقرأ التوراه و الانجيل و الزبور و الفرقان و من الف اسير اسر فاعتقها و خير له من الف بدنه يعطى للمساكين و لا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنه، يا على خدمه العيال كفاره الكبائر و يطفى غضب الرب و مهور حور العين و يزيد في الحسنات و الدرجات، يا على لا يخدم العيال الا صديق او شهيد او رجل يريد اللهُ تعالى به خير الدنيا و الاخره»

(يا ابا الحسن گوش ده و فراگیر از من و نمیگویم مگر آنچه پروردگارم بمن امر فرموده، نیست مردی که زنش را در خانه کمک کند جز اینکه میباشد برای او بهر مویی که بر بدن اوست عبادت یک سال که روزهای آن روزه بگیرد و شبهای آن قائم باشد و خداوند میدهد باو از ثواب باندازه آنچه بصبر کنندگان که داود پیغمبر و یعقوب و عیسی علیهم السلام باشند داده است، یا علی کسی که در خانه اش در خدمت عیالش باشد بدون کراهت و از روی میل، خداوند اسم او را در دیوان شهداء بنویسد و برای هر شب و روزی ثواب هزار شهید برای او بنویسد و برای هر قدمی ثواب یک حج و یک عمره ثبت کند و خداوند بهر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت باو عطا کند، یا علی ساعتی در خدمت خانه بهتر است از عبادت یک سال و هزار حج و ۱- جامع السعادات

هزار عمره و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و از هزار جهاد در راه خدا و هزار مریض که عیادت کند و هزار نماز جمعه و هزار جنازه که تشییع کند و هزار گرسنه که سیر نماید و هزار برهنه که بپوشاند و هزار اسب که در راه خدا روانه کند و بهتر است از اینکه تورات و انجیل و زبور و قرآن را بخواند و از هزار اسیر که اسیر شده سپس آزاد کند و بهتر است از هزار قربانی که بمساکین دهد و از دنیا بیرون نرود تا اینکه جایش را در بهشت به بیند، یا علی خدمت عیال کفاره گناهان بزرگ است و آتش غضب پروردگار را خاموش میکند و مهر حور العین میباشد و حسنات و درجات را زیاد میکند، یا علی عیالش را خدمت نمیکند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او خواسته باشد) و غیر اینها از اخبار دیگر.

(تتمیم)

اشاره

پوشیده نماند که انفاقات واجبه بسیار است و شاید بالغ بر چهل مورد میشود که بقیه آنها را بنحو فهرست تذکر میدهم و تفصیل هر یک در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی:

انفاق برای حفظ نفس محترمه یا جهت مداوای مریض بدون دواء یا برای رفع عطش و گرسنگی و گرما و سرما یا غرق یا حرق سوختن، و یا هدم خراب شدن خانه یا عمارتی بر سر مسلمانی که قادر بر رفع آن نباشد و یا رفع ظلم ظالم یا سبع و درنده از مسلمان و امثال اینها، و انفاق برای دفع اعداء دین از کفار و مشرکین و غیر اینها و برای جهاد و دفاع و حفظ بیضه اسلام و نشر احکام و بقاء علم و علماء و کتب علمیه و تبلیغ باطراف و اکناف، و حج واجب و کفارات و نذور و عهود و قسم و انفاذ وصایا و اوقاف و غرامات و دیات و دیون و ردّ مظالم و ودایع و حفظ عرض و حفظ مال واجب الحفظ و غیر اینها از موارد دیگر.

ص: ۲۲۶

انفاقات مستحبه بسيار است که از آن جمله است صدقه، هديه، قرض، ضيافت اطعام، افطار صائم، اشباع جائع اکساء عاری، قضاء حوائج مؤمنين، دفع شداوند، صله رحم، احسان باهل ايمان، احسان باهل علم، احسان بسادات و جيران و ارباب حاجات، اصلاح طرق، زيارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرين، مراعات ايتام و ارامل، آزاد کردن بنده ها، حق معلوم بسائل و محروم، حق حصاد، اعطاء ماعون و غير اينها از وجوه بريّه و خيرات اموات و صدقات جاريه و صنايع معروفه که در ثواب و فضيلت هر يک اخبار بسيار وارد شده و در آيات قرآن نيز اکثراً آنها ذکر شده و حکم عقل و وجدان هم بر فضيلت و حسن آنها قائم است و ما ببعضی از آنها اشاره ميکنيم:

(صدقہ)

اخبار در فضيلت صدقه بسيار است از پيغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روايت شده «۱» که فرمود

«أَنْهَا تَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ كَمَا يَطْفِي الْمَاءُ النَّارَ وَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَأْخُذُ بِمِيزَانٍ فَيُرِيهَا كَمَا يُرِي أَحَدُكُمْ فَصِيلَةَ حَتَّى يَبْلُغَ التَّمْرَةَ مِثْلَ أَحَدٍ وَ مَا أَحْسَنَ عَبْدُ الصَّدَقَةِ إِلاَّ أَحْسَنَ اللَّهُ الْخِلَافَةَ عَلَيْهِ تَرْكْتَهُ وَ كُلَّ أَمْرٍ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ وَ أَرْضِ الْقِيمَةِ نَارَ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ وَ إِنْ اللَّهُ يَدْفَعُ بِالصَّدَقَةِ الدَّاءَ وَ الدَّبِيلَةَ وَ الْحَرْقَ وَ الْغُرْقَ وَ الْهَدْمَ وَ الْجَنُونَ حَتَّى عَدَّ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الشَّرِّ وَ صَدَقَةَ السَّرِّ تَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ»

(بدرستی که صدقه آتش غضب پروردگار را خاموش ميکند چنانچه آب آتش را خاموش ميکند و خداوند بدست خود ميگيرد و تربيت ميکند چنانچه یکی از شما بچه شتر خود را تربيت ميکند تا اينکه يک دانه خرما مانند کوه احد ميشود و هيچ بنده به نيکویی صدقه ندهد جز اينکه خداوند در ترک او به نيکویی خلافت کند و ۱- جامع السعادات

هر مردی در روز قیامت در سایه صدقه اش میباید تا وقتی که بین مردم حکم شود، و زمین قیامت آتش است جز سایه مؤمن، و بدرستی که خدا بواسطه صدقه دفع میکند درد و دمل و سوختن و غرق و خرابی (زیر آوار رفتن) و دیوانه شدن، و تا هفتاد باب از شرور و بلاها را شمرد، و صدقه در پنهان آتش غضب پروردگار را خاموش میکند) و بعد از سؤال سائل دادن صدقه بسیار تاکید شده چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱» که فرمود

«اعط السائل و لو علی ظهر فرس و لا تقطعوا علی السائل مسئلته فلو لا ان المساکین یکذبون ما افلح من ردّه»

(سائل را عطا کنید اگر چه بر پشت اسب باشد و سؤال سائل را قطع و رد نکنید، که اگر نه این بود که مساکین دروغ میگویند رستگار نمیشد کسی که آنها را رد کند) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده «۲» که فرمود

«البّر و الصدقه ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میته سوء»

(احسان و صدقه فقر را برطرف میکنند و عمر را زیاد مینمایند و از صاحبشان هفتاد نوع مرگ بد را دفع میکنند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«داووا مرضاکم بالصدقه و ادفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق بالصدقه فانها تفک من بین لحي سبعمائه شیطان و لیس شیئی اثقل علی الشیطان من الصدقه علی المؤمن و هی تقع فی ید الرب قبل ان يقع فی ید العبد و الصیّدقه بالید تقی میته السوء و سبعین نوعا من البلاء» «۳»

(بیماران خود را بوسیله صدقه مداوا کنید و بلاء را بواسطه دعا برطرف کنید و بواسطه صدقه طلب نزول رزق نمائید بدرستی که صدقه از میان چانه هفتصد شیطان رد میشود و چیزی بر شیطان سنگین تر از صدقه دادن بر مؤمن نیست، و صدقه پیش از اینکه در دست بنده واقع شود در دست خدا واقع میشود، و صدقه بدست خود انسان را از مرگ بد و هفتاد نوع از بلاء حفظ میکند) «۱-۲-۳- جامع السعادات [.....]

و مستحبّ است که مریض بدست خود صدقه دهد و از فقیر طلب دعا کند، و نیز وارد شده که اول صبح صدقه دهید چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۱»

«باکروا بالصدقه فان البلاء لا يتخطاها»

(صبح کنید بصدقه دادن بدرستی که بلاء از صدقه تعدی نمیکنند) و همچنین تاکید شده بصدقه دادن در سرّ و پنهان چنانچه دأب ائمه علیهم السلام بوده و از جمله صدقات صدقه بآب است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۲» که فرمود

«من سقى فى موضع يوجد فيه الماء كمن اعتق رقبة و فى موضع لا يوجد كان كمن احى النفس و من احى نفسا فكأنما احى الناس جميعا»

کسی که آب دهد در موضعی که آب یافت میشود مانند کسی است که بندیی را آزاد کرده و در موضعی که آب یافت نشود مانند کسی است که نفسی را زنده کرده باشد و کسی که نفسی را زنده کند مانند کسی است که همه مردم را زنده کند) و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود «۳»

«من سقى مؤمنا من ظمأ سقاه الله من الرحيق المختوم»

(هر کس مؤمنی را از تشنگی سیراب کند خداوند او را از شراب مهر شده بهشتی سیراب کند) و نیز از آن حضرت روایت شده «۴»

«من سقى مؤمنا شربه من ماء من حيث يقدر على الماء اعطاه الله بكل شربه سبعين الف حسنة و ان سقاه من حيث لا يقدر على الماء فكأنما اعتق عشر رقبات من ولد اسماعيل»

(کسی که مؤمنی را شربتی از آب دهد جایی که توانایی بر آب داشته باشد خداوند در عوض هر شربتی هفتاد هزار حسنه باو عطا کند و اگر او را سیر آب کند در جایی که قدرت بر تحصیل آب ندارد پس مانند کسی است که ده بنده از اولاد اسمعیل را آزاد کرده باشد) ۱- ۲- جامع السعادات

۳- ۴- لالی الاخبار

ص: ۲۲۹

(هدیه)

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود «۱»

تَحَابُّوا تَهَادُوا فَانْهَابُوا تَهَادُوا بِالضَّعَائِنِ»

(با یکدیگر محبت کنید و برای یکدیگر هدیه بفرستید زیرا که هدیه کینه‌ها را برطرف میکند) و از امیر المؤمنین علیه السَّلَام روایت شده «۲» که فرمود

«لَنْ أُهْدِيَ لِأَخِي الْمُسْلِمِ هَدِيَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِمِثْلِهَا»

(هر آینه اگر هدیه بفرستم برای برادر مسلمانم محبوبتر است نزد من از اینکه باندازه آن هدیه صدقه دهم) و از حضرت صادق علیه السَّلَام روایت شده که فرمود «۳»

«مَنْ تَكَرَّمَهُ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَقْبَلَ تَحْفَتَهُ وَيَتَحَفَّهُ بِمَا عِنْدَهُ وَلَا يَكْلِفُ لَهُ شَيْئًا»

(از احترام مرد نسبت برادر مسلمانش اینست که هدیه او را بپذیرد و هدیه دهد او را بآنچه نزد وی میباشد و بزحمت نیندازد خود را برای او)

(ضیافت)

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده «۴» که فرمود

«لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُضِيفُ»

(خیری نیست در کسی که ضیافت نکند) و نیز فرمود «۵»

«الضَّيْفُ إِذَا جَاءَ فَتَزَلْ بِالْقَوْمِ جَاءَ بِرِزْقِهِ مَعَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَإِذَا أَكَلَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ بِنَزْوَلِهِ»

(مهمان هر گاه بیاید و بر قومی وارد شود رزقش با او از آسمان می‌آید و هر گاه غذا خورد خداوند گناه آن قوم را می‌آمرزد بسبب آمدن او) و نیز فرمود «۶»

«مَا مِنْ ضَيْفٍ حَلَّ بِقَوْمٍ إِلَّا وَرِزْقُهُ فِي حَجْرِهِ»

(مهمانی بر قومی وارد نمیشود جز اینکه رزق او در کنار اوست) و نیز فرمود «۷»

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمِ ضَيْفَهُ»

(کسی که ایمان بخداوند و روز قیامت دارد میهمانش را گرامی دارد) ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-جامع السعادات

ص: ۲۳۰

و در حدیث دیگر فرمود «۱»

«الضيف ينزل برزقه و يرتحل بذنوب اهل البيت»

(مهمان با رزقش فرود می‌آید و با گناهان اهل خانه کوچ میکند) و نیز فرمود «۲»

«كل بيت لا يدخل فيه الضيف لا يدخله الملائكة»

(هر خانه که در آن مهمان داخل نشود ملائکه داخل نشوند) و نیز فرمود «۳»

الضيف دليل الجنة»

(مهمان راهنمای بهشت است) و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود «۴»

«ما من مؤمن يحب الضيف ألا و يقوم من قبره و وجهه كالقمر ليله البدر الى ان قال و لا سبيل له ألا ان دخل الجنة»

(هیچ مؤمنی مهمان را دوست ندارد جز اینکه از قبرش بپا خیزد در حالتی که صورت او مانند ماه شب چهارده باشد، تا اینکه می‌فرماید و چاره نیست جز اینکه داخل بهشت شود) و نیز فرمود «۵»

«ما من مؤمن يسمع بهمس الضيف و فرح بذلك ألا غفرت له خطايا و ان كانت مطبقة بين السماء و الارض»

(هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمان را بشنود و خوشحال شود جز اینکه گناهان او آمرزیده شود اگر چه بین آسمان و زمین مطبق باشد) و غیر اینها از اخبار دیگر و سزاوار است در ضیافت امور ذیل مراعات شود:

۱- از روی قصد قربت و اقتداء بسنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و استماله قلوب و ادخال سرور در قلوب مؤمنین باشد
۲- بقصد ریا و مفاخرت و مباهات نکند
۳- فقراء و اهل تقوی و اهل علم را مقدم بدارد
۴- اقارب و خویشان و همسایگان را مهمل نگذارد
۵- در احضار طعام تعجیل کند که در خبر وارد شده

«العجله من الشيطان الا- في خمسة اشياء فانها من سنه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اطعام الضيف و تجهيز الميت و تزويج البكر و قضاء الدين و التوبه من الذنب»

«۶» (شتاب و عجله از شیطان است ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- جامع السعادات

مگر در پنج چیز که از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، طعام دادن مهمان، و تجهیز میت و تزویج باکره و اداء دین و توبه کردن از گناه) ۶- بمقدار کفایت غذا باشد که کمتر از مقدار کفایت، نقص در مروت و بیشترش تضييع است ۷- با صورت باز و کلام نیکو اکرام از مهمان کند و از وی استقبال و مشایعت نماید و در بهترین مکان او را جای دهد ۸- کار و خدمت باو ارجاع نکند و سزاوار است برای مهمان که امور زیر را رعایت کند:

۱- دعوت را اجابت کند اگر چه راه دور و ضیافت مختصر باشد ۲- بین فقیر و غنی در دعوت فرق نگذارد ۳- صوم روزه مستحبی مانع از اجابت نباشد بلکه اگر دعوت کننده و میزبان را مطلع نکند ثواب یک سال روزه برایش نوشته شود ۴- اجابتش برای شهوت شکم نباشد بلکه برای اکرام مؤمن و قرب بسوی حق باشد ۵- مجالس مذمومه و محرّمه نرود از قبیل مجالسی که ستمکاران و نابکاران تشکیل میدهند و مجلسی که در محل غصبی یا طعام شبهه ناک در آن باشد یا آلات لهو و لعب در آن نواخته شود یا هزل و بیهوده گویی و امثال اینها باشد بلکه مجلسی که برای فخریه و مباحات تشکیل شود ۶- صدر مجلس و مقابل درب زنها ننشیند بلکه هر کجا صاحب منزل معین کند بنشیند ۷- نظر بآوردن طعام نکند ۸- نه زود برود و نه صاحب منزل را منتظر گذارد بلکه بوقت برود

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده «۱» که فرمود «در جواب سؤال از حج مبرور

اطعام الطعام و طيب الكلام»

(که اطعام طعام و کلام خوب حج مبرور است) و نیز فرمود «۲»

«من اطعم ثلاث نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلاث جنان في ملكوت السموات و الارض الفردوس و جنة عدن و طوبى شجرة تخرج في جنة عدن غرسها ربنا بیده»

(کسی که سه نفر از مسلمانان را طعام دهد خداوند او را از سه بهشت که در ملکوت آسمان و زمین است طعام دهد بهشت فردوس و بهشت عدن و طوبی درختی است در بهشت عدن که پروردگار ما بدست خود کاشته است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۳» که فرمود

«من اشبع مؤمنا وجبت له الجنة»

(کسی که سیر کند مؤمنی را بهشت برای او واجب شود) و غیر اینها از اخبار دیگر

«اکساء عاری» (پوشاندن برهنه)

از حضرت باقر علیه السلام حدیث مفصّلی روایت شده «۴» که در آن حدیث ثواب پوشاندن برهنه را برابر با هفتاد حج شمرده، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۵»

«من كسا اخاه كسوه شتاء أو صيف كان حقاً على الله ان يكسوه من ثياب الجنة و ان يهون عليه سكرات الموت و ان يوسع عليه في قبره و ان يلقى الملائكة اذا خرج من قبره بالبشرى و هو قول الله عزّ و جل في كتابه و تتلقاهم الملائكة الاية»

(کسی که برادر دینی خود را بلباس زمستانی یا تابستانی بپوشاند سزاوار است بر خدا که او را از لباسهای بهشتی بپوشاند و اینکه سكرات و سختیهای مرگ را بر وی آسان کند و اینکه قبر او را وسیع گرداند و ملائکه را ملاقات کند وقتی که از قبر

۱-۲-۳-۴-۵- جامع السعادات

خارج میشود در حالی که او را بشارت دهند و همین است قول خدای عز و جل در کتابش «تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ تَا آخِر آيَه»

(قرض)

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«من اقرض رجلا قرضا الى ميسره كان ماله في زكاه و كان هو في صلوه مع الملائكه حتى يقبضه»

(کسی که بمردی قرض دهد تا وقتی که توانایی بر اداء آن دارد مال او در زکاه است و خودش در نماز با فرشتگان است تا وقتی که بگیرد یعنی تا موقعی که میگیرد ثواب زکاه و نماز با فرشتگان دارد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۲» که فرمود

«ما من مؤمن اقرض مؤمنا يلتمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقه حتى يرجع ماله اليه»

(کسی که بمؤمنی قرض دهد و رضای خدا را اراده کند ثواب صدقه برای او حساب شود تا مالش باو برگردد) و در جامع السعادات گفته هر آنی برای او ثواب صدقه نوشته شود زیرا هر آنی میتواند مطالبه کند و چون مطالبه نکند مثل اینست که دو مرتبه باو قرض داده و نیز از آن حضرت روایت شده «۳»

«لا تمانعوا قرض الخمير و الخبز و اقتباس النار فانه يجلب الرزق على اهل البيت مع ما فيه من مكارم الاخلاق»

(منع نکنید قرض دادن خمیر مایه و نان و آتش گیرانه «گوگرد و نظائر آن» را زیرا که قرض رزق را بطرف اهل خانه میکشاند بعلاوه از مکارم اخلاقی که در آنست) و در خبر دیگر منع از قرض خمیر و خبز را مورث فقر دانسته «۴» و باید متوجه بود که در قرض دادن ربا داخل نشود که از گناهان کبیره است و آیات و اخبار در مذمت آن بسیار است در قرآن کریم میفرماید
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي ۱- ۲- ۳- ۴- جامع السعادات

يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ «۱» (کسانی که ربا میخورند در قیامت قیام نمیکنند مگر مانند کسی که شیطان او را مس کرده باشد (جن زده باشد) و نیز میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ «۲» (ای کسانی که ایمان آورده اید ربا کنید آنچه از ربا نزد دیگران باقیمانده اگر ایمان دارید پس اگر ترک نکردید بدانید که در جنگ با خدا و رسول او هستید) و در خبر از حضرت رسول است که فرمود «۳»

«رایت فی جهنم قوم بطونهم کالبیوت الواسعه العظیمه سقطوا فی طریق اهل جهنم یمرّ علیهم آل فرعون و یضعون ارجلهم علی بطونهم و یمضون فسئلت جبرئیل عنهم فقال هؤلاء الذین یأکلون الربوا»

(دیدم در جهنم گروهی را که شکمهایی مانند اطاقهای گشاده و بزرگ داشتند و در راه جهنم افتاده بودند و آل فرعون بر آنها میگذشتند و پاهایشان را بر شکم های آنان میگذارند و میرفتند از جبرئیل پرسیدم اینها کیستند؟ گفت کسانی که ربا میخورند) و نیز از آن حضرت روایت شده «۴» که فرمود

«یملأ بطونهم من الحیات و یرقق جلدهم بحیث یشاهد الناظرون»

(شکمهای ربا خواران را از مارها پر میکنند و پوست آنان نازک میشود بطوری که نظر کنندگان مشاهده مینمایند) و نیز بامیر المؤمنین علیه السلام فرموده «۵»

«یا علی درهم ربوا اعظم من سبعین زنيه کلها بذات محرم فی بیت الله الحرام»

(درهمی از ربا گناه آن بزرگتر است از هفتاد زنا که همه آنها با محارم خود در خانه کعبه باشد) و نیز فرمود «۶»

«شرّ المکاسب الربوا»

(بدترین کسبها ربا است) و نیز فرمود «۷»

«اخبث المکاسب کسب الربوا»

(پلیدترین کسبها کسب ربا است) و در خبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «۸» روایت شده که آن حضرت لعن نمود خورنده ۱- سوره بقره آیه ۲۷۶

۲- سوره بقره آیه ۲۷۸-۲۷۹

۳-۴-۵-۶-۷-۸- سفینه

ص: ۲۳۵

ریا و خوراننده و نویسنده و دو شاهد آن را و کسی که ربا را حلال بداند مرتدّ است چنانچه در خبر است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد از کسی که ربا میخورد و میگوید ما آن را لباً (آغوز) مینامیم حضرت فرمود اگر بروی تمکن یابم گردن او را بزنم، «۱» و ربا بر دو قسم است ربای قرضی به اینکه چیزی قرض دهد و شرط زیاده کند چه زیاده عینیه باشد مثل اینکه صد ریال بدهد که یک ریال اضافه بگیرد، یا زیاده و صفییه باشد مثل اینکه پول ردی ۱۰۰ (بد) بدهد که پول جید (خوب) بگیرد، و یا زیاده فعلیه باشد مانند اینکه قرض باو بدهد بشرط اینکه کاری برای وی انجام دهد و فقهاء وجوهی برای تخلص از ربا ذکر کرده اند که احسن آنها در نظر اینست که زیادتی را بعنوان صلح یا هبه بدهد و شرط کند که فلان مقدار بوی قرض دهد تا مدت معلوم که قرض شرط صلح باشد و ربای معاملی که دو چیز از یک جنس که مکیل و موزون است مبادله کند و یکی را زیادتر بگیرد و طریق تخلص از آن اینست که در معامله بکند یکی را بفروشد و دیگری را بخرد و یا در هر یک از طرفین جنس دیگری ضمیمه کند یا در طرف نقیصه.

«حقّ معلوم»

در قرآن مجید میفرماید فی أموالهم حقّ معلومٌ للسّائلِ و المَحْرُومِ «۲» (در مالهای ایشان حق معینی برای سؤال کننده و محروم از سؤال است)، و مراد از حقّ معلوم اینست که هر کسی بقدر وسعش با خود قرار دهد که همه روزه یا در هر هفته یا هر ماه یا هر سال مقداری از مال بقراء و ارحام و غیر اینها بدهد ۱- سفینه

۲- سوره الذاریات آیه ۱۹

ص: ۲۳۶

در قرآن کریم میفرماید کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ «۱» (بخورید از میوه این درختان هر گاه میوه دهد و بدهید حق آن را در روز حصاد و چیدن و درو کردن آن) و حق حصاد اینست که در موقع حصاد مشت مشت از گندم و دانه های دیگر بفقراء و مساکین که حاضرند داده شود چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و غیر اینها از وجوه انفاق که جامع همه آنها لفظ انفاق و معروف و برّ است و در آیات بسیار و اخبار زیاد برای هر یک فضائلی ذکر شده که در محلّ خود ذکر خواهیم نمود «و اما انفاق مباح و مکروه و حرام» چون از مورد آیه خارج، و مصادیق آن واضح است از آن صرف نظر میکنیم

«انفاق غیر مالی»

انفاق غیر مالی نیز دارای اقسام بسیار است و در اخبار در تفسیر آیه چهار چیز ذکر شده:

۱- انفاق علم چنانچه در اکثر کتب تفسیر شیعه مانند مجمع البیان و عیاشی و آلاء الرحمن و صافی و جواهر الثمین و تفسیر حاج شیخ محمد حسین نجفی و غیر اینها از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود «و ممّا علّمناهم بیثون» (یعنی از آنچه آنان را تعلیم کرده ایم نشر دهند) و اخبار در فضیلت بذل علم بسیار است در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

«قرئت فی کتاب علیّ علیه السلام انّ الله تعالی لم یأخذ علی الجاهل عهدا حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجاهل لأنّ العلم کان قبل الجاهل» ۱- سوره انعام آیه ۱۴۲

در کتاب علی علیه السّلام خواندم که خداوند تعالی از جاهل عهد و پیمان نگرفته که طلب علم کند تا اینکه از عالم پیمان گرفته که بر جاهلان بذل علم نماید زیرا علم بیش از جهل است) و نیز در کافی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

(زکاه العلم ان تعلّمه عباد الله)

(زکاه علم اینست که ببندگان خدا تعلیم کنی) و نیز از کافی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود

«كان المسيح يقول انّ التارك لا شفاء المجروح من جرحه شريك لجارحه لا محاله و ذلك انّ الجارح اراد فساد المجروح و التارك لا شفائه لم يشأ صلاحه فاذا لم يشأ صلاحه فقد شاء فساد اضطرارا فكذلك لا تحدثوا بالحكمه غير اهلها فتجهلوا و لا تمنعوا اهلها فتأثموا فليكن احدكم بمنزله الطيب المداوى ان رأى موضعا لدوائه و الّا امسك»

(مسیح میگفت کسی که شفا دادن مجروح را ترک کند شریک جراحت زنده است زیرا جراحت زنده قصدش فساد مجروح است و تارک شفاء نیز قصدش خوب شدن مجروح نیست پس او نیز قصدش فساد مجروح خواهد بود همچنین است مسئله تعلیم پس علم و حکمت را برای غیر اهلش مگویید که در اینصورت جهالت نموده اید و از اهلش منع نکنید که در این صورت گناه کرده اید و باید شما مانند طیب مداوا کننده باشید هر جا موضع مداوا دید مداوا می کند و هر جا ندید امساک میورزد) و در حدیث مفصّلی که از حضرت رضا علیه السّلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در فضیلت علم وارد شده میفرماید

«تعلیمه من لا یعلمه صدقه و بذله لاهله قریه»

«۱» و بیان این حدیث بیاید انشاء الله تعالی و از حدیث معروفی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده

«من سن سنه حسنه کان له اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمه»

استفاده میشود که معلم شریک متعلم است در ثواب تعلیماتی که متعلمین پس از او بدیگران میدهند تا دامنه قیامت و همچنین در عبادات آنها که در اثر تعلیم وی انجام داده اند، بلکه استفاده که از ۱- جامع السعادات

کتاب اهل علم میشود همین حکم را دارد، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«إذا مات المؤمن و ترک ورقه واحده علیها علم تكون تلك الورقة سترًا بينه و بین النار و اعطاه الله بكل حرف علیها مدینه اوسع من الدنيا سبع مرّات»

(هر گاه مؤمنی بمیرد و ورقی از او باقی ماند که بر او علمی باشد این ورق حجاب بین او و آتش باشد و خداوند بهر حرفی شهری در بهشت باو عطا کند که هفت برابر دنیا باشد) و در آداب مفید و مستفید «معلم و متعلم» وظائفی بیان شده که عمده آنها صحیح کردن نیت از جهت قربت و خلوص، و از روی اشفاق و محبت و ملامت و بدون غلظت و درشتی تعلیم نمودن، و غرض، ارشاد و هدایت بودن و خالی از اغراض فاسده مانند حبّ جاه و ریاست و طمع و شهرت و امثال اینها بودن، و بمقدار فهم متعلم بیان نمودن و باهلهش تعلیم نمودن و از آنچه نمیداند خودداری کردن و بمقدار دانایی اکتفاء نمودن و شبهه و اشکالی که از عهده جوابش برنماید عنوان نکردن و هر گاه خطایی نمود و متنبه شد تذکر دادن و غیر اینها از آداب دیگر ۲- تلاوت: چنانچه ابن بابویه ره و قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود

«و ما علمناهم من القرآن يتلون»

یعنی آنچه از قرآن بآنها تعلیم داده ایم تلاوت کنند و بیان آن در مقدمه این کتاب گذشت ۳- انفاق قوی و ابدان: چنانچه از تفسیر قمی و جواهر الثمین در ذیل آیه نقل شده، و ممکن است دو معنی داشته باشد یکی اینکه قوای خود را در طاعت و بندگی خدا صرف کند و دیگر آنکه قوای خود را صرف قضاء حوائج مؤمنین نماید که عبادت بسیار بزرگی است و اخبار در فضیلت آن بسیار است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۲» که فرمود

«من قضا حاجه لآخیه فکانما ۱- ۲- جامع السعادات [.....]»

(کسی که حاجتی از برادر دینی خود برآورد گویا تمام عمرش خدمت خدا را نموده) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده «۱» که فرمود

«من مشى فى حاجه اخيه المسلم اظله الله تعالى بخمسه و سبعين الف ملك و لم يرفع قدما الا كتب الله له حسنه و حط عنه بها سيئه و يرفع له بها درجه فاذا فرغ من حاجته كتب الله له اجر حاج و معتمر»

(هر که راه رود برای انجام حاجت برادر مسلمانش خداوند تعالی به هفتاد و پنج هزار ملک او را سایه اندازد و قدمی بر ندارد مگر اینکه خداوند حسنه برای او بنویسد و سیئه از او محو کند و درجه برای او بالا برد، پس هر گاه از حاجت او فارغ شود خداوند ثواب و اجر حج کننده و عمره بجا آورنده برای او بنویسد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «۲» که فرمود

«من قضى لـاخيه المؤمن حاجه قضى الله له يوم القيامة مائه الف حاجه اولها الجنه و من ذلك ان يدخل قراباته و معارفه و اخوانه الجنه بعد ان لا يكونوا نصابا»

هر که حاجت برادر مؤمنش برآورد خداوند صد هزار حاجت او را در قیامت برآورد که اول آنها بهشت است و از آن جمله اینست که خویشان و آشنایان و برادرانش را داخل بهشت میکند بشرط اینکه ناصبی نباشند) و غیر اینها از اخبار دیگر ۴- انفاق جاه: چنانچه این معنی نیز از تفسیر قمی و جواهر الثمین نقل شده و مراد از جاه منزلت داشتن در قلوب است که باید از وجهه و منزلت خود برای ارشاد و هدایت و امر معروف و نهی از منکر و انجام دادن حوائج برادران دینی و رفع گرفتاریهای آنان استفاده نماید و تحصیل جاه اگر برای این منظور باشد بسیار نیکو و ممدوح است و اگر برای حبّ جاه و زورگویی و آزار زبردستان باشد از بدترین اخلاق زشت بشمار میرود و سر همه خطاها میباشد. ۱- ۲- جامع السعادات

و مخفی نماند که این انفاقات غیر مالی که در اخبار در ذیل تفسیر آیه وارد شده بیان مصادیق آن است و آیه عام است و شامل انفاق هر نعمتی که قابل انفاق باشد میشود.

[سوره البقره (۲): آیه ۴]

اشاره

و الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

(کسانی که ایمان میآورند بآنچه بر تو نازل شده و بآنچه پیش از تو نازل شده و ایشان بسرای دیگر یقین دارند) کلام در بیان این آیه در چند مقام واقع میشود:

«مقام اول»

در وجه تکرار «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ» بعضی گفتند مراد از الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ در این آیه مؤمنین اهل کتاب مانند عبد الله بن سلام و امثال اوست و در آیه قبل جمیع مؤمنین بقرینه «وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و این وجه از دو وجه مردود است:

۱- دلیلی بر اختصاص نداریم و ایمان بانبیاء سلف هم بر همه مؤمنین لازم است چنانچه مفاد آیه آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ «۱» میباشد ۲- آیه مزبور در بیان صفات متقین است و متقین شامل جمیع طبقات مؤمنین است ۱- سوره بقره آیه ۲۸۴ (رسول خدا ص بآنچه از جانب خدا باو نازل شده ایمان آورد و مؤمنین همه آنها بخدا و فرشتگان او و پیغمبران و کتابهای او ایمان آوردند در حالی که میگویند ما تفاوتی بین پیغمبران خدا نمیگذاریم) یعنی در تصدیق برسالت آنها و الامراتب متفاوته دارند بعضی فوق بعض

ص: ۲۴۱

بعضی گفتند ایمان بما انزل الیک یکی از افراد ایمان بغیب است و این از باب ذکر خاص بعد از عام است این وجه نیز بنظر درست نیاید، زیرا ظاهر آیه مغایرت است بخصوص با تکرار لفظ موصول و بعضی گفتند نسبت بین غیب که متعلق ایمان در آیه قبل است و ما انزل که متعلق ایمان در این آیه است عموم من وجه می باشد چه بعضی از ما انزل، غیب است و بعضی از ما انزل، غیب نیست و بعضی از غیب هم از ما انزل نیست و متقین باید بهر دو ایمان بیاورند و این وجه نیز تمام نیست چنانچه بیان خواهد شد و حق اینست که چنانچه گذشت ایمان بغیب همه امور اعتقادیه را شامل میشود و ایمان بما انزل عبارت از تصدیق بما جاء به النبی «باور نمودن آنچه پیغمبر از جانب خدا آورده» است مانند احکام و اخلاقیات و امامت و معاد جسمانی و امثال اینها که از لوازم تصدیق برسالت است، و چون این دو با هم فرق دارند از اینجهت تکرار شده و منافات ندارد که بعضی از امور اعتقادیه جزو ایمان بغیب باشد و هم صادق مصدق خبر داده باشد و جزء تصدیق ما جاء به النبی محسوب شود

«مقام دوم»

اشاره

در بیان کلمه ما انزل الیک: قسمتی از سخن در باره ما جاء به النبی در ضمن کلمه شهادت گذشت و در اینجا بنحو اجمال اشاره میکنیم ۱- قرآن مجید و بیان آن در مقدمه این کتاب کاملاً ذکر شد ۲- دستورات اسلام از بیان عقائد حقّه و اخلاق فاضله و وظائف عملیه که از آنها باصول دین و فروع دین و اخلاق تعبیر میشود و موجب سعادت دارین و نجات از مهالک نشأتین میباشد و این قسمت بوسیله وحی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و آن حضرت و اوصیای او یکی بعد از دیگری بیان فرموده اند

ص: ۲۴۲

۳- علومی است که بآن حضرت افاضه شده که یک قسمت آن از لوازم رسالت است مانند عالم بودن بآنچه امت او تا دامنه قیامت بآن محتاجند و حل مشکلات و دفع شبهات آنها، و این قسمت بوجهی شامل همان قسم دوم است، و دیگر علم بزبان آنها بلکه چون حضرتش بر جن و انس مبعوث است باید بزبان جن و انس معرفت داشته باشد و بر حل مشکلات و دفع شبهات و رفع احتیاجات آنها قادر باشد.

و یک قسمت از فضائل و مناقب آن حضرت است مانند دانا بودن بزبان حیوانات و دارا بودن علم غیب، از علوم ما کان و ما یکون و ما هو کائن، و این قسمت اخیر از طریق آیات و اخبار بتواتر اجمالی ثابت محقق شده اگر چه از ظواهر بعض آیات خلاف آن استفاده میشود مثل آیه وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ «۱» (و اگر من علم غیب میدانستم زیادتى خیر را طلب مینمودم) و آیه قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ «۲» (بگو نمیگویم نزد من خزینه های خداست و نه علم غیب میدانم) و آیه شریفه قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ «۳» (بگو کسانی که در آسمان و زمینند غیب را نمیدانند جز خدا) ولی آیه شریفه عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ «۴» (خداوند عالم بغیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمیکند مگر کسانی که از پیغمبران که مورد رضای او باشند) افاضه علم غیب را فی الجمله بعضی از پیغمبران اثبات میکند و پیداست که در میان پیغمبران مصداق اکمل و اتم مرتضی «پسندیده خدا» بودن حضرت ختمی مرتبت است و میتوان آیاتی را که نفی علم غیب از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ میکند بر این حمل کرد که تا از طرف حق بوی افاضه نشود نمیدانند چنانچه از آیه شریفه ۱- سوره اعراف آیه ۱۸۸

۲- سوره انعام آیه ۵۰

۳- سوره نمل آیه ۶۶

۴- سوره شوری آیه ۵۲

ص: ۲۴۳

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ «۱» (و همچنین ما روحی را که از عالم امر ماست بسوی تو وحی فرستادیم و حال آنکه تو نمیدانستی کتاب و ایمان چیست) این معنی استفاده میشود و در کتب اخبار بابی منعقد کرده اند که ائمه علیهم السلام در شبهای جمعه علمشان زیاد میشود و اگر این نبود علمشان تمام میشد، و باب دیگری منعقد نموده اند که هر گاه بخواهند چیزی را بدانند میدانند و در کافی است که عمرو سابطی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا امام علم غیب میدانند؟ حضرت فرمود نه ولی هر گاه بخواهد چیزی را بداند خداوند او را آگاه میکند و نیز باب دیگری منعقد کرده اند که ائمه (ع) میدانند کی میمیرند و آنان با اختیار خود میمیرند «۲» و این اخبار و اخبار دیگری از این قبیل اشکالاتی تولید نموده از قبیل اینکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عالم بهمه چیز بود چرا با منافقین خلطه و آمیزش میکرد و آنان را از اطراف خود دور نمیکرد تا فتنه و فساد ایجاد نکنند و اگر علی علیه السلام عالم بهمه چیز بود خوابیدن او در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ليله المبيت و مقاتله او با شجعان عرب و سوره براءت بردن بمکه برای او منقبت و فضیلتی نبود و چرا در شب نوزدهم بمحراب مسجد رفت تا مورد ضرب ابن ملجم قرار گیرد و چرا ائمه علیهم السلام اقدام بخوردن سم مینمودند و امثال اینها و توضیح در این مقام چنانچه از آیات و اخبار استفاده میشود اینست که برای خداوند دو لوح است یعنی دو نحو علم میباشد، یکی لوح محفوظ و آن علومی است که بانبیاء و اوصیاء و ملائکه افاضه میشود و یکی لوح محو و اثبات که مختص بذات باری تعالی است چنانچه از آیه شریفه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ* ۱- سوره شوری آیه ۵۳

۲- کافی کتاب الحجّه ص ۲۵۷

ص: ۲۴۴

أَمُّ الْكِتَابِ «۱» و آیه شریفه بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ «۲» استفاده میشود و نیز در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«إِنَّ لِلَّهِ عِلْمِينَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمُهُ مَلَائِكَةٌ وَ رَسَلُهُ وَ أَنْبِيََاءُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ» «۳»

(برای خدا دو نحو علم است علمی که پوشیده و مخزون است و جز او کسی نمیداند و بدا از این علم است و علمی که فرشتگان و پیغمبرانش را تعلیم میکند و ما آن را میدانیم) بنا بر این مراد از علم غیبی که نمیدانند و علمی که شبهای جمعه بآنها افاضه میشود علم لوح محو و اثبات است و همچنین موضوع ليله المبيت و مقاتله با شجعان و بردن سور» برائۀ و آنچه از این قبیل است از لوح محو و اثبات میباشد و تا مشیت آنها که عین مشیت حق است تعلق نگیرد که بدانند نمیدانند و خلطه و آمیزش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با منافقین و امثال این امور روی دستور ظاهر اسلام است که هر کس اظهار شهادتین نمود تا باسباب عادی خلاف آن ثابت نشده باید حکم اسلام بر او بار نمود و اما رفتن حضرت علی علیه السلام بمحراب زکریا و رفتن سید الشهداء علیه السلام بکربلا و شرب سم سایر ائمه بنا بمقتضای حکمت و مصلحت و تسلیم شدن بفرمان و قضای الهی بوده چنانچه اگر پیغمبر و امام امر کنند بمؤمنی که بجهاد دشمن رود و باو خبر دهند که تو کشته میشوی رفتن او بجهاد واجب است با اینکه میدانند کشته میشود و تفصیل این مطلب را در کلم الطیب «۴» داده ایم

(بیان وحی و اقسام آن)

اشاره

و در مقدمه کتاب شرحی در مراتب نزول قرآن دادیم «۵» و در اینجا مناسب ۱- سوره رعد آیه ۳۹

۲- سوره بروج آیه ۲۱ و ۲۲

۳- کافی کتاب التوحید باب البداء

۴- مجلد اول در شرایط و موانع نبوت و مجلد دوم در عصمت امام (ع)

(۵) مراجعه شود

ص: ۲۴۵

است اشاره بکیفیت وحی و اقسام آن بنمائیم، در کیفیت وحی سه مشرب است:

۱- مشرب متکلمین است که بوجود مجردی جز ذات اقدس حق تبارک و تعالی اعتقاد دارند میگویند جبرئیل بوجود عنصری مادی بر شخص نبی بهمین وجود جسمانی از آسمان دنیا نازل و بزبان مادی همین الفاظ و اصوات ظاهری را بگوش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرسانید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با همین چشم ظاهری او را میدید و ظواهر بعضی آیات و اخبار نیز بر این معنی دلالت دارد ۲- مشرب حکماء است که جبرئیل را عقل عاشر و عقل مدبر این عالم میدانند و عقل حضرت را گویند بمرتبه چهارم عقل «۱» که عقل مستفاد است رسیده و بعقل فعال ارتباط و اتصال پیدا نموده و از آن استفاده مینماید و این استفاده را وحی نامند ۳- مشرب تحقیق است و آن معنایی است که از مضامین آیات و اخبار استفاده میشود و بیانش اینست که برای وحی اقسامی است:

قسم اول، اینکه بلا واسطه از جانب حق بمقام عقلانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از آن بقلب تعبیر میشود افاضه میگردد چنانچه مفاد آیه شریفه **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى** «۲» (سپس نزدیک آمد پس بمقام قرب بین دو قوس یا نزدیکتر رسید پس وحی فرمود خدا ببنده خود آنچه وحی فرموده است) و مفاد فرمایش خود حضرت است که میفرماید

«لی مع الله حالات لا یسعی ملک مقرب و لا نبی مرسل» «۳»

و این مرتبه هم دارای مراتبی است، یک مرتبه بمشاهده انوار الهیه و تجلی عظمت همان تجلی که قسمت مختصری از آن را حضرت کلیم طاقت نیاورد و غش کرد **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَبَعًا** «۴» (پس وقتی ۱- حکماء برای عقل چهار مرتبه فائزند: عقل هیولایی، و عقل بالملکه و عقل بالفعل، و عقل مستفاد [.....])

۲- سوره النجم آیه ۸ الی ۱۱

۳- جامع السعادات

۴- سوره اعراف آیه ۱۳۹

ص: ۲۴۶

پروردگار موسی در کوه تجلی نمود کوه را از هم پاشیده قرار داد و افتاد موسی در حالی که بیهوش شد) مرتبه دوم ایجاد کلام و استماع آنست چنانچه برای حضرت کلیم بود وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «۱» (خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی) مرتبه سوم اخذ از جبرئیل است از جنبه روحانی چنانچه مستفاد از آیه شریفه وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى «۲» (بتحقیق پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جبرئیل را در مرتبه دیگر نزد سدره المنتهی دید که نزد سدره المنتهی بهشت است) و از آیه شریفه إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى «۳» است مرتبه چهارم اخذ از جبرئیل و سایر ملائکه است از جنبه جسمانی و اینهم بر دو قسم است:

یکی آنکه صورت آنها را می بیند و صدای آنها را میشنود چنانچه حضرت خلیل علیه السّلام و حضرت لوط علیه السّلام در بشارت باسحق و اخبار از هلاکت قوم لوط آنها را مشاهده نمودند «۴» و دیگر آنکه صورت ملک را نمی بیند ولی صدای او را میشنود مرتبه پنجم اینست که در خواب باو وحی میرسد چنانچه برای حضرت ابراهیم علیه السّلام بود يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ «۵» ابراهیم علیه السّلام باسمعیل علیه السّلام میفرماید (ای پسرک من در خواب دیدم که ترا ذبح میکنم) و چنانچه حضرت رسول عملیات شجره ملعونه بنی امیه را در عالم رؤیا دید و بالجمله تمام این اقسام و مراتب برای حضرت ختمی مرتبت بوده لکن سایر انبیاء دارای مراتب مختلف بوده اند ۱- سوره نساء آیه ۱۶۲

۲- سوره النجم آیه ۱۳ الی ۱۵

۳- سوره النجم آیه ۴

۴- سوره ذاریات آیه ۲۴ الی ۳۷

۵- سوره صافات آیه ۱۰۱

ص: ۲۴۷

ممکن است توهم شود که در بسیاری از امور احتیاج بنبی و نزول وحی نیست بلکه عقل مستقلا درک میکند مانند بسیاری از عقاید که براهین عقلی مستقل یا غیر مستقل بر آنها قائم است چون وجود صانع و توحید و بسیاری از صفات او و لزوم ارسال رسل و نصب حجّت و امام و شرایط و موانع آنها و ثبوت معاد فی الجملة و مانند بسیاری از اخلاق فاضله یا اخلاق رذیله و حسن اطاعت و قبح معصیت و امثال اینها، برای دفع این توهم گوئیم درست است بسیاری از عقائد بر طبقش برهان عقلی قائم است ولی پی بردن بمقدمات برهان، کار هر عقلی نیست و چه بسا عقول فحول از حکماء و دانشمندانی که دستشان از مکتب انبیاء کوتاه بوده در همین امور بخطا و اشتباه رفته تا چه رسد بدیگران و همچنین اخلاق گر چه حسن و قبحش فی الجملة نزد عقل ثابت است لکن پی بردن بجمیع محاسن و قبائح و فوائد و مضارّ دنیوی و اخروی آنها و ثنوبات و عقوبات مترتبه بر آنها از حیث ادراک عقل بطور استقلال خارج است و نسبت بعبادت و معصیت منتها درک عقل یک درک کلی و فی الجملة است و تمام جهات آن را نمیتواند درک کند.

(مقام سوم)

در بیان و ما انزل من قبلک: مقصود از «ما أُنزلَ مِنْ قَبْلِكَ» جمیع اموری است که بر انبیاء سلف از حضرت آدم علیه السّلام تا عیسی علیه السّلام نازل شده، و در بعض اخبار عدد انبیاء صد و بیست و چهار هزار ذکر شده و در میان آنها پنج نفر اولو العزم بوده اند نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و علیهم السّلام «۱» - چنانچه از حدیث زیارت شب نیمه شعبان و شب بیست و سیم رمضان استفاده میشود

و چیزهایی که بر انبیاء نازل شده عبارت است از پنج چیز:

۱- کتب آسمانی مانند صحف آدم و شیث و ابراهیم و ادريس و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی، و در مجمع البیان از ابی ذر ره روایت کرده که کتب انبیاء سلف صد و بیست و چهار کتاب بوده و مرحوم مجلسی در خاتمه کتاب دعاء حدیث مفصلی راجع بصحف ادريس روایت کرده و حدیثی راجع بصحف ابراهیم نقل فرموده که آنها بیست صحیفه است.

و از ابی ذر روایت نموده که گفت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدم صحف ابراهیم چیست؟ فرمود تمامش امثال است، و امثال بمواعظ تفسیر شده، و از صحف موسی پرسیدم فرمود تمامش عبر است ۲- اعتقادات حقه از توحید عدل نبوت امامت معاد و لوازم آنها که تمام انبیاء علیهم السلام مأمور بتبلیغ این امور بوده بلکه مأمور باخذ میثاق راجع بنبوت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اوصیای آن حضرت نیز بوده اند چنانچه از آیه شریفه استفاده میشود وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ «۱» (و یاد کن زمانی را که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که وقتی بشما کتاب و حکمت دادم و سپس پیغمبری خواهد آمد که تصدیق نماید آنچه با شما بوده البته باو ایمان بیاورید و او را یاری نمائید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و این پیمان مرا اخذ نمودید؟ گفتند اقرار کردیم، خداوند فرمود گواهی دهید و من نیز با شما از گواهیانم) ۳- اخلاقیات که حسن و قبح آنها ذاتی است و جمیع شرایع مأمور بارشاد بآنها بوده اند ۴- بسیاری از طاعات و معاصی که قابل نسخ نیست و مصالح و مفاسد آنها ذاتی است مانند حرمت دروغ و شرب خمر و لواط و زنا و وجوب امر بمعروف و نهی ۱- سوره آل عمران آیه ۷۵

از منکر و نماز و نظائر اینها ۵- احکامی که در شرایع سابقه بوده و در شریعت اسلام نسخ شده و بالجمله بآنچه ثابت است که انبیاء سلف و اوصیاء معصومین آنها گفته اند باید تصدیق نمود و ایمان آورد

(مقام چهارم)

در بیان «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»: آخره صفت موصوف مقدر است که تقدیرش «بالدار الاخره» و یا «بالنشأه الاخره» میباشد، و تعبیر از قیامت و سرای دیگر بلفظ آخره بمناسبت اینست که مؤخر از این دنیا و نشأه اولی است چنانچه تعبیر از این عالم، بدنیای برای اینست که نسبت بآن عالم نزدیکتر است و خداوند در این جمله یک اصل از اصول اسلام که اعتقاد بمعاد باشد ذکر میفرماید و ما در مجلد سوم کلم الطیب راجع بمعاد و اثبات آن و سایر خصوصیاتش مفصلاً بحث نموده ایم و مجملش اینست که اگر معاد نباشد لازم آید خلقت بشر لغو و عبث باشد و بین مؤمن و کافر و مطیع و عاصی و ظالم و مظلوم تفاوتی نباشد و بعث رسل و انزال کتب و جعل احکام و وعد و وعید لغو و بیهوده و اغراء بجهل باشد و غیر اینها از لوازم دیگر و ظاهر اینست که مراد از آخره جمیع وقایع بعد از دنیا از مرگ و عقبات بعد از مرگ و سؤال ملکین و ثواب و عقاب قبر و عالم برزخ تا روز نشر و حساب و کتاب و صراط و میزان و شفاعت و خصومت و بهشت و نعم آن و دوزخ و عذابهای آن و خلود در بهشت و جهنم و غیر اینها از اموری که قرآن و صادق مصدق خبر داده است، باشد و «یوقنون» از ایقان و یقین است و مراد از یقین علم جزمی است که مطابق با واقع بوده و غفلت در آن نباشد از اینجهت در یقین چهار خصوصیت ذکر شده: اول اینکه مسبوق بجهل است لذا بر خداوند اطلاق نمیشود، دوم جزم و قطع در آن

لازم است و گر نه ظنّ یا شکّ و یا وهم است، سوم مطابق با واقع است و گر نه جهل مرکّب خواهد بود، چهارم توجه و التفات در آن لازم است و اگر غفلت در آن آمد علم است نه یقین.

و برای یقین سه مرتبه ذکر کرده اند: علم یقین، عین یقین، حق یقین که بیان آن در مراتب ایمان ذکر شد و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده «۱» که فرمود

«یا عجباً کل العجب من الشاکّ فی الله و هو قد یری خلقه و عجباً ممّن یرف النشأه الاولی و ینکر النشأه الاخره و عجباً ممّن ینکر البعث و النشور و هو کل یوم و لیله یموت و یحیی و عجباً لمن یؤمن بالجنه و ما فیها من النعیم و یرعی للدار الغرور و عجباً للمتکبر الفخور و هو یرعی ان اوله نطفه مذره و آخره جیفه قدره»

(عجب است از کسی که در وجود خدا شک دارد و حال آنکه آفرینش خدا را می بیند و عجب است از کسی که می شناسد دار دنیا را و منکر دار آخره است و عجب است از کسی که منکر بعث و زنده شدن در قیامت است و حال آنکه هر روز و هر شب میمیرد و زنده میشود «میخوابد و برمیخیزد» و عجب است از کسی که ایمان ببهشت و نعم آن دارد و برای دار غرور «دنیا» کوشش میکند و عجب است از متکبر بخود بالنده و حال آنکه میدانند اولش نطفه گندیده و آخرش مردار پلید است) و بالجمله خداوند در این آیات صفات متقین را بیان فرموده و مجموع آنها شش صفت است: ایمان بغیب، اقامه صلوه، انفاق از آنچه با و روزی داده، ایمان بآنچه بر پیغمبر نازل شده، ایمان بآنچه بانبیاء سلف نازل شده، ایقان بآخرت که چهار صفت از آنها جزو اعتقادات و دو صفت آنها جزو اعمال و فرائض است و معلوم است که صفات متقین منحصر باینها نیست و آیات نیز در مقام حصر صفات نبوده است و صفات متقین بسیار است که انشاء الله در بیان خطبه امیر المؤمنین علیه السلام متذکر خواهیم شد ۱- وافی باب مواعظ

اشاره

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

(اینان بر هدایتی از جانب پروردگارشان میباشند و خود اینان رستگارانند) اولئک از اسماء اشاره است که برای جمع استعمال میشود و اصل آن اولاء با مدّ و اولی بدون مدّ است و برای آن سه حالت دیگر هست (۱) دخول هاء تنبیه با مدّ آخر «هؤلاء» برای اشاره بقریب (۲) الحاق کاف خطاب با مدّ آخر «اولئک» برای اشاره بمتوسط (۳) الحاق کاف خطاب و لام بدون مدّ «اولالک» برای بعید، و علی برای استعلاء است یعنی اینان بر هدایت استعلاء و استقرار داشته و اطراف و جوانب آن را حیازت نموده اند و در کلمه هدی چهار معنی احتمال برده میشود:

۱- لطف و توفیق که بواسطه آن بصفات پسندیده و اعمال شایسته نائل شده و از فاضل با فضل ترقی نمایند ۲- ارشاد بدلیلهایی که بسبب آنها بر رسوخ عقائد حقه و صفات فاضله و استدامه اعمال صالحه راهنمایی شوند ۳- هدایت باطنیه که از جانب حق بآنها افزوده میشود بواسطه معتقد بودن بعقائد حقه و اتیان اعمال صالحه ۴- انعام و تفضّل بعتطاء نمودن خیرات دنیوی و ثبوت اخروی، و این وجوه مانعه الجمع نیستند بلکه ممکن است بمقتضای اطلاق هدایت، همه آنها را شامل شود.

و فلاح بمعنی فوز بمطلوب و وصول بمقصود و نیل بآرزو و امید است و در توحید صدوق ره حدیث مفصّلی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از آباء طاهرین او از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر جملات اذان و اقامه نقل فرموده از آن جمله در تفسیر کلمه حیّ علی الفلاح میفرماید

«اقلوا الی بقاء لا فناء معه و نجاه لا هلاک معها

و تعالوا الی حیات لا موت معها و الی نعیم لا نفاذ له و الی ملک لا زوال عنه و الی سرور لا حزن معه و الی انس لا وحشه معه و الی نور لا ظلمه له (معه) و الی سعه لا ضیق معها، و الی بهجه لا انقطاع لها و الی غنی لا فاقه معه و الی صحه لا سقم معها و الی عز لا ذل معه و الی قوه لا ضعف معها و الی کرامه یا لها من کرامه، و عجلوا الی سرور الدنیا و العقبی و نجات الاخره و الاولی، و فی المره الثانیه حی علی الفلاح فانه یقول سابقوا الی ما دعوتکم الیه و الی جزیل الکرامه و عظیم المنه و سنئی النعمه و الفوز العظیم و نعیم الابد فی جوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»

خلاصه و مفاد این حدیث (شرح الفاظ حدیث واضح است) اینست که مؤذن که مردم را دعوت میکند میگوید بشتابید بفلاح، مراد از فلاح خیرات و سعادت‌هایی است که انسان طالب آنست و در دنیا بآن نمیرسد و اگر بهره از آنها هم بوی برسد مشوب بآلام و اسقام است و حس طلب و خواستن او را قانع نمیکند و اگر نیل بآنها را طالب است باید دانه و بذر آنها را در این عالم بکارد تا حاصل آنها را در آن عالم بردارد.

و بالجمله معنی آیه اینست که متقین بعد از آنکه بصفات شش گانه متقدمه متصف شدند در دنیا بر هدایت خداوندی ثابت و در آخرت فائز و رستگارند و در نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید «۱»

«آیاً بعد فاوصیکم بتقوی الله الّذی ابتداء خلقکم و الیه یكون معادکم و به نجاح طلبتکم و الیه منتهی رغبتکم و نحوه قصد سیلکم و الیه مرامی مفزعکم فانّ تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء غشاء ابصارکم و امن فزع جاشکم و ضیاء سواد ظلمتکم»

(پس از سپاس و درود، سفارش میکنم شما را بتقوی و ترس از خدایی که آغاز آفرینش شما را فرمود و بازگشت شما بسوی اوست و رسیدن بمقصود و نائل شدن بحاجتتان بواسطه او و غایت میل شما بسوی او و مقصد شما بجانب او و پناه گاه شما نزد اوست چه آنکه تقوی دواء درد دل‌های شما و بینایی کوری دل‌های شما ۱- نهج البلاغه جزء دوم خطبه ۱۹۳

و درمان بیماری بدنهای شما و شایسته شدن تباهی سینه های شما و پاک شدن چرکی نفسهای شما و برطرف شدن پرده چشمهای شما و ایمن شدن اضطراب درونی شما و روشن شدن سیاهی تاریکی شما است) و پس از ذکر جملاتی چند در فوائد طاعت خدا میفرماید

«فمن اخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوّها و احلولت له الامور بعد مرارتها و انفرجت عنه الامواج بعد تراکمها و اسهلت له الصعاب بعد انصبابها و هطلت علیه الکرامه بعد قحوظها و تحدّبت علیه الرحمه بعد نفودها و تفجّرت علیه النعم بعد نضوبها و و بلت علیه البرکه بعد ارذاذها»

تا آخر خطبه (پس کسی که تقوی را گرفت سختیها از وی دور میشوند بعد از آنکه باو نزدیک شده اند و کارها برای او شیرین میشوند پس از تلخی آنها و امواج بلا- از او برطرف میشوند بعد از آنکه مترکم شده اند و دشواریها بر وی آسان میشوند بعد از آنکه او را برنج درآورده اند و پی در پی باران کرامت بر او نازل شود بعد از قحطی و قطع شدن آنها و رحمت متوجه او میشود بعد از آنکه از او نفرت نموده بود و بحار نعم بر او جاری شوند بعد از آنکه آب آنها فرو رفته بود و برکت بر او پیاپی فرو- ریزد بعد از آنکه ضعیف و ناچیز شده بود)

«توضیح بعض جملات خطبه»

«فانّ تقوی اللّهُ دواء داء قلوبکم»

مراد از داء قلوب امراض باطنی است که عبارت از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و ملکات نکوهیده است مانند حسد و کبر و عجب و بخل و ریاء و حقد و غیر اینها و تقوی دوی این دردها است از جهات ذیل:

۱- همه معاصی آثار اخلاق رذیله است و انسان وقتی دارای تقوی (یعنی ترک جمیع معاصی و فعل جمیع طاعات) شد تدریجا ملکات رذیله از نفس او زائل و ملکات حمیده در آن

حاصل میشود چه آنکه در علم اخلاق میرهن شده که اعظم معالجات اخلاقی، خودداری و جلوگیری از وقوع آثار اخلاق رذیله و وادار نمودن خود را باتیان و اقدام بآثار اخلاق حمیده است تا بدین وسیله آنها برطرف، و اینها جای گزین آنها شوند

۲- دواعی و بواعث تقوی (چیزهایی که سبب تقوی میشود) خوف و رجاء و محبت و حیاء است و هر چه اینها در نفس زیاد شود بواعث و دواعی شهوت و غضب و شیطنت که منشأ اخلاق رذیله است ضعیف و مقهور میگردد تا اینکه بکلی زائل شود و این امریست وجدانی ۳- تقوی، اجتهاد و مجاهده با نفس است و بنص آیه الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبیلنا «۱» خداوند شخص متقی را اعانت میفرماید و بطرق الهی که بالاترین آنها صفات خداوندی است هدایت مینماید

«و بصر عمی افندتکم»

کوری دل از جهاتی است که اعظم آنها عصیّت و عناد و لجاج و حبّ نفس و جهل مرکب است و بسا منشأ آن کدورت و تیره گیهای ی است که بواسطه معاصی عارض بر قلب میشود و در اخبار از اینگونه قلوب بقلب منکوس «واژگونه» و قلبی که امید خیری در او نیست تعبیر شده و همان است که در آیات شریفه قرآن میفرماید فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ «۲» صُمْ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَزْجَعُونَ «۳» و تقوی است که کوری دل را برطرف میکند و قلب را بانوار الهی منور میگرداند

«و شفاء مرض اجسادکم»

مرض اجساد یا امراض جسمانی است که در اثر شهوت رانی و اسراف و بی مبالاتی در امر زندگی عارض انسان میشود و پیداست که تقوی دافع و رافع اینگونه امراض است، یا آفات و بلیاتی است که نتیجه معاصی و نافرمانی خدا است چنانچه مفاد آیه شریفه ۱- سوره عنکبوت آیه ۶۹

۲- سوره حج آیه ۴۵ [.....]

۳- سوره بقره آیه ۱۷

ص: ۲۵۵

ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ «۱» میباشد آنهم در اثر تقوی برطرف میشود، و یا مراد عقوبات و عذابهای جسمانی است که در اثر معصیت انسان گرفتار آنها خواهد شد آنها نیز بواسطه تقوی مرتفع میشود پس بهر حال تقوی شفای امراض جسمانی است.

«و صلاح فساد صدور کم» عمده فساد صدر بواسطه وسوسه شیطان است چنانچه در سوره الناس میفرماید مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ بِنَصِّ قرآن اهل تقوی از این خطر محفوظ میباشد إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَعِرُونَ «۲» (بدرستی که اهل تقوی هر گاه برخورد کند آنان را خطوری از شیطان متذکر امر و نهی الهی میشوند پس در این هنگام بینایانند)

«و طهور دنس انفسکم»

چرکی و کثافت نفس یا از جهت شرک و کفر و عقائد باطله و فاسده است و یا از جهت آلوده شدن بمعاصی و یا از جهت فرو رفتن در دواعی و شهوات نفسانی است و تمام این آلودگیها بآب تقوی پاک میشود

«و جلاء غشاء ابصارکم»

غشاء بصر عبارت از پرده ای است که بواسطه معصیت جلو چشم دل کشیده میشود چنان که خداوند درباره کفار میفرماید وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ «۳» و دیگر بچشم دل حقایق را درک نمیکند و بواسطه تقوی و پرهیز از معصیت خدا این پرده مرتفع میشود

«و امن فزع جاشکم»

جاش بمعنی قلب است و فزع و ترس قلب یا برای گرفتاریها و شدائد دنیوی است و خداوند در قرآن وعده داده که اهل تقوی را از شدائد نجات دهد وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۴» و نیز فرموده إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و یا فزع قلب برای خوف از مرگ و عقبات بعد از مرگ و عالم برزخ و قیامت است، آنهم که بنص آیات شریفه و اخبار متواتره اهل ایمان و تقوی از کلیه این خطرات مصون و محفوظ میباشد ۱- سوره شوری آیه ۲۹

۲- سوره اعراف آیه ۲۰۰

۳- سوره بقره آیه ۷

۴- سوره طلاق آیه ۲

ص: ۲۵۶

«و ضیاء سواد ظلمتکم»

انسان ممکن است بسه ظلمت مبتلا شود یکی ظلمت قلب که از جهت معاصی و اخلاق رذیله است و دیگر ظلمت قبر و ظلمت قیامت و اهل ایمان و تقوی بنص آیات قرآن بنور الهی از این ظلمات خارج میشوند

«عزبت عنه الشدائد بعد دنوها»

چنانچه قبلا متذکر شدیم تمام شدائد در اثر اعمال زشت و کردارهای بد انسان است و اگر تقوی در میان آمد شدائد برطرف میگردد و لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱) (اگر اهل شهرستانها ایمان میآوردند و تقوی پیشه مینمودند البته درهای برکات آسمانها و زمین را بر آنها میگشودیم ولی پیغمبران و کتابهای الهی را تکذیب نمودند پس آنان را باعمالشان گرفتار نمودیم)

«و احلوت له الامور بعد مرارتها»

چون اهل تقوی خداوند را حکیم و عادل و امور مستند باو را موافق حکمت و عین صلاح میدانند لذا بقضای الهی راضی، و در بلیات او شکیبیا و نسبت باوامر و نواهی او تسلیم میباشند و همه اینها برای آنان شیرین و گواراست زیرا مرارت کارهای دشوار را، علم برضای پروردگار و امید بپاداش بسیار، شیرین و گوارا مینماید و در حدیث قدسی است که

«انّ من عبادی من لا یصلحه الا الفقر فلو اغنیته لا فسده ذلک و انّ من عبادی من لا یصلحه الا الغناء فلو افقرته لا فسده ذلک»

تا آخر حدیث «۲» (بدرستی که بعضی از بندگانم را جز فقر چیزی شایسته نیست و اگر او را غنی گردانم این غنا او را فاسد میگرداند، و بعضی از بندگانم را جز غنا چیزی شایسته نیست اگر او را فقیر گردانم، فقر او را فاسد میکند)

«و انفرجت عنه الامواج بعد تراکمها»

مراد از امواج یا امواج هموم دنیوی است که بصبر منفرج میشود، یا امواج بلاها است که آنها نیز در اثر طاعت و ترک معصیت و دعاء دفع میشوند، و یا امواج هواهای نفسانی است که بواسطه ترک هوی ۱- سوره اعراف آیه ۹۴

۲- جامع السعادات

ص: ۲۵۷

برطرف می‌گردد و اهل تقوی باین سلاحها مسلحند

«و سهلت له الصعاب بعد انصابها»

انصباب برنج و تعب در آوردن است و امور صعاب (دشوار) یا عبادات شاقه است که بواسطه شوق بثواب بر آنها سهل و آسان میشود، یا ترک شهوات نفسانی است که بواسطه خوف از عقاب و شرم از حضرت ربّ الارباب آسان می‌گردد، و یا تحمل مصائب و شدائد است که بواسطه معرفت بفناء و گذرنمودن دنیا و اجر جزیل که در آخرت بر صبر آنها مترتب است هموار می‌گردد

«و هطلت علیه الکرامه بعد قحوظها تا آخر جملات»

هطل باران پی در پی است که قطره های آن بزرگ باشد و تحدّب بمعنی تعطف و نضوب فرو رفتن آب در زمین و وابل باران تند و ارذاذ باریدن ضعیف و ریز مانند گرد است، و مراد ظاهرا از این فقرات خطبه فیوضات باطنیه است که از خزائن غیب الهی بر اهل تقوی افاضه میشود و ابواب رحمت ربّانی است که بر آنان باز می‌گردد از ازدیاد معارف و علوم و دوام توفیق و تأیید و برکات دنیوی و غیر اینها از مواهبی که بآنها عطا می‌گردد و بالجمله این خطبه شامل دو قسمت است یک قسمت فواید دنیوی تقوی که ممکن است گفته شود همه آنها در ضمن کلمه هدی من ربّهم مندرج است و یک قسمت فواید و ثمرات اخروی آن که کلمه مفلحون متضمّن آنهاست و بسیاری از فواید مذکوره تقوی شامل هر دو عنوان است چنانچه محتمل بلکه مرجح اینست که هر دو قسمت آیه نیز متضمّن سعادت دارین و فوز نشأتین باشد

تمسک مرجئه و وعیدیه بآیات

طائفه از عامّه بنام مرجئه قائلند که اهل کبائر بواسطه ارتکاب کبائر از ایمان خارج نشده و در آخرت اهل نجاتند و یکی از موارد تمسک آنها باین آیات است که گفته اند هر که دارای این صفات شش گانه شد بنصّ این آیه اهل نجات است

ص: ۲۵۸

و لو مرتکب کبائر باشد ولی این تمسّیک غلط و نابجاست زیرا این آیات اهل تقوی را باین اوصاف ستوده و در مقام احصاء بعض از اوصاف اهل تقوی است نه در مقام بیان اینکه هر که این صفات را دارا باشد متقی و اهل فلاح است بعبارت دیگر هر متقی دارای این صفات هست ولی هر که دارای این صفات شد لازم نیست متقی باشد و طایفه دیگر وعیدیه اند که میگویند اهل کبائر در آخرت نجات ندارند زیرا نجات بنصّ این آیات برای متقین است و متقی کسی است که مرتکب کبیره نشود و این تمسّیک نیز درست نیست زیرا آیه در مقام اثبات فلاح برای متقین است و در مقام نفی فلاح از دیگران نیست و ممکن است بواسطه شفاعت و سعه رحمت و عموم مغفرت و غیر اینها رستگار شوند و مذهب جمهور علمای شیعه اینست که اگر انسان باایمان از دنیا برود اگر معصیتی هم داشته باشد در عالم برزخ و عقبات بعد از مرگ و قیامت عذاب آن را می چشد اگر بمغفرت و شفاعت تدارک نشود و بالاخره اهل نجات خواهد بود ولی اگر بدون ایمان از دنیا برود نجاتی برای او نیست و تفصیل این مطلب را در مجلد سوم کلم الطیب داده ایم

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

(محققا کسانی که کافر شدند مساوی است برای ایشان که بترسانی آنان را یا نترسانی، در هر صورت ایمان نمیآورند) برای بیان این آیه در چند مقام بحث میشود:

«مقام اول»

اشاره

در معنی کفر و اقسام آن: کفر در لغت بمعنی ستر و پوشاندن است و از اینجهت زارع را کافر گویند زیرا دانه و بذر را زیر خاک پنهان میکند چنانچه در قرآن میفرماید كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ «۱» (مانند بارانی که رویانیدن آن زارعین را بشگفت در میآورد) و تکفیر بمعنی احباط، و کفاره نیز بمناسبت این است که معاصی را ستر میکند إِنَّ تَجْتَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ «۲» (اگر از گناهان کبیره که از آنها نهی شده اید اجتناب کنید گناهان صغیره شما را از شما محو میکنیم) و کافر را برای اینکه حق برای او پوشیده و مستور است کافر گفتند، و برای کفر اقسامی است:

۱- کفر از روی جهل و قصور یا تقصیر که از آن بضلالت تعبیر میشود ۲- کفر از روی جحود و انکار چنانچه در قرآن کریم میفرماید وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ «۳» (آیات الهی را انکار نمودند و حال آنکه بآنها یقین داشتند) ۳- کفر از روی نفاق که ظاهرا اظهار ایمان کند ولی باطنا معتقد نباشد ۴- کفر از جهت شک که نسبت بامور اعتقادی شک و تردید و تزلزل داشته باشد ۱- سوره حدید آیه ۱۹

۲- سوره نساء آیه ۳۵

۳- سوره نمل آیه ۱۴

ص: ۲۶۰

۵- کفر نعمت که نعم الهی را در جایی که خدا امر فرموده و برای آن عطا نموده صرف ننماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ «۱» (اگر شکر نعمت مرا بجای آورید نعمت را بر شما زیاد میکنم و اگر کفران نمائید محققاً عذاب من سخت است) ۶- کفر در عمل است که بواسطه ترک واجب و فعل معصیت است چنانچه نسبت بتارک حج میفرماید وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ «۲» (و کسی که کافر شد یعنی حجّ بجا نیورد پس محققاً خداوند بی نیاز از جهانیان است) و در اخبار بر تارک صلوه و زکاه و فاعل بسیاری از معاصی اطلاق کافر شده و در کافی باسناد خود از ابی عمرو زبیدی روایت کرده «۳» که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم مرا از وجوه کفر در کتاب خدای عز و جل خبر ده، حضرت فرمود

«الكفر في كتاب الله على خمسة اوجه فمنها كفر الجحود و الجحود على وجهين و الكفر بترك ما امر الله و كفر البراءة و كفر النعم فإما كفر الجحود فهو الجحود بالربوبية و هو قول من يقول: لا- ربّ و لا- جنّه و لا نار، و هو قول صنّفين من الزنادقه يقال لهم الدهريه و هم الذين يقولون: و ما يهلكنا إلا الدهر و هو دين وضعوه لأنفسهم بالاستحسان على غير تثبت منهم و لا تحقيق لشيء مما يقولون، قال الله عز و جل «إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» أنّ ذلك كما يقولون، و قال، إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی بتوحيد الله تعالى فهذا احد وجوه الكفر، و اما الوجه الاخر من الجحود على معرفه و هو ان يجحد الجاحد و هو يعلم انه الحق (حق خ ل) قد استقرّ عنده و قد قال الله عزّ و جل «و جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا» و قال الله عز و جل «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» فهذا تفسير وجهي الجحود، و الوجه الثالث من الكفر كفر النعم و ذلك قوله تعالى ۱- سورة ابراهيم آيه ۷

۲- سورة آل عمران آيه ۹۲

۳- كتاب الايمان و الكفر باب وجوه الكفر

ص: ۲۶۱

یحکی قول سلیمان علیه السلام «هذا من فضل ربي ليبلوني أ أشكر أم أكفر و من شكر فإنما يشكر لنفسه و من كفر فإن ربي غني كريم» و قال «لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد» و قال فاذكروني أذكركم و اشكروا لي و لا تكفروني» و الوجه الرابع من الكفر ترك ما امر الله عز و جل به و هو قول الله عز و جل «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَـئِـسَـ فِـكُونِـم دِمَاءُكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ» فكفرهم بترك ما امر الله عز و جل به و نسبهم الى الايمان و لم يقبله منهم و لم ينفعهم عنده فقال «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، و الوجه الخامس من الكفر كفر البراءة و ذلك قوله عز و جل يحكى قول ابراهيم عليه السلام «كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء أيداً حتى تؤمنوا بالله و حيداً» يعنى تبرأنا منكم و قال يذكر ابليس و تبريه من اوليائه من الانس يوم القيامة «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ» و قال «إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» يعنى تبرء بعضكم من بعض.

(فرمود کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود و آن بر دو قسم است. و کفر بواسطه ترک اوامر الهی و کفر براءت (بیزاری) و کفر نعم.

اما کفر جحود (قسم اولش) انکار پروردگاری رب العالمین است و آن گفتار کسی است که میگوید پروردگاری نیست و بهشت و دوزخی نیست، و این گفتار دو طایفه از زنادقه است که بآنها دهریه میگویند و همانهايند که میگویند «ما را جز روزگار هلاک نمیکند» و این دینی است که از روی گمان و استحسان برای خود

وضع کرده اند بدون تثبیت و یقین از ایشان و بدون تحقیق نسبت بآنچه میگویند، خداوند میفرماید «اینان نیستند جز اینکه گمان میکنند که مطلب آن طور است که اینان میگویند، و فرمود «بدرستی که کسانی که کافر شدند مساوی است برای ایشان که آنان را بترسانی یا نترسانی، ایمان نمیآورند» یعنی بتوحید خدای متعال ایمان نمیآورند پس این یکی از وجوه کفر است وجه دیگر از کفر جحود انکار کردن با وجود علم و معرفت است، و آن این است که منکر امری را انکار نماید و حال آنکه میدانند آن حق است و نزد او ثابت و محقق شده باشد، و بتحقیق خدای عزّ و جلّ فرمود «و انکار نمودند از جهت کبر و ستم و حال آنکه یقین داشتند» و خدای عزّ و جلّ فرمود «و یهود پیش از ظهور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طلب فتح و پیروزی مینمودند بر کفار (مشرکین مکه و مدینه) پس وقتی که آمد ایشان را آن چیزی را که میشناختند «پیغمبر اسلام و قرآن» بآن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد» پس این بود تفسیر دو وجه از کفر جحود.

وجه سوم از کفر، کفران نعمتهای الهی است و این کفر در قول خدای تعالی است که از سلیمان علیه السلام حکایت میکند «این سلطنتی که مراست از فضل پروردگرم میباشد تا آزمایش کند مرا که آیا شکر میکنم یا کفران مینمایم پس کسی که شکر کند همانا بنفع خود شکر نموده و کسی که کفران نماید محققا پروردگار من بی نیاز و بزرگوار است» و فرمود «البته اگر شکرگزاری کنید نعمت را بر شما زیاد کنم و اگر کفر ورزیدید محققا عذاب من سخت است» و فرمود «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و برای من شکرگزاری نمائید و کفران نعم مرا نکنید» و وجه چهارم از کفر، ترک نمودن چیزهایی است که خداوند بآنها امر فرموده و آن قول خدای عزّ و جلّ است «ای بنی اسرائیل زمانی را یاد کنید که از شما

پیمان گرفتیم که خونریزی نکنید و خودتان را (برادران دینی خود را) از شهرهایتان بیرون نکنید، پس شما بميثاق اقرار کردید و خودتان گواهی دادید، سپس شما بودید که برادران خود را کشتید و گروهی را از دیارتان بیرون نمودید در حالی که علانیه یکدیگر را کمک میکنند بواسطه گناه و تجاوز، و اگر آنان میآمدند نزد شما در حالی که اسیر بودند برای رهایی آنان فدیة میدادید و حال آنکه بیرون نمودن آنان بر شما حرام بود آیا بعض کتاب ایمان می آورید و بعض آن کافر میشوید یعنی لزوم فدیة دادن برای اسیری را که در دست دشمنان شماست قبول دارید و عمل میکنید ولی حرمت آواره نمودن برادران دینی خود را اهمیت نمیدهید و آنان را آواره میکنید» پس خداوند آنان را بواسطه ترک اوامر خود کافر شمرده و آنان را بایمان هم نسبت داده ولی از آنان قبول نموده و نفعی برای آنان نخواهد داشت از اینجهت فرموده «پس نیست جزای کسی که این نوع اعمال را از شما مرتکب شود مگر رسوایی در زندگی دنیا و روز قیامت هم بسخت ترین عذاب بازگشت میکنند و خداوند از آنچه میکنند غافل نیست» و وجه پنجم از کفر، کفر برائت است یعنی بیزاری جستن از عمل کسی و بیان این در قول خدای عزّ و جلّ است که از قول ابراهیم حکایت میکند «کافر شدیم بشما (از شما بیزاری جستیم) و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و بغض ظاهر شد تا وقتی که بخدای یکتا ایمان بیاورید» و خداوند فرمود در حالی که شیطان و بیزاری او را از دوستان انسی در روز قیامت ذکر میکند «بدرستی که من کافر (بیزارم) از اینکه شما مرا پیش از این شریک قرار میدادید» و گفت «همانا جز خدا تنهایی را بمعبودیت گرفتید بواسطه دوستی که میان شما در زندگی دنیا بود سپس در روز قیامت بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری میجویند و برخی از شما برخی دیگر را لعنت میکنند» که کفر در این آیه بمعنی تیرست) و قریب بهمین حدیث را قمی ره در تفسیر خود در ذیل این آیه از ابی عمر و زبیدی

«توضیح»

کفر شجره خبیثه است که ریشه آن عقائد باطله و قامت آن اخلاق رذیله و شاخ و برگ آن معاصی و اعمال سیئه و میوه آن خزی دنیا و عذاب آخرت است چنان که ایمان شجره طیبه است که ریشه آن عقائد حقّه و قامت آن اخلاق حمیده و شاخ و برگ آن اعمال صالحه و میوه آن سعادت دنیا و آخرت و فوز نشأتین میباشد «۱» و چون اموری که متعلق ایمان است از عقائد حقّه و اخلاق حمیده و اعمال صالحه همه واضح و روشن است و فطرت سلیم هر کس کلیات آنها را درک نموده و جزئیات آنها را نیز پس از بیان پیغمبر و امام ادراک میکند و کافر در حقیقت پرده و حجابی جلو عقل خود کشیده که مانع تابش آفتاب حقایق است، و این حجاب یا بواسطه عناد و عصبیت است (کفر جحود) و یا از جهت فریب نفس و غرور زخارف دنیوی است (کفر نعم) یا از جهت متابعت هوای نفس و شیطان است (کفر در عمل) یا بواسطه تقصیر یا قصور در معرفت و تقلید محیط و آباء و اجداد، و یا از جهت جهل مرکب یا بسیط است (ضلالت و نحو آن) و یا از جهات دیگر، و باین وجه اطلاق کفر بر جمیع اقسام آن روشن میشود ۱- در سوره ابراهیم آیه ۲۴ میفرماید أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمِلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (آیا نمیبینی خداوند چگونه مثل میزند کلمه پاکیزه چون درخت نیکویی است که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه های آن در فضا کشیده شده باشد و هر موقعی باذن پروردگار میوه خود را میدهد، چنین خداوند برای مردم مثال میزند تا شاید متذکر شوند، و مثل کلمه پلید چون درخت پلید است که از زمین ریشه کن شده باشد، برای چنین درختی ثبات و قرار نیست) [.....]

و اما کفر بحسب اصطلاح فقهاء که مشمول احکام خاصه است و از زمره اسلام خارج میباشد عبارت است از انکار توحید یا نبوت حضرت ختمی مرتبت و یا انکار یکی از اموری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اگر محقق الصدور از آن حضرت باشد و یا انکار یکی از ضروریات قطعی ضروری دین اسلام است و از اینجهت زنادقه مشرکین یهود نصاری مجوس خوارج نصاب غلات و اهل بدعت همه کافرند

«مقام دوم»

در بیان سایر الفاظ آیه: کلمه ان از حروف مشبّه بالفعل است و نصب با اسم و رفع بخبر میدهد و برای تاکید و تحقیق مدخولش میباشد و نقل شده که انباری بمبرد که یکی از اساتید فن عربیت است گفت من در کلمات عرب حروف زائد می بینم، گاهی میگویند زید قائم، گاهی ان زیدا قائم و گاهی ان زیدا لقائم، مبرد جواب داد معانی بواسطه همین زیادتها مختلف میشود چه آنکه جمله اول اخبار است و جمله دوم جواب از سؤال مقدر است و جمله سوم جواب و رد انکار منکر است بنا بر این در آیه شریفه در مقام جواب سائل است، چون در آیات قبل حال متقین را بیان فرموده کان سائل میپرسد حال کفار چگونه است؟ میفرماید ان الذین کفروا الایه و کلمه الذین موصول جمع مذکر است و بعضی گفته اند تعریف موصول بواسطه الف و لام عهد است و اکثر بر اینند که تعریف موصولات بجمله صله آنها است، و در هر صورت مراد از الذین کفروا در این آیه کفار مکّه مانند ابو جهل و ابولهب و ولید بن مغیره و امثال اینهاست که انذار در آنها تاثیری نداشت و یا مطلق کفاری که بر کفر مصمم و ثابت و راسخند، و نمیشود مراد جمیع کفار باشد زیرا بطور قطع انذار در بسیار آنها تأثیر داشته و کثیری از آنها بشرف اسلام مشرف شده

و میشوند، و اگر چنین باشد اصل بعثت و انذار لغو میشود و سواء بمعنی مستوی و مساوی یعنی برابر بودن و همانند بودن دو چیز با یکدیگر است چنانچه در آیه شریفه میفرماید سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ «۱» (مساوی است در مسجد الحرام کسی که آنجا مقیم باشد یا از بادیه بیاید) و نیز میفرماید تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ «۲» (بیایید بگفتاری بگرویم که میان ما و شما مساوی است) و سواء در آیه مرفوع است بر اینکه خبر مقدم است و اُنذرتهم ام لم تنذرهم در جای مبتداء است و جمله مبتدا و خبر خبر آن است و موصول در محلّ نصب و اسم آن است و تقدیر کلام چنین است «انّ الکفّار انذارک ایّاهم و عدم انذارک سیّان علیهم» و همزه برای استفهام و ام برای عطف بر استفهام است ولی در اینجا از معنی استفهام عاری و برای تأکید معنی سواء است و انذار بمعنی تخویف و توعید بر عذاب و مضارّ و عقوبات کفر و معاصی است چنانچه بشارت و تبشیر اخبار از ثواب و منافع و فوائد اعمال صالحه است و گاهی بعنایت و مجاز بشارت در مورد انذار استعمال میشود مانند آیه شریفه فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۳» و بشارت و انذار از وظائف مهمّه انبیاء و پیغمبران الهی است چنانچه در آیه شریفه میفرماید رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ «۴» (فرستادیم پیغمبران را در حالی که بشارت بثواب و انذار از عقاب مینمودند) و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم میفرماید اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا «۵» (ما ترا فرستادیم در حالی که گواه بر اعمال مردم و بشارت دهنده و بیم کننده ای) و در این آیه تنها انذار را ذکر فرمود زیرا ادخل در زجر و منع است و کسی که ۱- سوره حج آیه ۲۵

۲- سوره آل عمران آیه ۳۷

۳- سوره آل عمران آیه ۲۰

۴- سوره نساء آیه ۱۶۳

۵- سوره احزاب آیه ۴۴

ص: ۲۶۷

انذار در حق او تأثیر نداشته باشد بطریق اولی تبشیر بحال او اثر نبخشد زیرا بحکم عقل دفع ضرر اولی و ارجح از جلب نفع است و وجه عدم تأثیر انذار نسبت باین قبیل کفار از جهت ختم و طبع قلب و سیاهی و قساوت آن و کوری و کری باطن است چنانچه در آیات بعد از این آیه ذکر میفرماید

(مقام سوم)

اشاره

در بطلان جبر و تفویض: طایفه از عامه بنام اشاعره از این آیه و آیات بعد از آن و ظاهر بعضی از آیات دیگر مانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «۱» و آیه شریفه وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «۲» و آیه شریفه إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا «۳» و غیر اینها از آیات دیگر، استدلال کرده اند بر اینکه فعل عبد مستند بخداست و بنده بیش از آلت فعل در دست پروردگار نیست و خداست که انسان را الجاء بقبول ایمان یا کفر میکند و روی این اصل تکلیف بمحال را نیز جائز میدانند، و بعلاوه، در این آیه گفته اند که خداوند خبر داده که اینها ایمان نمی آورند و اگر ایمان بیاورند لازم آید که اخبار خدا کذب و علم او جهل شود و عدلیه (امامیه و معتزله) جواب داده اند که اولاً- این آیات در مقام ذمّ و ۱- سوره یس آیه ۶ (بتحقیق کلمه عذاب بر بیشتر اینان راست آمد پس اینان ایمان نخواهند آورد)

۲- سوره یوسف آیه ۱۰۳ (بیشتر مردم مؤمن نیستند هر چند تو بر دعوت آنان حریص باشی)

۳- سوره کهف آیه ۵۵ (ما بر دلهای ایشان «بواسطه کردارشان» حجابها قرار دادیم که نفهمند و در گوشهای آنها ثقل و اگر آنان را بطرف هدایت دعوت کنی هرگز قبول هدایت نخواهند کرد)

ص: ۲۶۸

تقیح کفار است و اگر قبول کفر در اختیار و قدرت آنها نبود مورد ذم و تقبیح قرار نمیگرفتند، و ثانياً آیات بسیاری از قرآن بر امکان ایمان دلالت دارد مانند «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ» (۱) (چه چیز مردم را مانع شد از اینکه ایمان بیاورند موقعی که هدایت برای ایشان آمد) و آیه شریفه خطاب بابل‌س ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ (۲) (چه چیز ترا مانع شد از اینکه سجده کنی نسبت بآنموجودی که من بدو دست خود آفریدم) و ثالثاً خداوند در قرآن کریم کفار و فساق را بتمامیت حجت الزام نموده مانند آیه شریفه لئن لا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (۳) (برای اینکه بعد از فرستادن پیغمبران برای مردم بر خدا حجتی نباشد) و آیه شریفه لو انا اهلكناهم بعداب من قبله لقالوا ربنا لو لا ارسلت إلينا رسولا فنتبع آياتك من قبل أن نذل ونخزي (۴) (و اگر ما ایشان را پیش از آمدن بیانات بواسطه عذاب هلاک مینمودیم هر آینه میگفتند چرا پیغمبر برای ما نفرستادی تا آیات ترا متابعت کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم) و اگر قبول ایمان برای کفار امکان نداشت و ملجأ و مضطرّ بکفر بودند این خود اقوی حجت و عذر آنها بود و غیر اینها از وجوه دیگر که در جواب آنها گفته اند ولی معتزله که طائفه دیگر از عامه اند از جهت دیگر بخطا رفته و بنده را مستقل در افعال خود دانسته و اراده خدا را در افعال عباد مدخلیت نداده و باصطلاح قائل بتفویض شده اند و ما شمه از معایب عقیده این دو طائفه را متذکر شده و مذهب حق را که امر بین الامرین باشد ذکر مینمائیم ۱- سوره اسراء آیه ۹۶

۲- سوره ص آیه ۷۵

۳- سوره نساء آیه ۱۶۳

۴- سوره طه آیه ۱۳۴

ص: ۲۶۹

لازمه اعتقاد بجبر و الجاء بنده گان در افعال خود، انکار عدل و انکار حسن و قبح عقلی، و لغو بودن بعثت انبیاء و جعل تکلیف، و صحیح بودن عقاب مطیع و ثواب عاصی و فرق و تفاوت نبودن بین آنها و غیر آن از لوازم دیگر است، و اخبار در مذمت این طائفه بسیار است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«لعن الله القدریه»

پرسیدند قدریه چه کسانی هستند؟ فرمود

«فته قدر علیهم المعاصی و عذبهم علیها»

(گروهی هستند که گمان میکنند خداوند معصیتها را بر آنان مقدر نموده و آنان را بر آنها عذاب میکند) «۱» و نیز روایت شده که خدمت آن حضرت عرض کردند قومی هستند که با مادران و خواهران خود نزدیک میشوند و اگر از آنها علت آن را بپرسی میگویند خدا مقدر فرموده و چنین خواسته است، حضرت فرمود

«سیکون فی امتی اقوام یقولون مثل مقاتلهم اولئک مجوس امتی»

(در امت من گروهی خواهند بود که مثل گفتار آنها را میگویند، اینان مجوس امت منند) «۲» و از جابر (رض) روایت شده که درباره آنها گفت

«الراد علیهم کالشاهر سیفه فی سبیل الله»

(کسی که قول آنها را رد کند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده) «۳» و روایت شده که ابو حنیفه از حضرت کاظم علیه السلام پرسید معصیت از کیست حضرت فرمود

«لا- بد ان یكون المعصیه من العبد او من الله او منهما جميعا فان كانت من الله فهو اعدل و انصف ان یظلم عبده الضعیف و یؤاخذه بما لم یفعله، و ان كانت منهما فهو شریکه و القوی اولی بانصاف عبده الضعیف، و ان كانت المعصیه من العبد وحده فعليه وقع الامر و الیه توجه النهی و له حق الثواب و العقاب و وجبت له الجنة و النار» «۴» ۱- ۲- کفایه الموحدین مبحث عدل

۳- ۴- بحار الانوار مجلد سوم ص ۲۵ [.....]

(ناچار باید معصیت یا از بنده یا از خدا یا از هر دو با هم باشد، پس اگر معصیت از خدا باشد، او عادلتر و منصف تر از اینست که بنده ضعیف را ستم نماید و مؤاخذه کند بکاری که او بجای نیاورده، و اگر معصیت از هر دو باشد پس خدا شریک بنده بوده و قوی اولیتر است بانصاف از بنده ضعیفش، و اگر معصیت تنها از بنده است پس امر و نهی متوجه او و ثواب و عقاب سزاوار او و بهشت یا دوزخ برای او واجب خواهد بود) «۱» و روایت شده که حجاج بن یوسف، بحسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و عامر شعبی نوشت که آنچه راجع بقضا و قدر نزد ایشان است و بآنها رسیده یادآور شوند، هر کدام در جواب کلامی که از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده بودند نوشتند، حسن بصری این جمله را در جواب نوشت «أ تظن أن الذي نهاك دهاك انما دهاك اسفلك و اعلاك و الله بريء من ذاك» آیا گمان میبری که خدایی که ترا از معصیت نهی نموده ترا بمنکر واداشته جز این نیست که ترا عضو پائین و عضو بالایت (کنایه از فرج و شکم) بمنکر و معصیت واداشته و خدا منزّه و پاک از این عمل است و عمرو در جواب نوشت «لو كان الوزر في الاصل محتوما كان الوزر في القصاص مظلوما» (اگر گناه در نهاد و سرشت هر کس محتوم بود، گناهکار در مورد قصاص مظلوم بود) و واصل در جواب نوشت «أ يدلک علی الطريق و يأخذ علیک المضیق» (آیا ترا براه دلالت میکند و در تنگ راه ترا میگیرد) ۱- این مضمون را بعض شعراء بنظم درآورده اند

لم تخل افعالنا اللاتی تلام بها احدی ثلاث خصال حین نأتیها

اما تفرد بارینا بصنعتها فیسقط اللوم عنا حین نشیها

او کان یشرکنا فینا فیلحقه ما سوف یلحقنا من لائم فیها

او لم یکن لالهی فی جنایتها ذنب فما ذنب الا ذنب جانیها

و شعبی در جواب نوشت «كَلَّمَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَ كَلَّمَا حَمَدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ» (۱) (هر چه را از آن طلب مغفرت میکنی از تو است و هر چه خدا را بر آن بستایی از خداست) و روایت شده که مردی از حضرت صادق علیه السلام از قضا و قدر پرسید حضرت فرمود

«ما استطعت ان تلوم العبد عليه فهو فعله و ما لم تستطع ان تلوم العبد فهو فعل الله، يقول الله للعبد لم عصيت، لم فسقت، لم شربت الخمر، لم زنيت فهو فعل العبد و لا يقول لم مرضت لم قصرت لم ابضضت لم اسوددت لانه فعل الله للعبد» (۲)

(آنچه که میتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی، آن فعل بنده است و آنچه نمیتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی، فعل خداست خدا بنده میگوید چرا نافرمانی کردی، چرا فاسق شدی، چرا شرب خمر نمودی، چرا زنا کردی، پس اینها فعل بنده است، ولی نمیگوید چرا مریض شدی چرا کوتاه شدی، چرا سفید شدی، چرا سیاه شدی برای اینکه اینها فعل خدای تعالی نسبت به بنده است)

(معایبی که لازمه عقیده تفویض است)

لازمه عقیده بتفویض و مستقل دانستن بنده در کارهای خود، توهین در سلطنت حق و تشریک عبد در افعال با خدا و عدم احتیاج بنده بحول و قوه الهی و ترک طلب اعانت و توفیق و تأیید از او است و آیات بسیاری از قرآن و اخبار متظافره بر رد این عقیده وارد شده در سوره فاتحه میفرماید إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و حال آنکه اگر بنده مستقل بود احتیاج باستعانت نداشت و نیز میفرماید كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَاحِبٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطِرٌّ (۳) (آنچه میکنند در کتب الهی ثبت است و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده) ۱- ۲- بحار الانوار مجلد سوم ص ۲۵

۳- سوره قمر آیه ۵۲-۵۳

ص: ۲۷۲

و نیز میفرماید لا رَطْبٌ وَ لا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «۱» (هیچ تر و خشکی نیست جز اینکه در کتاب مبین است) و نیز میفرماید يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «۲» (میخواهند بدهانهایشان نور خدا را خاموش کنند، و خدا نور خود را تمام و کامل میکند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند) و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود

«اعلموا علما یقینا لم يجعل للعبد و ان عظمت حیلته و قویت مکیدته و اشتدت طلبته اکثر ممّا سمی له فی الذکر الحکیم» «۳»

(بعلم یقین بدانید بیش از آنچه در قرآن معین شده از برای بنده قرار داده نشده هر چند چاره اندیشی او عظیم و مکر او قوی و حس طلب او شدید باشد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«ما من قبض و لا بسط الا و له فيه قبض او بسط و ما امر الله به او نهی عنه الا و فيه له جل و علا ابتلاء و قضاء» «۴»

(هیچ بستن و گشودنی نیست جز اینکه در آن برای خدا قبض و بسطی است و بچیزی خدا امر نکرده و از چیزی نهی نفرموده جز اینکه برای خدای جل و علا- در آن آزمایش و امتحان بنده و جاری شدن قضای او است) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«لا یكون شیئی فی الارض و لا فی السماء الا بهذه الخصال السبع، بمشیئه و اراده و قضاء و قدر و اذن و کتاب و اجل، فمن زعم انه یقدر علی نقص واحده فقد کفر» «۵»

(هیچ چیزی در زمین و آسمان موجود نمیشود جز بواسطه این هفت چیز، مشیئت و اراده و قضاء و قدر و اذن و کتاب و اجل- سوره انعام آیه ۹ وجه دلالت این آیه بر بطلان تفویض اینست که هیچ امری نیست مگر آنکه دست تقدیر در کتاب مبین ثبت فرموده و تا تقدیر او نباشد تحقق پذیر نیست

۲- سوره الصف آیه ۸

۳- کافی مجلد اول ص ۱۵۲، از آنچه در ذکر حکیم یعنی قرآن معین شده اشاره بهمان تقدیر و مشیئت است

۴- کافی مجلد اول ص ۱۵۲

۵- کافی مجلد اول

ص: ۲۷۳

و اجل، پس کسی که گمان کند قادر بر کم کردن یکی از اینهاست کافر است) «۱»

(بیان امر بین الامرین)

افعالی که از حق تبارک و تعالی صادر میشود دو نوع است: یک نوع بدون توسط اسباب و وسائط است مانند ابداعات و ایجادیات اولیه، و نوع دیگر بتوسط اسباب است و این قسم اخیر بر دو قسم است: یک قسم از آن اختیار عبد در آن مدخلیت ندارد مانند خلق مادیات و رزق، اماته، احیاء و امثال اینها و قسم دیگر اختیار عبد در آن مدخلیت دارد و این قسم است که مورد بحث است و از آن بافعال عباد تعبیر میشود و فعلی که از عبد صادر میشود مستند بیک سلسله اسبابی است که در طول یکدیگر قرار گرفته و از آن جمله اختیار بنده است و هر گاه فعل را نسبت بتمام آن اسباب بسنجیم ضروری الوقوع، و اگر نسبت بیک بیک آن بسنجیم ممکن الوقوع است و باصطلاح اگر علت تامه فعل موجود شود فعل موجود خواهد شد زیرا انفکاک معلول از علت تامه اش محال است ولی اگر بعض اجزاء علت موجود شود وجود فعل ضروری نیست بنا بر این می گوئیم خداوند به بنده قدرت و اراده و اختیار داده، و خواسته است که بندگان افعال را با وجود شرایط خارجی از مکان و زمان و ماده و نحو اینها و شرایط داخلی خطور قلبی و شوق مؤکد و نحو اینها از روی اختیار انجام دهند، پس خداوند اراده فرموده که فلان فعل بواسطه این اسباب و وسائل تحقق یابد و البته تا تمام آن اسباب تحقق نیابد، که از آن جمله اختیار عبد است، آن فعل محقق ۱- مراد از مشیت ایجاد است که امر ربطیست بین موجد بکسر و موجد بفتح و باصطلاح حکما تعبیر بوجود منبسط میکنند و مراد از اراده علم بصلاح فعل است که منشأ ایجاد میشود و مراد از قضاء حکم الهی است بوجود شیئی مثل کلمه کن و قدر انداز گرفتن که هر چه بجای خود موجود و بمقدار صلاح محقق میشود و اذن ترخیص در وجود است و رهایی آن و کتاب ثبت در لوح محفوظ و اجل مدت وجود است

نخواهد شد، پس چون اختیار عبد یکی از اسباب وقوع فعل است، فعل مستند به بنده می‌باشد، و چون سایر اسباب و وسائط آن در اختیار او نیست بلکه قدرت و اختیارش هم بدست حق و در تحت قدرت اوست از اینجهت استقلال در فعل ندارد بنا بر این نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است بین این دو امر، زیرا معطی قدرت و اختیار بیننده، اوست که قادر بسلب اختیار هم می‌باشد چه آنکه ممکن چنانچه در حدوث محتاج بعلت است در بقاء نیز محتاج بعلت می‌باشد و اما علم ازلی حق بصدور فعل از بنده آنهم باعث سلب اختیار نمیشود، برای اینکه اولاً اگر علم ازلی موجب سلب اختیار شود لازم آید انقلاب علم بجهدل زیرا علم ازلی تعلق گرفته به اینکه این فعل از روی اختیار از بنده صادر شود پس اگر بدون اختیار صادر شود خلاف علم خواهد بود و ثانیاً چون بنده چنین فعلی را انجام خواهد داد خدا میداند نه اینکه چون خدا میداند بنده لا بد این فعل را انجام خواهد داد و باصطلاح علم ازلی علت عصیان نخواهد بود بلکه علت عصیان سوء اختیار عبد است و همچنین است قضا و قدر و اراده و مشیت حق که اینها نیز بر این تعلق گرفته که فعل از روی اختیار از بنده صادر شود بیانی که ذکر شد، و توضیح کلام زائد بر این مقدار در مبحث عدل در کلم الطیب داده ایم بآنجا مراجعه شود «۱» ۱- مجلد اول ص ۱۳۷-۱۵۳

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

(خداوند بر دلها و گوشهای ایشان «بواسطه اعمالشان» مهر زده و بر چشمهای ایشان پرده است و برای آنان عذاب بزرگی است) ختم بمعنی شد و محکم بستن است چنانچه در مجمع است و از اینمعنی است ختم باب بمسما یعنی میخ کوب نمودن در برای اینکه کسی داخل نشود و ختم کتاب و کاغذ بلاک و موم برای اینکه باز نشود و مراد از ختم قلب اینست که بواسطه اعمال ناشایسته و ملکات رذیله کان در قلب بسته شده و دیگر معارف حقّه و ایمان و اخلاق فاضله و مواعظ و نصایح در آن وارد نمیشود و کلمه علی که برای استعلاء است استیلاء و احاطه ختم را بر تمام اطراف و جوانب قلب افاده میدهد و جمع قلوب برای افراد است و گر نه هر فردی یک قلب بیشتر ندارد و اصل قلب در لغت بمعنی جسم صنوبری است که در طرف چپ سینه قرار داده شده و منشأ روح بخاری در انسان و حیوان است ولی مراد از قلب در آیات قرآنی آن جوهر ملکوتی است که مجرّد از ماده و صورت است که از آن بعقل و روح انسانی و نفس ناطقه تعبیر میکنند و اطلاق قلب بر روح انسانی یا باعتبار اینست که مرکز ادراکات انسان و محل توجه روح، قلب است چنانچه بلاغی ره در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن این مطلب را عنوان فرموده و بر قول مشهور علمای طبیعی که مرکز ادراکات را مغز میدانند اعتراض نموده و ادله بر این مطلب اقامه فرموده است و یا از قبیل استعاره و تشبیه معقول بمحسوس و مجرد بمادی است چنانچه در سمع و بصر و اصم و ابکم و اعمی این عنایت بوده است و علی سمعهم عطف بر علی قلوبهم است یعنی ختم الله علی سمعهم، و باصطلاح

عطف مفرد بر مفرد است بر خلاف و علی ابصارهم که خبر مقدم برای غشاوه میباشد و جمله علی ابصارهم غشاوه، عطف بر جمله مقدم است و باصطلاح عطف جمله بر جمله است و از همین جهت «علی سمعهم» بر «علی ابصارهم» مقدم شده چه کلمه اولی جزو جمله اولی، و کلمه ثانیه جزو جمله دوم است و اینکه بعضی از مفسرین توهم کرده اند که علی ابصارهم معطوف بر علی سمعهم بوده از قبیل عطف خبر بر خبر درست نیست و روی این توهم و جوهی برای تقدیم سمع بر بصر ذکر کرده اند که «لا یسمن و لا یغنی من جوع است» برای اینکه اولاً نظیر این آیه در سوره جائیه هست و در آنجا نسبت ختم را بسمع و نسبت غشاوه را ببصر داده میفرماید وَ خَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصِيرِهِ غِشَاوَةً «۱» و ثانیاً مناسب با سمع همان ختم است چنانچه مناسب با بصر غشاوه میباشد، و شاید نکته اینکه قلوب و ابصار را جمع آورده و سمع را مفرد این باشد که قلب و بصر آلت ادراک و رؤیت است بر خلاف سمع که اصل آن مصدر و بمعنی شنیدن و اجابت نمودن است و آلت سمع اذن است و لذا در آیه دیگر آن را نیز جمع استعمال فرموده فی آذَانِهِمْ وَقَرَّ «۲» و ختم سمع کنایه از عدم استماع مواعظ و نصایح و تأثیر نمودن در آنهاست و مراد از عدم استماع عدم قبول و اجابت میباشد، و مقصود از غشاوه بودن بر ابصار عبرت نگرفتن از صنایع و آیات الهی و کور کورانه از آنها گذشتن است و مراد از سمع و بصر گوش و چشم باطن است نه ظاهر چنانچه اخبار بر آن ناطق است، در تفسیر صافی «۳» از توحید و خصال صدوق ره از حضرت سجاد علیه السلام ۱- آیه ۲۲

۲- سوره فصلت آیه ۴۴

۳- در ذیل تفسیر آیه فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سوره حج آیه ۴۶

ص: ۲۷۷

أَنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ عَيْنٍ يُبْصِرُ بِهِنَّ أَمْرَ دِينِهِ وَدُنْيَاةً وَعَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَنْ يَفْتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَابْصُرْ بِهِمَا الْغَيْبَ وَ أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ»

بدرستی که برای بنده چهار چشم است، با دو چشم امور دین و دنیای خود را می بیند و با دو چشم امر آخرت را مشاهده میکند پس هر گاه خدا اراده خیر نسبت به بنده اش نماید دو چشم دلش را باز کند پس امور غیبی و امر آخرت را بواسطه آن به بیند، و هر گاه غیر خیر «شرّ» نسبت به بنده اراده کند دلش را بآنچه در اوست واگذارد) و نیز از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود

«أَمَّا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْعَيْنِ عَيْنَانِ فِي الرَّأْسِ وَ عَيْنَانِ فِي الْقَلْبِ الْا وَ أَنَّ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ كَذَلِكَ أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ»

(همانا شیعیان ما دارنده گان چهار چشمند، دو چشم در سر و دو چشم در دل آگاه باشید که همه بندگان چنینند ولی خدای عزّ و جلّ چشمهای باطن شما شیعیان را باز کرده و چشمهای باطن آنان را کور نموده) و بعضی از محققین را در این مقام تحقیقی است و حاصلش اینست که برای انسان سه قلب است، قلب صنوبری جسمانی و قلب مثالی «صورت بدون ماده» که متعلق بدن مثالی است و در باطن همین بدن است و در عالم برزخ روح انسانی بآن تعلق میگیرد، و دلیل بر آن رؤیاهای صادقه است که جزو اضغاث احلام و خیالات نفسانیه نباشد و این قلب مثالی در بدن مثالی است که دارای گوش و چشم و زبان و سایر اعضاء مثالی میباشد و مراد از سمع و بصر و قلب در آیات قرآنی این سمع و قلب مثالی است نه روح مجرد انسانی که از آن بعقل تعبیر میشود «انتهی» ولی ما در عین اینکه عالم مثال را قائلیم و ادله بر طبق آن داریم دلیلی بر این نداریم که رؤیای صادقه مستند بدن مثالی باشد بلکه راجع بسیر روح انسانی در عوالم ما فوق این عالم طبیعت میباشد و چشم و گوش باطن راجع بهمان روح انسانی است که

در عین تجرد جامع جمیع شئون وجودی میباشد، و الله العالم بحقایق الامور

(وجه استناد ختم بخداوند چیست؟)

اشاعره روی اصول فاسد خود گفتند خداوند در دل‌های کفار خلق کفر نموده و طابع و مهر کفر بر آنها زده و از اینجهت نمیتواند ایمان بیاورند و معتزله در بیان این استناد وجوهی گفته اند:

۱- ختم حقیقه و اولاً و بالذات مستند بعبد است و نسبتش بخداوند بواسطه خلق قدرت در بنده است و در اضافه اذنی مناسبت کافی است ۲- فعل عصیان و طغیان مستند بعبد است ولی چون اسباب عصیان و طغیان از خلق شهوت و غضب و سایر اسباب و وسائل آن مستند بحق است لذا باو استناد داده میشود ۳- اینکه ختم بمعنی مهر و علامت است و چون اینان بواسطه توغل در عصیان و کفر دیگر قبول ایمان نمیکند خداوند بر دل‌های ایشان علامت نهاده تا فرشتگان آنان را بشناسند و برای ایشان استغفار نکنند و تحقیق در این مقام بنا بر آنچه مستفاد از آیات و اخبار می شود اینست که عقوبات کفر و معاصی بر دو دسته اند بعضی در آخرت است که عبارت از انواع عذابهایی است که آیات قرآن و اخبار قطعیه بآنها تصریح دارد و بعضی در دنیاست مانند بسیاری از مصائب و بلیاتی که بر انسان وارد میشود و همچنین سدّ ابواب رحمت و منع از اجابت دعا و سلب توفیق و نزع حلاوت مناجات و ذکر حق، و تغییر نعمت و استیلاء شیطان و قساوت قلب و غیر اینها، و از جمله این عقوبات ختم قلب است که ابواب رحمت بر قلب مسدود میشود و ملائکه داخل نمیشوند و این ختم قلب هم علت تامه بر ادامه کفر و معصیت نیست تا سلب اختیار و تکلیف بما لا یطاق لازم آید بلکه بنحو اقتضاء است که برای آنان بسیار مشکل و دشوار است دست از کفر و معاصی بردارند و بسوی ایمان گرد آیند و بر طبق این معنی

اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده:

ابن بابویه ره باسناد خود از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود (هنگامی که از تفسیر این آیه از آن حضرت سؤال شد) الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقبه علی کفرهم کما قال الله عز و جل طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۱» (ختم همان مهر زدن بر دل کافران است از جهت عقوبت بر کفرشان چنانچه خدای عزّ و جلّ میفرماید خداوند بر دل‌های ایشان مهر زده بواسطه کفرشان پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی از ایشان) و همین استثناء در آیه دلیل بر اینست که ختم و طبع علت تامه بر عدم ایمان نیست چه اگر مانع ایمان بود قابل استثناء نبود و از توحید صدوق ره باسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا ارَادَ بَعْدَ خَيْرِ نَكْتٍ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَلَّ بِهٖ مَلَكًا يَسُدُّهٖ، وَ إِذَا ارَادَ بَعْدَ سُوءِ نَكْتٍ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ سُوءًا وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَلَّ بِهٖ شَيْطَانًا يَضِلُّهٗ» «۲»

(بدرستی که خدای تعالی هر گاه نسبت ببنده اش اراده خیر نماید در دلش نشانه از نور میزند و گوشهای دلش را باز میکند و فرشته ای را بر او موکل میسازد که او را تایید نموده و براه راست وادارد، و هر گاه نسبت ببنده ای اراده سوء کند در دلش نقطه سیاهی میزند و گوشهای دلش را مسدود نماید و شیطانی را بر او موکل کند که او را گمراه نماید) سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند (در بعض نسخ بجای نکت، یکتب ضبط شده است) و شیخ صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر حدیث و آیه فرموده «همانا خدا به بنده اش اراده سوء می نماید برای گناهی که مرتکب شده پس مستوجب شده که بر دلش مهر زده شود و شیطانی بر او موکل شود که او را گمراه کند و این امور در باره او نمیشود مگر بواسطه استحقاق، و بتحقیق خدای عزّ و جلّ موکل میسازد برای بنده اش (که اراده خیر نسبت باو کند) فرشته را که وی را تسدید و تأیید کند ۱- سوره نساء آیه ۱۵۴ [.....]

۲- جامع السعادات

ص: ۲۸۰

بواسطه استحقاق یا تفضّل) و سپس استشهاد نموده بآیه یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ «۱» (و آیه وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ «۲» (و کسی که از یاد خداوند رحمن اعراض کند، شیطانی را برای او مقدر می کنیم که قرین او باشد) و از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان آیه روایت شده که فرمود

سبق فی علمه انهم لا- يؤمنون فحتم علی قلوبهم و سمعهم لیوافق قضائه علیهم علمه فیهم الا تسمع الی قوله تعالی و لو علم الله فیهم خیرا لا سمعهم «۳»

(در علم خدا گذشته که اینان ایمان نمی آورند پس در دل‌های ایشان و گوش‌شان مهر زده برای اینکه قضای الهی بر ایشان با علم او درباره ایشان موافقت کند، آیا قول خدای تعالی را نشنیدی که فرمود (اگر خداوند خیری در ایشان میدانست آنان را شنوا میگردانید) و بالجمله ختم و طبع قلب و سمع و غشاوت بصر از امراض قلبی و قابل معالجه است و در علم اخلاق سه طریق برای معالجه آن ذکر کرده اند:

۱- ذکر خدا قلبا و لسانا، چنانچه در آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «۴» ابصار و بینایی دل را متفرغ بر ذکر خدا نموده و در آیه سابق الذکر نیز تسلط شیطان را مولد اعراض از ذکر حق شمرده و البته اگر متوجه و متذکر حق شود تسلط شیطان بر او، قطع گردد ۲- سدّ ابواب شیطان بر قلب از شهوت و غضب و متابعت هوای نفس و حبّ دنیا و حرص و حسد و حقد و عداوت و عجب و کبر و طمع و بخل و عصبیت و سوء ظن بخالق و خلق و غیر اینها از اخلاق رذیله که همه آنها ابواب شیطان است ۳- آراستن دل را باضداد این صفات از تقوی و ورع و اخلاص و محبت و غیر اینها از اخلاق فاضله که مانع تسلط شیطان است چنانچه میفرماید ۱- سوره بقره آیه ۹۹

۲- سوره زخرف آیه ۳۵

۳- تفسیر مجمع البیان

۴- سوره اعراف آیه ۲۰۰

ص: ۲۸۱

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ «۱» و از قول شیطان میفرماید فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «۲» «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» کلام در بیان این آیه در سه مقام ذکر میشود:

«مقام اول»

در شرح الفاظ آن: این جمله عطف بر جمله قبل است «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» و همین دلیل بر این است که ختم بر دل و گوش و غشاوه بصرهم یک نوع از عذاب است جز اینکه آنها عذاب دنیوی کفار است و عذاب عظیم عذاب اخروی آنهاست، و کلمه لام در لهم برای اختصاص و متعلق بعامل مقدر است یعنی کان لهم، یا ثابت لهم، و لهم خبر مقدم برای عذاب است و این تقدیم خبر افاده حصر میکند بنا بر این معنی چنین میشود «عذاب عظیم مختص و منحصر باین طایفه است که انذار در آنها تأثیر ندارد» و توهّم اینکه لام برای نفع است و مناسب در مقام تعبیر بعلی است توهّم فاسدی است زیرا این تعبیر راجع بالفاظیست که تاب هر دو معنی (نفع و ضرر) را داشته باشد مانند فعل دعا که اگر بلام متعدی شود افاده دعا و طلب خیر، و اگر بعلی متعدی شود افاده نفرین میکند ولی جایی که چنین احتمالی در میان نباشد تعبیر بلام در مورد ضرر و تعبیر بعلی در مورد نفع مانعی ندارد مانند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» بلکه در اینمورد تعبیر بعلی از جهت افاده احاطه بهتر است و همچنین در جمله «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» اختصاص ارجح است.

و عذاب مانند نکال بمعنی شکنجه است و آتش و انواع و انحاء عقوبات و شکنجه ها را شامل میشود و عظیم صفت چیزی است که نتوان توصیف و ادراک نمود و هر جا در قرآن ۱- سوره حجر آیه ۴۲

۲- سوره ص آیه ۸۳

ص: ۲۸۲

باین لفظ تعبیر شود این معنی بوجهی استفاده میشود مانند **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** «۱» که عظمت خلق پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ از جهت اینست که بنده گان نمیتوانند کنه و غایت آن را درک کنند و مانند کلام هدهد وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ «۲» که عظمت تخت بلقیس از اینجهت بود که هدهد نمیتوانست توصیف کند و مانند **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ** «۳» و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود

إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَىٰ صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ الْخَبِرُ

«۴» بدرستی که خداوند بزرگ و بلند مرتبه است که بنده گان قدرت بر توصیف او ندارند و بکنه عظمت او نمیرسند)

«مقام دوم»

اشاره

در اثبات اصل عذاب و خلود و تسرمد آن: عذاب در قیامت از ضروریات دین اسلام و ادله اربعه (کتاب، اخبار متواتره، عقل، اجماع) بر طبق آن قائم است اما کتاب، متجاوز از صد آیه در قرآن درباره عذاب آخرت و بعض خصوصیات آن نازل شده که بطور فهرست بقسمتی از آنها اشاره میشود:

إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ «۵» (بدرستی که دوزخ وعده گاه همه ایشان است، برای جهنم هفت در است که برای هر دری قسمتی از ایشان اختصاص داده شده) إِنَّ لِمَدْيَنَ أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا وَ طَعَامًا ذَا غُصْبَةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا «۶» (همانا نزد ما قیدهای گران و دوزخ و طعام گلوگیر و عذاب دردناک است) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ «۷» (خزنه جهنم را بگویند این کسی را که نامه اش بدست چپش داده ۱- سوره قلم آیه ۴)

۲- سوره نمل آیه ۲۳

۳- سوره النمل آیه ۲۶

۴- توحید صدوق ره

۵- سوره حجر آیه ۴۴

۶- سوره مزمل آیه ۱۳

۷- سوره الحاقه آیه ۳۱ [.....]

شده او را در غل و زنجیر کنید و سپس در دوزخ او را بیندازید و بسوزانید) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتُمْ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَا تَكُونُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ «۱» (سپس شما ای گروه گمراهان و تکذیب کنندگان هر آینه از درخت زقوم میخورید و از آن شکمها را پر میکنید) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْمَآئِمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ «۲» (بدرستی که درخت زقوم خوراک گناهکار است مانند روی گداخته در شکمها میجوشد مانند جوشیدن آب گرم) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلِينَ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ «۳» (پس برای کسی که نامه اش بدست چپش داده شده در آن روز خویشی که او را حمایت کند نیست و خوراکی هم برای او نیست مگر غساله و صدید و چرکی اهل آتش، از این طعام نمیخورند مگر گناهکاران) لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ «۴» (برای آنان آشامیدنی از آب گرم و عذاب دردناک است) كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ «۵» (آیا اهل تقوی در بهشتهایی هستند مانند کسانی اند که جاودان در آتش میباشند و آشامیده میشوند از آب حارّ پس روده های آنان را پاره پاره میکند) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ «۶» (از پی این جبار عنید آتش دوزخ است و آشامانیده میشود آبی که از چرک و خون دوزخیان است، فرو میریزد آن را و حال آنکه نزدیک نیست که گوارا باشد او را، و مرگ از هر جهتی او را میآید و حال آنکه نمی میرد و از پس او عذاب سخت است) ۱- سوره الواقعة آیه ۵۳

۲- سوره دخان آیه ۴۳

۳- سوره الحاقه آیه ۵۳

۴- سوره انعام آیه ۶۹

۵- سوره محمد آیه ۲۶

۶- سوره ابراهیم آیه ۱۹

ص: ۲۸۴

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا بِهَمِّ سِيرَادِهَا وَإِنْ يَسْتَوِيحُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا «۱»
 (بدرستی که برای ستمکاران آتش آماده کرده ایم که خیمه های آن برایشان احاطه نموده و اگر طلب فریادرسی کنند بفریاد
 آنها میرسند با آبی که مانند روی گداخته است که صورتهای ایشان را بریان میکند، بد آشامیدنی است که روی گداخته شود
 و بد تکیه گاهی است آتش) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَاءً لَّا يَبِيحُ فِيهَا أَحْقَابًا لَا يَذُقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ
 غَسَاقًا «۲» بدرستی که جهنم کمینگاه برای سرکشان و تجاوز کننده گان محل بازگشت است در آن دوزخ سالهای بسیار
 درنک میکنند و نمیچشند چیز خنکی که رفع حرارت آتش را بکند و نه آشامیدنی مگر آب و چرک و خون دوزخیان) إِنَّ
 لِلطَّاغِينَ لَشَرًّا مَّا بِي جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَبْسُ الْمِهَادُ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ «۳» (بدرستی که برای متجاوزین بد محل بازگشتی
 است که داخل میشوند و بد آرامگاهی است، این آب گرم و چرک و خون است پس باید بچشند آن را) تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً،
 تُشْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ، لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ «۴» (داخل میشوند آتش شدت گرم، آشامانیده میشوند از چشمه بسیار گرم،
 نیست برای ایشان خوراکی مگر از عرق و چرک و خون دوزخیان) إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۵» (بدرستی که
 دورویان در پائینترین طبقات آتشند) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ «۶»
 (و می بینی گناهکاران را در آن روز که مجتمع و بسته شده اند در بندها، پیراهنهای ایشان از قطران «روغنی است که بستر
 جرب دار میمالند که جرب ۱- سوره کهف آیه ۲۸

۲- سوره النبأ آیه ۲۲- ۲۵

۳- سوره ص آیه ۵۷

۴- سوره غاشیه آیه ۴

۵- سوره نساء آیه ۱۴۴

۶- سوره ابراهیم آیه ۵۰

ص: ۲۸۵

و پوست را بسوزاند و آن سیاه و متعفن است که آتش در آن مشتعل میشود» است و رویهای ایشان را آتش فرو میگیرد) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسَبِّحُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ «۱» (هنگامی که غلها در گردن های ایشان است و با زنجیرها کشیده میشوند در آب بسیار گرم و سپس در آتش سوخته میشوند و شکمهایشان مانند تنور پر از آتش می شود) وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا «۲» (و قرار دادیم غلها را در گردنهای کسانی که کافر شدند) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمُ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ «۳» گناهکاران بچهره خود شناخته میشوند پس بموی پیشانی و قدمها گرفته شوند) وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ «۴» (برای کافران است گرزهایی از آهن که هر گاه بخواهند از آتش خارج شوند آنها را در آتش برمیگردانند و می گویند بچشید عذاب سوزان را) وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصِيدُونَ اللَّهَ مِنْهُمُ مَاهِدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ «۵» (و کسی که از یاد خدای رحمن اعراض کند برای او شیطانی را مقدر میکنیم که قرین او باشد و این شیاطین آن اعراض کننده گان را از راه حق باز میدارند و اعراض کننده گان گمان میکنند راه حق را یافته اند، تا وقتی که بر ما وارد شود بقرین خود گوید ای کاش بین من و تو مسافت مشرق و مغرب بود، چه بدهمنشینی هستی) ۱- سوره مؤمن آیه ۷۳

۲- سوره سبأ آیه ۳۲ [.....]

۳- سوره الرحمن آیه ۴۱

۴- سوره الحج آیه ۳۵

۵- سوره الزخرف آیه ۳۵

ص: ۲۸۶

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿١﴾ (می بینی کسانی را که بر خدا دروغ گفتند رویهای ایشان سیاه است، آیا در دوزخ جایگاه متکبران نیست؟) وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جِزَاءً سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزَهُقُهُمْ ذَلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢﴾ (و کسانی که سیئات را پیشه خود ساختند هر سیئه ای را بمثل آن جزا میدهیم و ایشان را خواری میرسد و حافظی برای ایشان از عذاب و سخط الهی نیست، گویا رویهای ایشان پارهای شب تاریک فرو گرفته است، اینان یاران آتش و در آن جاودانند) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿٣﴾ (و کسانی که میزانهایشان سبک باشد پس آنان کسانی هستند که خود را بزبان افکنده و در جهنم جاودانند میسوزاند رویهای ایشان را آتش و آنان در آتش عبوسند) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴿٤﴾ (بدرستی که آنان که آیات ما کافر شدند بزودی ایشان را در آتش داخل کنیم و بسوزانیم و هر گاه پوستهای آنان پخته شود پوست دیگری بجای آن تبدیل کنیم تا عذاب را بچشند) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید حفظ کنید خود را و کسان خود را از آتش که گیرانه آن مردم و سنگ است، بر آن آتش فرشتگان تند و سخت که نافرمانی نمیکنند آنچه ۱-

سوره زمر آیه ۶۱

۲- سوره یونس آیه ۲۸

۳- سوره مؤمنون آیه ۱۰۵

۴- سوره نساء آیه ۶۵

۵- سوره تحریم آیه ۶

ص: ۲۸۷

بآنان امر شده و بجا می‌آورند آنچه بآن مأمورند) سَأَصِلِيهِ سَقَرٌ وَمَا أُذْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ لَوْ اِحْتِ لِبَشَرٍ عَلَيْهَا تَسْعَهُ عَشْرٌ
 «۱» (بزودی او را در دوزخ داخل نموده و جای دهیم و چه چیز دانا کرد ترا که سقر چیست؟ رحم و شفقت ندارد بر کسی که
 در آن افکنده شود و او را رها نمی‌کند و سیاه کننده پوست است و بر آن دوزخ نوزده ملک متصدیند) أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ
 فِي الْمَآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲» (کسانی که پیمان الهی را ببهای کم
 می‌فروشدند نصیبی در آخرت برای آنان نیست و خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید و نظر مرحمت بآنها نکند و آنان را از
 پلیدیها پاک ننماید و برای آنان عذاب دردناک باشد) وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّكُمْ كَمَا نَسَّيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ
 مِنْ نَاصِرِينَ «۳» (و گفته میشود امروز شما را فراموش میکنیم چنان که شما ملاقات چنین روزی را فراموش کردید و جایگاه
 شما آتش است و برای شما یاری کننده نیست) فَذُوقُوا بِمَا نَسَّيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسَّيْنَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ
 تَعْمَلُونَ «۴» پس بچشید طعم آتش دوزخ را بواسطه فراموش کردن شما لقاء این روز را، بدرستی که ما فراموش کردیم و
 واگذاریم شما را و بچشید عذاب همیشگی را بواسطه آنچه بجای می‌آوردید) كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا
 هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ «۵» (باین چنین ارائه میدهیم کارهای ایشان را که موجب حسرت است برای آنها، و ایشان بیرون رونده
 گان از آتش نیستند) ۱- سوره المدثر آیه ۲۵

۲- آل عمران ۷۱

۳- سوره جاثیه ۳۳

۴- سوره سجده آیه ۱۴

۵- سوره بقره آیه ۱۶۲

ص: ۲۸۸

يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا «۱» (روزی که ستمکار دستهای خود را بدنشان میگذرد و میگوید کاش با پیغمبر راهی اتخاذ نموده بودم) وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُثُوبٌ «۲» (و ندا میکنند که ای مالک دوزخ بخواه از پروردگارت که ما را بمیراند، گوید بدرستی که شما از درنگ کننده گانید) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَيَّ الْكَافِرِينَ «۳» (و صدا میزنند یاران آتش یاران بهشت را که از آب یا از آنچه خدا بشما روزی نموده بر ما افاضه کنید، گویند بدرستی که خدا اینها را بر کافران حرام نموده است) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تَكَلِّمُونِ «۴» (و گفتند پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شده و بودیم ما گروه گمراه..... پروردگارا ما را از آتش بیرون کن پس اگر باز باعمال زشت برگشتیم آن گاه ستمکاریم، خدای فرماید ساکت شوید (خفه شوید) و تکلم نکنید) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ «۵» (و گفتند کسانی که در آتشند بخزانه دوزخ که پروردگارتان را بخوانید که روزی از عذاب را بر ما تخفیف دهد، خازنان دوزخ گویند آیا پیغمبران شما با بیّنات برای شما نیامدند؟ گویند بلی، گویند دعا کنید، و نیست دعای کافران مگر در تباهی و عدم اجابت) ۱- سوره فرقان آیه ۱۸ [.....]

۲- سوره زخرف آیه ۷۷

۳- سوره اعراف آیه ۱۸

۴- سوره مؤمنون آیه ۱۰۸

۵- سوره مؤمن آیه ۵۲

ص: ۲۸۹

كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَاءَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ءِ «١» (هر گاه گروهی در دوزخ افکنده شوند خازنان دوزخ از آنها پرسند که آیا ترساننده برای شما نیامد؟ گویند چرا ترساننده ما را آمد ولی آنان را تکذیب نمودیم و گفتیم خدا بر ما چیزی نازل نکرده) سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ «٢» (برابر است بر ما که بیتابی کنیم یا شکیبایی نمائیم برای ما چاره و راه گریزی نیست) و غیر اینها از آیات دیگر.

و اخبار در این باره نیز بسیار است و ما بعضی از خطب امیر المؤمنین در نهج البلاغه و غیر آن اکتفاء میکنم:

۱- در ضمن خطبه مفصلی میفرماید

«و اعلموا انه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار فارحموا نفوسكم فانكم قد جرّبتموها في مصائب الدنيا، أفرأيتم جزع احدكم من الشوكه تصيبه، و العمره تدميه، و الرضاء تحرقه؟ فكيف اذا كان بين طابقين من، ضجيج حجر و قرين شيطان؟ اعلمتم ان مالكا اذا غضب على النار حطم بعضها بعضا لغضبه و اذا زجرها توثبت بين ابوابها جزعا من زجرته؟

ايها اليفن الكبير الحدى قد لهزه القتير كيف انت اذا التحمت اطواق النار بعظام الاعناق، و نشبت الجوامع حتى اكلت لحوم السواعد؟ فالله الله معشر العباد و انتم سالمون في الصحه قبل السقم و في الفسحه قبل الضيق، فاسعوا في فكاك رقابكم من قبل ان تغلق رهانها» «٣»

(بدانید که برای این پوست نازک صبر بر آتش نیست، پس بر خودتان رحم کنید زیرا شما خودتان را در مصائب دنیا تجربه کرده اید، آیا دیده اید بیتابی یکی از خودتان را از خاری که بیدن او بخلد یا از زمین خوردنی و افتادنی که خون از وی بیرون رود و یا از زمین گرمی که او را بسوزاند؟ پس چگونه خواهد بود هنگامی ۱- سوره الملک آیه ۸۰

۲- سوره ابراهیم آیه ۲۵

۳- نهج البلاغه جزء دوم خطبه ۱۷۸

ص: ۲۹۰

که میان دو تاوه از آتش باشد، همخوابه سنگ و همنشین شیطان «۱» آیا میدانید که مالک دوزخ وقتی بر آتش خشم کند بواسطه خشم او بعض از آتش بعض دیگر را بخورد (آتش در هم ریزد و متلاطم و ملتهب شود) و هر گاه بر آتش بانک زند در اثر بانک او آتش در میان ابواب دوزخ بهیجان درآید و بجهد، ای پیر مسنّ که سفید مویی با او آمیخته است! چگونه ای تو هنگامی که طوقهای آتش بر استخوانهای گردن بچسبد و غلهای جامعه بر بدن آویخته شود بحدی که گوشتهای ساعدها را بخورد، پس ای گروه مردم خدا را در نظر داشته باشید و حال آنکه در سلامت و صحت هستید پیش از آن گه بیمار شوید و در وسعت و گشادگی هستید پیش از آنکه در تنگی قرار گیرید، پس کوشش کنید در رها نمودن گردنهای خود پیش از آنکه گروههای شما از موقع فکّ نگذشته باشد و قابل فکّ باشد) ۲- در ضمن خطبه دیگر میفرماید

«و اما اهل المعصیه فانزلهم شرّ دار و غلّ الایدی الی الاعناق و قرن النواصی بالاقدام و البسهم سرایل القطران و مقطعات النیران فی عذاب قد اشتدّ حرّه و باب قد اطبق علی اهلہ فی نار لها کلب و لجب و لهب ساطع و قصیف هائل لا یظعن مقیمها و لا یفادی اسیرها و لا تفصم کبولها لا مده للدار فتنی و لا اجل للقوم فیقضی» «۲»

(و اما گناهکاران، پس خدا آنان را در بدترین سرای فرود آورد و دستهایشان را بگردنها غل کند و مویهای پیشانیان را پهاها نزدیک کند و پیراهن های قطران و جامه های آتشین بر آنان بپوشاند، و آنان را در شکنجه و عذابی قرار دهد که حرارت آن بسیار سخت و درهای آن بر اهلش بسته شده، در آتشی که دارای هیجان و صدای اضطراب آور و شعله مرتفع، و صوت شدید و مهیب است، اقامه کنندگان آن آتش کوچ نکنند و اسیر آن فدیة داده نشوند و قید و بندهای آن از هم جدا نشود، ۱- اشاره بآیه شریفه فَأَتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ و آیه شریفه وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ میباشد

۲- نهج البلاغه جزء الاول خطبه ۱۰۵

ص: ۲۹۱

و مدتی برای آن نیست تا فانی شود و اجلی برای اهل آن نیست تا بمیرند) ۳- و نیز میفرماید

«الترکن فی سرایل القطران و لتطوقن بینها و بین حمیم آن و لتسقین شرابا حار الغلیان فکم یومئذ فی النار من صلب محطوم و وجه مشهوم و مشوه مضروب علی الخرطوم قد اکتلت الجامعه کتفه و التحم الطوق بعنقه، فلو رأیتهم یا احنف ینحدرون فی اودیتها و یصعدون جبالها قد البسوا المقطعات من القطران و اقرنوا مع فجارها و شیاطینها فاذا استغاثوا من حریق شدت علیهم عقاربها و حیاتها و لو رأیت منادیا «ینادی یا اهل الجنه و نعیمها و یا اهل حلتها و حللها خلدوا فلا موت فعندها ینقطع رجائهم و ینغلق الأبواب و ینقطع بهم الاسباب، فکم یومئذ من شیخ ینادی و اشیباه و کم من شاب ینادی و اشباباه و کم من امراه تنادی و فضیحتاه هتکت عنهم الستور فکم یومئذ من مغموس بین اطباقها محبوس یا لک غمسه البستک بعد لباس الکتان و الماء المبرد علی الجدران و اکل الطعام الوانا بعد الوان، هذا ما اعد الله للمجرمین» «۱»

(هر آینه البته در پیراهن های قطران گذارده شوید در میان دوزخ و میان آب بسیار گرم طواف کنید و از آشامیدنی گرم جوشیده بیاشامید، پس چه بسیار استخوانهای گرده در هم شکسته، و صورتهای هولناک ناهنجار بر بینی زده شده در آن روز باشد که غل جامعه بازوهای آن را خورده و طوق آتشین بر گردن او چسبیده است، پس اگر آنان را میدیدی ای احنف که در وادیهای جهنم سرازیر می شوند و از کوه های آن بالا میروند و جامه های قطران در بر کرده و با فجار و شیاطین مقرون شده اند، هر گاه از سوزش آتش استغاثه کنند، عقربها و مارهای دوزخ بر آنها سخت گیرند، و اگر میدیدی منادی حق را که ندا میکند ای اهل بهشت و نعمتهای آن و ای اهل زیور و زینتهای بهشت جاودان باشید که مردنی نیست، در آن هنگام امید اهل دوزخ از رهایی از آتش بریده شود و درهای جهنم بسته گردد ۱- کفایه الموحدین ص ۱۶۸

ص: ۲۹۲

و اسباب نجات منقطع شود، پس چه بسیار است در آن روز پیری که فریاد و داد از پیری میزنند و جوانی که از دست جوانی مینالد، و زنی که شیون از رسوایی میکند، پرده های آنها در آن روز برداشته و پاره شده است، و چه بسیار است فرو رونده در دوزخ که در میان طبقه های آن زندانی شده و ای برای تو از این فرو رفتن بپوشانند تو را بعد از لباس کتان که در دنیا مینوشیدی از لباس های جهنم و بنوشانند تو را بعد از آب سرد که سر دیوارها میگذازدی که از نسیم سحر خنک شود مینوشیدی از آبهای جهنم مثل حمیم و غساق و بخوراند تو را بعد از آنکه در دنیا الوان طعام های لذیذ یکی بعد از دیگری میخوردی از غذاهای جهنم مثل زقوم و نحو آن اینست آنچه خدا مهیا کرده برای گنه کاران) و در دعای کامل میفرماید

«فکیف احتمالی لبلاء الاخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لا ینخف عن اهله لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض»

(پس چگونه است صبر و طاقت من نسبت ببلای آخرت و سختیها و ناملایمات بزرگی که در آنجا واقع میشود و حال آنکه آن بلائی است که مدت آن طولانی و اقامت در آن دائمی است و نسبت باهل آن عذاب تخفیفی نیست، برای اینکه آن عذاب نیست جز از غضب و انتقام و سخط تو و در مقابل غضب تو آسمانها و زمین قیام نتوانند نمود) و نیز میفرماید

«لکنک تقدست اسمائک اقسمت ان تملأها من الکافرین من الجنه و الناس اجمعین و ان تخلد فیها المعاندین»

(و لکن اسمهای تو مقدّس و منزّه است، قسم یاد فرموده ای که دوزخ را از کافران جنّ و انس پر کنی و معاندین را در آن جاودان گردانی) و غیر اینها از اخبار دیگر.

(اما دلیل عقل بر اثبات عذاب)

اینست که عذاب لازمه عمل عبد و مترتب بر سوء اختیار اوست و اگر در مقابل شخص

عاقلی دو ظرف از شراب یکی سم مهلك و دیگری شربت گوارا است بنهند و مضار و مفسد آن سم را بوی گوشزد نموده و وی را از خوردن آن نهی کنند و منافع و خواص آن شربت گوارا را نیز برای وی تشریح و او را باشامیدن آن ترغیب کنند و آن شخص با اختیار خود شربت گوارا را رها نموده و سم مهلك را بیاشامد آیا هلاکت لازمه عمل او و مترتب بر فعل او نخواهد بود؟ و آیا نتیجه سویی که عاید او میشود بر خلاف عدل خواهد بود؟ البته چنین نیست! علاوه بر اینکه ثابت و محقق است که خداوند دارای جمیع صفات کمال و جمال است و صفات کمالیه او عین ذات او و غیر متناهی است و منشأ صفات کمالیه او که از آنها بصفات فعلیه تعبیر میشود نیز صفات کمالیه است و لذا آنها هم غیر متناهی است و معلوم است که تعذیب و انتقام در موضع خود صلاح و شایسته و ترک آن بسا خلاف مصلحت و موجب فساد است و بمقتضای عدل کاری که در فعلش مصلحت و در ترکش مفسده باشد لازم است از خداوند صادر شود و در دعای افتتاح است

«و ایقنت انك انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و اشد المعاقبین فی موضع النكال و النقمه»

(و اما اجماع)

همین قدر کافی است که تمام مسلمین با طبقات مختلف و مذاهب متشکلی که دارند بمعاد و لوازم آن که در رأس آنها ثواب و عقاب است قائلند بلکه آن را از اصول دین می‌شمارند.

(مقام سوم در رد شبهات منکرین عذاب و خلود)

اشاره

چنانچه قبلاً متذکر شدیم عذاب قیامت و خلود کفار و معاندین در آن از ضروریات مسلّمه دین اسلام است ولی بعضی از حکماء و عرفاء بر خلاف این عقیده

ص: ۲۹۴

(دسته اول)

اشاره

منکر اصل عذاب شده و بوجوه ذیل بر گفتار خود استدلال نموده اند ۱- وجود کفار و فساق بمقتضای نظام جملی عالم لازم است و همین طور که نور و ظلمت و خیر و شر و نعمت و بلاء و خوشی و ناخوشی در عالم وجود دارد کافر و مؤمن فاسق و متقی نیز باید باشد و اگر در عالم جز مؤمن و متقی نباشد اختلال در نظام لازم آید، لذا خداوند دواعی کفر و فسق را در آنها ایجاد نموده و آنان را بواسطه آن دواعی رو بکفر و فسق میکشاند و اگر آنها را عذاب کند خلاف عدل است.

«جواب»

این گفتار همان مقاله جبریه است که قبلاً متذکر شدیم و بطور خلاصه می گوئیم در نظام جملی عالم اگر چه اضداد هست حتی اینکه هر چیزی بصدّ خود شناخته میشود ولی کافر و فاسق باختیار خود بطرف کفر و فسق میروند و الجاء و اضطراری در کار نیست زیرا همانطور که خداوند غرائز و قوایی در انسان آفریده که آدمی را بطرف امور شهوانی و حیوانی سوق میدهد عقل را در داخل انسان و انبیاء و راهنمایان را نیز در خارج قرار داده که تا قوا و غرائز انسان را تعدیل نموده و آن قدر که بصلاح و نفع دنیا و آخرت اوست از آنها استفاده کند و از غیر آن مقدار اجتناب ورزد و اینمعنی اختیار و لازمه اختیار است و در غیر اینصورت اختیار تحقق نمی پذیرد.

۲- عذاب آخرت ضرریست خالی از نفع، زیرا نفعی برای خداوند ندارد چون او غنی بالذات و از تعذیب گناهکاران فایده ای عاید او نخواهد شد و بواسطه کفر و فسق خلایق بر دامن کبریائیش گردی نمی نشیند تا از جهت تعذیب آنان برطرف سازد، و پیداست که برای بنده هم نفعی ندارد، بنا بر این فعلی است لغو و قبیح

و از خدا صادر نمیشود، و نفع داشتن برای دیگران هم قبیح است زیرا اضرار یکی برای نفع دیگری ترجیح بلا مرجح است.

«جواب»

اولا- این استدلال بعقوبات وارده بر امم سابقه از حرق و غرق و خسف و نحو اینها بلکه مطلق بلیات و مصائب بر کسانی که متنبه نمیشوند منقوض است و ثانیاً بحکم و مصالح افعال الهی هر کسی نمیتواند پی برد و چه بسیار از افعال الهی که حکمش بر ما پوشیده است و ثالثاً اگر عبد مستحق عقوبت باشد تعذیب او عدل است چون عدل عبارت از اعطاء حق هر صاحب حقی است و حق چنین بنده ای عذاب است ۳- کفر و معصیت مستعقب تکلیف است و تکلیفی که بر ضرر بدون نفع مترتب باشد قبیح است، بنا بر این یا باید انکار تکلیف نمود و یا باید قائل شد تکلیف مستعقب ضرر نیست، و چون تکلیف را نمیتوان انکار نمود باید گفت که بر تکلیف ضرری مترتب نخواهد شد و هو المطلوب.

«جواب»

در مبحث عدل و نبوت بیان نموده ایم که تکلیف بمقتضای عدل و از باب لطف است و اگر ارسال رسل و انزال کتب و جعل تکلیف نمی بود خلقت بشر لغو و بیهوده بود، و تکلیف بعث مکلف بمنافع دنیوی و اخروی و زجر و منع او از مضار دنیوی و اخروی است، و عقوبت و عذاب در اثر سوء اختیار عبد است چنانچه ثواب اخروی مترتب بر حسن اختیار اوست، و این کلام عیناً نظیر اینست که کسی درهمی بفقیری بدهد که اصلاح امر معاش کند و او باختیار خود سمی بخرد و بخورد و هلاک شود و گویند اعطاء درهم موجب هلاکت او باشد، و یا کسی محض احسان و لطف ضیافتی

بکند و انواع اطعمه و اشربه فراهم سازد و میهمانی آن قدر بخورد که هلاک گردد سپس گویند ضیافت سبب هلاکت او شد، و لذا اعطاء درهم و ضیافت قبیح است!!! ۴- کافر و عاصی بواسطه کفر و معصیت خود را از منافع دنیوی و اخروی ایمان و طاعت محروم ساخته و کسی که نفعی را از خود سلب کند مستحق عقوبت نخواهد بود، چنانچه اگر کسی درهمی را از دست داد، نباید او را مضروب یا مقتول نمود بلکه همان تفویت درهم برای او کافی است

«جواب»

منافع و مصالح و مضار و مفسد بر دو قسم است، یک قسم مصلحت غیر ملزومه و مفسده غیر ملزومه است که از اولی تعبیر بمندوب و از دومی تعبیر بمکروه میکنند و تفویت چنین مصلحتی یا اکتساب چنین مفسده ای ای مستلزم عقوبت نیست و قسم دیگر مصلحت ملزومه است که از آن بواجب تعبیر میکنند و در ترکش مفسده و ضرر است و همچنین مفسده ملزومه که از آن بحرام تعبیر میشود و در فعلش ضرر و زیان است.

و عقوبت و عذاب اخروی همان ضرری است بر ترک واجب و فعل حرام دامنگیر انسان میشود

دسته دوم

اشاره

عذاب را اعتراف نموده و منکر خلود شدند و اینان نیز بوجه ذیل تمسک نموده اند:

۱- سنگدل ترین مردم هر گاه کسی را بواسطه مخالفت تعذیب کند، مدتی که گذشت خسته و سیر میشود و اگر بخواهد مدت مدیدی او را تعذیب کند دیگران او را ملامت میکنند و میگویند تا چه اندازه او را شکنجه می نمای یا او را بکش و یا رها کن، پس چگونه خداوند عادل حکیم و رؤوف و رحیم بنده گان را برای معاصی چند روزه دنیا و کفر ابد الابد تعذیب مینماید؟

ص: ۲۹۷

«جواب»

قیاس تعذیب مردم با تعذیب الهی قیاس مع الفارق است، زیرا غرض مردم از شکنجه تشفی دل و یا منافع دیگری است و وقتی غرضشان حاصل شد سیر یا خسته میشوند و ملامت دیگران برای اینست که شخص معذب را مستحق این مقدار عذاب نمیدانند، ولی خداوند برای تشفی یا منافع دیگری بنده را عذاب نمیکند زیرا او غنی بالذات و از این حالات و عوارض منزّه و مبراست و تعذیب او هم بمقدار استحقاق بنده است، بنا بر این اگر بنده مستحق عذاب ابدی باشد عذابش عین عدل و موافق حکمت خواهد بود.

۲- خداوند در دنیا دعاء را اجابت و توبه را قبول میکند چگونه در آخرت که مقام ظهور رحمت است دعا را اجابت نکند و توبه را نپذیرد؟

«جواب»

اولا در قرآن مجید میفرماید وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ «۱» (توبه نیست برای کسانی که اعمال بد را مرتکب میشوند و هنگامی که یکی از آنها را مرگ حاضر شد گوید اکنون توبه کردم، و همچنین توبه نیست برای کسانی که میمیرند در حالی که کافرند) و ثانيا قبول توبه و جوب عقلی ندارد بلکه وعده الهی است که توبه را قبول میفرماید و این وعده مربوط دنیا است نه آخرت.

و ثالثا اعمال سیئه که انسان با آنها از دنیا می‌رود بلکه او می‌گردد و دیگر قابل تغییر نیست و از اینجهت خداوند میفرماید وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۲» (و اگر برگردند البته بطرف همان چیزهایی که از آنها نهی شده بودند باز گشت میکنند) ۱- سوره نساء آیه ۲۲

۲- سوره انعام آیه ۲۸

ص: ۲۹۸

۳- خداوند در قرآن مجید میفرماید جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا «۱» و از اینکه زیاده بر آنچه مجرم گناه نموده او را مکافات کنند نهی فرموده، و چگونه خودش کسی را که مدتی معصیت کرده (و لو یک عمر و یک دهر باشد) در عذاب مخلد میدارد؟

(جواب)

عذاب مترتب بر ملکات رذیله و صورت شقاوتی است که انسان بواسطه اعمال زشت و طغیان در نافرمانی و کفر و شرک و عناد برای وی حاصل و ثابت میشود و چون این ملکه و صورت عاریتی و قابل زوال نیست بلکه اگر فرض شود تا ابد چنین انسانی ادامه حیات دهد، این ملکه ثابت و مستدام خواهد بود لذا عذاب آنها دائم و همیشگی است.

۴- دلالت آیات و اخبار بر خلود مورد اعتراف ما است ولی خلف وعید قبیح نیست و خداوند با آن سعه رحمت، و سبقت رحمتش بر غضب از مخلد نمودن اهل دوزخ در عذاب درمیگذرد، بخلاف خلف وعده که قبیح است،

(جواب)

اولا در بسیاری از آیات و اخبار، از خلود خبر میدهد نه اینکه توعیید و تهدید نماید و اگر خلود نباشد کذب لازم آید «و من اصدق من الله قیلا» و ثانيا خلف وعید حسن است در موردی که قابلیت رحمت باشد ولی اگر قابلیت نباشد خلف وعید هم بجا نخواهد بود.

۵- آیتی که دلالت بر خلود دارد مقید است مانند آیه شریفه فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ «۲» (و اما کسانی که شقاوت را اختیار کردند پس در آتش برای آنها بانک و فریاد است در حالی که جاودانند در آن مادامی که آسمان و زمین برقرار است) و این آیه آیات ۱- سوره شوری آیه ۳۸

۲- سوره هود آیه ۱۰۹ [.....]

ص: ۲۹۹

مطلقه را هم مقید میکند.

«جواب»

اولا- مورد اطلاق و تقيیدی در متنافیین است مانند اعتق رقبه و لا تعتق الكافره كه جمله دوم، جمله اول را مقید میکند، ولی مثبتین مانند اكرم الفقهاء، و اكرم كل عالم، جمله اول جمله دوم را مقید نمیکند بلکه در اینگونه موارد اعم العنوانین را باید اخذ نمود و آیه مورد نظر از این قبیل است و ثانيا خود این عبارت کنایه از خلود است زیرا قرآن مطابق عرف لغت عرب نازل شده و عرب از دوام و خلود باین عبارت تعبیر میکند و ثالثا اگر مراد از آسمان و زمین همین آسمان و زمین بهمین نحو باشد لازم آید عدم دخول اهل دوزخ در آتش، بلکه عدم دخول اهل بهشت در بهشت، زیرا بنص قرآن روز قیامت آسمان در هم پیچیده شود *يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ* «۱» و در زمین تغییر و تبدیل حاصل شود *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* «۲» و لذا در بعض اخبار تفسیر بهشت و دوزخ عالم برزخ شده و اگر مراد مواد آسمان و زمین است دلیل بر فنا و انعدامش نداریم و رابعا آسمان و زمین مطلق است و در دار آخرت نیز زمین و آسمانی مناسب آن عالم خواهد بود چون دار ثبات و بقاء است همه چیز آن ثابت و دائم خواهد بود و خامسا اگر این عبارت خلود اهل نار را مقید کند خلود اهل بهشت را نیز مقید میکند چون در آیه بعد بهمین عبارت نسبت بخلود بهشتیان تعبیر شده *وَأَمَّا الَّذِينَ سُرِعُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ* «۳» و حال آنکه خلود اهل بهشت مورد اعتراف خصم است.

دسته سوم

اشاره

خلود را اعتراف نموده ولی تسرمد عذاب را انکار کرده اند و ۱- سوره انبیاء آیه ۱۰۴

۲- سوره ابراهیم آیه ۴۹

۳- سوره هود آیه ۱۱۰

ص: ۳۰۰

گفته اند طبع دوزخیان پس از مدتی آتشی میشود و مانند ملائکه عذاب دیگر از آتش متأذی نمیشوند.

ولی این گفتار هم پایه و اساسی ندارد و نصوص آیات شریفه قرآن و اخبار کثیره بر خلاف آن قائم است مانند آیه شریفه
كُلَّمَا نَفَثَ جُنٌّ جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ «۱» و غیر ذلک از آیات و اخبار که در محل خود ذکر خواهیم نمود.

سؤال

با این نصوص آیات و اخبار که در مورد عذاب و خلود و تسرمد دوزخیان وارد شده چرا بعضی از حکماء و عرفاء منکر عذاب قیامت یا خلود و تسرمد آن شده اند؟

جواب

آنچه بنظر میرسد اینست که اینان یک اصل موضوعی نزد خود مسلم داشته و هر چه منافی آن باشد تأویل و توجیه میکنند و آن قول بوحدت و وجود غلطی است که میگویند وجود موجودات متکثره منشعب از وجود حقند و بالاخره باصل خود برمیگردند و روی این اصل برای اصل عذاب یا خلود و تسرمد آن توجیهاتی میکنند ولی این نوع وحدت وجود که مستند بطایفه از صوفیه است گفتاری بسیار سخیف و نابجاست و اما کلام در وحدت حقیقت وجود و مقول بتشکیک بودن آن بحث وسیع و دامنه داری است که در حکمت الهی مورد تحقیق و تدقیق قرار داده شده و شاید در محل مناسبی بتوانیم در اطراف آن بیان مختصری بنمائیم.

سؤال

تعذیب و انتقام از افعال الهی است و فعل لا بد باید محدود باشد و اول و آخری داشته باشد و این با خلود نمیسازد؟ ۱- سوره نساء آیه ۵۹

ص: ۳۰۱

افعال الهی از روی قدرت و اختیار و موافق حکمت و مصلحت و البته حادث است ولی لازم نیست انتهاء داشته باشد زیرا اگر حکمت و مصلحت دائمی شد فعل که تابع آنست نیز دائمی خواهد بود، بنا بر این اگر امری اقتضاء دوام ثواب یا دوام عقاب داشته باشد ثواب یا عقاب دائمی مترتب بر آن خواهد بود، و این مطلب در محل خود ثابت شده که عقاید و اخلاق انسان در دار دنیا قابل تغییر و تبدیل است مادامی که بحدّ ملکه راسخه نرسد ولی پس از مردن دیگر قابل تغییر نیست و با همان ملکه ای که از دنیا رفته ثابت و مستدام میماند و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى «۱» و لذا ثواب یا عقاب او هم دائمی خواهد بود و از اینجهت فرمودند

اليوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل

و فرمودند

(الدنيا مزرعه الاخره)

یعنی دنیا کشتزاری است که هر بذری در آن پاشی در آخرت درو خواهی کرد و هر چیزی که از مرحله قابلیت بفعلیت رسید دیگر قابل تغییر نخواهد بود، اعاذنا الله من هوان الدنيا و عذاب الاخره ۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۷۲

ص: ۳۰۲

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

(و بعضی از مردم کسانی هستند که میگویند بخدا و روز آخرت ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان گرویده گان نیستند) این آیه بضمیمه آیات بعد که مجموعاً سیزده آیه میشود در صفات منافقین و نکوهش آنان است و تفسیر آن را در ذیل چند جمله بیان میکنیم:

جمله اولی در معنی نفاق و اقسام آن

اشاره

نفاق بمعنی دو رویی و مخالف بودن ظاهر با باطن است و برای آن اقسامی است:

قسم اول

نفاق در عقیده است به اینکه در باطن کافر و مشرک و طبیعی و منحرف باشد ولی در ظاهر اظهار اسلام و ایمان کند و یا جزو فرق باطله و اهل بدعت و ضلالت باشد ولی اظهار تشییع نماید، و این نوع از نفاق اعظم و اشدّ و اقبیح اقسام کفر است زیرا علاوه بر کفر باطنی، شامل مکر و حيله و خدعه نسبت بمسلمانان نیز میباشد و آنچه از مصائب و بدبختیها که دامنگیر مسلمانان شده از قبل اینگونه افراد بوده است و از اینجهت خداوند در قرآن سخت ترین عذاب و درکات دوزخ را برای آنان مقرر داشته و فرموده إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱».

و اشکال به اینکه منافق اگر باطنش قبیح است ولی ظاهرش حسن است بخلاف کافر که باطن و ظاهرش قبیح میباشد دفع میشود به اینکه ظاهر فریبنده علاوه بر اینکه حسنی ندارد بدتر از ظاهری است که قبیح آن آشکارا باشد زیرا آن ظاهر دامی پنهان است ولی این، باطنش از ظاهر نمایان است.

و اما بر کسی که باطنا مسلمان و مؤمن باشد ولی در ظاهر اظهار کفر کند ۱- سوره نساء آیه ۱۴۴

منافق اطلاق نمیشود بلکه چنین اظهاری ممکن است از روی تقیه باشد و علاوه بر اینکه چیزی بر او نیست بسا واجب میشود و اما اگر از روی جحود باشد کفر جحودی خواهد بود.

قسم دوم

نفاق در اخلاق است یعنی باطنا متخلق باخلاق حمیده نباشد ولی در ظاهر چنین نمایش دهد که دارای اخلاق حمیده است مثل اینکه در باطن زهد و خوف از خدا و محبت خدا و سخاوت و توکل و خشوع و امثال این صفات را ندارد ولی در ظاهر خود را زاهد و خائف و محب خدا و سخی و متوکل و خاشع و نظائر اینها نشان میدهد.

ولی اگر در باطن دارای اخلاق رذیله باشد ولی در ظاهر ترتیب اثر بر آنها ندهد، این نفاق نمیشود بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر باین قصد باشد بسیار ممدوح و پسندیده بلکه لازم است.

قسم سوم

نفاق در اعمال است یعنی خلوت او با ملأ او و پنهان او با آشکارای او و غیبت او با حضور او متفاوت باشد و در ظاهر خود را عابد و اتقی ناس معرفی کند ولی در حقیقت چنین نباشد، و این نیز غیر از اخفاء معصیت است زیرا اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است.

و دلیل بر اینکه نفاق شامل جمیع این اقسام است اخباری است که از رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) در تعریف نفاق و منافق وارد شده از امام چهارم زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود

«انّ المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر بما لا یأتی و اذا قام الی الصلاه اعترض و اذا رکع ربض یمسی و همّ العشاء و هو مفطر و یصبح و همّ النوم و لم یسهر ان حدثک کذبک و ان ائمنه

(بدرستی که منافق نهی میکند و نهی نمی پذیرد و امر میکند بآنچه خود انجام نمیدهد و وقتی بنماز می ایستد التفات و توجهش بغیر خداست و هنگامی که برکوع می رود چون چهارپایان فرود میشود یعنی از رکوع چیزی درک نمیکند شام میکند و همش خوراک است با اینکه روزه نبوده و صبح میکند و همش خواب است با اینکه شب بیدار نبوده اگر با تو سخن گوید دروغ میگوید و اگر باو امانت بسپاری خیانت کند و اگر از او غایب شوی غیبت ترا مینماید و اگر با او وعده کنی خلف وعده میکند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم ما زاد خشوع الجسد على ما في القلب فهو عندنا نفاق» «۲»

(رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمود فزونی خشوع اعضاء و جوارح بر آنچه در قلب است نزد ما نفاق میباشد) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم ثلاث خصال من كن فيه كان منافقا و ان صام و صَلَّى و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان و اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف» «۳»

(رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمود سه خصلت است که در هر کس باشد منافق است و اگر چه روزه بدارد و نماز بگذارد و گمان کند مسلمان است، کسی که هر گاه امانت باو سپرده شود خیانت کند و هر گاه تکلم کند دروغ گوید و هر گاه وعده کند وفا ننماید) بنا بر این نفاق امری است مقول بتشکیک و ذی مراتب و منافقین بمراتبهم در هر عصر و زمانی بوده و هستند و آیات قرآن صریح است در اینکه در میان صحابه پیغمبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم نیز بوده اند مانند آیات سوره براءت و آیات سوره منافقین و غیر اینها ولی بعضی از اهل سنت گفته اند که اصحاب پیغمبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم همه عدول بوده و بر طبق این ادعاء خبری بآن حضرت نسبت داده اند که فرمود

«اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم»

ولی این ادعاء و خبری که بر طبق آن نقل کرده اند بوجوهی مردود است: ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات

۱- اکثر آیاتی که درباره منافقین نازل شده بلکه شاید همه آنها در مدینه و در اواخر هجرت بوده و البته منافقینی در میان صحابه بوده و خود را جزو صحابه می‌شمرده اند که این آیات درباره آنها نازل شده و پیداست که بفوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بین نرفته اند.

۲- در صحیح بخاری ۱۴ حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و در شفاء الصدور در شرح این فقره زیارت

«فلعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البيت»

در صفحه ۱۲۹ همه آنها را نقل کرده و حاصل مضمون آن اخبار این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فردای قیامت جماعتی را می‌آورند من در پیشگاه احدیت عرض میکنم پروردگارا اینان اصحاب من و از امت منند چرا آنان را از حوض من منع فرمودی؟ خطاب میرسد

«انک لا تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری فیقول النبی سحقا سحقا لمن غیر بعدی فیؤمر بهم الی النار»

(تو نمیدانی بعد تو چه چیزها احداث کرده و چه بدعتها گزاردند، بدرستی که اینان به قهقری برگشتند و بهمان کفر نخست مراجعت نمودند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید هلاکت باد برای کسی که بعد از من دین را تغییر داد، پس امر شود ایشان را بطرف آتش برند).

۳- از مسند احمد بن حنبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من آذا علیا فقد آذانی ایها الناس من آذا علیا بعث یوم القیمه یهودیا او نصرانیا»

و مسلّم است که بسیاری از صحابه نسبت بعلی اذیت و آزار نمودند و با این وصف چگونه میتوان گفت آنها عدول و مانند نجومند.

۴- حدیث متواتر ثقلین و حدیث متواتر سفینه و احادیث دیگری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده مانند

«الحق مع علی و علی مع الحق حیث ما دار» «۱»

و مانند حدیثی که بعمار یاسر فرمود

«ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادیا سلک علی و خلّ الناس طرا یا عمار انّ علیا لا یزال علی هدی یا

۱- غایه المرام باب ۴۵ و ۴۶ ص ۵۳۹

عمار انّ طاعه على من طاعتي و طاعتي من طاعه الله» (۱)

(اگر همه مردم راهی را پیمودند و علی علیه السّلام راهی را، تو آن راهی را برو که علی علیه السّلام رفته و همه مردم را رها کن ای عمار بدرستی که علی همیشه بر طریق هدایت است، ای عمار طاعت علی طاعت من و طاعت من طاعت خدا است) و طبق این احادیث راه غیر علی راه هدایت نیست و اقتدای بغیر علی باعث اهتداء نشود و حدیث اصحابی کالنجوم درست نباشد.

۵- از صحیح بخاری در اغلب کتب عامه و خاصه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

«فاطمه بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی»

و از صحیح مسلم نقل شده که فرمود

«یؤذینی ما آذاها»

و از صحیح ترمذی نقل شده که فرمود

«ینضبني ما انضبها»

و این حدیث بضمیمه حدیثی که از بخاری از عایشه نقل شده پس از آنکه ابو بکر فاطمه را از فدک منع نمود، گفته

فغضبت فاطمه علی ابی بکر و لم تتکلم معی الی ان ماتت فدفنھا علی لیلا و لم یخبر ابا بکر

« و از این دو حدیث معلوم میشود که ابو بکر فاطمه (ع) را اذیت نموده و اذیت فاطمه هم اذیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و طبق آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا «۲» مورد لعن و عذاب قرار گرفته و با این وصف چگونه اطلاق عادل و هادی بر او میتوان نمود و باو اقتداء کرد.

۶- بر فرض صحت حدیث، منع میکنم صدق اصحاب را بر کسانی که مسلک علی علیه السّلام را نه پیموده اند زیرا طبق حدیث مسلم که از عقد ابن عبد ربّه از ام سلمه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمار فرمود

«یا بن سمیة لا تقتلک اصحابی لکن تقتلک الفئة الباغیة»

(و این حدیث بقدری معروف بود که معاویه و عمرو عاص نتوانستند انکار کنند) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفین علی علیه السّلام را از زمره اصحاب خود خارج نموده. ۱- وافی باب المواعظ

۲- سوره احزاب آیه ۵۷

نفاق از کذب ریشه میگیرد بلکه این دو صفت لازم و ملزوم یکدیگرند، و هر منافقی کاذب و هر دروغگویی منافق است در قرآن مجید میفرماید وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۱» و کذب خود یکی از معاصی بزرگ و جزو کبائر است و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده:

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«المؤمن اذا كذب بغير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش و كتب الله عليه بتلك الكذبه سبعين زنيه اهونها كمن يزني مع امه» «۲»

(مؤمن هر گاه بدون عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند و از دهانش بوی گندی خارج شود و تا عرش برسد و بر او هفتاد زنا نوشته شود که آسانتر آنها زنا با مادر است) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«الكذب خراب الايمان» «۳»

(دروغ ویرانی ایمان است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«الكذب شر من الشراب» «۴»

(دروغ از شرب خمر بدتر است) و از حضرت عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود

«جعلت الخبائث كلها في بيت و جعل مفتاحها الكذب» «۵»

(پلیدیها در حجره قرار داده شده و کلید آن دروغ است) و در قرآن مجید میفرماید إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ «۶» (همانا دروغ میبافند کسانی که ایمان ندارند) و نیز میفرماید فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ «۷» (پس این منع الهی در دلهای آنان ایجاد نفاق نموده تا روزی که خدا را ملاقات کنند، بواسطه اینکه آنچه با خدا وعده نموده بودند وفا

۱- سوره المنافقین آیه ۱

۲ و ۳ و ۴ و ۵ جامع السعادات

۶- سوره نحل آیه ۱۰۷

۷- سوره توبه آیه ۷۸ [.....]

نکردند و برای اینکه دروغ می‌گفتند) و برای کذب اقسام و مراتب است: ۱- کذب در گفتار، خواه تصریحاً باشد یا تلویحاً، بکنایه باشد یا اشاره و نحو اینها ۲- کذب در نوشتن، آنهم بهمه اقسامش ۳- کذب در نیت، به این معنی که قصد خلوص و قربت ندارد ولی اظهار قربت و خلوص نماید که همان ریاء است.

۴- کذب در عزم که در باطن تردید یا میل بر خلاف کاری داشته باشد و در ظاهر اظهار عزم آن کار را بنماید.

۵- کذب در وفا بعزم بعد از تنجز آن. ۶- کذب در عمل.

۷- کذب در مقام صفات مثل اینکه اظهار خوف از خدا یا رجاء یا محبت یا خضوع و خشوع کند و حال آنکه از این صفات بی بهره باشد.

۸- کذب در معاشرت و مراوده و معامله و نصیحت با مردم.

۹- کذب در عقائد باین معنی که دارای عقیده فاسد باشد و گمان کند عقیده او صحیح و مطابق با واقع است.

۱۰- کذب در وعده که همان خلف وعده است، و اکثر بلکه همه اقسام کذب عین نفاق یا متضمن نفاق است.

و از کذب در گفتار است شهادت دروغ، یمین غموس (قسم دروغ) افتراء و تهمت، و آیات و اخبار در مذمت هر یک از اینها بسیار است، در قرآن مجید در ذکر صفات عباد الرحمن میفرماید وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ «۱» (بنده گان خدای رحمن کسانی هستند که شهادت دروغ نمیدهند) و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

شاهد الزور كعابد الوثن «۲»

(شهادت دهنده بدروغ مانند بت پرست است) و در قرآن مجید میفرماید وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ «۳» (و اطاعت مکن هر بسیار سوگند خورنده سست رأیی را) ۱- سوره فرقان آیه ۷۳

۲- جامع السعادات

۳- سوره القلم آیه ۱۰

ص: ۳۰۹

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضه الا كانت نكته في قلبه الى يوم القيامة» (۱)

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود

«ثلاث يشأنهم الله: التاجر (البائع) الحلاف، و الفقير المختال، و البخيل المنان» (۲)

(سه طایفه را خدا دشمن میدارد:

تاجر (فروشنده) بسیار قسم خورنده، و فقیر متکبر و بخیل منت گذار) و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود

«ثلاث نفر لا يكلمهم الله يوم القيمة و لا ينظر اليهم و لا يزكّيهم: المنان بالعطيّة و المنفق سلته بالحلف الفاجر و المسبل ازاره»

(۳)

(سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نگوید و نظر رحمت نکند و از پلیدیها پاک ننماید: کسی که بعیای خود منت گزارد و کسی که متاعش را بقسم دروغ ترویج کند و کسی که از روی تکبر لباس خود را روی زمین کشد) و نیز فرمود

«التجّار فجّار قيل يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أ ليس الله قد احلّ البيع؟

فقال نعم و لكنهم يحلفون فيأثمون و يحلّون فيكذبون» (۴)

(تاجران نابکارانند گفته شد ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مگر خدا بیع و تجارت را حلال نکرده؟ فرمود بلی ولی تاجران قسم میخورند پس گناه میکنند و در گفتار دروغ میگویند) و درباره خلف وعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليف اذا وعد» (۵)

(کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد هر گاه وعده نماید باید وفا کند) و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود

«عده المؤمن اخاه نذر و لا كفّاره له فمن اخلف فبخلف الله ابدء و لمقته تعرّض و ذلك قوله تعالى لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون» (۶)

وعده نمودن مؤمن با برادر دینی اش نذری است که کفاره ندارد پس کسی که خلف وعده کند بخلف وعده ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و

۵ و ۶- جامع السعادات

خدا آغاز نموده و خود را در معرض دشمنی او در آورده و کلام خدای تعالی نظر بهمین دارد که میفرماید چرا می گوید چیزی را که نمیکنید، بزرگ است از حیث دشمنی در نزد خدا اینکه بگوئید چیزی را که عمل نکنید) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«اربع من كان فيه كان منافقا و من كانت فيه خله منهّن كانت فيه خله من خلال النفاق حتى يدعها: اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر» (۱)

(چهار خصلت است که در هر که باشد منافق است و کسی که خصلتی از این خصال در او باشد، خصلتی از خصال نفاق در اوست تا آنکه او را رها کند: هر گاه سخن گوید دروغ گوید و هر گاه وعده کند وفا نکند و هر گاه عهد نماید بشکند و هر گاه مخاصمه نماید از حق عدول کند) و خداوند در تمجید ذات مقدّسش میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۲) و در مدح حضرت اسمعیل میفرماید إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ (۳) و غیر اینها از آیات و اخبار.

جمله ثالثه

در آیه شریفه تنها متعرض ایمان بخدا و روز قیامت شده چنانچه در بسیاری از آیات دیگر این دو موضوع (مبدء و معاد) ذکر شده و از این استفاده میشود که ایمان بمبدء و معاد اهمّ عقائد و مستلزم جمیع آنها است بلکه لازمه ایمان بمبدء و معاد، تزکیه اخلاق و اتیان بواجبات و ترک محرمات است، زیرا کسی که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد البته ایمان بانبیاء و ائمه و عدل الهی هم دارد و لازمه ایمان بانبیاء اخذ دستورها و اوامر و نواهی است که آنان از جانب خدا آورده اند از نماز و روزه و انفاق و جهاد و امثال اینها، و همچنین تحصیل اخلاق حمیده و تزکیه و تخلّی از اخلاق رذیله است بنا بر این آیه شامل جمیع امور دینی میباشد ۱- جامع السعادات

۲- سوره آل عمران آیه ۷

۳- سوره مریم آیه ۵۵

ص: ۳۱۱

کلمه من در من الناس تبعیضیه است و مراد از بعض مردم منافقین هستند و اما سایر افراد یا کفارند که آنان بزبان هم نمیگویند ما ایمان بخدا و روز جزا آوردیم، و یا مؤمنین هستند که اینان بزبان و دل معترف بخدا و روز جزا میباشند.

بنا بر این مردم سه دسته اند: دسته اول مؤمنینند که ذیل آیه وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ شامل آنها نمیشود، دسته دوم کفارند که صدر آیه آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ شامل آنها نمیگردد، دسته سوم منافقینند که صدر و ذیل آیه شامل آنهاست، و آیات اول سوره درباره طایفه اول، و از آیه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تا آیات قبل از این آیه درباره طایفه دوم، و این آیه با ۱۲ آیه دیگر راجع بطایفه سوم است.

و کلمه الناس اسم جمع است چنانچه انس و انسان اسم جنس است و در مبدء اشتقاق آن بعضی گفتند از انس است و انسان را انسان گفتند برای اینکه مدنی بالطبع و اجتماعی است و در زندگی و حیات خود باید با یکدیگر انس گیرند و مجتمع شوند و هر یک قسمتی از احتیاجات جامعه را عهده دار شود تا نظام اجتماع برقرار شود.

و بعضی گفتند مبدء آن از نسیان است چون انسان دارای نسیان و فراموشی است و درباره انسان و مراتب و درجات انسانیت در مقام انسب از اینجا بحث خواهیم نمود انشاء الله.

اشاره

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)

(با خدا و کسانی که ایمان آورده اند مخادعه میکنند و حال آنکه جز با خودشان خدعه نمیکنند و نمیفهمند) کلام در تفسیر این آیه در چند مورد است:

مورد اول

در دفع بعض اشکالات که متوجه بر این آیه است و آنها سه اشکال است:

۱- مخادعه از باب مفاعله است و افاده اسناد فعل را بطرفین مینماید و چگونه میتوان نسبت خدعه را بخدا داد؟

جواب از این اشکال بوجهی میتوان داد:

وجه اول: باب مفاعله همه جا بین الاثنین نیست و در بسیاری از موارد یک طرفی است مانند عافاك الله، و عاينت الشىء، و زاولت الامر، و سافرت و امثال اینها و مخادعه نیز از این قبیل است.

وجه دوم: اطلاق خدعه و مکر بر خداوند در آیات دیگر مانند وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «۱» و إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

«۲» بنحو حقیقت نیست بلکه از باب مجاز مشاکله است یعنی از جزاء خدعه و مکر، بخدعه و مکر تعبیر نموده چنانچه بعضی جمله

«کما تدین تدان»

را نیز از این قبیل گرفته اند.

وجه سوم: خداوند در دنیا با آنها طوری رفتار میکند که گمان میبرند خیر آنها را خواسته و حال آنکه آنان را املاء و استدراج نموده تا هر چه میخواهند بکنند و روز بروز عذاب خود را زیاد نمایند چنانچه میفرماید وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُذَادُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ «۳» (گمان نبرند کسانی که کافر شدند مهلت دادن ما آنان را بر ایشان خوب است همانا مهلت میدهیم آنان را تا اینکه بر گناه خود بیفزایند و عذاب خوار کننده برای آنان است) ۱- سوره نساء آیه ۱۴۱

۲- سوره آل عمران آیه ۴۷

۳- سوره آل عمران آیه ۱۷۲

ص: ۳۱۳

و نیز میفرماید وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ «۱» (و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند کمک کمک آنان را بهلاکت نزدیک میکنیم از جهتی که نمیدانند، و مهلت میدهم ایشان را، محققا کید من محکم است) بنا بر این رفتاری که خدا نسبت بآنها میکند چون ظاهرش احسان و باطنش خذلان و غایتش عذاب و هلاکت است از آن بمکر و خدعه و کید تعبیر شده.

۲- خدعه بر حسب لغت ابهام نمودن طرفست آنچه را که اراده دارد از مکروه چنانچه بعضی گفته اند و بعضی دیگر گفته اند اخفاء آنست با اصابه مکروه بنحوی که طرف نداند و با خداوند علام الغیوب چگونه میتوان خدعه نمود؟

و جواب از این اشکال نیز بچند وجه داده میشود:

وجه اول: مراد از مخادعه با خدا، مخادعه در دین خداست که بحسب گفتار اظهار دینداری میکنند در حالی که متدین نیستند و از این جهت نتیجه این خدعه عائد خودشان میشود.

وجه دوم: ممکن است مراد از مخادعه با خدا، مخادعه با رسول خدا و خلفاء و منصوبین از طرف او باشد که اطاعت آنها اطاعت حق و نافرمانی آنها، نافرمانی اوست.

وجه سوم: ممکن است مراد از مخادعه صورت مخادعه باشد که بر فرض محال اگر خداوند علم بیاطن آنها نداشت مخادعه حقیقت داشت چنانچه در تعبیرات مردم است که میگویند خدا را گول میزنی یا خودت را، و شاهد بر این معنی ذیل آیه است که میفرماید وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ۳- این مخادعین اگر معتقد بوجود خداوند نیستند با که خدعه میکنند؟

و اگر معتقد بوجود او میباشند و او را عالم و آگاه از همه چیز میدانند چگونه با او خدعه میکنند؟ ۱- سوره اعراف آیه ۱۸۱

و جواب این گفتار اینست که مخادعین یا دهری و طبیعی هستند و غرض از مخادعه آنان دفع ضرر مسلمین از خودشان میباشد و یا معتقد بوجود باری بوده ولی صاحبان مذاهب باطله مانند اهل کتاب و مشرکین اند اینان نیز بعقیده فاسد خود، در این مخادعه خود را مأجور و مثاب میدانند.

مورد دوم

در مراتب مخادعه، مخادعه مراتبی دارد:

مرتبۀ اول: مخادعه در امور اعتقادیه است مانند مخادعه کفار و اهل ضلال و ارباب مذاهب باطله در اظهار اسلام و آمیزش با مسلمین.

مرتبۀ دوم: مخادعه در امور نفسانیه مثل اینکه دعوی عدالت و علم و اجتهاد و سخاوت و تواضع و شجاعت و زهد و خوف از خدا و توکل و انقیاد و تسلیم و ورع و تقوی و امثال اینها را بنماید با اینکه متّصف بآنها نباشد.

مرتبۀ سوم: ریاء در عبادت است از واجبات و مستحبات، چنانچه روایت شده از ابن بابویه باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که از پدر بزرگوارش سؤال شد موجب نجات فردای قیامت چیست؟ فرمود

«أما النجاه في ان لا تخادعوا الله فيخدعكم فإنه من يخادع الله يخدعه و يخلع منه الايمان و نفسه يخدع لو يشعر فقیل له كيف يخادع الله فقال يعمل ما امره الله عزّ و جلّ به ثمّ يرید به غیره فاتقوا الرياء فإنه شرک بالله عزّ و جلّ، ان المرائی يوم القیمه یدعی باربعه اسماء: یا کافر یا فاجر، یا غادر، یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک و لا خلاص لك اليوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له» (۱)

(همانا رستگاری در اینست که با خدا خدعه نکنید که با شما خدعه میکند زیرا هر که با خدا خدعه کند خدا با او خدعه مینماید و لباس ایمان را از وی میکند و اگر بفهمد با خود خدعه نموده پس گفته شد چگونه با خدا خدعه میکند؟ فرمود عمل میکند بآنچه خدا امر فرموده و غیر خدا را بآن ۱-).

عمل اراده مینماید پس پرهیزید از ریاء زیرا ریاء شرک بخدای عزّ و جل است، بدرستی که روز قیامت ریاکار بچهار اسم خوانده شود: ای کافر، ای فاجر، ای حيله گر، ای زیانکار عمل تو از بین رفت و اجر تو باطل شد و برای تو امروز نجاتی نیست، پس اجر خود را طلب کن از آنکه برای او عمل مینمودی) مرتبه چهارم: خدعه در مقامات دینی است باین معنی که پیش خود گمان کند واجد مقامی از مقامات دینی است و حال آنکه فاقد آنست مثل اینکه خیال میکند دارای قصد قربت و خلوص نیت و اعتماد و توکل بخداست با اینکه در سرّ سرّ آلوده بریاء است و در امور نظرش باسباب ظاهری مییابد و یا جاهل مرکب است و خود را عالم میدانند و یا بی خرد است و خود را عقل کل میدانند و یا اعمالش باطل است و خود را صحیح العمل می شمارد و از این جهت حال انکسار در خود نمی بیند و معترف بتقصیر یا قصور خود نمیباشد و عجب و غرور او را میگیرد و این بالاترین دامهای شیطان و وسائل اغوای انسان است که آدمی را از عیوب خود غافل میکند و وقتی انسان از عیب خود غافل شود در صدد رفع آن برنمیآید.

مورد سوم

اشاره

در تفسیر و الذین آمنوا:

این منافقان با مؤمنان نیز مخادعه میکنند و مخادعه با مؤمنین اینست که در ظاهر ابراز برادری و همکاری و مساعدت و دوستی و محبت مینمایند ولی در باطن در مقام ایذاء و ظلم و احتقار و اهانت بآنها و بدگویی و غیبت و نمایی و تهمت بآنها و طلب عورات و عثرات آنها و ترک مساعدت و کمک و همکاری با آنها، و عداوت و دشمنی با آنها برمی آیند و جامع این صفات نفاق و دورویی و ذو وجهین و ذو لسانین بودن است و مناسب است که در اینجا هر یک از این صفات را متذکر شده و عقوبت آن را گوشزد نمائیم.

۱- دورویی و دوزبانی:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

ص: ۳۱۶

«من كان له وجهان كان له لسانان من نار يوم القيامة» (۱)

(کسی که دو رو باشد برای او در روز قیامت دو زبان از آتش باشد) و نیز فرمود

«تجدون من شرّ عباد الله يوم القيامة ذا الوجهين الذي يأتي هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه» (۲)

(دو رو را بدترین بنده گان خدا در روز قیامت می یابید، آن کسی که جمعی را با رویی و جمعی را با روی دیگری می آید) و نیز فرمود

«يجي يوم القيامة ذو الوجهين دالعا لسانه في قفاه و اخر من قدامه يلتهبان نارا حتى يلتهبان خذّه ثم يقال هذا الذي كان في الدنيا ذا وجهين و ذا لسانين يعرف بذلك يوم القيامة» (۳)

(دو رو، روز قیامت می آید در حالی که زبانش را از پشت سرش بیرون آورده و زبان دیگری از جلو رویش، و از این دو زبان آتش شعله ور است بحدی که گونه او را مشتعل مینماید سپس گفته میشود این کسی است که در دنیا دورو و دو زبان بوده، باین صفت در قیامت شناخته میشود و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«بئس العبد عبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين يطري اخاه شاهدا و يأكله غائبا ان اعطى حسده و ان ابتلى خذله» (۴)

(بد بنده ایست بنده ای که دارای دو رو و دو زبان باشد، در حضور برادرش مدح و ثنا میکند و در غیاب او گوشت او را میخورد «غیبتش را میکند» اگر چیزی باو عطا شود حسد میبرد و اگر بمصیبتی گرفتار شود او را وامیگذارد) و در جامع السعادات از تورات نقل میکند «بطلت الامانه و الرجل مع صاحبه بشفتين مختلفتين يهلك الله يوم القيامة كل شفتين مختلفتين» (بواسطه دو زبانی دوستی و امانت میان دو مصاحب از بین میرود و خداوند هلاک میکند روز قیامت هر که دارای دو زبان مختلف باشد) و نیز روایت میکند که

«اوحى الله تعالى الى عيسى بن مريم ليكن لسانك في السرّ و العلانيه لسانا واحدا و كذلك قلبك انى احذرک نفسک و كفى بك خبيرا، لا يصلح لسانان في فم واحد و لا سيفان في غمد واحد»

(خدای تعالی بعیسی بن ۱ و ۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

مریم وحی فرمود که باید زبان تو در پنهان و آشکارا یکی باشد و همچنین دل تو، من ترا از خودت میترسانم و کافی هستی خودت از حیث آگاهی بضمیرت، شایسته نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف) و غیر اینها از اخبار دیگر.

و تقیه از موارد دورویی خارج میشود، و تقیه در جائیست که انسان گرفتار ظالم و صاحب شر و یا مخالف مذهبی شود که اظهار عقیده اش بیم بر جان یا مال یا عرض او داشته باشد که در اینجا لازم است از اظهار عقیده اش خودداری کند و ظاهرا با او موافقت نماید با اینکه در باطن مخالف او است و این روش ائمه طاهرين در مقابل خلفاء جور و اتباع آنها بوده و اخبار در مدح آن و مذمت ترک آن بسیار است:

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه شریفه لَا تَشْتَوِي الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ فرمود

«الحسنة التقية و السيئة الاذاعة» (۱)

(مراد از نیکی در این آیه تقیه و مراد از بدی فاش نمودن است) و نیز در تفسیر آیه شریفه اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فرمود

«التي هي احسن التقية فاذا الذی بینک و بینہ عداوہ کانہ ولی حمیم» (۲)

(آن چیز نیکوتری که امر شده بدی را بآن دفع کن، تقیه است، پس در این هنگام آن کسی که بین تو و او دشمنی است گویا دوست نزدیکی میشود).

و نیز در تفسیر آیه شریفه وَ يَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ فرمود

«الحسنة التقية و السيئة الاذاعة» (۳).

و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود

«تسعه اعشار الدين التقية و لا دين لمن لا تقية له» (۴)

(نه دهم دین تقیه است، و کسی که تقیه ندارد دین ندارد) و در خبر دیگر فرمود

«التقية من دين الله قال الراوی من دين الله قال ای و الله من دين الله» (۵)

(تقیه از دین خداست، راوی گویا از روی استبعاد میگوید از ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- فی باب التقية فی اغلب کتب الاخبار مثل البحار و کتب الفقه [.....])

دین خداست؟! حضرت قسم یاد میکند که از دین خداست) و در خبر دیگر فرمود

«سمعت ابي يقول لا والله ما على وجه الارض شيئا احب اليه من تقية»

(از پدرم شنیدم که میگفت قسم بخدا بر روی زمین چیزی نزد خدا محبوبتر از تقیه نیست) و سپس فرمود

«انه من كانت له تقية رفعه الله تعالى و من لم يكن له تقية وضعه الله» (۱)

(بدرستی که هر کس دارای تقیه باشد خدا او را بلند میگرداند و هر که تقیه نداشته باشد خداوند او را پست میگرداند و در حدیث دیگر فرمود

«اتقوا على دينكم و احبوه بالتقية فانه لا ايمان لمن لا تقية له» (۲)

(دین خود را بواسطه تقیه نگاهدارید و ببوشانید، بدرستی که ایمان نیست برای کسی که تقیه ندارد) و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود

«التقية من دینی و دین آبائی و لا ايمان لمن لا تقية له» (۳)

(تقیه از دین من و دین پدران من است و ایمان نیست برای کسی که تقیه ندارد) و نیز فرمود

«التقية في كل ضرورة و صاحبها اعلم بها حين تنزل به» (۴)

(تقیه در هر جایی است که ضرورت ایجاب کند و آنکه برایش چنین امری پیش آید بموردش داناتر است) و نیز فرمود

«التقية في كل شيئا يضطر اليه ابن آدم فقد احل الله له» (۵)

(تقیه در هر چیزی است که پسر آدم مضطر شود، پس خداوند برای او در چنین موردی حلال فرموده) و در حدیث دیگر فرمود

«خالطوهم بالبرائيه و خالفوهم بالجوائبه» (۶)

(با اعداء دین معاشرت و موافقت کنید در ظاهر و مخالفت کنید در باطن) و در حدیث دیگر فرمود

«انما جعلت التقية لتحققن به الدم فاذا بلغت الدم فليس تقية» (۷)

(تقیه قرار داده شده که بواسطه آن خون حفظ شود، پس هر گاه بحدّ خون رسید دیگر جای تقیه نیست) ۱-۲-۳-۴-۵-۶-

۷- فی باب التقية فی اغلب كتب الاخبار مثل البحار و كتب الفقه

و در فقه در باب تقیه گفته شده که تقیه باختلاف موارد مختلف است، در بعض موارد واجب است و آن در هنگام اضطرار و الجاء برای حفظ جان و عرض و مال معنی به است، و در زمینه که اضطرار نباشد ولی مخالطه و آمیزش با مخالفین دارای حسن و موجب ایمنی از ضررهای آنها بر خود و سایر مؤمنین باشد مستحب است، و در مورد اظهار براءت از ائمه اطهار مباح است چنانچه در مورد دو نفر از اهل کوفه که آنها را گرفتند و امر کردند و دیگری امتناع نمود وی را کشتند حضرت باقر علیه السلام فرمود

«أما الذی برء فرجل فقیه فی دینه و اما الاخر فتعجل الی الجنّه» (۱)

(آن مردی که براءت جست مردی فقیه در دین بود و امّا آن دیگری بسوی بهشت عجله نمود) و نیز درباره عمار که مشرکین او و پدر و مادرش را گرفتند و شکنجه نمودند که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بد بگویند و از دین او بیزاری جویند، یاسر و سمیه امتناع کردند و آنها را بسخت ترین وضعی کشتند و عمار اظهار بیزاری نمود و او را رها نمودند، پس از آن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و گریه مینمود و گفتند بآن حضرت که او کافر شده، حضرت فرمود

«کَلِمَا أَنَّهُ مَلَأَ- اِیْمَانَا مِنْ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ وَ اِخْتَلَطَ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ جَعَلَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ مَالِكُ اِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدْلَهُمْ بِمَا قَلْتَ فَانزِلِ اللهُ فِيهِ اَلَا مِنْ اَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ» (۲)

(نه چنین است، بدرستی که او از سر تا پایش پر از ایمان است و ایمان بگوشت و خونسش آمیخته شده، و حضرت بر چشمهای او دست میمالید و میفرمود؟ چه شده است ترا؟ اگر مشرکین باز ترا گرفتند و اکراه بر ارتداد نمودند آنچه را گفתי اعاده کن، پس درباره عمار خداوند این آیه را نازل فرمود «کسی که کافر شود بعد از ایمان آوردنش مگر آنکه اکراه و اجبار شود و حال آنکه دل او بایمان مطمئن و پابرجا باشد) و همچنین قصه میثم تمار و حجر بن عدی و رشید هجری و عمرو بن حمق ۱ و ۲- بحار باب تقیه

خزاعی از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السّلام که زیاد آنها را گرفت و امر کرد که علی علیه السّلام را سب نمایند و امتناع نمودند و آنها را مصلوب و مقتول نمود، و مرحوم مجلسی (ره) شرح مفصل قصه آنها را در نهم بحار ذکر فرموده بآنجا مراجعه شود و حضرت صادق علیه السّلام فرمود

«ما منع میثم من التقیّه فو الله لقد علم انّ هذه الایه نزلت فی عمار و اصحابه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» (۱)

و نیز در فقه گفته شده که عملی که از روی تقیه واقع شود صحیح است مانند وضوء منکوس و مسح بر خفین (کفشها) و نماز کتف بسته و وقوف بعرفات و مشعر و امثال اینها در موردی که مندوحه نباشد.

بلکه اخبار بسیار در موضوع مدارات با مردم عموماً و مدارات و حسن معاشرت با اهل سنت و جماعت وارد شده چنانچه از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود

«قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم امرني ربّي بمداراه الناس كما امرني باداء الفرائض»

(۲) (رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلم فرمود که پروردگار من مرا بمدارات با مردم امر فرموده چنانچه باداء واجبات امر فرموده) و نیز فرمود

«قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم مداراه الناس نصف الايمان و الرفق بهم نصف العيش»

(رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلم فرمود مدارات با مردم نیمی از ایمان و رفق و ملایمت با آنان نیمی از زندگی است) و سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود

«خالطوا الأبرار سرّاً و خالطوا الفجار جهراً و لا تميلوا عليهم فيظلموكم فأنه سيأتي عليكم زمان لا ينجو فيه من ذوى الدين الا من ظنوا أنه ابله و صبر نفسه ان يقال أنه ابله لا عقل له» (۳)

(با نیکان در پنهانی آمیزش کنید و با بدان در آشکارا معاشرت نمائید و بتندی با آنان برخورد نکنید که بشما ستم کنند زیرا زمانی بر شما میآید که از دینداران نجات نمی یابد مگر کسی که گمان کنند ابله است و او بردبار و شکیباً باشد به اینکه باو ابله و بی خرد گفته شود) و در وافی گفته «مداراه ملاینت با مردم و حسن معاشرت و صحبت با آنان ۱- بحار باب تقیه

۲- کافی کتاب الايمان و الکفر باب المداراه

۳- کافی کتاب الايمان و الکفر باب المداراه

و تحمل آزار آنان است برای اینکه از انسان متنفر نشوند»

۲- ایذاء

در قرآن مجید میفرماید وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا «۱» (و کسانی که مردان و زنان با ایمان را بدون اینکه جرمی مرتکب شده باشند آزار می‌رسانند هر آینه بجا آورده اند بهتان و گناه آشکارایی را) و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«من آذى مؤمناً فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله و من آذى الله فهو ملعون في التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان»

و در روایت دیگر فرمود

«فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين»

«۲» (کسی که مؤمنی را آزار رساند مرا آزار رسانیده و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانیده و کسی که خدا را آزار رساند در تورات و انجیل و زبور و قرآن لعنت شده است) و بنا بر روایت دیگر (بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و همه آدمیان) و در حدیث دیگر فرمود

«المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه» «۳»

(مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«قال الله تعالى ليأذن بحرب مني من آذى عبدي المؤمن» «۴»

(خدای تعالی فرمود (باید اعلام بجنگ با من دهد هر که بنده مؤمن مرا اذیت نماید) و در حدیث دیگر فرمود

«إذا كان يوم القيمة ينادى مناد اين المؤذون لاوليائى فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم فيقال هؤلاء الذين آذوا المؤمنين و نصبوا لهم و غادروهم و عَنفُوهم فى دينهم فيؤمر بهم الى جهنم» «۵»

(هر گاه ۱- سوره احزاب آیه ۵۸

۲- جامع السعادات

۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات باب الايذاء

ص: ۳۲۲

روز قیامت واقع شود منادی حق ندا کند که آزار کنندگان دوستان من کجایند؟

پس گروهی بپا شوند که بر رویهای ایشان گوشت نباشد، و گفته شود اینان کسانی هستند که مؤمنان را اذیت میکردند و با آنها دشمنی و خدعه و مکر مینمودند و زور و ستم در امور دینی بآنها میکردند پس بطرف جهنم روانه شوند)

۳- ظلم

اشاره

در قرآن مجید میفرماید: **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** «۱» (همانا راه عقاب برای کسانی است که بر مردم ستم میکنند و در روی زمین بدون حق تجاوز مینمایند اینان بر ایشان عذاب دردناک است) و نیز در قرآن مجید میفرماید: **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ** «۲» (البته گمان مبر که خدا از آنچه ستمکاران میکنند بیخبر است) و نیز میفرماید: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** «۳» (زود باشد که بدانند کسانی که ستم میکنند بچه جایی بازگشت میکنند) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

«اتَّقُوا الظلم فإنه ظلمات يوم القيامة» «۴»

(از ستم بپرهیزید که ستم تاریکیهای روز قیامت است) و در حدیث دیگر فرمود:

«من خاف القصاص كف عن ظلم الناس» «۵»

(کسی که از مکافات میترسد، از ستم بمردم خودداری میکند) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«ما من احد يظلم بمظلمه الا اخذه الله تعالى بها في نفسه او ماله» «۶»

(هیچکس ستم نکند جز اینکه خدای تعالی او را بواسطه آن ستم در جان یا مالش بگیرد) و در حدیث دیگر فرمود:

«الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله تعالى و ظلم لا يغفره الله تعالى ۱- سوره شوری آیه ۴۱

۲- سوره ابراهیم آیه ۴۳

۳- سوره شعراء آیه ۲۸

۴ و ۵ و ۶- جامع السعادات باب الظلم

ص: ۳۲۳

و ظلم لا يدعه الله، فاما الذي يغفره الله تعالى فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين الله و اما الظلم الذي لا يغفره الله فالشرك، و اما الظلم الذي لا يدعه الله فالمداينه بين العباد» (۱)

(ستم بر سه گونه است: ستمی که خدای تعالی میآمرزد، و ستمی که نمیآمرزد، و ستمی که از آن نمیگذرد، اما ستمی که میآمرزد ستمی است که انسان بخود میکند نسبت بآنچه بین او و بین خدا است «یعنی معصیتهایی که تنها نافرمانی خدا در آنها شده و حق الناس در آنها نباشد» و اما ستمی که نمیآمرزد شرک بخدا است، و اما ستمی که از آن نمیگذرد مظالم عباد است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه شریفه إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ فرمود

«قنطره على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمه» (۲)

(ایستگاهی است بر صراط که بنده ای که مظلوم بگردن او باشد از آن نمیگذرد) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود

«ما من مظلمه اشد من مظلمه لا يجد صاحبها عليها عوناً الا الله» (۳)

(هیچ ظلمی سخت تر از آن ظلمی نیست که مظلوم یاوری جز خدا نداشته باشد) و نیز فرمود

«من اكل مال اخيه ظلماً و لم يرد له اكل جذوه من النار يوم القيمة» (۴)

(کسی که مال برادر دینی خود را از روی ظلم بخورد و باو برنگرداند روز قیامت پاره آتش خواهد خورد) و نیز فرمود

«اما انّ المظلوم يأخذ من دين الظالم اكثر ممّا يأخذ الظالم من مال المظلوم»

(آگاه باشید که مظلوم میگیرد از دین ظالم زیادتر از آنچه ظالم از مال مظلوم گرفته) سپس فرمود

«من يفعل الشرّ بالناس فلا ينكر الشرّ اذا فعل به اما انه يحصد ابن آدم ما يزرع و ليس يحصد احد من المرّ حلوا و لا من الحلو

مرّا» (۵)

(کسی که بمردم بدی کند، نباید بدش بیاید اگر باو بدی شود، آگاه باشید که فرزند آدم درو میکند آنچه کشت مینماید، و

هیچکس از تلخ شیرین، و از شیرین تلخ درو نمیکند) ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود «۱»

«من ظلم الله عليه من يظلمه او على عقبه او على عقب عقبه، قال الراوى هو يظلم فيسلط الله على عقبه او على عقب عقبه قال فان الله تعالى يقول وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً» (۲)

(کسی که ستم کند، خدا بر او مسلط کند کسی که او را ستم نماید و یا بر فرزند او یا بر فرزند فرزند او، راوی گفت عرض کردم او ستم نموده خدا بر فرزند او و بر فرزند فرزند او مسلط مینماید؟ فرمود خدای تعالی میفرماید باید بترسند کسانی که پس از خود فرزندان خردی میگذارند و بر آنها میترسند «یعنی بترسند از اینکه بر فرزندان دیگران ستم کنند» پس درباره فرزندان دیگران از خدای بترسند و گفتار صواب و درست درباره آنها بگویند)

سؤال

آیا این منافی با عدل نیست که شخصی ستم کند و از فرزندان و نواده گان او انتقام بگیرند با اینکه خداوند در قرآن میفرماید
وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳) (بردارنده ای گناه و بار دیگری را برنمیدارد)؟

«جواب»

انتقام از اعقاب و فرزندان ظالم از سه وجه ممکن است باشد:

وجه اول اینکه فائده ظلم پدران بآنها رسیده باشد مثل اینکه اموالی را پدر غصب نموده و فرزند میدانند ولی بصاحبش رد نمیکند، بلکه مورد استفاده و تصرف قرار میدهد وجه دوم اینکه بفعل پدران راضی باشند که بمفاد

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم»

مورد انتقام قرار خواهند گرفت ۱- کفایه الموحدين باب العدل [.....]

۲- سوره نساء آیه ۱۰

۳- سوره انعام آیه ۱۶۴

ص: ۳۲۵

وجه سوم اینکه بآباء خود اقتداء و سنتهای شوم آنان را مورد عمل قرار دهند و اغلب از این جهت است.

و مثل ظلم است اعانت ظالم و رکون بظالم: در قرآن مجید میفرماید *وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ* «۱» (بر گناه و تجاوز کمک نکنید) و نیز میفرماید *وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ* «۲» (کمترین میلی پیدا نکنید بکسانی که ظلم میکنند که با آتش تماس خواهید گرفت) و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الظلمه و اين اعوان الظلمه؟ و من لاق لهم دواتا او ربط لهم كيسا او مدهم بمدّه قلم فاحشروهم معهم» «۳»

(وقتی قیامت واقع شود منادی حق ندا کند ستمکاران و یاوران ستمکاران کجایند؟ و کسی که ليقه در دوات آنها نهاده باشد یا سر کیسه ای را برای آنها بسته باشد یا مدّ قلمی بآنها داده باشد، با آنها محشورشان کنید) و نیز فرمود

«من مشى مع ظالم فقد اجرم» «۴»

(کسی که با ستمکاری راه رود مجرم است) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«العامل بالظلم و المعين له و الراضى به شركاء ثلاثتهم» «۵»

(عمل کننده ستم و یاری کننده ستمکار و راضی بفعل ستمکار هر سه شریک در ستمند) و نیز فرمود

«من اعان ظالما بظلمه سلط الله عليه من يظلمه فان دعا لم يستجب له و لم يأجره الله على ظلامته» «۶»

(کسی که ظالمی را در ظلمش کمک کند، خدا مسلط کند کسی را که باو ظلم نماید، و اگر دعا کند، دعای او مستجاب نشود و خداوند او را بر مظلومیت و ستمدینش اجر ندهد، و غیر اینها از اخبار دیگر و بحث در اینکه اعانت ظالم در جمیع مقدمات ظلم است یا در مقدمات ۱- سوره مائده آیه ۳

۲- سوره هود آیه ۱۱۵

۳- مکاسب شیخ قدس سره

۴ و ۵ و ۶- جامع السعادات

ص: ۳۲۶

قریبه یا دایر مدار قصد است در فقه متعرض شده اند و تحقیق اینست که موارد اعانت مختلف است و مناط صدق عرفی آن است و مراد از رکون بظالم ظاهرا میل ببقاء او و حشر و مراوده با او است مگر اینکه از روی اجبار یا تقیه یا غرض مشروعی باشد

۴- تحقیر

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من حَقَّرَ مؤمنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل الله تعالی له حاقرا ماقتا حتی یرجع من محقرته ایاه» (۱)

(کسی که مؤمن مستمند یا غیر مستمندی را کوچک شمرد همواره خداوند او را کوچک شمرد و دشمن دارد تا از تحقیر آن مؤمن بازگشت کرده توبه نماید)

۵- اهانت

از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«قال الله تعالی من اهان لی ولیا فقد ارسد لمحاربتی»

و فی روایه اخری

«من اهان لی ولیا فقد ارسد لمحاربتی و انا اسرع شیئی الی نصره اولیائی» (۲)

(کسی که دوست مرا توهین کند و خوار شمرد برای جنگ من آماده شده و من برای یاری دوستانم از هر چیزی سریعترم) و نیز از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«قال الله عز و جل قد نابذنی من اذلّ عبدی المؤمن» (۳)

(بدشمنی با من برخواسته کسی که بنده مؤمن مرا خوار سازد)

۶- طلب عثرات مؤمنین و تقییش از عیوب آنان

در قرآن مجید میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴) (کسانی که دوست دارند اینکه فاش کنند کارهای ۱ و ۲ و ۳- کافی کتاب الایمان و الکفر

۴- سوره نور آیه ۱۸

زشت را در مؤمنین، برای آنان عذاب دردناک است) و نیز میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا «۱» (ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها اجتناب کنید زیرا بعضی از گمانها گناه است و جستجو از عیوب یکدیگر نکنید) و از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«من اذاع فاحشه كان كمتدئها و من عير مؤمنا بشي ء لم يمت حتى يرتكبه» «۲»

(کسی که کار زشتی را فاش کند مانند ابتدا کننده بآن کار زشت است و کسی که مؤمنی را بچیزی سرزنش کند نمیرد تا خود آن چیز را مرتکب شود) و از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«يا معشر من اسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه لا تتبعوا عثرات المسلمين فانه من تتبع عثرات المسلمين تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته يفضحه» «۳»

(ای گروه کسانی که بزبان اسلام آورده و بدل تسلیم نشده اید پی جویی از لغزشهای مسلمانان نکنید، زیرا کسی که پی جویی از لغزشهای مسلمانان بکند خدا از لغزش او پی جویی نماید و کسی که خدا از لغزشش پی جویی کرد او را رسوا نماید) و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«كل امتي معاف الا المجاهرون» «۴»

(همه امت من عفو شامل حالشان میشود مگر مجاهران، و مجاهر کسی است که از اعمال بد دیگران خبر دهد) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود

«من استمع من قوم هم له كارهون صببت في اذنيه الانك» «۵»

(کسی که گوش فرا دهد بسخن گروهی که خوش ندارند در گوشهای او روی گذاخته ریخته شود) ۱- سوره حجرات آیه ۱۲

۲ و ۳- کافی کتاب الکفر و الایمان

۴ و ۵- جامع السعادات

ص: ۳۲۸

۷- تغییر و سرزنش نمودن

خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که مردم میگویند

«عوره المؤمن علی المؤمن حرام»

فرمود

«لیس حیث تذهب انما عنی عوره المؤمن ان یزل زله او تکلم بشیء یعاب علیه فتحفظه علیه لتعیره به یوما» (۱)

(اینچنین که تو گمان برده نیست و همانا عوره مؤمن لغزشی است که از او سرزند یا تکلم بچیزی است که بر او عیب باشد، پس تو آن را نگاهداری برای اینکه روزی او را سرزنش نمایی) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«اقرب ما یكون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلّاته لیعیره بها یوما ما» (۲)

(نزدیکترین چیزی که بنده را بسوی کفر میبرد اینست که با مردی مواخات و برادری در دین نماید، پس لغزشها و خطاهای او را احصاء نماید برای اینکه روزی بآنها او را سرزنش کند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من انب مؤمنا انبه الله تعالی فی الدنیا و الاخره» (۳)

(کسی که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدای تعالی او را در دنیا و آخرت سرزنش نماید) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«کفی بالمرء عیبا ان یتصر من الناس ما یعمی عنه من نفسه او یعیر الناس بما لا یتطیع ترکه او یؤدی جلیسه بما لا یعنیه» (۴)

(همین عیب برای مرد بس است که از مردم به بیند آنچه را که از خود نمی بیند یا سرزنش کند مردم را بآنچه خود نمیتواند ترک کند یا با همنشین خود سخنانی بی معنی و بیهوده ادا کند)

۸- غیبت

و کلام در غیبت در چند مقام واقع میشود: ۱- جامع السعادات

۲ و ۳- کافی کتاب الایمان و الکفر

۴- جامع السعادات [.....]

مقام اول، در معنی غیبت: در حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«هل تدرّون ما الغيبه»

اصحاب عرض کردند خدا و رسول بهتر میدانند فرمود

«ذكرك اخاك بما يكره» (۱)

(غیبت یاد نمودن برادر دینی است بآن چیزی که او را بد آید) کلمه ما موصوله و عامّ است و هر چیزی را که موجب کراهت مؤمن شود شامل میگردد خواه نقص بدنی باشد یا نقص اخلاقی، یا نقص عملی یا نقص مالی یا اموری که باو بستگی داشته باشد از قبیل زن و فرزند و فامیل و امثال اینها و خواه آن نقص اختیاری باشد مانند اعمال زشت یا غیر اختیاری مانند کراهت منظر.

و در حدیث است که عایشه بزنی اشاره کرد که او کوتاه قد است حضرت فرمودند

«اغتبتها»

(غیبت او را نمودی) (۲) و غیبت وقتی است که عیبی درباره برادر دینی بگویی که در او باشد، و اگر در او نباشد تهمت است، چنانچه در حدیث است که خدمت رسول خدا درباره مردی گفتند «ما اعجزه» (بسیار عاجز است) حضرت فرمود «اغتبتم» (غیبت نمودید) عرض کردند «قلنا ما فيه» (آنچه در او بود گفتیم) حضرت فرمود

«ان قلت ما ليس فيه فقد بهتموه»

(اگر گفته بودید چیزی را که در او نبود بوی بهتان زده بودید) (۳) و اما ذکر مدائح شخص هر چند کراهت داشته باشد غیبت نیست مگر اینکه موهم ذمّ شود مثل اینکه مستمع توهم کند خود او توصیه نموده که مدح وی را نمایند مقام دوم در انحاء غیبت: غیبت بر چند قسم است: ۱- تصریح بقول، ۲- اظهار بفعل مثل راه رفتن شبیه اعرج یا بچشم و ابرو و حرکت دست و سر و امثال اینها اشاره بنقص کسی کند که این را محاکات گویند.

۳- تعریض مثل اینکه بگوید الحمد لله من مبتلا بفلان چیز و یا فلان عمل نیستم و نظرش گوشه زدن بکسی است که دارای فلان چیز یا فلان عمل است و یا ۱- مکاسب شیخ قدس سره

۲- جامع السعادات

۳- لثالی الاخبار باب غیبت

اظهار حزن و دلسوزی برای کسی کند در صورتی که نظرش گوشه زدن باو باشد و امثال اینها بسیار است که هر کسی خودش بهتر میفهمد که در کلامی که میگوید تعریض بکسی است یا نه ۴- کنایه مثل اینکه بگوید فلان کاسب آدم خوش انصاف! و ارزان فروشی است! و طوری بگوید که کنایه از بی انصافی و گران فروشی او باشد و امثال این.

۵- کتابت، که عیوب مسلمانی را بنویسند و یا در مجله و روزنامه منتشر کنند مقام سوم در حرمت غیبت: غیبت از معاصی کبیره و حرمتش بادله اربعه ثابت است:

اما کتاب: در قرآن مجید میفرماید وَ لَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ «۱» (و غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که گوشت برادر خود را در حالی که مرده است بخورد پس کراهت دارید از این کار، یعنی غیبت بمنزله خوردن گوشت مرده برادر دینی است و در آیه دیگر میفرماید لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ «۲» (خداوند دوست ندارد بدی کسی را گفتن مگر کسی که باو ستم شده باشد و بخواد رفع ظلم از خود بکند) بلکه عموم بعض آیات شامل غیبت میشود و شاید اظهر مصادیق آن باشد مانند آیه شریفه مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ «۳» و آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۴» اما اخبار: در مذمت و عقوبت غیبت اخبار بسیار وارد شده که بشمه از آنها اشاره میشود:

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«المسلم على المسلم حرم دمه (۱) سوره حجرات آیه ۱۲

(۲) سوره نساء آیه ۱۴۷

(۳) سوره ق آیه ۱۷

(۴) سوره نور آیه ۱۸

ص: ۳۳۱

(هر مسلمانی بر مسلمان دیگر خون و مال و آبرویش محترم (حرام) است) و نیز فرمود

«أياكم و الغيبه فان الغيبه اشد من الزنا فان الرجل قد يزني و يتوب و يتوب الله عليه و ان صاحب الغيبه لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه» (۲)

(بر حذر باشید از غیبت، زیرا غیبت سخت تر از زنا است، چه آنکه مرد زنا میکند و توبه مینماید و خدا توبه او را میپذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمیشود تا آنکه کسی که غیبتش را نموده او را ببخشد) و نیز فرمود

«مررت ليله المعراج على قوم يحشمون وجوههم باظفرهم فقال جبرئيل هم الذين يغتابون الناس» (۳)

(در شب معراج بگروهی گذشتم که روی های خود را بناخنها میخراشیدند پس جبرئیل عرضکرد اینان کسانی هستند که غیبت مردم را مینمودند) و نیز فرمود

«درهم يصيبه الرجل من الربوا اعظم عند الله في الخطيئه من ست و ثلاثين زنيه و اربى الربا عرض الرجل المسلم» (۴)

(درهمی که از ربا بانسان برسد بزرگتر است از جهت گناه نزد خدا از سی و شش زنا، و بزرگترین ربا آبروی مرد مسلمان است.)

و نیز فرمود

«من مشى في غيبه اخيه و كشف عورته كانت اول خطوه خطاها وضعها في جهنم و كشف الله عورته على رؤس الخلائق و من اغتاب مسلما بطل صومه و نقض وضوئه» (۵)

(کسی که در غیبت برادر دینی و ظاهر کردن عیب او راه رود اول قدمی که برمیدارد در جهنم میگذارد و خداوند عیوب او را نزد خلایق ظاهر کند، و کسی که غیبت مسلمانی را بنماید روزه او باطل و وضوی او شکسته شود) و نیز فرمود

«من اغتاب مسلما او مسلمه لم يقبل الله صلوته و صيامه اربعين ليله و من اغتاب مسلما في شهر رمضان لم يوجر على صيامه» (۶)

(هر که غیبت ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ جامع السعادات باب الغيبه

مرد یا زن مسلمانی را بنماید، خداوند نماز و روزه او را تا چهل شب نپذیرد و کسی که مسلمانی را در شهر رمضان غیبت کند بر روزه اش اجر داده نشود) و نیز فرمود

«ما النار فی التبن اسرع من الغیبه فی حسنه العبد» (۱)

(سرعت سوزانیدن آتش گاه را بیشتر نیست از نابود کردن غیبت حسنات بنده را) و نیز فرمود

«کذب من زعم أنه ولد من حلال و هو یا کل لحوم الناس بالغیبه فاجتنب الغیبه فانها ادم کلاب النار» (۲)

(دروغ میگوید کسی که گمان میبرد از حلال زائیده شده و حال آنکه بواسطه غیبت گوشت مردم را میخورد پس دوری کن از غیبت زیرا غیبت نان خورش سگهای دوزخ است) و در حدیث است که خداوند بر حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد

«أنه من مات تائباً عن الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار» (۳)

محققاً کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخر کسی است که داخل بهشت شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر غیبت داشته باشد، اول کسی است که داخل دوزخ شود) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«فهو شرک الشیطان»

(غیبت کننده شیطان در نطفه او شرک کرده) و غیر اینها از اخبار دیگر) و اما عقل: واضح است که هر کس مفسد و مضار مرتبه بر غیبت را در نظر بگیرد عقلاً قبیح و بدی آن را درک میکند.

و اما اجماع: جمیع طبقات مسلمین از صدر اول تا این زمان بر حرمت آن متفقند بلکه حرمت آن از ضروریات دین اسلام است.

مقام چهارم- در موجبات غیبت: چیزهایی که سبب غیبت میشود بطور فهرست عبارت از: ۱- غضب ۲- حقد ۳- حسد ۴- سخریه و استهزاء ۵ مطایبه ۶- لعب ۷- هزل ۸- افتخار ۹- مباهات ۱۰- رفع نسبت ۱۱- اثبات ۱ و ۲ و ۳ و جامع السعادات باب الغیبه

ص: ۳۳۳

شریک برای عمل زشت خویش ۱۲- مرافقه با دوستان ۱۳- مساعدت نمودن آنها را در سخن برای اینکه از او متنفر نشوند ۱۴- تخیل اینکه در مقام غیبت او بوده مبادرت بغیبت او مینماید ۱۵- نظر داشتن به اینکه سخن کسی را تکذیب کند، نخست غیبت او را مینماید تا مستمع تکذیب او را تصدیق نماید ۱۶- ترحم ۱۷- حزن ۱۸- اغتمام ۱۹- تعجب از صدور معصیت از او ۲۰- غضب از برای خدا، و این امور پنجگانه اخیر در اصل ممدوح است ولی اگر اسم شخص مورد نظر برده شود غیبت او میشود.

مقام پنجم در حرمت استماع غیبت: گوش دادن بغیبت مانند خود آن حرام است بلکه اشدّ از غیبت است هر گاه باعث بر غیبت شود چون اعانت بر معصیت میشود و در حدیث است که

«السامع احد المغتابین» (۱)

و بسا شنونده مرغباتی ذکر میکند یا اظهار تعجب مینماید یا انکار میکند تا او اصرار نماید یا از باب ریا و تزهّد رد میکند در صورتی که باطنا میل دارد که او غیبت نماید و همه اینها حرام و از استماع غیبت محسوب میشود.

مقام ششم در وجوب رد غیبت: ردّ نمودن غیبت بر کسی که متمکن باشد واجب است و باید بنحوی ردّ کند که موجب تکذیب او هم نشود زیرا او هم مسلمان است و تکذیب او اهانت باوست، بلکه اولاً اگر چیزی که باو نسبت میدهد قابل محمل صحیحی هست آن را حمل بر صحت کند و اگر واقعا عیب نیست و گوینده تخیل نموده نفی عیب نماید و اگر قابل محمل صحیح نیست گوینده را موعظه کند که گناه غیبت تو بیش از معصیت اوست و عییش اشدّ از عیب اوست و اگر اینهم ممکن نباشد کلام او را قطع نموده بجای دیگر برود و اگر این نیز نمیشود از مجلس بیرون رود یا خود را مشغول بکاری کند که نشود و اگر این هم میسر نیست لا اقل قلباً انکار کند و راغب بشنیدن غیبت نباشد ۱- مکاسب شیخ

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«من تطوّل على اخيه في غيبه سمعها عنه في مجلس فردّها ردّ الله عنه الف الف باب من الشرّ في الدنيا والاخره و ان لم يردّها و هو قادر على ردّها كان له كوزر من اغتابه سبعين مرّه» (۱)

(کسی که احسان کند بر برادر دینی خود، در غیبتی که از او در مجلسی میشوند و آن را ردّ کند، خداوند هزار هزار در از بدیهای دنیا و آخرت را از او برگرداند و اگر ردّ نکند و حال آنکه قادر بر ردّ آن باشد برای او مانند هفتاد برابر گناه غیبت کننده است) و نیز فرمود

«من حمى عرض اخيه المسلم فى الدنيا بعث الله له ملكا يحميه يوم القيامة من النار» (۲)

(کسی که آبروی برادر مسلمانش را در دنیا حفظ کند خداوند فرشته را برانگیزد که او را در قیامت از آتش حفظ نماید) و نیز فرمود

«من ذبّ عن عرض اخيه بالغيبه كان حقا على الله ان يعتقه من النار» (۳)

(کسی که آبروی برادر دینی خود را برد نمودن غیبت حفظ کند بر خدا سزاوار است که او را از آتش آزاد سازد) و در حدیث دیگر فرمود

«كان له حجابا من النار» (۴)

ردّ غیبت مانع از آتش میشود.

و نیز فرمود

«ما من رجل ذكر عنده اخوه المسلم و هو يستطيع نصره و لو بكلمه و لم ينصره اذله الله عزّ و جل في الدنيا والاخره و من ذكر عنده اخوه المسلم فينصره نصره الله في الدنيا والاخره» (۵)

(هر مردی که برادر مسلمانش نزد او ذکر شود «غیبت او شود» و او بر یاری او قدرت داشته باشد هر چند بکلمه باشد و او را یاری نکند، خدا او را در دنیا و آخرت خوار سازد و هر که برادر مسلمانش نزد او یاد شود و او را یاری کند، خداوند او را در دنیا و آخرت یاری نماید.

مقام هفتم: نقل غیبت مانند خود غیبت حرام بلکه اشد از غیبت است زیرا هم غیبت غیبت کننده و هم غیبت کسی است که از او غیبت شده و لذا عقوبت آن ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵- بحار کتاب الروضه ص ۴۳

مقام هشتم در مستثنیات غیبت: مواردی را علماء از غیبت استثناء نموده که بعضی از آن موارد واجب و بعضی جایز و بعضی خالی از اشکال نیست و مجموع آنها پانزده مورد میشود:

۱- غیبت کفّار و مخالفین و سایر فرق باطله و اهل بدعت جایز است در صورتی که امن از ضرر یا از مفسد دیگری باشد و حرمت غیبت مخصوص باهل ایمان است ۲- در مقام تظلم نزد کسی که قادر بر رفع ظلم باشد و لو بچند واسطه، یا قادر بر اعانت مظلوم باشد چنانچه در قرآن مجید میفرماید لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ «۱» و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«لصاحب الحق مقال» «۲»

(برای صاحب حق، حق گفتن هست) و نیز فرمود

«لِيّ الواجد يحلّ عرضه و عقوبته» «۳»

(بخل ورزیدن دارا عرض و عقوبتش را حلال میکند) و وقتی هند از ابی سفیان شکایت کرد که او آدم بخیلی است و نفقه باندازه ای که کفایت من و اولاد مرا بکند نمیدهد آیا جایز است از مالش بردارم حضرت فرمود

«خذی ما یکفیک و لولدک بالمعروف» «۴»

(بگیر آنچه ترا و اولادت را کفایت کند بمقدار متعارف) ۳- استعانت بر رفع منکر و ردع از معاصی که در اینصورت واجب است ۴- نصیح مستشیر یعنی خیرخواهی کسی که در امر تزویج یا امانت و امثال اینها با انسان مشورت کند.

۵- جرح شاهد یا مفتی یا قاضی باین معنی که بگوید این شاهد عادل نیست یا این مفتی مجتهد نیست و یا این قاضی اهلیت ندارد ولی در صورتی که قصد صحیح و اراده هدایت داشته باشد نه از جهت حسد و تلبیس شیطان باشد.

۶- توقی (حفظ نمودن) از شر صاحب شر، به اینکه دیگران را متوجه سازد که صرر یا فسق یا بدعت او دامنگیر آنان نشود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت ۱- سوره نساء آیه ۱۴۷

۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

«أترعون عن ذكر الفاجر حتى لا يعرفه الناس اذكروه بما فيه يحذره الناس» «۱»

(آیا رعایت و خودداری میکنید از یاد کردن فاجر تا مردم او را نشناسند، او را بآنچه در اوست یاد کنید تا مردم از او بر حذر باشند) ۷- اظهار عیب در مبیع اگر چه بایع کراهت داشته باشد، که مشتری متضرر نشود ۸- ردّ کسی که ادّعی نسبی بکند که ندارد مخصوصاً دعوی سیادت ۹- ردّ مقاله باطله یا دعوی باطله ۱۰- شهادت بر فعل حرام حسب ۱۱- ضرورت تعریف مثل کلمه اعرج یا اعمش یا اعمی و امثال اینها چنانچه در لسان اخبار وارد است در صورتی که صاحبش کراهت نداشته باشد ۱۲- غیبت متجاهر بفسق در همان فسقی که متجاهر است و بعضی بطور مطلق گفته اند مخصوصاً در مورد ظلمه (ستمگران) و صاحبان فواحش، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من القی جلاب الحیاء عن وجهه فلا غیبه له» «۲»

(کسی که حجاب حیاء را از روی خود انداخت غیبت برای او نیست) و نیز فرمود

«لیس لفاسق غیبه» «۳»

و بعضی این مورد را از غیبت خارج دانسته اند باعتبار اینکه در مفهوم غیبت ستر مأخوذ است ۱۳- تحاکی (بازگویی نمودن) نزد کسی که میداند ولی در این مورد خلاف احتیاط است ۱۴- بمنظور نهی از منکر باشد یعنی قصدش اینست که باو برسد و عمل زشتی را که مرتکب میشود ترک کند.

۱۵- اسم طرف را نبرد حتی در عدد محصور، مثل اینکه بگویند در فلان شهر یا قبیله و امثال اینها، و خلاصه حرمت غیبت اقتضایی است نه ذاتی و از جهت مفاسدی است که در بردارد، از اینجهت اگر مصلحتی در او باشد که اقوی از مفسده آن است یا اصلاً مفسده ندارد ثبوت حرمت معلوم نیست و بسا واجب یا مستحبّ و یا مباح و یا مکروه میشود. ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات [.....]

مقام نهم در معالجه غیبت: معالجه غیبت بمتذکر شدن آیات و اخباری است که در عقوبت آن ذکر شد اگر بآنها معتقد باشد، و معالجه شخصی آن قطع اسباب و موجبات غیبت است که در مقام چهارم متذکر شدیم و در اینجا برای قطع و دفع آنها اشاره بتمدّت هر یک میشود:

اما غضب: در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخلّ العسل» (۱)

(خشم ایمان را تباه میکند چنان که سرکه عسل را تباه مینماید) و نیز از آن حضرت است که فرمود

«من کف غضبه عن النَّاس کف الله تعالی عنه عذاب یوم القیمه» (۲)

(هر که غضبش را از مردم بازدارد خداوند عذاب قیامت را از او منع کند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«هی جمره الشیطان و دخل - الشیطان فیه» (۳)

(غضب آتش شیطان است و داخل شدن شیطان است در جوف انسان) و غضب بسا موجب جنون و حرکات زشت از قبیل مزق ثیاب و لطم بر خد و سقوط بر زمین میشود و نیز موجب شماتت دشمن و مسخره نمودن اراذل و عداوت دوستان و ارتکاب بسیاری از محرمات از قبیل زدن و سب و فحش دادن و جرح و قتل و مانند اینها میگردد.

اما حقد: در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود

«المؤمن لیس بحقود» (۴)

(مؤمن کینه توز نیست) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من زرع العداوه حصد ما بذر» (۵)

(کسی که تخم دشمنی بکارد حاصل همان را درو میکند) علاوه بر اینکه حقد موجب هم و غم در دنیا و عذاب و الم در آخرت است.

و اما حسد: در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

(الحسد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات

(حسد کارهای خوب را میخورد و از میان میبرد چنانچه آتش هیزم را میخورد) و حسود معترض بقضاء الهی است و بقسمت او راضی نیست و همیشه محزون و متألّم است و حسد او علاوه بر اینکه ضرری بمحسود نمیرساند موجب ازدیاد حسنات محسود هم میشود.

اما سخریه و استهزاء: در قرآن مجید میفرماید لَا يَسِيخِرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ (۲) (گروهی دیگر را مسخره نکنند چه شاید آنان بهتر از ایشان باشند) و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود

«إِنَّ الْمُسْتَهْزِئِينَ بَيْنَ النَّاسِ يَفْتَحُ لِاحِدِهِمْ بَابَ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ هَلُمَّ هَلُمَّ فَيَجِيءُ بَكْرِبِهِ وَغَمِهِ فَاذَا اتَى اغْلَقَ دُونَهُ وَهَكَذَا بَابُ آخِرٍ وَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَفْتَحَ لَهُ الْبَابَ فَيَقَالَ لَهُ هَلُمَّ هَلُمَّ فَمَا يَأْتِيهِ» (۳)

(بدرستی که استهزاء کننده گان در میان مردم فردای قیامت دری از بهشت بروی هر یک از ایشان باز میگردد پس گفته میشود که بیا بیا، پس با غم و اندوه میآید وقتی بدر میرسد بروی او بسته میشود و همچنین در دیگری باز میشود وقتی بآن میرسد بسته میشود و همواره چنین است تا وقتی که دری باز شود و باو گفته شود بیا بیا و او دیگر نمیآید اما مزاح: اگر موجب کذب و ایذاء و غیبت و سایر معاصی نشود حرام نیست و از فضول کلام است بلکه مقدار کمی که موجب انبساط و طیب خاطر باشد ممدوح است چنانچه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و أمير المؤمنين عليه السلام از این قبیل مزاحها نقل شده و اگر موجب امر حرامی بشود حرام است بلکه بذر عداوت و تخم دشمنی است از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«إِنَّ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ فَيُضْحِكُ بِهَا جَلْسَاءَهُ يَهُوِي بِهَا اِبْعَدَ مِنْ ثَرِيًّا» (۴)

(همانا مردی بکلمه «باطل و بیهوده که مشتمل بر معصیت خدا باشد» سخن میگوید که همنشینان خود را بخنداند بواسطه آن کلمه باندازه مسافتی دورتر از فاصله زمین تا ثریا از حق دور میافتد) ۱- جامع السعادات

۲- سوره حجرات

۳- جامع السعادات

۴- لالی الاخبار

و مثل مزاح است مطایبه و لعب و هزل که تماما از فضول کلام، و اگر مشتمل بر معصیت باشد حرام است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من وقى شر قبقه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى» «۱»

(کسی که از شر شکم و عورت و زبان خود جلوگیری کند بتحقیق خود را نجات داده و حفظ نموده است) و نیز سؤال شد نجات در چیست؟ فرمود

«املك عليك لسانك» «۲»

(اختیار زبانت را داشته باشی) و نیز فرمود

«لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه» «۳»

(ایمان بنده دارای استقامت نباشد تا دل او مستقیم شود و دل مستقیم و راست نشود تا وقتی که زبان مستقیم گردد) و نیز فرمود

«إذا أصبح ابن آدم أصبح الأعضاء كلها مستكفي اللسان ای تقول أتق الله فينا فانك ان استقمت استقمنا و ان اعوجت اعوجنا» «۴»

(پسر آدم هر روز که صبح میکند همه اعضاء از زبان طلب کفایت میکنند یعنی میگویند بترس از خدا درباره ما، چه آنکه اگر تو راست رفتی همه ما راست میرویم و اگر تو کج رفتی همه ما کج میرویم) اما افتخار و مباهات: از شعب کبر و عجب است و هر دو از بزرگترین اخلاق رذیله میباشد و انسانی که دیروز نطفه گندیده بود و امروز حامل قاذورات و فردا مردار متعفن است جای افتخار و مباهات برای او نیست و اگر به اینکه مسلمان و مؤمن است افتخار میکند باید در نظر داشته باشد که عواقب امور را کسی نمیداند که آیا مسلمان و با ایمان از دنیا می رود یا خدای ناکرده کافر و فاسق میمیرد و چه بسا اشخاصی که در طریق سعادت بودند و عاقبت شقی از دنیا رفتند و چه بسا کسانی که در طریق اشقیاء بودند و عاقبت آنها بسعادت خاتم یافت.

اما دفع نسبت از خود: برای قطع این سبب اولاً ممکن است بگوید من نبوده ام و دیگری بوده و او را معرفی و تعیین نکنند و ثانیاً متوجه باشد که این عمل ۱ و ۲ و ۳ و ۴ جامع السعادات

موجب سخط خالق است و چنین کسی سخط خالق را برضای مخلوق میخرد.

اما اثبات شریک: بعضی از مردم چون بسیاری از معاصی را مرتکب شده و اموال مردم را از راه حرام میخورند و از طرفی چون وجدان آنها ناراحت و از زبان مردم نیز در امان نیستند برای خود عذر و مجوز میتراشند مثلاً میگویند علماء و آنها که با کتاب و قرآن سر و کار دارند، این کارها را مرتکب میشوند، ما که جا دارد و از این قبیل اقاویل و گفتارهای بی پایه و باطل بهم بافته و اعمال زشت خویش را توجیه میکنند، ولی این اعتذاری بیهوده و باطل است زیرا کفر کافر و فسق فاسق هر که باشد مجوز کفر و فسق کسی نمیشود و اگر غرض اقتداء و تأسی بدیگران است چرا باعمال خوب صلحاء و نیکان و پیشوایان دین از انبیاء و ائمه طاهرین اقتداء نمیکند. چنانچه در قرآن کریم میفرماید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (۱) و در آیه دیگر میفرماید فَبُهِدَاهُمْ اِقْتِدَاءَ (۲) بلکه یکی از حکمتهای اینکه خداوند پیشوایان دین را معصوم قرار داده برای همین است که نقطه ضعفی که دیگران مجوز اعمال زشت خود قرار دهند در آنها نباشد اما مرافقه اقران: آنها خریدن رضای مخلوق بسخط و غضب خالق است.

اما مبادرت بغیبت کسی نمودن بتخیل اینکه او میخواهد غیبت وی را بکند اینهم درست نیست زیرا از کجا معلوم است که او غیبت وی را بکند، و اگر غیبت نمود از کجا که در مستمع تأثیر کند و بر فرض تأثیر از کجا که این غیبت تو رفع تأثیر آن را بکند، و با تمام اینها معصیت او مجوز معصیت تو نخواهد شد.

اما غیبت نمودن بمنظور تکذیب گفتاری که ممکن است بعد از این درباره تو بگوید، این نیز خطاست چه آنکه شاید او نگوید تا احتیاج بتکذیب تو پیدا کند و بر فرض گفتن اگر غیبت نکنی و بعد از گفتن او تکذیب نمایی در قلب سامع واقع باشد زیرا دیگر حمل بر غرض و عداوت نمیشود.

اما پنج سبب اخیر که عبارت از رحمت و حزن و اغتمام و تعجب و غضب باشد (۱) سوره احزاب آیه ۲۱

(۲) سوره انعام آیه ۹۰

ص: ۳۴۱

اگر از روی قوه ایمان است نباید مرتکب غیبت و سایر محرمات شد، و اگر از روی ریا و مکر است علاوه بر غیبت معاصی دیگر را هم مرتکب شده.

مقام دهم در توبه از غیبت: توبه از غیبت از دو جنبه است: یکی از جنبه حق خدایی و دیگر از جنبه حق الناس، توبه از جنبه اول پیشیمان شدن و طلب عفو و مغفرت نمودن است، و از جنبه دوم اگر شخصی که غیبت او را نموده خبر نرسیده باشد و در اظهارش مظنه ضرر و فساد باشد و ایجاد عداوت شود یا آن شخص مرده باشد و یا غایب شده بطوری که دسترسی باو ممکن نباشد، برای او استغفار کند و در ثواب بعض عباداتش او را شریک گرداند و محبت و احسان باو نماید تا جبران حقش شود.

و اگر باو خبر رسیده باشد و میتواند برود از او طلب حلیت کند باید برود و بهر زبانی که ممکن است بنحو اجمال یا تفصیل، طیب خاطر او را فراهم نماید و جمع بین اخبار راجع بتوبه از غیبت باین بیان ممکن است: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«كفاره من اغتبتہ ان تستغفر له» «۱»

(کفاره کسی که غیبت او را نموده ای اینست که برای او استغفار کنی) و نیز فرمود

«من كانت لآخيه عنده مظلمه في مال او عرض فليستحلها منه من قبل ان يأتي يوم ليس هناك دينار ولا درهم يؤخذ من حسنة فان لم يكن له حسنه اخذ من سيئات صاحبه فزيت على سيئاته» «۲»

(کسی که مظلمه ای از مال یا آبرو از برادر دینی او نزدش باشد پس باید طلب حلیت از او کند پیش از آنکه روزی بیاید که در آن روز دینار و درهمی نباشد، در آن روز از حسنات او بگیرند و اگر حسنه ای نداشته باشد از سیئات برادر دینی او گرفته شود و بر سیئات او افزوده گردد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«انك ان اغتبت فبلغ المغتاب فاستحل منه و ان لم تلحقه فاستغفر الله» «۳»

(اگر غیبت نمودی و بکسی که از او ۱ و ۲ و ۳ جامع السعادات

غیبت نموده ای خبر رسیده، از او طلب حلیت نما و اگر باو نرسیده باشد برای او از خدا طلب مغفرت کن)

۹- بهتان

اشاره

بهتان، نسبت دادن چیزی است برادر دینی که از او صادر نشده و با او نباشد که شامل دروغ و غیبت میشود.

و در قرآن مجید میفرماید وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

«۱» (و کسی که لغزش و گناهی را مرتکب شود و بیگناهی را بآن نسبت دهد بتحقیق بهتان و گناه آشکارایی را مرتکب شده) و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود

«من بهت مؤمنان او مؤمنه و قال فيه ما ليس فيه اقامه الله على تل من النار حتى يخرج مما قال فيه» «۲»

(کسی که مرد یا زن مؤمنی را بهتان زند و بگوید درباره او چیزی را که در او نباشد، خداوند او را بر تپه از آتش پیا دارد تا از عهده آنچه گفته بیرون بیاید) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من بهت مؤمنان او مؤمنه بما ليس فيه بعثه الله في طينه خبال حتى يخرج مما قال، قلت و ما طينه خبال قال عليه السلام صدید يخرج من فروج المؤمنات» «۳»

(کسی که مرد یا زن باایمانی را بهتان زند بآنچه در او نباشد خداوند او را در قطعه گل هلاک کننده برانگیزاند تا از عهده آنچه گفته بیرون آید، راوی گوید عرض کردم گل هلاک کننده چیست؟ فرمود چرکی است که از فرجهای زنان بدکار بیرون آید) (۱) سوره نساء آیه ۱۱۲

۲ و ۳ جامع السعادات

ص: ۳۴۳

ضدّ غیبت و بهتان مدح مؤمن در حضور و غیاب و در حال حیات و ممات است و در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جماعتی وارد شدند که بعضی اموات را مدح مینمودند فرمود

«وجبت لکم الجنّه و انتم شهداء فی الارض» «۱»

و در خبر دیگر وارد شده که

اذا ذکر ابن آدم اخاه المسلم بخیر قالت الملائکه و لک مثله و اذا ذکره بسوء قالت الملائکه اربع علی نفسک و احمد الله اذ ستر عورتک»

هر گاه فرزند آدم برادر مسلمانش را بخوبی یاد کند فرشتگان گویند مانند آن برای تو باشد و هر گاه ببدی یاد کند گویند بر خودت توقف کن و خدا را سپاس گزار که عیب تو را پوشانیده است) و مدح مؤمن موجب ازدیاد محبت و ادخال سرور و رغبت دیگران باعمال نیک میشود ولی حسن مدح مشروط بشش شرط است:

۱- کذب و اغراق در آن نباشد ۲- موجب مذمت و توهین دیگران که در ردیف ممدوح یا بهتر از او هستند نشود ۳- مدح کننده مرئی و منافق و متملق نباشد ۴- ممدوح مستحق ذم و نکوهش نباشد مانند فاسق و ظالم و مبدع، و در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«ان الله لیغضب اذا مدح الفاسق»

«۲» (خداوند هر آینه غضب میکند هر گاه فاسق مدح شود) ۵- مدح راجع به اموری که بثبوت آنها مطمئن نیست نباشد مانند امور باطنیه از زهد و ورع و تقوی و نحو اینها ۶- مدح نمودن او موجب عجب یا کبر یا سستی و فتور در عمل ممدوح نشود، و لذا در بعضی اخبار مدح نمودن در حضور کسی را بقطع عنق «گردن زدن» و امرار موسی بر حلق «تیغ بر گلو گذراندن» و عقر رجل «قطع پا» تشبیه نموده و با کارد بطرف او رفتن را بهتر از مدح نمودن او دانسته اند.

۱۰- نمامی

نمامی و سخن چینی از کارهای بسیار ناپسندیده و آیات و اخبار و وجدان بر ۱ و ۲ و جامع السعادات

قبیح و زشتی آن ناطق و شاهد است در قرآن کریم میفرماید وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ «۱» (و اطاعت مکن هر بسیار سوگند خورنده سست رایی را که عیبگویی میکند و بسخن چینی راه میرود و منع خیر مینماید و متجاوز و گناهکار است) و نیز میفرماید وَيُلُّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُْمَزَةٍ «۲» (وای بر هر عیبگو و سخن چینی و نیز فساد در ارض که در بسیاری از آیات ذکر شده مصداق اظهارش همین نَمَامی و سخن چینی است و در حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ النَّمَامُ» «۳»

(سخن چین وارد بهشت نمیشود، و در حدیث دیگر فرمود

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْقَتَاتُ»

و قتات نیز همان نَمَام است و نیز فرمود

«أَحَبُّكُمْ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمَوَاطُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَ يُؤْلَفُونَ وَ أَنْ أَبْغَضَكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَائُونَ بِالنَّمِيمَةِ بَيْنَ الْأَحِبِّهِ الْمَفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ الْمَلْتَمَسُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَثْرَاتُ» «۴»

(محبوبترین شما نزد خدا کسانی هستند که اخلاقشان بهتر است و با مردم سازگار هستند و با آنها الفت میگیرند و آنها هم با اینان ایجاد الفت میکنند و مبغوضترین شما نزد خدا کسانی هستند که بین دوستان سخن چینی میکنند و میان برادران جدایی میاندازند و برای کسانی که بری و پاک از عیبند عیب میندند) و نیز فرمود

«إِلَّا أَخْبَرَ كُمْ بِشَرِّكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَائُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْسَدُونَ بَيْنَ الْأَحِبِّهِ الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبُ» «۵»

آیا خبر دهم شما را بدترین شما؟ عرض کردند آری ای پیغمبر خدا، فرمود سخن چینی و فساد کنندگان بین دوستان و عیب جویان دامن پاکان) و در حدیث دیگر فرمود

«إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي قَالَتْ سَعِدُ مَنْ دَخَلَنِي قَالَ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَسْكُنُ فِيكَ ثَمَانِيَةَ نَفَرٍ بَيْنَ النَّاسِ ۱- سوره قلم آیه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳

۲- سوره همزه آیه ۱ [.....]

۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات

ص: ۳۴۵

مدمن خمر و لا مصرّ علی الزنا و لا قتات و لا دیوث و لا شرطی و لا محدث و لا قاطع رحم و لا الذی یقول علی عهد اللّٰه ان
افعل کذا ثمّ لم یف به» (۱)

(بدرستی که خداوند وقتی بهشت را آفرید، باو گفت سخن بگو، بهشت گفت سعادت مند کسی است که در من داخل شود،
خداوند جبار فرمود بعزت و جلالم قسم ۸ دسته مردم در تو ساکن نشوند، کسی که میگساری را ادامه دهد و کسی که بر زنا
اصرار کند، و سخن چین و دیوث و راه دار گمرک چی و مردی که خود را زن کند و قطع کننده رحم و کسی که با خدا
عهد کند که کاری انجام دهد و وفای بعهد نکند) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«الجنه محرّمه علی المغتابین المشائین بالنمیمه» (۲)

(بهشت بر غیبت کنندگان سخن چین حرام است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من روی علی مؤمن روايه یرید بها شینه و هدم مروثه لیسقط من اعین الناس اخرجہ اللّٰه من ولايته الی ولايه الشیطان و لا یقبله
الشیطان» (۳)

(کسی که نقل کند بر مؤمنی روایتی را که زشت نمودن و لطمه زدن بمردانگی او را اراده کند برای اینکه از چشم مردم بیفتد
خداوند از ولایت خود او را بولایت شیطان بیرون کند و شیطان نیز او را نپذیرد و سخن چین بسیاری از معاصی دیگر را نیز
مرتکب میشود مانند کذب و غیبت و غدر و خیانت و غلّ و حسد و نفاق و افساد و خدعه و ظلم و ایذاء و اشاعه فحشاء و قطع
آنچه مأمور بوصل آن است و امثال اینها بلکه مشمول فرمایش پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم است که فرمود

«شر الناس من اتقاه الناس شره» (۴)

(بدترین مردم کسی است که مردم از شرّش در حذر باشند) و لازم است که انسان مؤمن نسبت بنمام و سخن چین امور ذیل را
انجام دهد:

۱- قول او را قبول نکند زیرا بواسطه همین عملش فاسق است و خداوند میفرماید *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا* «۵» اگر فاسقی
خبری برای شما آورد ثابت باشید) ۲- نهییش کند چون فعل منکری را مرتکب شده و نهی از منکر واجب ۱ و ۲ و ۳ و ۴ جامع
السعادات

۵- سوره حجرات آیه ۶

ص: ۳۴۶

است خدا میفرماید وَ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنُهَا عَنِ الْمُنْكَرِ «۱» ۳- گمان بد در حق برادر دینی خود نبرد زیرا خدا میفرماید اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ «۲» ۴- تجسس نکنند، زیرا خداوند میفرماید وَ لَا تَجَسَّسُوا «۳» ۵- کلام تمام را نقل نکند چه آنکه هم غیبت تمام است و هم غیبت کسی که سخن چینی او شده.

۶- اگر کسی که سخن چینی او شده انکار و تکذیب نمود بپذیرد چنانچه روایت شده از حضرت کاظم علیه السلام سؤال کردند

جعلت فداك الرجل من اخواني يبلغني عنه الشئ الذي اكرهه و اسئله عن ذلك فتكره ذلك و قد اخبرني عنه قوم ثقات فقال كذب سمعك و بصرك عن اخيك فان شهدك عندك خمسون قسامه انه قال قولاً و قال لم اقله فصدقه و كذبهم لا تدعن عليه شيئاً تشينه و تهدم مروثه فتكون من الذين قال الله تعالى في كتابه إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ الْإِيهَ «۴»

(فدای تو کردم مردی از برادران من از وی چیزی بمن میرسد که از او خوش ندارم، و از وی که جويا میشوم آن را انکار میکند و حال آنکه اشخاص معتمدی بمن خبر داده اند، حضرت فرمود گوش و چشمت را از برادرت تکذیب کن پس اگر پنجاه نفر نزد تو شهادت دهند و سوگند یاد کنند که او سخنی را گفته و خودش بگوید من نگفته ام او را تصدیق کن و آن پنجاه نفر را تکذیب نمای، فاش مکن بر وی چیزی را که او را زشت میکند و بمردانگی او لطمه میزند تا از کسانی نباشی که خداوند در کتابش میفرماید «کسانی که دوست دارند که کار زشت مؤمنین را فاش کنند برای آنان عذاب دردناک است» و بدترین و سخت ترین انواع نمایی سعایت است که نزد صاحب نفوذی درباره برادر دینی خود سخنی بگوید که موجب اضرار و آزار او شود که از آن در فارسی بمایه زدن تعبیر میکنند. ۱- سوره لقمان آیه ۱۶

۲ و ۳ سوره حجرات آیه ۱۲

۴- فرائد شیخ

ص: ۳۴۷

خداوند در قرآن مجید میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ «۱» (ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمانها پرهیزید زیرا بعضی از گمانها گناه است) و نیز میفرماید وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّنَ السَّوِّءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا «۲» (و گمان بد بردید و گروه هلاک شونده گردیدید) و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود

«ضع امر اخيک علی احسنه حتی یأتیک ما یغلبک عنه و لا- تظنن بکلمه خرجت من اخيک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محملا» «۳»

(کار برادرت را بر بهترین وجه حمل کن تا وقتی که بیاید ترا چیزی که غالب شود یعنی یقین کنی، و گمان بد مبر بگفتاری و کرداری که از برادرت صادر میشود و حال آنکه محمل صحیح و خوبی برای آن مییابی) و سوء ظن منشأ بسیاری از مفسد میشود مانند غیبت و سستی در اکرام و احترام طرف و کوتاهی در اداء حقوق او و بنظر تحقیر نظر نمودن باو و خود را بهتر از او دانستن، علاوه بر اینکه کاشف از خبث سریرت و باطن است زیرا اغلب کسانی که مرتکب کبائر و اعمال زشت میشوند و دارای اخلاق رذیله هستند گمان میکنند دیگران نیز چنین میباشند پس سزاوار است اگر سوء ظنی نسبت برادرت پیدا نمودی بر آن ترتیب اثر ندهی و در دل نگیری بلکه بر خلاف آن با وی رفتار نمایی تا از این صفت نکوهیده بر کنار شوی اهل ایمان هم نباید کاری کنند که مورد سوء ظن دیگران واقع شوند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«اتَّقُوا مِنْ مَوَاقِعِ التَّهْمِ» «۴»

از جاهایی که ۱- سوره حجرات آیه ۱۲

۲- سوره نساء آیه ۱۲

۳- فرائد شیخ قده

۴- جامع السعادات

ص: ۳۴۸

مورد تهمت واقع میشوید بپرهیزید) و از أمير المؤمنين عليه السلام روایت شده که فرمود

«من عرض نفسه للتهمة فلا تلو من من اساء به الظن» «۱»

(کسی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسی را که باو گمان بد میبرد ملامت کند) و در خبر است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صفیه زوجه خود صحبت میداشت مرد انصاری از آن طرف عبور نمود، حضرت وی را خواست و فرمود این صفیه زوجه من است، عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا بشما جز گمان خوب برده میشود؟

فرمود

«ان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم فخشيت ان يدخل عليك» «۲»

(شیطان نسبت باولاد آدم مانند خون در جریان است، ترسیدم که چیزی بر تو داخل شود) و مخصوصا کسانی که بیشتر مورد توجه مردمند و بنظر دیگری بآنها مینگرند مانند علماء و وعاظ و والیان امور و مربیان و معلّمان و امثال اینها بیشتر از دیگران باید متوجه باشند که در درجه اول خود را از زشتیها و آلودگیها دور دارند و در ثانی از مواضعی که ممکن است مورد تهمت واقع شوند و اعتماد مردم نسبت بآنها سست شود، و بالنتیجه سخن آنها و تعلیم و تربیت آنها مؤثر واقع نشود خودداری کنند

۱۲- ترک نصیحت مؤمنین

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من مشى فى حجة اخيه ثم لم ينصحه فقد خان الله و رسوله» «۳»

(کسی که دنبال حاجت برادر دینیش برود و خیر خواهی او را ننماید، با خدا و رسول خیانت نموده است) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من مشى فى حجة اخيه ثم لم ينصحه فيها كان كمن خان الله و رسوله و كان الله تعالى خصمه»

(کسی که دنبال حاجت برادر دینیش برود و خیر خواهی او را ننماید مثل کسی است که با خدا و ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات

رسول او خیانت نموده باشد و خداوند تعالی دشمن اوست) و اصل نصیح بمعنی خلوص است و هر جا معنای آن مناسب با همان مقام است مثلاً «نصح لله» بمعنی خالص نمودن اعتقاد نسبت بمقام ربوبی است یعنی در مقام ذات و صفات و افعال و عبادت باری تعالی شریکی قرار ندهد و اعتقاد و کردار و گفتار او مشوب بشائبه ای از شرک و ریا نباشد، و نصیح للرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و للائمه عليهم السلام، بمعنی اطاعت آنان و تصدیق بسخنان ایشان است در مقام کردار و گفتار و نصیح للمؤمن بمعنی خالص بودن نسبت با او و در همه جا خیر او را خواستن» غلّ و غش و خدعه و خیانت و امثال اینها را درباره او روا نداشتن است و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«اعظم الناس منزله عند الله يوم القيمة امشاهم في الارض بالنصيحه لخلقه» (۱)

(بزرگترین مردم نزد خدا از جهت منزلت در روز قیامت کسی است که بیشتر در روی زمین دنبال خیرخواهی مردم برود) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود

«لينصح الرجل منكم اخاه كنصيحته لنفسه» (۲)

(باید هر کدام از شما خیر برادرش را بخواهد چنانچه خیر خودش را میخواهد) از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود

«يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب» (۳)

(نصیحت، بر هر مؤمنی نسبت برادر مؤمنش در حضور او و غیبت او واجب است) و نیز فرمود

«عليك بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه» (۴)

(بر تو باد بخیر خواهی در میان خلق خدا برای خدا، چه آنکه بعملی افضل از آن برخورد نخواهی کرد) و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود

«المؤمن يحب للمؤمن ما يحب لنفسه» (۵)

(مؤمن برای برادر مؤمنش دوست میدارد آنچه را برای خودش دوست میدارد) و نیز فرمود

«لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه» (۶) ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶- جامع السعادات

(هیچیک از شما ایمان نیاورده تا وقتی که دوست دارد برای برادرش آنچه برای خودش دوست میدارد) و نیز فرمود

«انّ احدکم مرآت اخیه، فاذا رأى به شیئا فلیمط عنه» (۱)

(هر یک از شما آینه برادران میباشید پس اگر در آینه عیبی از او دید باید دور کنید)

۱۳- ترک اعانت مؤمنین

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» (۲)

کسی که اهتمام بکار مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست) و نیز فرمود

«من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس منهم» (۳)

(کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد از آنان نیست) و نیز فرمود

«من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (۴)

(کسی که بشنود مردی را که استغاثه و طلب فریاد رسی از مسلمانان میکند و او را اجابت نکند مسلمان نیست) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«من بخل بمعونه اخیه المسلم و القیام له فی حاجته ابتلی بالقیام بمعونه من یأثم علیه و لا یوجر» (۵)

(کسی که نسبت بکمک نمودن برادر مسلمانش و قیام نمودن بحاجت او بخل ورزد، مبتلی شود بقیام نمودن بحاجت کسی که باو ظلم و تعدی کند و اجری هم ندارد) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«ایما رجل من شیعتنا اتاه رجل من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه و هو یقدر ابتلاه الله تعالی بان یقضی حوائج غیره (عدّه) من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیامه» (۶)

(هر مردی از شیعیان ما که مردی از برادران دینی او نزدش بیاید و از او در کاری طلب کمک کند و او را کمک نکند و حال آنکه میتواند، خداوند تعالی او را مبتلا کند به اینکه حوائج دشمنان ما را برآورد و او را بواسطه این اعمال معذب دارد) ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶- جامع السعادات

«ایما مؤمن منع مؤمنا شیئا ممّا یحتاج الیه و هو قادر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله تعالی یوم القیمه مسودّا وجهه مزرقه عیناه مغلوله یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن الذی خان الله تعالی و رسوله ثمّ یؤمر به الی النار»

«۱» (هر مؤمنی منع کند از مؤمنی چیزی را از آنچه بآن احتیاج دارد و حال آنکه قادر باشد چه از نزد خودش یا از نزد غیر خودش، خدای تعالی او را در قیامت پادارد در حالی که روی او سیاه و چشمهای او سفید شده و دستهای او بگردنش بسته شده، پس گفته شود اینست خائنی که بخدا و رسول او خیانت کرده، سپس امر شود که او را بطرف آتش برند) و نیز فرمود

«من کانت له دار و احتاج مؤمن الی سکنها فمنعه ایها قال الله تعالی یا ملائکتی ابخل عبدی علی عبدی بسکنی الدنیا بعزّتی و جلالی لا یسکن جنانی ابدأ» «۲»

(کسی که برای او خانه ای باشد و مؤمنی بسکونت آن محتاج باشد و از وی منع کند، خدای تعالی فرماید ای فرشتگان من بنده من بسکونت خانه دنیا بر بنده من بخل ورزید، قسم بعزّت و جلالم که او را در بهشتهایم هیچگاه سکونت نخواهم داد) و نیز در خبر است که حضرت صادق علیه السلام بجماعتی که نزد او مشرف بودند فرمود

«ما لکم تستخفّون بنا فقام رجل من اهل خراسان فقال معاذاً لوجه الله ان نستخفّ بک او بشیء من اوامرک فقال انک احد من استخف بی فقال معاذاً لوجه الله ان استخفّ بک فقال علیه السلام ویحک الم تسمع فلانا و نحن بقرب الجحفه و هو یقول احملنی قدر میل فقد و الله اعیبت و الله ما رفعت به رأساً لقد استخففت به و من استخفّ بمؤمن فبنا استخف و ضیع حرمه الله عزّ و جل» «۳»

(چه شد است شما را که بما استخفاف میکنید؟ پس مردی از اهل خراسان بپا شد و عرض کرد پناه میبریم بخدا از اینکه بتو یا بچیزی از اوامر تو استخفاف کنیم، حضرت فرمود بدرستی که تو یکی از کسانی هستی که بمن استخفاف نموده اند، گفت پناه میبرم بخدا از اینکه بتو ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات [.....])

استخفاف نموده باشم، حضرت فرمود وای بر تو آیا نشنیدی صدای فلان را و حال آنکه ما نزدیک جحفه بودیم و او میگفت مرا باندازه یک میل سوار کنید قسم بخدا وامنده ام، بخدا قسم برای او سرت را بلند نکردی، البته باو استخفاف نمودی و کسی که بمؤمنی استخفاف کند بما استخفاف نموده و حرمت خدای عز و جل را ضایع کرده است) و نیز فرمود

«من اتاه اخوه فی حاجه یقدر علی قضائها فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعا ینهش ابهامه فی قبره الی یوم القیمه مغفورا له او معذبا» (۱)

(کسی که برادرش برای حاجتی نزد او بیاید و او بر انجام آن قادر باشد و حاجت او را برنیآورد خداوند بر او ماری را مسلط کند که در قبر او تا روز قیامت انگشت ابهام او را بگزد، خواه آمرزیده شود و خواه معذّب گردد) و از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت شده که فرمود

«من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایه الله» (۲)

(کسی که مردی از برادرانش بجانب او بیاید در حالی که در پاره از احوالش باو پناه آورده باشد و او را پناه ندهد با اینکه قدرت داشته باشد، بتحقیق رشته ولایت خداوندی را قطع نموده است) و چنانچه از ترک اعانت مسلمین و بر نیآوردن حاجات آنها اینقدر مذمت شده و برای آن عذاب مقرر گردیده برای قضاء حوائج آنها و اهتمام بامورشان فضیلت و اجر بسیار ذکر کرده اند بلکه از اعظم عبادات شمرده شده است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«من قضی حاجه لایه فکانما خدم الله عمره» (۳)

(کسی که حاجتی برای برادر دینیش انجام دهد، گویا عمرش در خدمت خداوند گذرانیده است) و نیز فرمود

«من مشی فی حاجه اخیه ساعه من لیل او نهار قضایها او لم یقضها کان خیرا له من اعتکاف شهرین» (۴)

(کسی که ساعتی از شب یا روز در پی حاجت برادرش ۱ و ۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

برود خواه انجام دهد یا ندهد برای او از اعتکاف دو ماه بهتر است) و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود

«من مشی فی حاجت اخیه المسلم اظله الله بخمس و سبعین الف ملک و لم یرفع قدما الا کتب الله له حسنه و حط عنه سيئه و یرفع له درجه فاذا فرغ من حاجته کتب الله له بها اجر حاج و معتمر» (۱)

(کسی که در پی حاجت برادر مسلمانش برود خداوند او را به هفتاد و پنجهزار فرشته سایه اندازد و بهر قدمی که برمیدارد حسنه برای او نوشته و سیئه ای از او محو و درجه ای برای او افزوده شود و وقتی از انجام حاجتش فارغ شود اجر حج کننده و عمره کننده برای او نوشته شود) و نیز فرمود

«ان المؤمن لترد علیه الحاجه لایه فلا یكون عنده فیهم بها قلبه فیدخله الله تعالی بهمه الجنه» (۲)

(بدرستی که مؤمن حاجتی از برادرش بر او وارد میشود و انجامش نزد او میسر نیست، پس به این جهت دلش اندوهگین میشود و خداوند بواسطه اندوهش او را داخل بهشت کند) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من قضی لایه المؤمن حاجه قضی الله تعالی له یوم القیمه مائه الف حاجه اولها الجنه و من ذلک ان یدخل قراباته و معارفه و اخوانه الجنه بعد ان لا یكونوا نصابا» (۳)

(کسی که حاجتی از برادر مؤمنش انجام دهد خدای تعالی در روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورد که اولی آنها بهشت است و از آن جمله است اینکه خویشان و آشنایان و برادران او را داخل بهشت کند بعد از آنکه ناصبی نباشند) و نیز فرمود

«ان الله خلق خلقا من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شیعتنا لیثیهم علی ذلک الجنه فان استطعت ان تكون منهم فکن» (۴)

(بدرستی که برای خدای تعالی گروهی از مخلوقاتش هستند که آنان را برای قضای حوائج فقراء از شیعیان برگزیده است برای اینکه خداوند بواسطه این عمل بهشت را ثواب آنها قرار دهد، پس اگر میتوانی از آنها باشی پس باش) ۱ و ۲ و ۳ و ۴-
جامع السعادات

«قضاء حاجه المؤمن خیر من عتق الف رقبه و خیر من حملان الف فرس فی سبیل اللّٰه» (۱)

(برآوردن حاجت مؤمن بهتر از آزاد کردن هزار بنده و بهتر از بار بستن هزار اسب در راه خداست) و نیز فرمود

«لقضاء حاجه امر مؤمن احبّ الی اللّٰه تعالیٰ من عشرين حجه کل حجه ینفق صاحبها مائه الف» (۲)

(هر آینه قضاء حاجت مؤمن محبوب تر است نزد خدای تعالی از بیست حج که در هر حجی صاحب آن صد هزار درهم انفاق کرده باشد) و نیز فرمود

«من طاف هذا البیت طوفا واحدا کتب اللّٰه له ستّہ آلاف حسنه و محی عنه ستّہ آلاف سیئّه و رفع له ستّہ آلاف درجه [و فی روایه اخری و قضی له ستّہ آلاف حاجه] حتی اذا کان عند الملتزم فتح له سبعة ابواب الجنّہ قلت جعلت فداک هذا الفضل کلّه فی الطواف؟ قال نعم و اخبرک بافضل من ذلك قضاء حاجه مسلم افضل من طواف و طواف و طواف حتی بلغ عشرا» (۳)

(کسی که یک مرتبه طواف خانه خدا کند، خداوند برای او شش هزار حسنه بنویسد و شش هزار سیئه از او محو نماید و شش هزار درجه برای او بالا- برد [و در روایت دیگر و شش هزار حاجت او را برآورد] تا وقتی که نزد ملتزم «۴» برسد برای او هفت در بهشت باز شود، گفتم فدای تو شوم همه این ثوابها در طواف است؟ فرمود آری، و خبر دهم ترا بچیزی که بهتر از آن باشد، برآوردن حاجت مسلمان بهتر از طواف و طواف و طواف است، و طواف را تکرار نمودند تا بنده مرتبه رسید) و نیز فرمود

«تنافسوا فی المعروف لآخوانکم و کونوا من اهله فانّ للجنّہ بابا یقال له المعروف لا یدخله الا من اصطنع المعروف فی الدنیا فانّ العبد لیمشی فی حاجه اخیه المؤمن فیوکل اللّٰه تعالیٰ به ملکین واحدا عن یمینه و آخر من شماله یتغفران له ربّه و یدعوان بقضاء حاجته ثم قال و اللّٰه لرسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم اسرّ بقضاء ۱ و ۲ و ۳- جامع السعادات

۴- ملتزم مستجار مقابل در کعبه است و باین نام نامیده شده است برای اینکه مستحب است التزام و الصاق بآن

حاجه المؤمن اذا وصلت اليه من صاحب الحاجه» (۱)

رغبت كنيد در احسان كردن نسبت برادرانتان و از اهل احسان باشيد، بدرستی كه دري برای بهشت است كه بآن باب معروف گفته میشود و از آن در وارد نشود مگر کسی كه در دنیا معروف (احسان) بجا آورد، همانا بنده در پی حاجت برادر مؤمنش می رود پس خداوند دو فرشته، یکی از طرف راست و دیگری از طرف چپ بر او موكل میکند كه برای او از پروردگارش طلب مغفرت نمایند و دعا کنند كه خداوند حاجت او را بر آورد، سپس فرمود قسم بخدا، البته رسول خدا بواسطه قضاء حاجت مؤمن وقتی بحاجتش میرسد، از خود صاحب حاجت مسرورتر میشود) و نیز فرمود

«ما قضی مسلم لمسلم حاجه الا ناداه الله تعالی علی ثوابك و لا ارضی لك بدون الجنّه» (۲)

(مسلمانی حاجت مسلمانی را برنمیآورد جز اینکه خدای تعالی ندا میکند ثواب تو بر من است و جز بهشت برای تو نمی پسندم) و نیز فرمود

«لئن امشی فی حاجه اخ لی مسلم احبّ الی من ان اعتق الف نسمة و احمل فی سبیل الله علی الف فرس مسرجه ملجمه» (۳)

(البته اینکه در پی حاجت برادر مسلمانم بروم محبوب تر است نزد من از اینکه هزار بنده را آزاد کنم و هزار مجاهد را بر هزار اسب زین کرده و لجام نموده سوار نمایم) و نیز فرمود

«من سعی فی حاجه اخیه المسلم طلب وجه الله كتب الله تعالی له الف الف حسنه یغفر فیها لا قاربه و جیرانه و اخوانه و معارفه و من صنع الیه معروفًا فی الدنیا فاذا کان یوم القیمه قیل له ادخل النار فمن وجدته فیها صنع الیک معروفًا فی الدنیا فاخرجه باذن الله عزّ و جلّ الا ان یکون ناصبًا» (۴)

(کسی كه در حاجت برادر مسلمانش سعی كند برای طلب رضای حق، خدای تعالی برای او هزار حسنه بنویسد و پیامرزد در اثر این حاجت نزدیکان و همسایگان و برادران و آشنایان او را، و کسی كه در دنیا احسانی باو کرده و فردای قیامت باو گفته میشود داخل آتش شو و هر كه را یافتی كه بتو احسان نموده باذن خدا از آتش بیرون آور مگر اینکه ۱ و ۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

مخالف معاند باشد) و از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود

«إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مِنْ ادْخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنٌ سُرُورًا فَرِحَ اللَّهُ قَلْبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»
«۱»

(بدرستی که برای خدا بنده گانی در زمین است که در انجام حوائج مردم سعی میکنند، ایشان کسانی هستند که روز قیامت در امن و امانند و کسی که بر دل مؤمنی سرور داخل کند خداوند روز قیامت دل او را شاد گرداند) و در خصوص اعانت بذریه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و اکرام آنان اخبار بسیاری نیز وارد شده است:

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ اعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ مَالِهِ» «۲»

(شفاعت من ثابت و سزاوار است برای کسی که ذریه مرا بدست و زبان و مالش یاری نماید) و نیز فرمود

«أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ جَاءُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا، الْمَكْرَمِ لِذُرِّيَّتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ وَ الْمُحِبِّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ» «۳»

(چهار طایفه را در روز قیامت شفاعت میکنم اگر چه با گناه اهل دنیا بیایند، کسی که ذریه مرا اکرام کند و کسی که حوائج آنان را برآورد و کسی که در هنگام اضطرار سعی در رفع اضطرار آنها کند، و کسی که بدل و زبان آنان را دوست دارد) و نیز فرمود

«أَكْرَمُوا أَوْلَادِي وَ حَسَّنُوا آدَابِي» «۴»

(اولاد مرا اکرام کنید و آداب مرا نیکو فرا گیرید) و نیز فرمود

«أَكْرَمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَ الطَّالِحِينَ لِي» «۵»

(اولاد مرا اکرام کنید، شایستگان و خوبان آنان را برای خدا اکرام کنید، و بدان آنان را برای من) ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات

حق مؤمن بر مؤمن پنج قسم است: حق مالی، حق جانی، حق دینی، حق عرضی، حق حریم.

اما حق مالی: آن نیز دارای اقسامی است از قبیل حق نفقات، خمس، زکاه، کفارات، دیون، نذورات و دیات و همچنین حقوقی که ممکن است از راه اخذ مال غیر، بغير وجه شرعی بر انسان تعلق گیرد که رد همه آنها واجب و منع آن از گناهان بزرگ است و پیاره از اخبار در عقوبت منع خمس و زکاه و غصب مال غیر و کسب حرام در ذیل تفسیر آیه وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ تذکر دادیم «۱» و درباره رد حقوق و دیون و ا فراغ ذمه نیز اخباری وارد شده و از عبادات بزرگ شمرده شده است:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«درهم یرده العبد الی الخصماء خیر له من عبادة الف سنه و خیر له من عتق الف رقبة و خیر له من الف حجه و عمره» «۲»

(درهمی را که بنده بطلبکارانش رد میکند بهتر از عبادت هزار سال و بهتر از آزاد کردن هزار بنده و بهتر از هزار حج و عمره است) و در خبر دیگر فرمود

«من رد درهما الی الخصماء اعتق الله رقبة من النار» «۳»

(کسی که یک درهم دین خود را بطلب کار رد کند خداوند رقبه او را از آتش آزاد کند) و نیز فرمود

«فان العبد اذا رد درهما الی الخصماء اکرمه کرامه سبعین شهیدا و خیر له من صیام النهار و قیام اللیل و ناداه ملک من تحت العرش استأنف العمل فقد غفر لك ما تقدم من ذنبك» «۴»

(پس بنده زمانی که رد کند درهمی بطلب کار خداوند باو اکرام کند مانند اکرام هفتاد شهید و بهتر است برای او از روزه روز و قیام در شب و فرشته ای از زیر عرش او را ندا کند که عملت را از سر بگیر که خداوند ۱- صفحه ۲۱۲ تا ۲۱۶

۲ و ۳ و ۴- لالی الاخبار صفحه ۳۰۷

ص: ۳۵۸

گناهان گذشته ترا آمرزید) اما حق جانی: عبارت از حق حیاتی هر فرد نسبت بفرد دیگر است مثل اینکه اگر مؤمنی مریض شود و احتیاج بطیب و دارو داشته و متمکن نباشد بر دیگران واجب است که برای او فراهم کنند، و همچنین احتیاجات حیاتی دیگر و بطور کلی حفظ نفس محترمه واجب است و از این قبیل است حقی که بواسطه قتل (عمدا یا خطاء) یا قطع بعض اجزاء یا جرح یا ضرب مؤمن بر انسان تعلق میگیرد و ردّ این قسم حقوق تمکین ذی الحق است که خواست قصاص کند یا دیه بگیرد یا عفو کند و در قتل خطا باید بنده ای آزاد کند و دیه هم بدهد و تفصیل هر یک از اینها در کتب فقهیه ذکر شده است اما حق دینی: حق دینی برادر تو بر تو اینست که تا مادامی که امر واضح و روشنی بر خلاف دین از او نه بینی نسبت کفر و ضلالت و بدعت و بی دینی باو ندهی در قرآن کریم میفرماید وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا «۱» (و نگویید درباره کسی که القاء سلام و اقرار باسلام میکند، مؤمن نیستی) و اگر چنین نسبتی برادر دینی خود دادی واجب است بر تو که رضایت او را حاصل و طلب عفو و بخشش از او نمایی اما حق عرضی: عبارت از حفظ آبروی برادر دینی در غیاب و حضور اوست و اینکه اهانت و احتقار و ایذاء و ظلم و غیبت او را نکند و تهمت باو نزند و اگر کسی نسبت باو چنین اموری را مرتکب شد ردّ کند و حرمت او را نگاهدارد و فحش باو ندهد و سبّ و لعن نکند که در خبر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«الجنّه حرام علی کل فاحش ان یدخلها» «۲»

(بهشت حرام است بر هر- فحش دهنده از اینکه در آن وارد شود) و نیز فرمود

«انّ الله تعالی حرّم الجنّه علی کلّ فحّاش بذیّ قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه فانک ان فتشته لم تجده الا لغیه او شرک شیطان» «۳» ۱- سوره نساء آیه ۹۶

۲ و ۳- مکاسب شیخ قده

ص: ۳۵۹

(بدرستی که خدای متعال بهشت را حرام نموده بر هر فحش دهنده زشتگو و بی شرمی که باک ندارد از آنچه میگوید و از آنچه درباره او گفته میشود پس اگر تفتیش کنی نمیایی او را مگر حرام زاده یا شیطان در نطفه او شرکت کرده) و درباره سب مؤمن فرمود

«سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمة ماله کحرمة دمه» (۱)

(سب نمودن مؤمن فسق و جنگ با او کفر و خوردن گوشت او معصیت است و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست) و درباره لعن فرمود

«الا اخبرکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول اللّٰه قال اللّٰذی یمنع رفته و یضرب عبده و یتردد وحده ثم قال الا اخبرکم بمن هو شرّ من ذلك قالوا بلی یا رسول اللّٰه، قال المتفحش اللّعان اللّذی اذا ذکر عنده المؤمنون لعنهم و اذا ذکروه لعنوه» (۲)

(آیا خبر دهم شما را بدان شما؟ گفتند آری ای رسول خدا فرمود کسی که عطایش را منع کند و بنده اش را بزند و بتهایی رفت و شد میکند، سپس فرمود آیا خبر دهم شما را بدتر از اینها؟ عرض کردند آری ای رسول خدا، فرمود فحش دهنده و لعن کننده که وقتی مؤمنین نزد او یاد شوند آنان را لعن کند و وقتی او نزد مؤمنین یاد شود او را لعن کنند) و پوشیده نماند که مراد از لعن که اینقدر مذمت شده لعن مؤمن است ولی لعن کفار و معاندین از عبادات است و در لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار در ضمن خطب و ادعیه و زیارات وارد شده و از آثار تبری است اما حق حریم: عبارت از اینست که نظر بد یا دست خیانت بناموس برادر مؤمن دراز نکنی و اگر چنین عملی کردی تدارک آن بسیار مشکل است زیرا سایر حقوق قابل عفو و تدارک، و عفو و گذشت از آنها پسندیده است ولی این حق نه قابل عفو و نه قابل تدارک است زیرا گذشت از آن منافی با غیرت، بلکه مورث دیانت است ۱ و ۲- مکاسب شیخ فده

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«المؤمن ليس بحقود» (۱)

(مؤمن کینه توز نیست) و نیز فرمود

«ما كان جبرئيل يأتيني إلا قال يا محمد اتق شههاء الرجال و عداوتهم» (۲)

(جبرئیل بر من نازل نمیشد مگر اینکه میگفت ای محمد از دشمنی با مردم بپرهیز) و نیز فرمود

«ما عهد اليّ جبرئيل قط في شيء مثل ما عهد اليّ في معادات الرجال» (۳)

(جبرئیل هرگز مرا بچیزی سفارش نکرد باندازه که باجتناب از دشمنی با مردم سفارش نمود) و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«من زرع العداوة حصد ما بذر» (۴)

(کسی که تخم عداوت بکارد همان را درو کند) و حاصل بذر عداوت عبارت از اموریست: ۱- عداوت مردم، زیرا عداوت ایجاد عداوت، و محبت ایجاد محبت میکند ۲- بغض باطنی که موجب الم نفس و اشتغال قلب و اضطراب فکر و عدم فراغت بال و راحتی خیال و بسا موجب هلاکت یا جنون میگردد ۳- ترک مراعات حقوق برادر دینی و قضاء حوائج او و احترام و مجالست و معاشرت با او ۴- ارتکاب بسیاری از معاصی مانند ظلم، ایذاء، غیبت، تهمت، هتک حرمت و افشاء سرّ و امثال اینها، هذا تمام الكلام في المخادعة مع الذين آمنوا.

مورد چهارم در بیان «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

منافقین گمان میکنند که با مخادعه نمودن با خدا و مؤمنین ضرر متوجه اینان و نفعی عاید خودشان میشود ولی در حقیقت ضرری متوجه خدا و مؤمنین نشده ۱ و ۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

بلکه تمام ضرر متوجه خودشان شده لکن درک نکرده اند، اما مخادعه با خدا چه در عقیده و چه در اخلاق و چه در عمل، پیدا است که ضرر و زیانی بخدا نمیرساند زیرا خداوند غنی بالذات است و تغییر و عارضه در ساحت قدسش راه نیابد و اگر همه مردم کافر شوند بر دامن کبریایی او غباری ننشیند، بلکه منافقین بواسطه اینگونه اخلاق و اعمال خود را زیانکار دنیا و آخرت نموده و در آخرین درجات دوزخ جای داده اند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱» (و هنگامی که بواسطه مرگ غطاء و پرده غفلت و شهوات و هواهای نفسانی پاره میشود ملتفت میشوند که خود را فریب داده و با خود مکر کرده و خویش را گرفتار سخط و غضب الهی و عذاب ابدی نموده اند و امّا مخادعه با مؤمنین، اگر چه بحسب ظاهر ممکن است ضرری متوجه آنان بنمایند و نفعی نیز عایدشان شود ولی اگر این نفع ناپایدار را با عذاب ابدی و پایدار قیامت بسنجند ارزشی برای آن تصور نخواهند نمود لکن چون پای بند باین حیات دنیوی بوده و در اعماق قلبشان باین مقال ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ «۲» معتقدند و باور نمیکنند که روز جزاء و پاداشی در پیش است این نفع عاجل را بر ضرر آجل ترجیح داده اند و از آن طرف ضرری که در دنیا از قبل اینگونه افراد متوجه مؤمنین میشود و نمیتواند در مقام دفع آن برآیند، موجب اجر و ثواب اخروی و ارتفاع درجات آنها خواهد بود، زیرا مؤمنین در دنیا مأمور بظاهر بوده و موظفند با کسی که اظهار اسلام و ایمان کند و چیزی که در ظاهر بر خلاف اظهار اوست از وی سر نزنند معامله مسلمانی نمایند و هر گاه باین دستور عمل نموده و آن ظاهر نماها خیانت نموده و از پشت خنجر بر اینان زدند البته ایشان مثاب و مأجور و از آنان باشد انتقام، خداوند انتقام خواهد کشید. ۱- سوره نساء آیه ۱۴۴

۲- سوره جائیه آیه ۲۳ [.....]

اشاره

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

(در دل‌های ایشان بیماری است پس خداوند بیماری آنان را افزون کند و برای آنان شکنجه دردناک است بواسطه اینکه دروغ میگفتند) تفسیر این آیه در چند مقام بیان میشود:

مقام اول

در تفسیر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» و بیان مرض قلبی:

انسان مرکب از دو جنبه است یکی ظاهری که عبارت از بدن اوست و دیگری باطنی که عبارت از روح اوست و در لسان قرآن و اخبار از آن بقلب و گاهی بروح و نفس، و در لسان حکماء بجوهر مجرد و نفس ناطقه و عقل و گاهی بلطیفه ربّانی و جوهر ملکوتی تعبیر میشود و این روح از عالم امر و مجرد از ماده و صورت و بقاء الهی باقی است و فنا و زوالی بر آن نیست و در کلم الطیب در اول مبحث معاد در اثبات تجرّد و بقاء آن و سایر مباحث متعلّق آن بحث نموده ایم، و همین طور که برای بدن امراضی است که مورث نقص و عیب و فتور در اعضاء و موجب الم و درد میگردد چشم و گوش و زبان و شامه و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح بامراض گوناگون مبتلا میشوند و انسان باید در مقام معالجه از آنها برآید و بطیب رجوع کند تا مرض را تشخیص و دوا و غذای مناسب باو دهد و از موجبات مرض امر پرهیز و جلوگیری کند تا بهبودی حاصل شود، و علم طب متکفّل تشخیص اینگونه امراض و تعیین دوا و غذا و طریق معالجه آنهاست برای روح هم امراضی است که عبارت از اخلاق رذیله و صفات خبیثه و ملکات ناپسندیده است و موجب نقص و عیب و فتور آن میشود، چشم روح حقایق را نمی بیند، گوش روح مواعظ را استماع نمیکند، زبان روح بحق و حقیقت اقرار

و اعتراف نمی نماید، ذائقه روح حلاوت ذکر و مناجات را ادراک نمیکنند و شامه روح رائقه ایمان را استشمام نمی نمایند و هکذا سایر قوای روحی.

و همچنین موجب آلام روحی از قبیل حسد و کبر و عجب و عناد و عصبیت میگردد و بسا منجر بهلاکت و شقاوت ابدی و عذاب و عقوبات دائمی اخروی میشود، و متکفل تشخیص اینگونه امراض و طریق معالجه آنها علم اخلاق است، و کسی که مبتلای بچنین امراضی شود باید باطنی روحانی از انبیاء و اوصیاء و اولیاء و دانشمندان روحانی مراجعه کند که مرض او را تشخیص و طریق معالجه آن را علما و عملا بوی ارائه دهند و دستور العمل آنان را اجرا کند تا بهبودی و سلامت نفس برای او حاصل شود و ما در کتاب عمل الصالح قریب به هفتاد مرض از امراض روحی را متذکر شده و معالجه هر یک از آنها را علما و عملا بیان نمودیم، که اعظم آنها کفر و نفاق و ضلالت، حبّ جاه و ریاست، عناد و عصبیت، کبر و عجب و حسد، قساوت قلب و حقد و عداوت و امثال اینهاست و منافقین مورد نظر در آیه مبتلای به این گونه امراض بوده اند که خود را مستحق عذاب الیم قرار داده اند

مقام دوم

اشاره

در تفسیر جمله «فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»:

ملکات نفسانی اعم از ملکات حمیده و ملکات ناپسندیده از امور قابل تشکیک «۱» ۱- در منطق در مبحث کلیات کلی را از جهتی بدو قسمت تقسیم میکنند یکی متواطی و دیگر مشکک:

کلی متواطی آن را گویند که صدق مفهوم آن بر افراد و مصادیقش بنحو تساوی باشد و از افراد آن با افراد عرضیه تعبیر میکنند و بانسان و فرس و غنم و امثال اینها مثال میزنند که افراد آنها در حقیقت نوعیه با هم مشترکند و امتیاز آنها در خصوصیات فردیه و مشخصات خارجیه است و باصطلاح دارای ما به الاشتراکی هستند که همان ذات و حقیقت-

ص: ۳۶۴

است و کمی و فزونی در آنها راه دارد و باصطلاح ذی مراتب است بنا بر این هر صفت زشتی در بشر مراتب بسیاری را داراست که در بعضی مراتب ضعیف و در بعضی مراتب متوسط و در بعضی مراتب شدید آنها وجود دارد، مثلاً یکی دارای کبر فرعونی است و دعوی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» میکند و یکی دارای کبر بو جهلی و امثال اوست که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تکبر میکند و هکذا مراتب ما دون او، تا برسد بکسی که مثلاً در فکر خود خویشتن را از مورچه بالاتر میندازد چه این مرتبه نیز کبر است زیرا مورچه فردای قیامت معذب نیست و اگر انسان با سوء عاقبت از دنیا برود گرفتار عذاب ابدی خواهد بود، و انسان باید در نفس خود، خود را از مورچه هم بالاتر نداند حضرت سجاد علیه السلام میفرماید

«انا اقل الاقلین و اذل الاذلین مثل النمله بل دونها» (۱)

و همچنین است بخل و حسد و عجب و سایر ذمائم اخلاقی که دارای مراتب - آنها باشد و دارای ما به الامتیاز که همان عوارض و خصوصیات فردیه است و ما به الامتیاز در آنها غیر ما به الاشتراک و خارج از ذات است (اگر چه این مثال در مورد انسان قابل اشکال است و حقیقت انسانی را نمیتوان کلی متواطی دانست زیرا کجا میتوان گفت حقیقت محمدیه با حقیقت بوجهلیه بلکه حقیقت مؤمن با کافر یکسان است) و مشکک آن را گویند که صدق مفهوم آن بر افراد و مصادیقش متفاوت باشد و از افراد آن با افراد طولیه یعنی ذی مراتب نه طولیه سلسله علل و معلولات تعبیر مینمایند و بوجود نور و سفیدی و نظائر اینها مثال میزنند و ما به الامتیاز در اینگونه امور عین ما به الاشتراک است مثلاً مفهوم نور بر جمیع افراد آن صدق میکند و تفاوت و امتیاز بین آنها بشدت و ضعف است و این ما به الامتیاز نیز خارج از ما به الاشتراک نیست بلکه همان نور است و مانند مفهوم وجود که اعلا مراتب آن وجود حضرت باری است که عده و مده و شده غیر متناهی است و ادنی مراتبش هیولی است (ماده المواد) که مجرد قابلیت است و تا صورت باو افاضه نشود فعلیت پیدا نمیکند

۱- صحیفه سجادیه

ص: ۳۶۵

بسیار و قابل نقص و ازدیاد است بنا بر این مراد از زیاد شدن و ازدیاد مرض قلبی از مرتبه پائین تر بمرتبه بالاتر و بالاتر از آن رفتن است و اما اینکه نسبت زیاد نمودن مرض منافقین را خداوند در آیه بخود داده است برای آن وجوهی میتوان ذکر نمود:

(وجه اول)

خداوند هر چه در هدایت و بیان و ارشاد مردم تاکید میفرماید بر کفر و نفاق و مرض آنها افزوده میشود کأن ارشاد الهی سبب ازدیاد مرض آنها میشود و باین عنایت نسبت ازدیاد بخدا داده شده چنانچه خداوند در قرآن از قول نوح علیه السلام نقل میفرماید فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا «۱» (دعوت من جز فرار از حق برای این مردم زیاد نمیکند) با اینکه دعوت بمنظور ارشاد و قرب است و در اینها سبب گریز و بعد میشود و در سوره توبه میفرماید وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ «۲» (هنگامی که سوره ای نازل میشود بعضی میگویند این سوره ایمان کدام یک از شما را زیاد نمود؟ و اما کسانی که ایمان آورده اند این سوره ایمان آنان را زیاد نموده و ایشان شادمانند، ولی آنان که در دلهایشان مرض است نزول این سوره بر پلیدی آنان افزوده و میمیرند در حالی که کافرند) که نسبت زیاد نمودن رجس بسوره داده در صورتی که نزول آن برای ازدیاد ایمان بوده نه ازدیاد رجس ۱- سوره نوح آیه ۵

۲- سوره توبه آیه ۱۲۶

ص: ۳۶۶

(وجه دوم)

خداوند هر چه پیغمبر خود را نصرت و تمکین و عزّت و قدرت میداد بر عناد و عصیّت منافقین افزوده میشد، پس گویا نصرت الهی سبب ازدیاد مرض آنها بوده است

(وجه سوم)

چون خداوند در قرآن قبائح و اعمال سوء و سرائر و ضمائر آنها را بیان میفرمود تا مسلمانان فریب آنها را نخورند، اینعمل موجب ازدیاد عناد و عصیّت و خباثت آنها میگردد

(وجه چهارم)

چنانچه در ذیل آیه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» گذشت عبادت و معصیت علاوه بر ثواب و عقاب اخروی دارای مثبت و عقوبت دنیوی نیز میباشد و چنانچه عبادت موجب ازدیاد توفیق و تأیید و نصرت الهی میگردد چنانچه میفرماید «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَدِّلْ أَقْدَامَكُمْ» (۱) و نیز میفرماید «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲) همین طور معصیت سبب خذلان و ترک نصرت الهی و واگذاشتن انسان بخود و بالتیجه موجب توغل در معصیت و ازدیاد در خباثت میشود چنانچه میفرماید «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (۳)

(وجه پنجم)

همه نعمتهای الهی همین طور که ممکن است صرف در اطاعت شود، ممکن است در معصیت صرف گردد و هر چند خدا نعمت را به بنده عنایت فرموده که در طاعت صرف نماید ولی بنده میتواند بحسن اختیار خود در طاعت، و بسوء اختیار ۱- سوره محمد آیه ۸

۲- سوره عنکبوت آیه ۶۹

۳- سوره توبه آیه ۶۸

ص: ۳۶۷

خود در معصیت صرف کند البته اگر خدا نداده بود نمیتوانست معصیت بجا آورد پس اعطاء و ابقاء نعمت موجب ازدیاد مرض شده از این جهت بخود نسبت داده **إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا** «۱»

(وجه ششم)

چنانچه در بیان جبر و تفویض گذشت انسان نه در افعال خود مجبور است که نشود فعل را باو اسناد داد و نه مستقل است که اراده حق در آن مؤثر نباشد بلکه تحت مشیت حق و از روی اختیار عبد است پس هم اسناد بعد صحیح است و هم اسناد بحق، و توضیح آن گذشت اما وجوهی که در کلمات بعض مفسرین است مثل اینکه گفتند در آیه مضاف حذف شده و تقدیر چنین است زادهم عداوه الله مرضا، مثل **فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ** «۲» یعنی من ترک ذکر الله و مثل اینکه گفتند آیه در مقام نفرین است مثل آیه شریفه **ثُمَّ أَنْصِرِفُوا صِرْفًا لَلَّهِ قُلُوبُهُمْ** «۳» یعنی خدا دلهای آنان را برگرداند، تمام نیست، برای اینکه اولاً ظاهر بلکه صریح آیه نسبت ازدیاد بخداست و تقدیر خلاف ظاهر است و در آیه که استشهاد کرده اند تقدیر لازم ندارد و قساوت از ذکر خدا بمعنی عدم تأثیر آنست و ثانیاً در مقام دعا بودن آیه رفع اشکال اشکال کننده را نمیکند.

«مقام سوم»

در بیان جمله **«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»**:

لام در لهم برای اختصاص است یعنی عذاب دردناک اختصاص بمنافقین دارد و ۱- سوره آل عمران آیه ۱۷۲

۲- سوره زمر آیه ۲۳

۳- سوره توبه آیه ۱۲۸

ص: ۳۶۸

ممکن است برای استحقاق باشد یعنی بسبب کذبشان مستحق عذاب دردناک شدند و عذاب و ثواب هر دو نتیجه عمل است و بحکم عقل اطاعت و فرمانبرداری استحقاق ثواب و معصیت و نافرمانی استحقاق عذاب دارد، و استحقاق ثواب نه بمعنایی است که بعضی توهم کرده اند که بنده بواسطه اطاعت از خداوند طلبکار باشد و حقی بر او پیدا کند که اگر ندهد منع حق کرده باشد بلکه بنده بواسطه طاعت و عبادت قابلیت رحمت و ثواب پیدا میکند و اعطاء ثواب باو در محل قابل، و حسن است و البته از خداوند صادر شود و مراد از تفضل همین است.

و جهت اینکه بنده با فرض اینکه عبادت او جامع شرایط صحت و قبول باشد طلبکار نمیشود اینست که:

اولا عبادت و وظیفه بنده است و ثانيا عبادت یک عمر با کوچکترین نعمتهای الهی مقابله نمیکند، و ثالثا با توفیق و تایید خداوند است و رابعا اداء شکر پروردگار است و اداء شکر بحکم عقل واجب میباشد و ممکن است استحقاق ثواب را اینطور بیان نمود که چون خداوند در کلام مجید و لسان انبیاء و اوصیاء بشخص مطیع وعده ثواب داده و خلف وعده قبیح است البته بنده از اینجهت مورد ثبوت واقع میشود.

و استحقاق عذاب باین معنی است که بنده بواسطه هر معصیتی که از وی صادر شود مستحق و سزاوار عقوبت میگردد زیرا معصیت مخالفت امر مولی است و از برای او حق مؤاخذة ثابت و مسلم است و اگر عقوبت کند بر وفق عدل رفتار نموده ولی اگر شخص عاصی قابلیت رحمت داشته و معصیت او را از قابلیت ساقط ننموده بطوری که دیگر رحمت و عفو او بیمورد باشد، عفو او قبیح نیست و خلف وعده مانعی ندارد مگر وقتی که بطور خبر باشد و خلف آن موجب کذب شود چنانچه در ذیل آیه وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ تذکر دادیم.

و الیم بمعنی مولم است و باصطلاح فعیل بمعنی مفعل است مانند نذیر بمعنی

منذر و بدیع بمعنی مبدع و الم بمعنی درد است که اثر مرض و بیماری و مقابل لذت است و لذت حالتی است که موافق میل و خواسته انسان باشد چنانچه الم حالتی است که مخالف آن باشد و همین طور که برای اهل بهشت لذائد جسمانی از اطعمه و اشربه و البسه و حور و قصور و سندس و استبرق و غیر اینها از نعم جسمانی، و لذائد روحانی از قرب بمقام حق و مشاهده انوار جلال و دخول در رحمت و التذاذ بمعارف الهی و اخلاق حمیده و اعمال صالحه و رضایت حق و معرفت بخلود و حشر با انبیاء و اولیاء و ملائکه و غیر اینها از نعم روحانی میباشد برای اهل دوزخ هم آلام جسمانی از آتش و زقوم و غساق و حمیم و مارها و عقربها و لباسهای آتشی و تازیانه ها و گرزهای آتش و غیر اینها از عذابهای جسمانی و آلام روحانی از محجوب بودن از پروردگار و دوری از مقام قرب و حشر با شیاطین و تالم از عقائد فاسده و اخلاق رذیله و اعمال سیئه و مورد سخط و غضب الهی بودن و خلود در عذاب و تکلم نکردن خدا با آنها و خواری و بی اعتنائی بآنها و خنده و سخریه اهل بهشت از آنها و حسرت و ندامت و غیر اینها از عذابهای روحانی میباشد و چون منافقین که مورد آیه شریفه هستند بجمیع این آلام جسمانی و روحانی گرفتارند درباره آنها میفرماید «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

«مقام چهارم»

اشاره

در بیان جمله «بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»:

باء بما برای سببیت است یعنی سبب عذاب دردناک منافقین کذب آنهاست که گفتند «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» در صورتی که مؤمن نبودند «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» و از این جمله استفاده میشود که منشأ عذاب منافقین بلکه منشأ تمام صفات زشت و اعمال ناپسندیده آنها همان کذب است زیرا وقتی ایمان بخدا و روز جزاء نداشته باشند و بدروغ اظهار ایمان کنند از هیچ عمل زشتی پاک ندارند

ص: ۳۷۰

بلکه اظهار ایمان آنها برای اینست که در زیر این حجاب هر جنایتی را مرتکب شوند و باعمال نکوهیده و خیانتها و جنایتهای خود رنگ دین و مذهب زنند و خود را از پنجه انتقام رها سازند.

و ما در ذیل همین آیات اقسام کذب و مفساد و مضارّ آن را متذکر شده و عقوبت آن را در لسان آیات و اخبار نقل نمودیم و در اینجا بدو نکته علمی اشاره مینمائیم:

«نکته اول در حقیقت کذب»

مشهور و معروف بین دانشمندان سنی و شیعه آنست که دروغ و کذب مطابق نبودن کلام با واقع و خارج است خواه این مطابق نبودن از روی تعمّد و اختیار باشد و خواه از روی اشتباه، باین معنی که گفتارش با عقیده اش مطابق است ولی عقیده اش خلاف واقع است که از آن بجهل مرکب تعبیر میشود ولی جا حظ گفته کذب آنست که بر خلاف عقیده باشد اگر چه با واقع مطابقت کند و بآیه شریفه استدلال نموده إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۱» چون شهادت منافقین برسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مطابق با واقع، ولی بر خلاف عقیده آنان بوده و از اینجهت خداوند آنان را کاذب شمرده.

لکن حق با قول مشهور است و کاذب شمردن منافقین هم برای اینست که خبر از امری میدهند که خلاف واقع است و آن اخبار از ایمان خودشان میباشد و حال آنکه بحسب واقع ایمان ندارند، پس اظهار آنها بر خلاف واقع است.

بلی حرمت کذب و عقوبت آن در تعمّد بکذب است و اگر خبری داد که اعتقاد بصدق آن دارد ولی با واقع مطابق نیست معذور است چنانچه اگر اعتقاد بکذب خبری داشت و گفت و بحسب واقع صادق بود آن را تجزّی گویند و در حرمت آن اختلاف است و حق اینست که تجزّی قبح فاعلی دارد نه قبح فعلی، و با اینوصف ۱- سوره منافقون آیه ۲

اگر کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز روزه باشد، روزه اش باطل میشود از جهت اینکه قصد مفطر نموده و اگر کشف شد که واقعا صدق بوده کفاره ندارد.

«نکته دوم حرمت کذب و قبح آن اقتضایی است نه ذاتی»

و توضیح این نکته اینست که قبايح عقلیه بر دو قسم است:

یک قسم قبايحي است که قبح آنها ذاتی است مثل ظلم و خیانت و اکثر اخلاق رذیله و کلیه عقاید فاسده که قابل تغییر و تبدیل نیست که گفته شود مثلاً- در فلان مورد ظلم جایز و مباح و حسن است یا قبیح نیست، و در مواردی که بنظر عرف ظلم مینماید و شارع مقدس یا عقل تجویز نموده مانند قتل حیوانات برای منافع بشر یا قتل کفار برای ترویج و حفظ اسلام یا ضرب برای تأدیب و نحو اینها، از باب تخطئه در مصداق است و حقیقه ظلم نیست و قسم دیگر قبايحي است که قبح آن اقتضایی است و برای مفاسدی است که بر آن مترتب میشود و بسا مشتمل بر مصالحی است که اهم از مفاسد آن و مانع از اقتضاء قبح است که در اینصورت جایز بلکه در بعض موارد واجب میشود مانند کذب که برای حفظ جان مؤمن و رفع شر ظالم و حفظ ناموس و حفظ مالی که واجب است حفظ آن، یا در مقام تقیه یا برای اصلاح بین دو نفر مسلمان و رفع نقار و کدورت از بین آنها، عقلاً- و شرعاً ترخیص شده، ولی البته نه برای مجرد جلب منافع دنیوی، و از این قبیل قبايحي اقتضایی بسیار است مانند غیبت که موارد استثناء آن را بیان نمودیم «۱» و غضب و نحو اینها که نمیتوان گفت اینها نیز مانند ظلم است و در موارد ترخیص از باب تخطئه در مصداق میباشد و در موارد ترخیص کذب سخن دیگری است که اگر توریه ممکن باشد آیا لازم است یا نه؟

و ظاهراً وجوب توریه معلوم نیست ولی حسن آن قابل منع نیست بلکه موافق ۱- صفحه ۳۳۶

ص: ۳۷۲

با احتیاط است و همین طور که قیاح عقلیه بر دو قسم است محسنات عقلیه و شرعیّه نیز بر دو قسم میباشد:

یک قسم آنهایی که حسن ذاتی دارند مانند اطاعت خدا، احسان بخلق، عقائد حقه و بسیاری از اخلاق حمیده و قسم دیگر آنهایی که حسن اقتضایی دارند و بسا مفاسدی بر آن مترتب میشود که حسن آن را زائل میکند مانند صدق در مقام غیبت یا نَمّامی یا اشاعه فحشاء یا اضرار بمسلمان از جهت نفس یا عرض یا مال یا ایجاد فتنه و فساد که در اینگونه موارد بسا صدق حرام و قبیح میشود

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

(و هر گاه بآنها گفته شود که در روی زمین فساد و تباهی نکنید، گویند همانا ما مصلحانیم، آگاه باشید که ایشان خود مفسدانند، ولی درک نمیکنند) در تفسیر این آیه نیز در چند مورد بحث میکنیم:

«مورد اول» «در امر بمعروف و نهی از منکر»

اشاره

این آیه و آیه بعد از آن از باب امر بمعروف و نهی از منکر است و این دو امر از واجبات مهمّه شریعت مطهره اسلام و از وظایف بزرگ انبیاء و اوصیاء است و بقاء دین و صلاح دنیا و آخرت و اجتماع مسلمین منوط و مربوط بآن میباشد، و آیات شریفه قرآن و اخبار وارده از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و ائمه هدی بر این قائم است

ص: ۳۷۳

در قرآن مجید میفرماید وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱) (و باید در میان شما گروهی باشند که بخوبی دعوت کنند و بمعروف امر، و از منکر نهی نمایند و اینان خود رستگارانند) و نیز میفرماید كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ»

(شما بهترین امتی هستید که برای مردم ظاهر شده اید که بمعروف امر و از منکر نهی میکنید و ایمان بخدا میآورید) و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«ما اعمال البرّ عند الجهاد في سبيل الله كنعشه في بحر لّجى و ما جميع اعمال البرّ و الجهاد في سبيل الله عند الامر بالمعروف و النهى عن المنكر الا كنعشه» (۳)

(همه کارهای خوب نزد جهاد در راه خدا مانند یک پاره تخته ئیست در دریای بزرگی، و همه کارهای خوب و جهاد در راه خدا نزد امر بمعروف و نهی از منکر مانند یک پاره تخته ئیست در دریای بزرگی) و محتمل است نسخه (کنفسه) باشد بمعنی جرعه ماء و حضرت باقر علیه السلام در خبر جابر میفرماید

«انّ الامر بالمعروف و النهى عن المنكر سبيل الانبياء و منهاج الصلحاء و فريضه عظيمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر، فانكروا بقلوبكم و الفظوا بالسنتكم و صكّوا بها جباههم و لا- تخافوا في الله لومه لائم فان اتعظوا و الى الحق رجعوا فلا- سبيل عليهم انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم، هنا لك فجاهدوا بابدانكم و ابغضوا بقلوبكم غير طالبين سلطانا و لا باغين مالا و لا يريدون بالظلم ظفرا حتى يفيئوا الى امر الله و يمشوا على طاعته» (۴)

(بدرستی که امر بمعروف و نهی از منکر راه پیغمبران و روش شایستگان ۱- سوره آل عمران آیه ۱۰۰ [.....])

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۶

۳ و ۴- جامع السعادات ص ۳۲۳-۳۲۴

ص: ۳۷۴

و واجب بزرگی است که واجبات دیگر بواسطه آن پیا میشود و راهها ایمن میگردد و کسبها حلال میشود و مظلومه ها بصاحبانش بر میگردد و زمین آباد، و از دشمنان انتقام گرفته میشود و امر اجتماع باستقامت میگراید، پس بدیها را بدلهایتان انکار کنید و بزبانهایتان اظهار کنید و بر پیشانیهای بدکاران زنید و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده گان نهراسید، پس اگر پند گرفتند و بحق برگشتند پس راه مؤاخذه بر ایشان نیست و همانا راه مؤاخذه بر کسانی است که بمردم ستم و در زمین تجاوز بدون حق میکنند برای ایشان عذاب دردناک است، پس در مورد چنین کسانی با بدنهای خودتان جهاد کنید و بدلهایتان دشمن بدارید در حالی که طالب سلطنت و دنبال مال دنیا نباشید و برای ظفر یافتن اراده ستم نکنید تا وقتی که بامر خدا برگردند و بر طاعت او سر فرو نهند) و غیر اینها از آیات و اخبار دیگر که در کتب مبسوطه مذکور است و ما در اینجا بذکر چند امر اکتفاء مینمائیم:

(امر اول)

امر بمعروف و نهی از منکر واجب کفایی است به این معنی که بر تمام کسانی که مطلع شوند واجب است و اگر کسی قیام کرد از دیگران ساقط میشود و گر نه همه مسئول و معاقب هستند، و واجب توصلی است یعنی قصد قربت شرط صحت آن نیست ولی ثواب و اجر منوط بقصد قربت در آنست، و واجب مشروط است یعنی وجوب آن موکول بشرایطی است که بدون آنها واجب نیست، و واجب نفسی است یعنی فی حد نفسه واجب است نه برای چیز دیگری مثل وضوء و طهارت که برای نماز و نحو آن واجب است و برای توضیح این امر متذکر میشویم واجباتی که در شریعت مطهره است بر چند قسم است:

عینی، کفایی، تعیینی، تخیری، تعبدی، توصلی مطلق مشروط، نفسی و غیری

واجب عینی مانند نماز و روزه که بر هر مکلفی واجب است، واجب کفایی مانند امر بمعروف و نهی از منکر و نحو آن، واجب تعیینی مانند نماز و روزه و امر بمعروف و نهی از منکر و امثال اینها، واجب تخییری مانند کفارات ثلاث که مخیر است بین عتق و صیام و اطعام، واجب تعبدی مثل نماز و روزه و خمس و زکاه و نحو اینها که قصد قربت در صحت آن شرط است، واجب توصلی مثل جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر که قصد قربت در صحت آن شرط نیست، واجب مطلق مانند نماز، واجب مشروط مانند حج، واجب نفسی مانند همه اینها که ذکر شد، واجب غیری مانند وضوء و طهارت و نحو آن که برای نماز و طواف و امثال اینها واجب است و اقسام دیگر نیز برای واجب هست مانند واجب موقت و غیر موقت، واجب موسع و مضیق که شرح مبسوط و مفصل هر یک از این اقسام و مصادیق آنها در کتب فقهیه مذکور است

(امر دوم)

«شرایط امر بمعروف و نهی از منکر شش چیز است»:

۱- علم بوجوب و حرمت بر مرتکب و تارک، به این معنی که معروفی را که بآن امر میکنند یا منکری را که از آن نهی میکنند وجوب و حرمت این بر تارک معروف و مرتکب منکر بضرورت مذهب یا اجماع همه علماء یا فتوای مجتهدی که بر او واجب است از وی تقلید کند، مسلم باشد، اما در مسائل اختلافی که محتمل است از کسی تقلید کند که واجب یا حرام نمیداند امر و نهی نمیتوان نمود ۲- احتمال تأثیر بدهد و اگر یقین یا اطمینان دارد که تأثیر نمیکند تکلیف ساقط است ۳- قدرت و تمکن از امر بمعروف و نهی از منکر داشته باشد اگر چه با کمک دیگران باشد و بدون آن تکلیف ندارد زیرا قدرت از شرایط عامه تکالیف است

ص: ۳۷۶

۴- تارک معروف و مرتکب منکر مصرّ بر آن باشد و اگر آثار اقلاع (کنده و جدا شدن) و توبه و انصراف در او ظاهر است نباید امر و نهی نمود ۵- امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر در امر و نهی مرتکب معصیتی نشود مثل اینکه تجسس در کارهای مردم کند یا استراق سمع کند یا ضرری بزند و بالجمله واجب را بمعصیت انجام ندهد ۶- ضرر جانی یا مالی یا عرضی متوجه امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر در امر و نهی نشود و شرایط دیگری نیز بعضی ذکر نموده اند که بنظر تمام نیست مثل اینکه گفته اند امر عادل باشد زیرا انسان تا خود را تزکیه نکند و جلو نفس خود را نگیرد نمیتواند دیگران را تزکیه نموده و از بدی بازدارد و این سخن منافی با اطلاق ادله است، و امر بمعروف و نهی از منکر واجبی است مستقل و تحصیل عدالت خود نیز واجبی است علیحده و وجوب آن منوط بتحقق این نیست، بلکه این شرط باب امر بمعروف و نهی از منکر را سدّ میکند زیرا اغلب عدول مؤمنین سایر شرایط از قبیل قدرت و تمکن در آنها نیست و فساق و فجار از آنها بیم ندارند و بر اشخاص با نفوذ و مقتدر است که بآن قیام کنند.

و مثل اینکه گفته اند امر بمعروف باید خود آن معروف را بجای آورد و ناهی از منکر باید خود آن منکر را ترک کند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ «۱» (چرا می گوئید چیزی را که بجا نمی آورید، بزرگ است از جهت دشمنی نزد خدا اینکه بگوئید چیزی را که بجا نمی آورید) و نیز میفرماید أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ «۲» (آیا مردم را بنیکی امر میکنید و خود را فراموش مینمائید) و از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود «در شب معراج جماعتی را ۱- سوره فصلت آیه ۲- ۳

۲- سوره بقره آیه ۴۱

ص: ۳۷۷

دیدم که با مقراض آتشی گوشت آنها را میچیدند و آنها کسانی بودند که مردم را امر میکردند و خود عمل نمینمودند» (۱) علاوه بر اینکه در نظر عقل بسیار مستهجن است که انسان خود عملی را مرتکب شود و دیگری را منع نماید مثل اینکه کسی مرتکب زنا باشد و دیگری را نهی کند از تقبیل اجنبیه و این شرط نیز ناتمام است برای اینکه آیات و اخبار و نظر عقل و عرف که از چنین کسی نکوهش و مذمت میکنند از اینجهت است که با اینکه خوبی یا زشتی عملی را میداند و حتی دیگران را بآن امر، یا نهی از آن میکند چرا خود بر خلاف آن رفتار میکند نه اینکه چون مرتکب معصیتی میشود نهی کردن از آن از وی ساقط شود و یا چون معروفی را بجا نمیآورد امر بآن هم نباید بکنند بلکه امر بمعروف و نهی از منکر واجبی است بجای خود و فعل معروف و ترک منکر نیز واجبی است علیحده.

و مثل اینکه گفته اند تارک معروف و مرتکب منکر باید مکلف باشد پس کودک و دیوانه را نمیتوان امر بمعروف و نهی از منکر نمود و ناتمامی این شرط برای اینست که واجبات و محرمات الهی بر دو قسم است یک قسم محرماتی است که شارع، وقوع آنها را در خارج نخواستہ حتی از دیوانه و طفل، مانند لواط، زنا، شرب خمر، قمار رقص، تغنی، خوردن مال حرام و امثال اینها که اگر غیر مکلف هم مرتکب شود باید از آنها نهی نمود و همچنین یک قسم واجباتی است که انسان قبل از تکلیف باید آنها را فراگیرد و بجای آورد تا موقع تکلیف در سختی تحصیل و مشقت کار بی سابقه نباشد مانند تحصیل عقائد بقدر میسور، و نماز و دانستن معاملات و طرز تصرف در اموال بقدر حاجت و امثال اینها و اگر بنا باشد برای اطفال امر و نهی واجب نباشد سد باب تأدیب میشود ۱- جامع السعادات

و پس از تکلیف، عادات حسنه را فرا نگرفته و عادات قبیحه و زشت هم باقی میماند

(امر سوم)

«برای امر بمعروف و نهی از منکر مراتبی است»:

۱- انکار قلبی و بغض و تأثر از معصیت.

۲- تذکر و تعریف و توبه، زیرا بسیاری از مردم جاهلند و اگر متذکر و متنبه شوند ممکن است مرتکب بسیاری از معاصی نشوند
۳- اظهار کراهت و دوری و اعراض و ترک معاشرت و رفاقت و رفت و آمد با اهل معصیت ۴- موعظه و نصیحت با کمال رفق و مدارا، ۵- تخویف و ترسانیدن و زجر، ۶- تغلیظ و درشتی در گفتار، ۷- منع بقهر مانند شکستن آلات لهو و لعب و قمار و ریختن شراب و گرفتن مال غصبی و بصاحبش رد نمودن ۸- تهدید بضر و جرح و سایر اموری که شرعا جایز باشد مثل اینکه پدر فرزند را تهدید بضر کند. یا مرد زن ناشزه را مثلا تهدید بطلاق کند ۹- ضرب بدست و پا و چوب و عصا بدون اسلحه ۱۰- زخم زدن بحدی که باعث قتل نشود و احوط اینست که در این مرتبه با اذن امام یا نائب امام باشد

(تذکر)

در عصر حاضر، معصیت بسیار شایع شده و انواع معاصی از بدعت، قتل نفس، ظلم، اکل حرام، معاملات باطله، مکاسب محرمه، غصب اموال، ربا، زنا، لواط، شرب خمر و ساز، آواز، رقص، رفتن در مجالس معصیت، ترک نماز و روزه، منع خمس و زکات، فحش، دروغ، شهادت دروغ، اعانت بظلم، غیبت، تهمت و ...

بحدی کثرت پیدا نموده که جلوگیری از آنها برای عموم دشوار بلکه

تا حدی غیر مقدور شده است ولی با اینوصف نباید ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمود و باندازه که مقدور و میسر است باید بواسطه امر بمعروف و نهی از منکر جلوگیری نمود که گفته اند «المیسور لا یسقط بالمعسور» (۱) «و ما لا یدرک کله لا یترک کله» (۲) و سزاوار است که انسان ابتدا بخود کند و سپس خانواده و عشیره و رفقاء و همسایگانرا هر اندازه میتواند امر بمعروف و نهی از منکر نماید

(اشکال)

چنانچه گفته شد یکی از شرایط امر بمعروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است و با قطع بعدم تأثیر واجب نیست و مورد آیه از این قبیل است زیرا منافقین علاوه بر اینکه دست از افساد برنمیدارند خود را مصلح میدانند چنانچه مضمون آیه است

(جواب)

برای دفع این اشکال وجوهی میتوان ذکر نمود:

۱- وظیفه خداوند و انبیاء غیر از دیگران است باید برای همه افراد حقایق را بگویند و تکالیف آنها را گوشزد کنند خواه پذیرند یا نپذیرند چنانچه آیات قرآنی در شرح حال انبیاء سلف با اقوامشان ناطق باین معنی است ۲- بسا با علم بعدم تأثیر گوشزد میکنند برای اینکه حجت تمام شود و عذری برای آنها باقی نماند مانند اکثر مکالمات حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام با لشکر کربلا در روز عاشورا ۳- احتمال تأثیر در عده کمی حتی یک نفر، برای وجوب امر بمعروف و نهی از منکر کافی است و نمیتوان گفت که احتمال تأثیر در احدی از منافقین برده نمیشده ۱ و ۲- فرائد شیخ

ص: ۳۸۰

۴- در آیه قائل باین قول «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» را تعیین نفرموده و ممکن است بعضی از مؤمنین بوده اند که احتمال تأثیر میداده اند و با احتمال تأثیر بر آنان واجب بوده اگر چه واقعا اثر نداشته است ۵- بر فرض عدم تأثیر و جوب آن ساقط میشود ولی جواز آن بلکه حسن آن قابل اشکال نیست و آیه شریفه ببعض این وجوه اشاره دارد و إِذْ قَالَتْ أُمَّهُ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا. قَالُوا مَعِذَرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۱» و زمانی که گروهی از آنان گفتند چرا پند میدهید قومی را که خدا هلاک کننده یا عذاب کننده است آنان را بعذاب سخت؟ گفتند برای اینکه نزد پروردگارتان معذور باشیم، و شاید ایشان از خدا بترسند و تقوی را پیشه کنند)

«مورد دوم در معنای افساد»

افساد بمعنی ایجاد فساد و مقابل اصلاح است چنانچه فساد مقابل صلاح و مفسده مقابل مصلحت است و مصلحت عبارت از فوائد و ثمراتی است که مترتب بر- فعل میشود و بواسطه آنها فعل متصف بصفه صلاح میشود، چنانچه مفسده عبارت از مضارّ و زیانهای است که بر فعل مترتب میشود و بواسطه آنها فعل متصف بصفه فساد میگردد، و تقابل فساد و صلاح تقابل تضادّ است بخلاف صحت و بطلان که تقابل عدم و ملکه است یعنی بطلان عدم الصّحّه میباشد و در بعضی موارد فساد بمعنی بطلان استعمال میشود و فساد هر چیزی بحسب آن چیز است مثلاً فساد نماز همان بطلان آن است که نقصان در بعض شرایط و اجزاء آن و صحیح بجا نیاموردن آنها باشد چنانچه فساد در کلیه عبادات همین است و فساد در معامله نیز بطلان آنست بطوری که سبب حصول ۱- سوره اعراف آیه ۱۶۴

نقل و انتقال و تصرف و ملکیت نشود، و فساد زرع بمعنی ضایع و تباه شدن دانه یا مراحل بعد از آن است و همچنین فساد خوراکیها و آشامیدنیها و چیزهای دیگر هر- کدام بحسب خود آنهاست و فساد قلب عبارت از حالتی است که بواسطه امراض قلبیه برای انسان پیدا میشود که دیگر بمواعظ شافیه متعظ، و بهدایات الهیه مهتدی، و بمحامد اخلاق متخلق نمیگردد، و فساد قلب غیر از مرض قلبی است زیرا مرض قابل معالجه است و فساد قابل صلاح نیست مگر بقلب ماهیت.

و افساد در میان مردم یکی از معاصی بسیار بزرگ است چنانچه اصلاح بین مردم از بزرگترین عبادات بشمار میرود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«افساد ذات البین هی الحالقه» «۱»

(ایجاد فساد در میان مردم از بین برنده دین است) و در وصایای علی علیه السلام بحسین علیهما السلام است که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید

«اصلاح ذات البین افضل من عامه الصلاه و الصیام» «۲»

(اصلاح در میان مردم بهتر از یک سال نماز و روزه است) و افساد در زمین که مقصود آیه است عبارت از ایجاد چیزهایی است که بر اهل زمین ضرر داشته باشد، یا ضرر دینی که اضلال و گمراه نمودن مردم است یا القاء نقار و عداوت در میان آنها که همان افساد ذات البین است یا ضررهای دیگر از قبیل ظلم و اذیت و غیبت و تهمت و تمامی و سعایت و امثال اینها، و ایجاد حرب و احداث فتنه و کشف سرّ و اذهاب مال و هتک عرض و آبرو و نظائر اینها نیز از مصادیق افساد است که هر کدام از معاصی بزرگ است و آیات و اخبار در مذمت و عقوبت آنها وارد شده و جمله «لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» شامل همه اینها میشود.

۱- جامع السعادات

۲- نهج البلاغه جزء سوم

ص: ۳۸۲

کلمه انما از ادات حصر است، و برای حصر در این کلام دو احتمال است یا حصر افعال خودشان در صلاح و شایستگی و نفی فساد از کارهایشان، یعنی همه کارهای ما از روی صلاح است و فعلی که مشتمل بر فساد باشد از ما سر نمیزند، و یا حصر اشخاص در مصلح، یعنی فقط مصلح مائیم و غیر ما هر که باشد مصلح نیست، ولی احتمال اول اقرب و نزدیکتر است و تعبیر بجمله اسمیه برای اشعار بثبات میباشد یعنی ما مصلح بوده و هستیم و این برای ما ثابت و محقق است و منشأ این ادعاء جهل مرکب است که اینها فکر میکنند حقیقه مصلحند و فعلی بر خلاف صلاح از آنها سر نمیزند، و جهل مرکب اشد همه اخلاق رذیله و بدترین صفات ناپسندیده و معالجه آن دشوارتر از همه آنهاست برای اینکه جاهل مرکب متنبه و آگاه نیست که جاهل است تا در مقام ازاله جهل برآید و فکر نمیکند که کارهای او بر خلاف صلاح و صواب است تا در مقام اصلاح و تزکیه باشد و در حدیث از حضرت عیسی علیه السلام روایت شده که فرمود «من از معالجه کور و صاحب برص عاجز نیستم ولی از معالجه احمق عاجزم» (۱) و این جهل مرکب در انسان مانند مرض مزمنی است که شخص مریض بآن خو گرفته و فکر اینکه مریض است در وی خطور نمیکند تا در صدد معالجه باشد و بعضی گفتند این صفت قابل معالجه نیست ولی این سخن باطل است چه اگر معالجه آن غیر مقدور باشد موجب سقوط تکلیف میگردد، بلکه علاج آن مشکل است و ابتداء باید بمقدمات بسیاری آن را بجهل بسیط تبدیل نمود یعنی جاهل مرکب را متوجه و متنبه نمود که فاقد علم و مزایایی است که برای خود تصور و توهم نموده تا در مقام طلب و تحصیل دانش و سایر مزایای اخلاقی برآید. ۱- جامع السعادات

و یا منشأ آن تعمیه و تقلب و فریب دادن است که خود میدانند مفسدند ولی برای خدعه و فریب دیگران خود را مصلح قلمداد میکنند و این از همان شاخ و برگهای نفاق است که در دل آنان ریشه دوانیده است و در ذیل آیه يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا آن را بیان نمودیم و صلاح و فساد از امور مقول بتشکیک و ذی مراتب است و مرتبه اعلای صلاح مخصوص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاک آن سرور است و دیگران بهر مرتبه از صلاح باشند از پرتو فیوضات و برکات و اصلاحات آنان هستند چنانچه در زیارت جامعه است

«بکم اخرجنا الله من الذلّ و فرج عنا غمرات الكرب و انقذنا بکم من شفا جرف الهلکات و من النار، بای انتم و امی و نفسی بموالتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا»

و غیر اینها از فقرات دیگر آن که همه شاهد و گواه بر این مطلب است.

«مورد چهارم»

در بیان جمله «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ»:

کلمه الا برای تنبیه است، منافقین از این فکر باطل و توهم نابجا که گمان نموده اند مصلح میباشند، و تنبیه مؤمنین از مخادعه آنان که خود را از فساد و ضرر آنها حفظ کنند و بدانند این چنین اشخاصی که بظاهر دم از صلاح میزنند مفسدانند و این جمله متضمن چندین تأکید است: الا تنبیهی، انّ که برای تأکید و تحقیق است، ضمیر فصل که برای تأکید است، جمع محلی بالف و لام که افاده عموم میکند تعبیر بجمله اسمیه که مفید ثبات و دوام است، و از این تأکید استفاده میشود که جمیع انحاء فساد باعلا مراتب آن منحصر و ثابت و محقق برای این منافقین است

شعور مرادف با ادراک است و ادراک عبارت از فهم معانی جزئیة است چنانچه عقل و تعقل عبارت از فهم معانی کلیه میباشد، و در آیه شریفه از منافقین نفی شعور و ادراک نموده و بدلالیت التزام و فحوی بر عدم عقل آنان نیز دلالت دارد زیرا کسی که شعور و ادراک نداشته باشد بطریق اولی فاقد عقل هم خواهد بود بنا بر این بی شعوری با کم عقلی بوجهی مرادف و با حماقت بوجهی قریب المعنی است چنانچه در مجمع البحرین میگوید «الحمق بضمّ و بضمّتين، قلّه العقل و فساد» (حمق و حمق بمعنی کمی عقل و فساد آنست) و نیز میگوید «الاحمق من یسبق کلامه فکرة و هو من لا یتامل عند النطق هل ذلک الکلام صواب ام لا» (احمق کسی است سخن او بر فکرش پیشی جوید و هنگام سخن فکر نکند که گفتار او درست است یا نه) و در حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (۱)

(عقل آن چیز است که بواسطه آن خدای رحمن پرستش شود و بهشت بدست آید) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد کدامیک از مؤمنان فطانت و زیرکی و تیز فهمی او بیشتر است؟ فرمود

«اکثرهم للموت ذکرا و اشدّهم استعدادا» (۲)

(کسی که بیشتر بیاد مرگ باشد و آمادگی او افزونتر باشد) و بالنتیجه نافرمانی خدا و غفلت و فراموشی از مرگ دلیل بی شعوری و بیعقلی و حماقت است و هر که پیرامون معصیت نگردد و همیشه بیاد خدا و مرگ باشد و خود را برای آن آماده نماید عقل و فطانتش بیشتر، و هر که بمعصیت گر آید و خدا و مرگ را فراموش کند بهمان اندازه فاقد شعور و عقل خواهد بود و چون منافقین منتها مراحل نافرمانی خدا و فساد در روی زمین و غفلت از حق را طی نموده ۱- کافی صفحه ۱۱

۲- جامع السعادات

ص: ۳۸۵

و در درك اسفل آن قرار گرفته اند مفهوم بیشعوری و حماقت بمعنی حقیقی و کامل آن درباره آنها صادق است لذا میفرماید
«وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» و بی شعوری و حماقت بر دو قسم:

۱- حماقت فطری و ذاتی: و این بحدی نباشد که سلب شعور و ادراک و بالنتیجه رفع تکلیف از آنان بشود بلکه ازاله آن ممکن باشد هر چند بزحمت زیاد باشد.

۲- حماقت کسبی و تحصیلی که بواسطه عدم تفکر و تأمل در عواقب امور پیدا میشود، و منافقین هر دو قسمت را دارا هستند امّا قسمت اول دلیلش اخبار طینت است که در آنها طینت مؤمن را از علّیین و طینت کافر و منافق را از سجّین ذکر نموده، و بودن طینت از علّیین یا سجّین بر علّیت تامّه دلالت ندارد باین معنی که هر که طینتش از علّیین باشد حتما مؤمن و اهل نجات، و هر که از سجّین باشد حتما کافر و اهل عذاب خواهد بود بلکه مجرد اقتضاء است یعنی بودن طینت از علّیین مقتضی ایمان و از سجّین مقتضی کفر است ولی تغییر در هر دو ممکن است زیرا ضرورت از لوازم علّت تامه است نه اقتضاء و علّت ناقصه.

از اینجهت در بعض اخبارش بعد از ذکر طینت میفرماید

«وَلِلَّهِ الْمَشِيئَةُ فِيهِمْ»

و باین بیان دفع اشکالات وارده بر این اخبار میشود و تفصیل آن منوط بمحلّ مناسب تر است «۱» امّا قسمت دوم دلیلش اعمال و رفتاری است که از آنها صادر میشود که در این آیات و آیات سوره منافقین خداوند ذکر نموده و بیشتر آنها را بجمله «وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و امثال این ختم نموده است ۱- کافی اخبار طینت کتاب الایمان و الکفر و در بحار مجلد ۱۵ ذکر شده است

ص: ۳۸۶

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

(و هنگامی که بآنان گفته شود که ایمان بیاورید چنانچه مردم ایمان آوردند میگویند آیا ایمان بیاوریم چنانچه سفیهان و بیخردان ایمان آوردند، آگاه باشید که آنان خود بیخردند ولی نمیدانند) و کلام در تفسیر این آیه در ضمن چند مطلب است

«مطلب اول»

چنانچه گذشت این کلام از باب امر بمعروف و دعوت براه سعادت و طریقه مثلی و ارشاد بخیر و صلاح در دین و دلالت بصراط مستقیم است چنانچه آیه قبل، از باب نهی از منکر و ردع از فساد بود، و قائل باین قول یا ذات مقدس حق یا پیغمبر اکرم یا خواص از مؤمنین میباشند.

و این از بزرگترین وظایف انبیاء بلکه غرض از بعثت آنها و مقصود از نازل کردن کتابها و قرار دادن تکلیف است و بلکه ایمان که بآن دعوت میکنند علت غایی خلقت بشر است چنانچه میفرماید وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۱» و خلقت بشر نیز علت غایی خلقت سایر موجودات است چنانچه میفرماید وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ «۲» و غیر اینها از آیات دیگر که در بحث معاد متذکر شده ایم «۳» ۱- سوره ذاریات آیه ۵۶ [.....]

۲- سوره مؤمن آیه ۶۶

۳- کلم الطیب جلد ۳

ص: ۳۸۷

بنا بر این غرض اصلی از خلقت جمیع موجودات ایمان انسان و بمدارج کمال و ترقی و تعالی رسیدن اوست و انبیاء و اولیاء و داعیان الی الله چون این غرض الهی را تعقیب میکنند بزرگترین عبادتها را بجای آورده و مشمول بهترین اجراها و موهبتهای ربوبی میباشند

«مطلب دوم در معنی ناس»

در ذیل آیه شریفه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ مَعْنَى نَاسٍ رَا مِنْهُ لُغْتٌ وَ مَبْدَأُ اسْتِثْقَاقِ آن را ذکر نمودیم و چنانچه اشاره نمودیم انسان مرگب از دو جنبه است یکی جنبه جسمانی حیوانی که جنس مشترک او با سایر حیوانات است و دیگر جنبه روحانی ملکوتی که فصل ممیز او از حیوانات و موجودات جسمانی دیگر است و آن بمنزله صورت «۱» میباشد و چنانچه در حکمت مبرهن شده شیئیت شیء بصورت است نه بماده و ماده بدون صورت تحقق پذیر نیست، پس انسانیت انسان بتقویت جنبه ملکوتی اوست و هر چه این جهت را نیرو بخشد و قوی گرداند بحقیقت انسانیت نزدیکتر شده و مفهوم انسان بر او صادق تر است، و اگر جنبه های حیوانی را تقویت کند و بآنطرف متمایل شود شایسته همان نام و همان مقام خواهد بود و در تیپ سباع یا بهائم یا شیاطین مقرّ و مقام خواهد داشت بنا بر این مراتب انسانیت باندازه سیر مدارج ترقی و تکمیل روح است و انسان کامل و مصداق اتم آن کسی است که روحش در اعلی مرتبه کمال باشد و از اینجا مفاد حدیثی که منسوب بزین العابدین علیه السلام است معلوم میگردد ۱- فرق جنس با ماده و همچنین فصل با صورت در حمل است که جنس قابل حمل بر فصل و بر عکس میباشد ولی ماده قابل حمل بر صورت نیست گفته میشود بعض الحیوان ناطق و کل ناطق حیوان ولی گفته نمیشود بعض ماده صوره و بالعکس و باصطلاح فرق در لا بشرطی و بشرط لایی است یعنی جنس لا بشرط است و با هزار شرط جمع میشود ولی ماده بشرط لاست یعنی عدم حمل، چنانچه فصل نیز لا بشرط است ولی صورت بشرط لا میباشد

«ان رجلا- جاء الى امير المؤمنين عليه السّلام فقال اخبرني ان كنت عالما عن الناس و عن اشباه الناس و عن النسناس، فقال امير المؤمنين عليه السّلام يا حسين اجب الرجل فقال له الحسين عليه السّلام اما قولك اخبرني عن الناس فنحن الناس، الى ان قال:

و اما قولك اشباه الناس فهم شيعتنا و هم موالينا و هم منّا، الى ان قال: و اما قولك النسناس فهو السواد الاعظم و اشار بيده الى جماعه الناس ثم قال ان هم الا كالانعام بل هم اضل» (۱)

(مردی نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت اگر دانایی مرا از ناس و اشباه ناس و نسناس آگاه کن، امیر المؤمنین علیه السّلام بحضرت حسین علیه السّلام فرمود این مرد را جواب بده، حسین علیه السّلام فرمود اما اینکه از ناس پرسیدی ناس مائیم، و اما اشباه ناس شیعیان ما و دوستان ماوند و آنان از ما هستند، و اما نسناس پس آنها سواد اعظم مردمند و بدستش بجماعتی از مردم اشاره نمود و فرمود اینان جز چهارپایان نیستند بلکه از آنها پستتر و گمراه ترند)

«مطلب سوم»

«کاف» در کما آمن برای تشبیه و ماء آن ماء مصدریّه است یعنی ایمان بیاورید مانند ایمان مردم، و چنانچه گذشت مراد از ناس در مرتبه اول اهل بیت عصمت و طهارتند که در اعلا مراتب انسانیت میباشند و ایمان آنان اعلى مراتب ایمان است، و بنا بر این مفاد امر در «آمنوا» ایمان بقلب و زبان و جمیع جوارح و اعضاء است و متخلق شدن بجمیع اخلاق حمیده و عمل نمودن بهمه اعمال صالحه و صبر در مکاره و مصائب و مجاهد، باموال و انفس در راه خدا و کوشش در هدایت و ارشاد و غیر اینها از شئون دیگر که از خصائص این خاندان است و کسی پایه فضائل و مقامات آنها نمی رسد در زیارت جامعه است

«بلغ الله بكم اشرف محل المکرمين و اعلى منازل - ۱- مجمع البحرين في لغة النسناس

المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لا حق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع»

و چون نیل بدرجات آنها در شأن کسی نیست از اینجهت کاف تشبیه آورده که هر کس باندازه قدرت و استعداد خود بآنان اقتداء و تاسی کند و علما و عملا و اخلاقا خود را همانند آنان نماید و شاید بهمین جهت در حدیث سابق الذکر شیعیان و موالیان اهل بیت را اشباه ناس نامیده و ممکن است مراد از ناس مؤمنین کامل باشند که شامل معصومین و مؤمنینی که در درجات ما دون آنان قرار گرفته اند باشد مانند سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار و حدیفه و امثال اینها

(مطلب چهارم در جواب منافقین)

«قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» سفیه کسی را گویند که کم عقل و سبک مغز و سست خرد باشد نه اینکه فاقد عقل و خرد باشد بحدی که تکلیف از او برداشته شود مانند مجنون (دیوانه) و بواسطه همین سفاهت است که خیر را از شرّ، و نفع را از ضرر، و صلاح را از فساد بخوبی نمیتواند تشخیص دهد و سفیه بر دو قسم است: سفیه در امور دنیوی که در شریعت برای او احکامی مقرر شده چنانچه در قرآن کریم میفرماید «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» (۱) (اموال سفیهان را بدست آنان ندهید) و نیز میفرماید «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهَاً أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَفِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَرِيئَهُ بِالْعَدْلِ» (۲) (پس اگر مدیون سفیه یا ضعیف یا قادر بر نوشتن نباشد باید ولی او بدرستی بنویسد) و سفیه در امر دین و آخرت که در آیه شریفه «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» اشاره باین نوع از سفاهت است که سعادت را از شقاوت و راه نجات را از طریق هلاکت تمیز نمیدهد ۱- سوره نساء

آیه ۴

۲- سوره بقره آیه ۱۸۲

ص: ۳۹۰

همه کفار و فساق و کسانی که از طریق حق منحرفند داخل در این قسم میباشند، و همین است مفاد حدیثی که در کافی نقل میکند که راوی از حضرت صادق علیه السلام میبرد عقل چیست؟ میفرماید

«ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»

راوی گوید گفتم پس آنچه در معاویه بود چه بود؟ فرمود نکری و شیطنت بود که شبیه عقل است و عقل نیست و اما اینکه منافقین اهل ایمان را بسفاهت نسبت میدهند و آنان را سفهاء مینامند برای اینست که هر کسی بنظر سطحی برفتار و کردار و طرز اندیشه آنکه مخالف رویه او زندگی میکند بنگرد، رفتار او را سفیهانه می پندارد چون طرز کار خود را عاقلانه می شمارد، مثلا آنکه منهمک در دنیا و غرق در شهوات و لذات آنست کسانی را که زهد میورزند و بمقدار حاجت از دنیا اکتفاء میکنند سفیه میدانند و همچنین اهل معصیت و تارکین فرائض، اهل نماز و روزه و حج و دهندگان خمس و زکاه را، ابله میدانند، بلکه طالبان مال و حطام دنیوی، طالبان علم و دانش را در فکر خود نابخرد میدانند و بسا اهل دین و متوسطین از آنها اهل تقوی و مردان مقرب الهی را که پشت پا بدنیا زده اند بسفاهت منسوب میدارند، چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام در صفات متقین میفرماید

«و يقولون قد خولطوا و قد خالطهم امر عظیم» «۱»

(و میگویند اهل تقوی عقلشان مختل شده و حال آنکه امر بزرگی آنان را مضطرب نموده است) و چون منافقین گمان کرده اند راهی را که در پیش گرفته اند زیر کانه و عاقلانه است، مؤمنان را که بر خلاف راه آنان میروند بلکه آنان را تخطئه میکنند سفهاء مینامند، و پیداست که این گفتار از آنان در سرّ و نهان بوده و با شیاطین و همجنسان خود و یا در بعض مواقع ببعض مؤمنان میگفته اند چه آشکار گفتن این سخن با نفاق آنان منافات دارد ۱- نهج البلاغه خطبه همام

در بیان جمله «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ»:

چنانچه در نظیر این جمله یعنی جمله «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» گذشت، تأکیدات متعدّد این جمله نیز بر ثبوت انحاء سفاهت و تحقق دائمی آن برای منافقین کمال دلالت را دارد اما ثبوت سفاهت در امر دین که برای آنان مورد سخن نیست زیرا سعادت خود را از شقاوت و نجات خود را از هلاکت تشخیص نداده و خود را بشقاوت و هلاکت ابدی گرفتار نموده اند و اما سفاهت آنان را در امر دنیا بوجهی میتوان اثبات نمود:

«وجه اول»

اینکه منافقین به این جهت که نمیخواهند باطن آنها کشف شود هم از منافع کفار محرومند و هم از منافع مسلمین مُدَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَلاءٍ وَلَا إِلَى هُوَلاءٍ «۱» و هم کفار از آنها احتراز دارند و هم مسلمانان

«وجه دوم»

از بسیاری از آیات شریفه استفاده میشود برکات و فیوضات الهی در اثر اعمال صالحه و مصائب و گرفتاریها بواسطه اعمال سیئه است مانند آیه وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۲» (اگر اهل شهرستانها ایمان و تقوی داشتند البته برکات آسمان و زمین را بر آنها میگشودیم، ولی آیات الهی را تکذیب نمودند پس بواسطه اعمالشان آنان را گرفتار نمودیم) و آیه مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنذِرِكُمْ «۳» (آنچه مصیبت شما میرسد بواسطه اعمالتان میباشد) ۱- سوره نساء آیه ۱۴۲

۲- سوره اعراف آیه ۹۴

۳- سوره شوری آیه ۲۹

ص: ۳۹۲

منافقین با منتهای تستر و پنهان نمودن باطن خود خداوند عالم آنان را رسوا و مفتضح میکند چنانچه در آیات سوره توبه قصد باطنی آنان را در ساختن مسجد ضرار و کارهای دیگرشان را برای پیغمبر و مؤمنین بیان نموده و همچنین در سوره منافقین سرّ آنان را فاش نموده است

«وجه چهارم»

امور باطنی چه اعتقادی چه اخلاقی بالاخره در دنیا آثارش ظاهر میشود و آنچه در کوزه هر کسی است برون می‌تراود و امتحانات الهی بواطن اشخاص را ظاهر مینماید چنانچه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عملیات بعضی از صحابه نسبت بدختر و داماد و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیت باطنی آنان را ظاهر ساخت مخصوصاً بنی امیه که کفر و شرک باطنی خود را نمایان داشتند و یزید با زبان نحس خود ترانه:

لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل را میسرود

(مطلب ششم)

در بیان جمله «وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»:

علم بمعنی انکشاف و ظهور شیء در نزد عقل است و گفتند علم بامور عقلیه نظریه که محتاج بپراهین عقلی است تعلق میگیرد چنانچه ادراک مربوط بامور جزئیّه خارجیه میباشد و شاید از اینجهت در آیه قبل گفتار منافقین را از روی عدم شعور و در این آیه از روی عدم علم تعبیر نموده چون ایمان از امور عقلیه نظریّه است، بنا بر این اطلاق آن بر امور حسّی تجربی اطلاق مسامحی است و علمی که در آیات و اخبار فضیلت بسیار برای آن ذکر شده و طلب آن را بر هر مرد و زن مسلمان واجب دانسته علمی است که جنبه روحانیت و نفس ناطقه انسانی را بمدارج کمال و ترقّی و ایمان بخدا و تخلّق باخلاق و صفات الهی سیر دهد

و این علم از اشرف صفات و بزرگترین امتیازات انسانی است و در قرآن کریم از روی تعجب میفرماید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ «۱» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که میفرماید

«العلم ذو فضائل كثيره فرأسه التواضع و عينه البراءه من الحسد و اذنه الفهم و لسانه الصدق و حفظه الفحص و قلبه حسن التيه و عقله معرفه الاشياء و الامور رویده الرحمه و رجله زياره العلماء و همته السلامه و حكمته الورع و مستقره النجات و قائده العافيه و مركبه الوفاء و و سلاحه لين الكلمه و سيفه الرضا و قوسه المداراه و جيشه محاوره العلماء و ماله الادب و ذخيره اجتناب الذنوب و زاده المعروف و مأواه المواعده و دليله الهدى و رفيقه محبت الاخيار» «۲»

(علم صاحب فضيلتهای بسیار است سر آن فروتنی و چشم آن بيزاری از حسد، و گوش آن فهم، و زبان آن راستگویی، و وسيله حفظ آن کنجکاوی، و دل آن حسن نيت، و عقل آن شناسایی امور و اشياء، و دست آن رحمت، و پای آن بيدار دانشمندان رفتن، و همّت آن سلامت نفس، و حکمت آن پارسایی، و قرارگاه آن رستگاری، و قائد آن عافيت، و مرکب آن وفاء، و سلاح آن نرمی در گفتار، و شمشير آن خوشنودی، و کمان آن مدارا، و لشکر آن گفتگوی با دانشمندان و دارایی آن ادب، و ذخيره آن پرهيز از گناهان، و توشه آن کار نیک، و جایگاه آن مباحثه و مذاکره، و راهنمای آن هدايت الهی، و رفيق آن مهر نیکان است) در این حدیث حضرت علم را بیک انسان مقتدر که اعضاء و جوارح داخلی و خارجی او مرتب و مجهز باشد تشبيه فرموده، و تواضع را بمنزله سر آن دانسته برای اینکه حیات علم بفروتنی است و کبر و نخوت مفنی علم است چنانچه حیات آدمی بسراست و فقدان آن موجب فقدان حیات میشود، و بيزاری از حسد را چشم آن دانسته زیرا شخص حسود در مقام تحصیل و ازدیاد علم و استعمال از دیگران برنمیآید ۱- سوره زمر آیه ۱۲

۲- کافی باب النوادر ص ۴۸

ص: ۳۹۴

و فهم را بمنزله گوش آن شمرده، زیرا غیر فهم گویا کر است و مطالب علمی را درک نمیکند، و صدق را زبان آن قرار داده، چون از دانش شخص دروغگو نمیتوان استفاده نمود و بسخنان و مطالب او اعتمادی نخواهد بود، و تفحص و تتبع آثار علمی را بمنزله حافظه آن و وسیله نگاهداری علم شمرده، و نیت پاک را بمنزله قلب و روح علم دانسته و علم بدون قصد پاک را جسدی بی روح شمرده، و معرفت اموری که شناسایی آنها برای عالم لازم است بمنزله عقل آن قرار داده زیرا همین طور که عقل در انسان ممیز خوب از بد و صلاح از فساد است، معارف الهی موجب بکار بردن علم در طریق صلاح و سعادت شخص و اجتماع است و بالجمله سایر فقرات حدیث نیز هر یک از مواردی را که برای علم لازم است باعضاء و قوای داخلی و خارجی آدمی بجهت مناسبتی که بین آنهاست تشبیه فرموده که باندک تأملی معلوم میگردد و همین طور که برای علم آثار و فضائل بسیار ذکر شده برای جهل نیز مفساد و زیانهای ذکر گردیده و آن را از بزرگترین صفات خبیثه شمرده اند بلکه جهل را منشأ جمیع صفات نکوهیده و اعمال سیئه دانسته اند و در کافی کتاب عقل و جهل حدیث مفصّلی از حضرت صادق علیه السلام در خلقت عقل و جنود آن، و خلقت جهل و جنود آن ذکر فرموده که بسیار دقیق و محتاج بشرح مبسوطی میباشد که در مقام انساب از اینجا اگر موفق شوم بیان خواهم نمود انشاء الله تعالی

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

(و هر گاه مؤمنین را ملاقات میکنند میگویند ایمان آوردیم، و هر گاه با رؤسای شیطان صفت خود خلوت میکنند میگویند ما با شماستیم و همانا مؤمنین را استهزاء میکنیم، خدا آنها را استهزاء میکند و آنان را رها کند و مهلت دهد در سرکشی و تجاوزشان در حالی که سرگردانند) مطالبی را که این دو آیه متضمن است در ضمن چند امور بیان میکنیم:

«امر اول»

در این آیه خداوند حقیقت نفاق منافقین و آنچه را در باطن خود پنهان داشته و از ابراز آن خودداری مینمودند بیان میفرماید و آن اظهار ایمان در نزد مؤمنان و اظهار کفر در نزد همکاران خودشان میباشد و این اشد مراتب نفاق و حتی از کفر بدتر است چنانچه این مطلب را در ذیل آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ» بیان نمودیم

«امر دوم»

منشأ اظهار ایمان منافق یکی از سه چیز است:

یا از جهت خوف است چنانچه اکثر منافقین قریش مانند ابو سفیان و معاویه و عمرو عاص و امثال اینها در فتح مکه از ترس و قدرت و سطوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین اظهار ایمان نمودند و در بحار الانوار مجلد ششم باب پنجاه و هشتم قصه فتح مکه و ایمان آوردن ابو سفیان و سایر کفار قریش را مفصلاً ذکر کرده و از جمله

«و دخل صناديد قريش الكعبه و هم يظنون انّ السيف لا- يرفع عنهم فاتي رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم البيت و اخذ بعضادتي الباب ثم قال لا اله الا الله انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده ثم قال ما تظنون و ما اتم قائلون فقال سهيل بن عمرو نقول خيرا و نظنّ خيرا، اخ كريم و ابن عمّ، قال فائى اقول لكم كما قال اخى يوسف لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين، الى ان قال: فاذهبوا فانتم طلقاء، فخرج القوم كانما تنشرون من القبور، الحديث»

(بزرگان قريش داخل كعبه شدند و گمان میکردند که شمشیر از آنها برداشته نمیشود، پس رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم داخل خانه شد و دو چوبه در را گرفت، سپس فرمود نیست خدایی جز ذات پروردگار، وعده خود را منجز فرمود و بنده خود را یاری نمود و احزاب را بتهنایی مغلوب ساخت، سپس فرمود چه گمان میبرید و چه می گوئید نسبت بمن در باره شما؟ سهیل بن عمرو گفت جز خیر و خوب از جانب تو درباره خود گمان نمی بریم و نمی گوئیم، چه برادر و پسر عم کریمی هستی، فرمود پس من میگویم نسبت بشما آنچه را برادرم یوسف گفت، امروز مواخذه ای بر شما نیست خداوند شما را بخشید و او ارحم الراحمین است، تا اینکه فرمود: بروید شما آزاد شدگانید، پس قوم قریش پراکنده شدند چنانچه از قبرها محشور میشوند) و یا از جهت اضرار و آزار رسانیدن بمسلمانان و جاسوسی و ایجاد تفرقه و تشتت در میان آنهاست چنانچه این نوع اظهار ایمان از صدر اول تا کنون بسیار بوده و گرگهایی که بلباس میشم مبدل شده و بجان مسلمانان افتاده اند زیاد بوده بلکه میتوان گفت اغلب واردات و مصائبی که در اعصار متمادیه بر پیکر اسلام و مسلمین وارد شده از قبل این نوع مردمان مزور و حيله گر بوده است.

و یا از جهت طمع مال و منصب و مقام و ریاست در میان مسلمانان است چنانچه ایمان اولی و دومی و همکاران آنها از این قبیل بوده است، در کتاب مدینه المعاجز در باب معجزات حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه

از راوندی از سعد بن عبد الله اشعری روایت میکند که گفت

«ناظرنی مخالف فقال اسلم ابو بكر و عمر طوعا او كرها ففكرت في ذلك فقلت ان قلت كرها خفت، اذ لم يكن حينئذ سيف مسلول و ان قلت طوعا فالمؤمن لا يكفر بعد ايمانه فدفعته دفعا لطيفا و خرجت من ساعتی الى دار احمد بن اسحق اسئله عن ذلك فقيل انه خرج الى سر من رأى في هذا اليوم»

(مخالفی با من مناظره نمود و گفت ابو بكر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا از روی اجبار و کراهت؟ من در فکر فرو رفتم و پیش خود گفتم اگر بگویم از روی اجبار اسلام آوردند آن موقع شمشیر کشیده ای نبود که بترسند و اسلام بیاورند و اگر بگویم از روی میل اسلام آوردند، مؤمن که پس از ایمانش کافر نمیشود، باری او را بطرز لطیفی از خود دفع نموده و همان ساعت بخانه احمد بن اسحق رفتم که این سؤال را از وی بنمایم، گفتند او امروز بسامره رفته) تا اینکه میگویند من هم عازم سامره شده و با او خدمت حضرت عسکری علیه السلام مشرف شده و حدیث بسیار مفصل است تا آنجا که میگوید حضرت عسکری علیه السلام بمن فرمودند چهل مسئله تو چیست از این بچه پرس (یعنی حضرت قائم علیه السلام) تا جواب ترا بگویند، پس حضرت قائم علیه السلام بمن فرمودند پیش از اینکه من ابتداء بسخن کنم،

«هَلَمَا قَلتَ لِلسَّائِلِ لَا- اسلما طوعا و لا كرها و انما اسلما طمعا فقد كانا يسمعان من اهل الكتاب منهم من يقول هو نبي يملك المشرق و المغرب و تبقى نبوته الى يوم القيمة و منهم من يقول يملك الدنيا ملكا عظيما و تنقاد له الارض فدخلا كلاهما في الاسلام طمعا في ان يجعل محمد صلى الله عليه و آله و سلم كل واحد منهما و الى ولايه فلما آيسا من ذلك دبرا مع جماعه في قتل محمد صلى الله عليه و آله و سلم ليله العقبه فكمنوا له و جاء جبرئيل فاخبر محمد صلى الله عليه و آله و سلم بذلك فوقف على العقبه فقال يا فلان يا فلان يا فلان اخرجوا فاني لا امر حتى اراكم قد خرجتم، و قد سمع حذيفه ذلك، و مثالهما طلحه و الزبير فهما بايعا عليا عليه السلام

بعد قتل عثمان طمعا فی ان يجعل كليهما واليا على ولاية لا طوعا ولا رغبه ولا كرها ولا اجبارا، فلما ايسا من ذلك من علي عليه السلام نكثا العهد وخرجا عليه وفعلا ما فعلا الخبير»

ترجمه واضح است و اصحاب عقبه بنا بر آنچه در بحار الانوار از خصال صدوق از حذیفه روایت کرده که حذیفه گفت کسانی که شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مراجعت از غزوه تبوک رم دادند چهارده نفر بودند «ابو الشرور، ابو الدواهی، ابو المعارف (معاویه)، ابوه (ابو سفیان)، طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو الاعور، مغیره، سالم مولی حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف، و آیه شریفه وَ هُمُومَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا «۱» درباره اینها نازل شد و ممکن است منشأ اظهار ایمان منافق هر سه جهت از جهات فوق یا دو جهت از آنها باشد چنانچه اشخاص سیاسی همیشه خود را برنک اجتماع در می آورند و پس از آن بر خر مراد سوار میشوند و برای اینکه نیرویی هم پشتیبان آنها باشد با دشمنان و بیگانگان هم سری و سری دارند

«امر سوم»

در بیان جمله «وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ»:

شیطان یا مأخوذ از شطن، و یاء آن زائد است بر وزن فیعال، و معنی شطن تباعد و دوریست و شیطان را از اینجهت شیطان گفتند که رانده و دور شده از درگاه خداوند است چنانچه میفرماید فَأَخْرُجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ «۲» و یا مأخوذ از شاط و الف و نون آن زائد است بر وزن فعلان، و معنی شاط احتراق و شعله ور شدن از غضب و خشم است و چون شیطان بواسطه بندگی عبد خشمناک و محترق میشود او را شیطان گفتند و شیطان بر هر شخص متمرد و سرکشی اطلاق میشود، و مراد از شیاطین در این ۱- سوره توبه آیه ۵۷

۲- سوره ص آیه ۷۸ [.....]

ص: ۳۹۹

آیه رؤساء و بزرگان کفار و منافقینند که در عقیده و صفات با هم موافق و در خلوت همدم و همراز یکدیگرند و کلمه الی بمعنی مع میباشد یعنی وقتی با رؤساء و بزرگان خود خلوت میکنند و مجتمع میشوند میگویند ما با شما هستیم، و اضافه شیاطین بضمیر جمع که مرجع آن منافقین است کمال دلالت را دارد بر اینکه از یک جنسند و در صفات و ملکات با هم مشترکند و چون دارای صفات شیطانی هستند از اینجهت از آنها بشیاطین تعبیر شده و اما کلام درباره شیطان و خلقت او و نوع او و ذریه او و کیفیت تولد و تناسلش و طرز وسوسه و سایر خصوصیات آن بحث طویل الذیل و دامنه دار است که انشاء الله در ذیل آیه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ «۱» بمقداری که در خور این کتاب است بیان خواهیم نمود.

«امر چهارم در بیان جمله انا معکم»

از برای معیت اقسامی ذکر کرده اند:

۱- معیت ذاتی مانند معیت علّت تامه با معلول خود که انفکاک بین آنها عقلا محال است و مانند لوازم ماهیت با ماهیت مثل زوجیت برای عدد چهار، بلکه مطلق متلازمین در وجود ۲- معیت قیومی مانند معیت حضرت باری نسبت بمخلوقات که قیام تمام موجودات منوط و مربوط باراده اوست در قرآن کریم میفرماید مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ «۲» (سه نفر با هم راز نگویند جز اینکه خدا چهارمی آنها باشد و پنج نفر با هم نجوی نکنند جز اینکه خدا ششمی آنها باشد و کمتر از این تعداد یا بیشتر از آن با هم راز نگویند جز اینکه خدا با آنها باشد) ۱- سوره بقره آیه ۳۲

۲- سوره مجادله آیه ۸

ص: ۴۰۰

- ۳- معیت بمعنی نصرت و اعانت، مانند آیه شریفه لَا تَخَزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا «۱» و آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ «۲» و امثال اینها
- ۴- معیت بمعنی مشارکت در فعل، مانند وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

۵- معیت بمعنی حضور نزد شیء مانند آیه شریفه لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى «۴» ۶- معیت در صفات و اخلاق و آراء و عقائد مانند معیت در آیه مورد بحث یعنی مادر عقائد و آراء و عناد و دشمنی با مسلمانان همراه و همقدم میباشیم و بواسطه همین معیت است که انسان در قیامت بصورت وحوش و بهائم و سباع و شیاطین محشور میشود چون متصف بصفات آنها بوده، و هر طایفه و گروهی با پیشوایان و رهبرانیشان حضور مییابند یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ «۵»

«امر پنجم»

در بیان جمله «إِنَّمَا نَخْنُ مُشْتَهَرُونَ»:

این جمله در مقام دفع ایراد است کَانَ سَیْرَ کَفَّارٍ بَیْنَهَا اشکال میکنند که اگر شما راست می گوئید و با ما هستید پس چرا اظهار اسلام میکنید و در حزب آنها وارد میشوید، جواب میدهند که ما با این عمل مؤمنین را استهزاء و سخریه مینمائیم و اصل استهزاء حکایت اقوال و افعال و هیأت دیگری است بگفتار یا فعل یا اشاره بنحوی که موجب خنده حاضرین شود، و این عمل خالی از ایذاء و تحقیر و افشاء عیوب و نقائص اشخاص نیست و منشأ آن یا عداوت و کوچک نمودن طرف است و یا مجرد خندانیدن حاضرین میباشد، و در هر صورت از افعال زشت و شیمه اراذل و اوباش و کسانی است که از حقیقت دیانت و انسانیت بی بهره اند و در این آیه آن را از ۱- سوره توبه آیه ۴۰

۲- سوره انفال آیه ۴۸

۳- سوره آل عمران آیه ۷۵

۴- سوره طه آیه ۴۸

۵- سوره الاسراء آیه ۷۳

ص: ۴۰۱

اعمال زشت منافقین شمرده و در آیه دیگر میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعِيدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۱» ای مؤمنان نباید مسخره کنید گروهی از شما گروه دیگر را شاید آنان بهتر از ایشان باشند و نباید زنانی از زنان دیگر استهزاء کنند شاید آن زنان بهتر از اینان باشند و عیبگویی از خودتان نکنید و بالقاب بد، یکدیگر را نخوانید، بد اسمی است اسم فسق بعد از ایمان، و کسانی که توبه نکنند پس ایشان خود ستمکارانند)

«امر ششم»

در جمله «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»:

استهزاء بمعنی مصطلح بر خداوند روا نیست زیرا ذات خداوند از عیوب و قبایح منزّه و مبرّاست بنا بر این مراد از استهزاء ممکن است یکی از چهار چیز باشد:

۱- جزاء و عقوبت عمل آنها که معنی الله يستهزئ بهم، یجازیهم و یعاقبهم باشد و تعبیر بلفظ استهزاء از باب مشابهت در لفظ است مانند وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «۲» یعنی «یجازیهم علی مکرهم» ۲- استهزاء مؤمنین و ملائکه از آنها در قیامت، و این عقوبتی است که خداوند برای آنها مقرر داشته چنانچه این معنی از آیه شریفه فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ «۳» (امروز مؤمنین بکفار میخندند) استفاده میشود و در مجمع البیان بر طبق این مضمون حدیثی از ابن عباس روایت کرده که گفت

«انه يفتح لهم و هم فى النار باب من الجنة فيقلبون من النار اليه مسرعين حتى ۱- سورة حجرات آیه ۱۱

۲- سورة آل عمران آیه ۴۷

۳- سورة المطففين آیه ۳۴

ص: ۴۰۲

إذا انتهوا إليه سد عليهم وفتح لهم باب آخر في موضع آخر فيقلبون إليه من النار مسرعين حتى إذا انتهوا إليه سد عليهم فيضحك المؤمنون منهم»

(بروی کفار در حالی که در آتشند دری از بهشت باز میشود پس از آتش شتابان بطرف آن میروند وقتی رسیدند بر آنان بسته میشود، و از موضع دیگر دری از بهشت باز میشود باز بطرف آن شتابان میروند و وقتی رسیدند بسته میشود، پس مؤمنان بآنان میخندند) ۳- مراد از استهزاء، استدراج باشد که خداوند آنان را مهلت دهد تا در معصیت و طغیان ازدیاد کنند و اینان گمان میکنند خدا خیر آنان را خواسته و سپس بعذاب سخت گرفتار کند و بنا بر این جمله «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» تفسیر و بیان آنست ۴- مراد از استهزاء الهی مکافات عمل آنها در دنیا باشد که همین طور که این منافقان مؤمنانرا استهزاء میکنند خداوند آنان را باستهزاء و سخریه دیگران مبتلا و گرفتار خواهد نمود مانند ظلم که نتیجه آن در دنیا دامنگیر ظالم میشود و بالاخره دست مکافات گلوی او را بدست ظالم دیگر میفشارد و نسبتش بخداوند از جهت اینست که تمام امور در تحت مشیت و اراده اوست

(امر هفتم)

در بیان جمله «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»:

مدّ بمعنی زیاد نمودن چیزی است چنان که گویند «مدّ الجیش» یعنی لشکر را زیاد نمود برای مدد و کمک و تقویت سابقین، و از همین قبیل است مدّ دوات و مدّ سراج و مدّ نهر، و مدّ بمعنی بسط است مانند آیه شریفه هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ «۱» (اوست خدایی که زمین را گسترد و در آن کوه ها قرار داد) و مدّ بمعنی طول و کشش است مثل آیه شریفه ۱-
سوره رعد آیه ۳

ص: ۴۰۳

أَلَمْ تَر إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ﴿١﴾ (آیا ندیدی پروردگارت چگونه سایه را امتداد داد) و از این قبیل است مَدَّ بصر و مَدَّ صوت و مَدَّ عمر و مَدَّ در قرائت و یمد در آیه بمعنی یطیل و یمهل است یعنی آنان را مهلت می‌دهد و رها میکند تا طغیان را بنهایت برسانند و طغیان بمعنی سرکشی و تجاوز از حد است مثل اینکه گویند دریا طغیان نمود، وقتی که آب آن از اندازه بیرون رود چنانچه در آیه شریفه است إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ ﴿٢﴾ و انسان را طاغی گویند وقتی از حد خود خارج شود چنانچه درباره فرعون میفرماید اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٣﴾ و این لفظ با عتو قریب المعنی است.

و مراد از طغیان در آیه شریفه تجاوز از حد عبودیت و خروج از تحت اطاعت مولی است چه مولی حقیقی که ذات مقدس حق جل و علا باشد و چه موالی که از جانب حق معین شده اند مانند پیغمبر و امام بلکه هر واجب الاطاعه ای مثل زوج و پدر و مادر و امثال اینها، و از این بیان ظاهر میشود که بر هر معصیتی طغیان صادق است ولی بحسب عرف طاغی بر کسی که در معصیت و کفر و نافرمانی مولی غلو و زیادتی نماید اطلاق میشود و عمه بمعنی تحیر و تردید و سرگردانی است که نداند کجا می‌رود و چه میکند و هدف و مقصدش چیست! و بعضی گفتند عمه بمعنی کوری باطن است و نسبتش باعمی نسبت خاص با عام است چه عمی اعم از کوری ظاهری و باطنی است پس مفاد آیه شریفه اینست که خداوند منافقین را بحال تحیر و سرگردانی در طغیان و سرکشی آنان را رها میکند و مهلت می‌دهد تا بطغیان خود ادامه دهند و در تحیر فرو مانند ۱- سوره فرقان آیه ۴۷

۲- سوره الحاقه آیه ۱۱

۳- سوره طه آیه ۲۵ [.....]

ص: ۴۰۴

و اما وجه نسبت این فعل بخداوند مانند نسبت ختم و طبع و ازدیاد مرض و امثال اینهاست که در ذیل آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ متذکر شدیم که مراد همان خذلان الهی است که تهیاً و آماده شدن معصیت برای شخص معصیت کار است که خود آن را سبب شده و مقتضیات آن را فراهم نمود، چنانچه شخص مطیع، عبادت و اطاعت او موجب میشود که توفیقات الهی شامل حال او شود و اسباب و مقتضیات عبادت برای او فراهم گردد و بالجمله آنچه از آیات و اخبار در ابواب متفرقه استفاده میشود، الطاف و عنایات الهی نسبت بمؤمنین در دنیا علاوه بر ثوبات و فیوضات اخروی، بسیار است که بطور فهرست بقسمتی از آنها اشاره میشود:

(۱) نورانیت قلب (۲) ورود ملائکه در قلوب آنها (۳) میل و رغبت بعبادت، (۴) حلاوت مناجات با حق (۵) تقویت ایمان (۶) ازدیاد معرفت (۷) طرد شیطان و سدّ ابواب او (۸) معاشرت با علماء و صلحاء و مؤمنین (۹) اعراض از جلساء و همنشینان بد (۱۰) فراغت قلب از مشاغل دنیوی (۱۱) آمرزش گناهان (۱۲) دفع بلیّات (۱۳) قضاء حوائج (۱۴) اجابت دعاء (۱۵) اصلاح امور و غیر اینها از فوائد دینی و دنیوی دیگر و همچنین اهل کفر و نفاق و عصیان علاوه بر عقوبات اخروی و عذابهای ابدی، در دنیا بعقوبات و بلاهایی مبتلا میگرددند که عبارتند از:

(۱) قساوت و سیاهی قلب (۲) تسلط شیطان بر قلب آنان (۳) ورود وساوس شیطانی (۴) ضعف ایمان اگر ایمانی داشته باشند (۵) سد طریق سعادت (۶) رغبت بمعصیت (۷) بی میلی بطاعت (۸) حشر با همنشینان بد (۹) اشتغال بدنیا بحدّی که بزرگترین هم آنان و مبلغ علمشان دنیا میشود (۱۰) فساد امور (۱۱) نزول بلاء (۱۲) سلب نعمت (۱۳) مستجاب نشدن دعاء (۱۴) سلب توفیق و همه فوائدی که برای اهل ایمان است (۱۵) تسلط ظالم بر آنان و غیر اینها از مضرات دیگر، و منشأ همه خود بنده است که هر چه بطرف خدا رود وسائل قرب برای او آماده تر

میگردد و هر چه از خدا اعراض کند اسباب سعادت از وی دورتر می‌گردد **إِنْ أَحْسَدْتُمْ لَأَحْسَنَتْكُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** «۱» وَ ما كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «۲»

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶]

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

(اینان کسانی هستند که گمراهی را بهدایت خریده اند، پس تجارت آنها سودی نداشته و هدایت یافتگان نیستند) تفسیر این آیه را نیز در چند مطلب بیان میکنیم:

«مطلب اول»

«در معنی اشتراء»:

اشتراء بمعنی خریدن و بیع بمعنی فروختن، و ربیح بمعنی سود مقابل خسران که بمعنی زیان است و ارکان معامله و تجارت چهار است: بایع (فروشنده)، مشتری (خریدار)، ثمن (بهاء)، مثن (جنس) و حقیقت معامله مبادله (داد و ستد) است که بهاء را بدهد و جنس را بگیرد و باصطلاح مثن از ملک بایع خارج و در ملک مشتری داخل شود و بعکس ثمن از ملک مشتری خارج و در ملک بایع وارد گردد و برای معامله سه دسته شرایط ذکر کرده اند: شرایط متعاملین (بایع و مشتری)، شرایط عوضین (ثمن و مثن)، شرایط عقد و معامله که تفصیل آن مربوط بکتاب فقهیه است و آنچه در اینجا مقصود بذکر است اینست که در این معامله منافقین ضلالت را ببهای هدایت خریده اند، و اشکال شده به اینکه شخص خریدار باید واجد بهاء باشد ۱- سوره اسراء آیه ۷

۲- سوره توبه آیه ۷۱

ص: ۴۰۶

تا آن را بدهد و جنس را بگیرد، در صورتی که منافقین در هیچ زمانی واجد هدایت نبوده اند که آن را بدهند و ضلالت را بگیرند و دفع این اشکال باینست که هدایت چنانچه در ذیل آیه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» گفته شد همان ارائه طریق است و ایصال بمطلوب ثمره و نتیجه هدایت است و اگر در جایی اطلاق هدایت بر ایصال بمطلوب (رسانیدن بمقصد) بشود از باب اطلاق سبب بر مسبب است، و خداوند تبارک و تعالی اسباب هدایت را برای تمام افراد بشر مهیا فرمود چنانچه می فرماید إنا هدیناه السبیل إیماً شاکراً و إیماً کفُوراً «۱» چه اسباب تکوینی از عقل و ادراک و قوای باطنی و ظاهری و اعضاء و جوارح بلکه مخلوقات سفلی و علوی و زمین و آسمان و آنچه در بین آنهاست که همه برای بشر خلق شده و وسیله هدایت اوست، و چه اسباب تشریحی از فرستادن پیغمبران و نازل نمودن کتابها و قرار دادن احکام و تکالیف و نصب خلیفه و امام در هر عصر و زمان و مبین احکام از علماء اعلام و فقهاء کرام و غیر اینها از اسباب و وسائل تشریحی، و بالاخص برای منافقین صدر اول اسلام که تشرف خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و دیدن معجزات کافی و استماع سخنان آن بزرگوار و حشر با مسلمانان صدر اول و امثال اینها که بنحو اتم و اکمل برای آنها فراهم شده بود و اینان بتمام این اسباب و وسائل هدایت پشت پا زده و فردا جلای ضلالت که نفاق باشد انتخاب و اختیار نمودند، پس صادق است که در حق آنها گفته شود ضلالت را بهدایت خریدند.

«مطلب دوم»

ملاک هدایت، متابعت عقل و شرع است در جمیع امور، علما و عملا، اعتقاداً و اخلاقاً، و ملاک ضلالت مخالفت عقل و شرع است در جمیع امور مذکوره، بنا بر این ۱- سوره الدهر آیه ۳

کوتاهی در تحصیل هر یک از اعتقادات حقه یا متخلّق شدن بهر یک از اخلاق رذیله و یا ترک نمودن هر یک از فرائض دینی یا مرتکب شدن هر یک از معاصی منحرف شدن از طریق هدایت و اختیار راه ضلالت و خریدن ضلالت بهدایت است ولی البته مراتب آن مختلف است و اعلا مراتب آن نفاق است که مصداق اتمّ آیه شریفه میباشد و تنها معصومین که طرفه العینی از متابعت عقل و شرع خارج نشده اند از مصداق این آیه خارجند

«مطلب سوم»

اشاره

چنانچه دنیا مزرعه و محل کشت است و حاصل آن را آدمی در آخرت درو خواهد نمود، و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود

«الدنيا مزرعه الاخره» «۱»

همین طور دنیا بازار تجارت و کسب است و کاسب و تاجر این بازار انسان، و سرمایه او عمر، و اعضاء تجارتخانه او، اعضاء هفتگانه (چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم، عورت) سرپرست این اعضاء قلب و روح آدمی، و شغل و کار اعضاء اطاعت و عبادت و بندگی، و یا مخالفت و معصیت و سرکشی، ربح این تجارت، ثبوت دنیوی و اخروی و سعادت و خوشبختی، و خسران آن عقوبات و عذابهای دنیوی و شقاوت و بدبختی است و در آیات قرآن باین تجارت اشاره شده است مانند آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ «۲» (ای مؤمنان آیا شما را بتجارتی که شما را از عذاب دردناک نجاتتان دهد راهنمایی کنم؟) و غیر این از آیات دیگر.

و وظیفه آدمی اینست که با نفس و اعضاء چهار معامله کند: مشارطه، مراقبه، مرابطه، محاسبه. ۱- جامع السعادات

۲- سوره صف آیه ۱۰

ص: ۴۰۸

بمعنی قرارداد است مانند قراردادی که بین شرکاء یا کارگر با کارفرما بسته میشود، انسان نیز موظف است که همه روزه و در هر هفته و هر ماه و هر سال با نفس و اعضاء و جوارح خود قرارداد کند.

با نفس قرار گزارد که سرکشی و طغیان ننموده و بر خلاف روش عقل و شرع رفتار نکند و با اعضاء و جوارح به اینکه بر خلاف آنچه برای آن آفریده شده اند اقدام نکنند، و با بیان وافی و کافی بآنها بگویند که ای نفس و ای اعضاء: من سرمایه جز این باقیمانده عمر ندارم و آنهم نمیدانم پایان آن چه موقع است، فعلا- خداوند بلطف عمیمش مرا مهلت داده و من میتوانم بوسیله شما هر نفسی گوهر گرانبهایی بدست آورم، مبادا ببطالت و کسالت این سرمایه را از دست بدهیم و مهلت تمام شده، اجل فرا رسد و عمر سپری و نفس بپایان آید، و جز ندامت و حسرت و عذاب الیم سودی حاصل نشود هر چه بگویم رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ «۱» خطاب «کَلَّا» بشنوم و با جواب أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ «۲» روبرو شوم.

بنا بر این تا که دستتان میرسد کاری بکنید، پیش از آنکه از شما کاری نیاید و دار عمل سرآید.

بمعنی محافظت است به اینکه مراقب و مواظب نفس و اعضاء باشد و در هنگام صدور فعل با کمال توجه آنها را تحت نظر گیرد که مبادا غفلت کند و نفس سرکش مهار خود را از دست عقل رها کند و اعضاء و جوارح بر خلاف دستور عقل و شرع قدم بردارند و اگر احیانا خلافی از آنها سرزده فوراً تدارک کند اگر قابل تدارک باشد ۱- ۲- سوره مؤمنون آیه ۱۰۲ (آیا عمر ندادم شما را آن مقداری که متذکر شود هر که بخواهد متذکر شود و آمد شما را بیم دهنده)

و الا بتوبه و انابه جبران نماید و بداند که اگر خود مراقب نفس و اعضاء و جوارح خویش نباشد خداوند برای او مراقب قرار داده ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ «۱» و دو ملک در طرف راست و چپ او نشسته إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ «۲» و کرام الکاتبین اعمال زشت او را ثبت و ضبط نموده اند وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ «۳»

«اما مراقب»

بمعنی ملازمه لشکر در سر حدّات و ثغور ممالک است که مواظب باشند دشمن حمله نکند و از سر حدّ تجاوز نماید و شیخون نزنند، انسان مؤمن نیز باید مواظب باشد که مبادا دشمنان و شیاطین انسی و جنّی گوهر ایمان او را برابند و غفله وارد کشور بدن او شده سلطان عقل را اسیر و زمام امور را بدست نفس اماره و سرکش که تابع و هواخواه آنهاست بسپارند، امروز شیادان و دشمنان دین و دزدان ایمان از اهل ضلالت و کفر و فسق و فجور و همشینیان بد بسیارند که با تبلیغات سوء و القاء شبهات و نشر مقالات گمراه کننده انسان را فریب داده و از جاده حقیقت منحرف میسازند و بر هر مسلمانی لازم است که از مراد و مجالست با اینگونه اشخاص و مطالعه مقالات و کتب ضلال خودداری نماید تا بتواند گوهر ایمان خود را حفظ کند

«اما محاسبه»

بمعنی رسیدگی نمودن بحساب است که همه روزه باعمال خود رسیدگی کند و اگر در فریضه ای کوتاهی نموده تدارک نماید و اگر معصیتی از او سر زده توبه نماید و بداند که بهمه اعمالش رسیدگی و در میزان اعمال سنجیده خواهد شد ۱- سوره ق آیه ۱۷ (گفتاری نگوید جز اینکه نزد آن مراقب و نگهبانی آماده باشد)

۲- سوره ق آیه ۱۶ (وقتی که فرا گیرند دو فراگیرنده که در راست و چپ او نشسته اند)

۳- سوره انفطار آیه ۱۱-۱۲ (بدرستی که بر شما نویسندگان بزرگوار حافظ و مراقبند)

چنانچه در قرآن کریم میفرماید وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿١﴾ و از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توازنوا «٢»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا عليها «٣»

(بحساب خود رسیدگی کنید پیش از آنکه بحساب شما برسند و خود را بسنجید پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید)

[سوره البقره (٢): آیه ١٧]

اشاره

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (١٧)

(اینان همانند کسی هستند که آتشی می افروزد و چون اطراف او روشن میشود خدا روشنایی آنان را می برد و وامیگذارد آنان را در تاریکی که نمی بینند) کلام در بیان این آیه در سه مقام واقع میشود:

(مقام اول در شرح الفاظ آیه)

کلمه مثل (بتحریک ثاء) سه معنی دارد:

اول بمعنی صفت است مانند آیه شریفه مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ «٤» ١- سوره انبیاء آیه ٤٨ (میزانهای عدل را در روز قیامت می نهیم پس هیچکس را چیزی کم داده نشود و اگر باندازه دانه خردلی باشد آن را بیاوریم و ما برای حساب کافی هستیم)

٢- جامع السعادات

٣- جامع السعادات

٤- سوره محمد آیه ١٦

ص: ٤١١

(یعنی صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده) و مانند آیه شریفه ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ «۱» یعنی (این صفت ایشان در توراهاست) دوم بمعنی شبیه است مانند آیه شریفه بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا «۲» یعنی (بواسطه اینکه برای خدا شبیه قرار میدهند) سوم بمعنی حکایت عجیب است که برای عبرت گرفتن نقل کنند چنانچه راغب اصفهانی در کتاب ذریعه گوید «هر کلامی که گفته شود بر وجه مثل برای اعتبار نه جهت اخبار، کذب نیست حقیقه، و لذا اشخاصی که کمال تحرز از کذب را دارند تحاشی از آن ندارند مثل اینکه در مقام مدارا با دشمن و خدمت پادشاهان مثل زدند: شیری و گرگی و روباهی با هم مصاحبت کردند و چند صید بدست آوردند (شتری و خرگوشی و آهوئی) شیر گفت اینها را قسمت کنید، گرگ گفت قسمتش معلوم است شتر سهم شیر، آهو سهم من، خرگوش سهم روباه، شیر باو حمله کرد و بدنش را مجروح نمود، سپس از روباه پرسید تو قسمت کن، گفت قسمتش معلوم است شتر برای نهار شما و آهو برای شام و خرگوش برای صبحانه، شیر گفت این علم را از کجا آموختی؟ گفت از لباس سرخی که بپوشیدم دیدم.

و گفتند مراد از مثل در آیه شریفه بمعنی سوم است و خداوند حکایت حال مستوقد نار را برای اعتبار منافقین ذکر میفرماید، ولی باید توجه داشت که امثال قرآن بر خلاف اینگونه امثال محقق الوقوع بوده و کذبی در آنها راه ندارد و ممکن است مثل را در این آیه بمعنی دوم گرفت یعنی حال منافقین شبیه بمستوقد نار است که بمحض اینکه اطراف او روشن میشود آتش او از بین میرود.

و کلمه الّذی موصول مفرد مذکر است و ضمیر «حوله» بآن برمیگردد و بعضی از معاندین اشکال کرده اند که باید کلمات بنورهم و ترکهم و لا یبصرون در آیه بصورت مفرد مذکر باشد و این را یکی از اغلاط قرآن شمرده اند و بعضی از ۱- سوره محمد آیه ۲۹ [.....]

۲- سوره الزخرف آیه ۱۶

ص: ۴۱۲

مفسرین در مقام جواب گفته اند که الَّذی برای جنس و یا بمعنی الذین است و استشهاد نموده اند بآیه وَ خُضُّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا (۱) ولی این جواب تمام نیست زیرا در اینصورت باید کلمه استوقد و حوله نیز استوقدوا و حولهم گفته شود و تحقیق در جواب اینست که خداوند در این آیه میخواهد هم حال منافقین را بیان نماید و هم حال مستوقد نار را، و اگر بطور جداگانه بیان مینمود تکرار کلام و طول آن لازم می آمد و از فصاحت خارج میشد بنا بر این در یک عبارت حال هر دو- طرف (مثل و ممثّل) را بیان فرموده و این کمال فصاحت را میرساند و تقدیر چنین است «ذهب الله بنور المستوقد و کذا المنافقین و ترکهم فی ظلمات و هم لا- یبصرون» و کلمه ذهب در «ذَهَبَ اللَّهُ نُورَهُمْ» بباء تعدیه متعدی شده و با اذهب که بوسیله باب افعال متعدی میشود در موارد استعمال فرق دارد، زیرا اذهب در جایی استعمال میشود که فاعل همراه مفعول مباشر فعل باشد مثلاً گفته میشود «اذهبت زیدا عند الامیر» یعنی زید را نزد امیر بردم که فاعل همراه مفعول بوده و اگر گفته شود «ذهبت بزید عند الامیر» یعنی زید را نزد امیر روانه کردم و فرستادم که فاعل همراه نبوده و آیه شریفه از این قبیل است و نور بمعنی روشنایی است و بعضی گفتند اگر روشنایی ذاتی باشد از آن بضياء تعبیر میکنند و اگر عرضی و از غیر باشد نور بر آن اطلاق میشود چنانچه در آیه شریفه میفرماید جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا (۲) و بعضی گفتند ضیاء بشدت نور اطلاق میشود و بهمین آیه استشهاد نمودند، ولی هیچیک از این دو قول صحیح نیست زیرا نور بر خدا اطلاق میشود اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (۳) با اینکه نور حق ذاتی و اشدّ انوار است، و تحقیق اینست که ضیاء در جایی اطلاق ۱- سوره توبه آیه ۷۰

۲- سوره یونس آیه ۵

۳- سوره نور آیه ۳۴

ص: ۴۱۳

میشود که رفع ظلمتی بشود و بواسطه آن تاریکی برطرف گردد چنانچه روشنی خورشید رافع ظلمت شب است ولی نور لازم نیست که مسبوق بظلمت باشد و چون خداوند ازلا و ابداء نور است و ظاهر بالذات و مظهر غیر می باشد و مسبوق بظلمت نیست اطلاق نور بر او میشود و قمر نیز چون اغلب مسبوق بظلمت نیست از اینجهت در آیه نور بر آن اطلاق نموده و در اینکه نسبت بین نور و ظلمت چیست اختلاف است، بعضی قائلند که نور و ظلمت ضدّ یکدیگرند چون هر دو امر وجودی هستند «۱» و بعضی گویند نسبتشان ایجاب و سلب است مثل وجود و عدم، و ظلمت عدم النور می باشد، و بعضی نسبت بین آن دو را عدم و ملکه دانسته مانند عمی و بصر، و گفته اند ظلمت عدم نور است از چیزی که قابلیت نور را داشته باشد، و حق با قول اول است بدلیل آیه فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ «۲» و آیه أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجْجٍ «۳» و جمله وارده در دعای ماثوره یا من جعل الظلمات و النور «۴» که همه دلالت دارد بر اینکه ظلمت امر وجودی و قابل جعل است و ظلم نیز مأخوذ از ظلمت است و آن بر دو قسم است ظلم بمعنی عام و ظلم بمعنی خاص ظلم بمعنی عام عبارت از خارج شدن از حدّ وسط و انحراف از صراط مستقیم است مقابل عدل که مشی در صراط مستقیم و حدّ وسط و بیرون رفتن از آن بطرف افراط و تفریط است.

و بنا بر این تعریف غیر از معصومین (پیغمبران و ائمه طاهرین) بقیه ظالم هستند و عدل مطلق از خصیصه معصومین است و مؤید این مطلب است آیه شریفه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

(عهد من که عبارت است از امامت بستمکاران نمیرسد) ۱- ضدان را چنین تعریف کرده اند «الضدان أمران وجودیان يتعاقبان علی موضوع واحد و بینهما غایه الخلاف»

۲- سوره بقره آیه ۱۱

۳- سوره نور آیه ۴۰

۴- جوشن کبیر

۵- سوره بقره آیه ۱۱۸

ص: ۴۱۴

و ظلم بمعنی خاص عبارت از ندادن حق صاحبان حقوق است مقابل عدل که بمعنی اعطاء حق هر صاحب حقی است و ذوی الحقوق بسیارند، از آن جمله ۱- خدای متعال که اگر بنده در مقام بندگی او کوتاهی کند ظلم نموده و اشاره بهمین معنی است آیه شریفه **إِنَّ الشُّرَكَاءَ لُظْلَمُوا عَظِيمًا** «۱» ۲- پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و ائمه اطهار و علماء و ذراری رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** ۳- سایرین از صاحبان حقوق از پدران و مادران و فرزندان و شوهران و زوجات و خویشاوندان و همسایگان و مطلق مؤمنین بلکه کفار که حق هدایت دارند حتی حیوانات و آیات و اخبار در مذمت ظلم بسیار است که بقسمتی از آنها در ذیل آیه شریفه **يُخَادِعُونَ اللَّهَ الْآيَةَ** اشاره نمودیم «۲» و ترکهم یعنی خلاهم و ترک و طرح و تخلیه قریب المعنی می باشند و ترک در اینجا بمعنی عدم ایجاد فعل است چنانچه گویند فلانی تارک الصلاة است و معنی آیه اینست که خداوند آنان را اعانت نمیکند و بخودشان وامیگذارد چنانچه از حضرت رضا علیه السلام در تفسیر آیه وارد شده است «۳» و بیصرون از ابصار است و ابصار بمعنی دیدن است و مبصر و بصیر از صفات حضرت باری و بمعنی عالم بمبصرات است چنانچه سمیع بمعنی عالم بمسموعات میباشد و انسان دارای دو بصر است یکی ظاهری و دیگری باطنی، بصر ظاهر عبارت از همین چشم سر است که با وجود اسباب و شرایط و عدم موانع بآن میتوان ابصار نمود اسباب آن عبارت از حیات حیوانی، حس مشترک، وجود و صحت آلائت و طبقات مختلفه آن، و وجود نور و روشنایی شرط آن تقابل با مبصرات، و موانع آن حجاب و ظلمت و بعد و نحو اینها میباشد ۱- سوره لقمان آیه ۱۲

۲- صفحه ۳۲۳

۳- حدیث منقول از حضرت رضاع قریبا ذکر خواهد شد

ص: ۴۱۵

و بصر باطن عبارت از دیده دل است که دیدن آن دارای اسباب و شرایط و مقدمات و نبودن موانعی است اسباب آن عبارت از افاضه عقل و ارسال رسل و فرستادن کتابهای آسمانی و نصب هداه و دعاه حق و آمرین بمعروف و نهی کنندگان از منکر است و شرایط آن توفیق و تأیید و الطاف و عنایات پروردگار، و معدّاتش اخلاق حمیده و صفات حسنه و ملکات فاضله، و موانعش عصبیت و عناد و تقلید آباء و سایر رذائل و اخلاق ذمیمه است و انسان با چشم ظاهر الوان و هیئات و اشخاص را مشاهده میکند و با چشم باطن معارف الهی و عقائد حقّه و امور عقلی را ادراک می نماید و همانطوری که موانع برای چشم ظاهری موجب ندیدن اشیاء خارجی میشود اگر کسی فاقد بعضی از اسباب و شرایط دیدن باطنی و یا دارای موانع آن باشد از مشاهده انوار حق محروم، و در ظلمات حیوانی میماند و جمله «فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» اشاره بهمین کوردلی و نایبایی باطنی منافقین است.

«مقام دوم»

در وجوه تشبیه مثل با ممثّل: و آنچه بنظر میرسد سه وجه است ۱- همانطور که شخص مستوقد نار منافع موقتی از اضائه آن دارد ولی بمجردی که روشنی تمام میشود دچار ظلمت و تاریکی میشود شخص منافق هم با اظهار اسلام از منافع ظاهری اسلام از طهارت و حفظ جان و مال و نکاح برخوردار است ولی بمجردی که مرد یا نفاقش ظاهر شد در ظلمت کفر گرفتار شده و معذب بعداب ابدی و عقوبات اخروی میگردد.

۲- برای شخص منافق چنان که در ذیل آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ» گذشت تمام اسباب هدایت از قبیل مشاهده معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و استماع

مواظظ و احكام و حشر با صلحاء جمع بوده و گویا انوار ایمان و اسلام اطرافش را احاطه کرده است ولی بواسطه خبث طینت و نفاق در ظلمت بی دینی غوطه ور است و نمیتواند از نور ایمان بهره مند شود ۳- برای موجودات در عوالم وجود مراتبی است که از هر مرتبه موجود بصورتی جلوه می کند و مخصوصا صفات انسان و ملکات او نیز از این قاعده مستثنی نیست مثلا علم در عالم خیال صورتی دارد و در رؤیا صورت دیگر و در عالم برزخ جلوه ای دیگر همین طور است افعال و اعمال انسانی مانند نماز و سایر عبادات یا افعال زشت مانند معاصی و گناهان و لذا اخباری هست که در قبر یا برزخ نماز و روزه و کارهای نیک دیگر بصورت های زیبا جلوه نموده و اعمال زشت بصورت قبیحه نمایش دارند بلکه کسانی که در همین عالم چشم بصیرت دارند میتوانند اعمال انسان را بصورت های مذکور به بینند بلکه افراد انسان را بصورت حیوانات بنا بر این می گوئیم منافق در زمان بلوغ و رشد قوای ظاهری و ادراکاتش در کمال شدت و قوت بوده و میتواند کمالات انسانی را کسب کند و از این نظر اطرافش را روشن نموده است ولی همین که به پیری رسید قوای او کاسته و در هنگام مرگ بکلی خاموش میگردد و شخص منافق در ظلمت بی دینی و کفر فرو میرود مانند مستوقد ناری که نور آتش او را گرفته باشند و در تاریکی دچار شود.

«مقام سوم در بیان اخبار»

از کافی باسناده از حضرت باقر علیه السلام مرویست که در تفسیر آیه فرمود:

اضائت الارض بنور محمد صلی الله علیه و آله و سلم كما تضيء الشمس فضرب الله مثل محمد صلی الله علیه و آله و سلم الشمس و مثل علی الوصی علیه السلام القمر و هو قوله عز و جل هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ

«۱» و قوله وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ «۲» و قوله عز و جل ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ یعنی قبض محمدا صلی الله علیه و آله و سلم فظهرت الظلمه فلم يبصروا فضل اهل بيته و هو قوله عز و جل وَ إِنَّ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ «۳»

و از حضرت کاظم علیه السلام مرویست که در تفسیر آیه فرمود بنا بر نقل برهان در همین آیه

مثل هؤلاء المنافقين لما اخذ الله عليهم البيعة لعلی بن ابی طالب علیهما السلام اعطوا ظاهرها شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبده و رسوله و ان علیا ولیه و وصیه و وارثه و خلیفته فی امته و قاضی دینه و منجز عاداته و القائم بسیاسه عباد الله مقامه فورث موارث المسلمین بها و نکح فی المسلمین بها فوالوه من اجلها و احسنوا عنها الدفاع بسببها و اتخذوه اخذا یصونونه مما یصونون عنه انفسهم بسماعهم منه لها فلما جاء الموت وقع فی حکم رب العالمین العالم بالاسرار الذی لا یرى علیه خافیه فاخذهم بعذاب باطن کفرهم فذلک حین ذهب نورهم و صاروا فی ظلمات عذاب الله ظلمات احکام الاخره لا یرون منها خروجا ۱- سوره یونس آیه ۵

۲- سوره انفال آیه ۳۷ [.....]

۳- سوره اعراف آیه ۱۹۷ (ترجمه حدیث) زمین بنور محمد ص روشن گردید چنان که بنور خورشید پس خدا محمد را بخورشید و علی را بماء تشبیه فرموده است و این است قول خدا (او کسی است که قرار داد خورشید را ضیاء و قمر را نور) و قول خدای تعالی (و برای ایشان شب نشانه و علامتی است که روز از آن گرفته میشود و ایشان در ظلمات بسر میبرند) و قول خدای عز و جل (نور آنان را گرفت و واگذارد ایشان را در تاریکی که نمی بینند) یعنی پیغمبر ص رحلت کرد و تاریکی ظاهر شد پس ایشان فضل و برتری اهل بیت او را ندیدند و این معنی قول خدای تعالی است:

(اگر ایشان را بهدایت دعوت کنی نمی پذیرند و میبینی آنان را که بتو نظر می کنند و حال آنکه نمی بینند)

و از ابن بابویه باسناده از ابراهیم بن ابی محمود مرویست که گفت:

از حضرت رضا علیه السلام از تفسیر آیه سؤال کردم فرمود:

انّ الله لا یوصف بالترك كما یوصف خلقه لکنه متى علم انهم لا یرجعون عن الکفر و الضلاله فممنع المعونه و اللطف و خلّا بینهم و بین اختیارهم (۲)

همانطوری که یادآور شده ایم اخباری که در تفسیر آیات وارد شده در مقام انحصار نیست بلکه در بیان مصادیقی است که از مفاهیم آیات استفاده میشود و منافات با عموم معنی ندارد و با معانی دیگر نیز معارض نیست.

از اخبار فوق برای تشبیه حال منافقین و جوهی استفاده میشود که ممکن است با وجوه سابق الذکر تطبیق داشته باشد ۱- اظهار منافقین به بیعت با علی علیه السلام بمنزله مستوقد نار بود لکن عداوت باطنی و مخالفت قلبی بمنزله ظلمات است که نور ایمان بولایت در قلوب آنان تابش نکرده و به شئون امیر المؤمنین علیه السلام بصیرت ندارند ۱- ترجمه حدیث: مثل این منافقین چون خدا بر ایشان نسبت بعلی بن ابی طالب علیهما السلام بیعت گرفت اینکه ظاهر این بیعت را پذیرفته شهادتین گفتند و بولایت و وصایت و خلافت و سایر مقامات علی (ع) گواهی دادند پس بسبب این شهادت وارث میراث مسلمانان شدند و در میان مسلمین نکاح کردند و اظهار دوستی کردند با علی و اینکه از او دفاع میکنیم و او را برادر خود گرفته و او را حفظ میکنیم چنانچه خود را حفظ میکنیم لکن چون پیغمبر ص از میان آنها رفت خداوند پروردگار عالمیان عالم باسرار آنها و چیزی بر او مخفی نیست آنها را بکفر باطنی که داشتند گرفت و در تاریکی عذاب تاریکی آخرت دچار کرد که نتوانند از آن خارج شوند و راه چاره ای بر آنها نباشد و نیابند تا آخر حدیث

۲- خدا وصف نشده است به ترک چنان که مخلوق او باین صفت متصفند ولی همین که دانست که این عده از کفر و گمراهی برنمیگردند کمک و لطف خود را از ایشان منع نموده و آنان را باختیار خودشان وا گذاشت

۲- وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمنزله شمس است که ظلمات کفر و ضلالت و عادات جاهلیت را از بین برد و منافقین قدرت مخالفت علنی نداشته ولی چون این نور خاموش گردید قدرت پیدا کردند و کردند آنچه کردند:

شمس درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود و تشبیه مقام رسالت به خورشید در احادیث دیگر هم هست مانند حدیثی که منسوب بخود آن حضرت است که فرمود

«اذا فقدتم الشمس فعليكم بالقمر و اذا فقدتم القمر فعليكم بالفرقدين و اذا فقدتم الفرقدين فعليكم بسائر النجوم» (۱)

که مراد از شمس وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از قمر امیر المؤمنین علیه السلام که تمام کمالات نبی در او جلوه گر است و از فرقدين مراد امامین همامین حسن و حسین هستند و مراد از سائر نجوم ائمه تسعه از اولاد حسین که هر کدام نشانه راه حق و راهنمای دین بوده اند.

۳- چون خداوند متعال برای ارشاد منافقین و کفار و معاندین آنچه لازم بود از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام و نصب خلفاء و ایجاد اسباب تکوینی از قبیل چشم و گوش و عقل و غیره فراهم و در دسترس آنها قرار داد این عوامل و لوازم تمیز که بمنزله استیقاد نار و اضائه اطراف آنان بود لکن چون انبیاء را تکذیب کردند و باحکام خدا پشت پا زدند خداوند از آنان سلب توفیق نموده و همین ترک اعانه خدا سبب خذلان آنان گردید و در ظلمات بی دینی باقی ماندند بنا بر این اگر بمفاد اخبار دقت نمائیم متوجه میشویم که با جوه سابق کمال تطبیق را دارد ۱- زمانی که خورشید از نظر شما ناپدید شد بر شما باد به ماه و وقتی ماه از نظر شما پنهان شد بر شما باد به دو ستاره فرقدان و زمانی که این دو ستاره افول کرد بر شما باد بسایر ستارگان

اشاره

صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

(اینان لالان و کران و کورانند و ایشان بجانب حق بر نمیگردند) در تفسیر این آیه بسه وجه زیر باید توجه شود که در گفته های مفسرین نیست

«وجه اول»

برای انسان دو نحوه چشم و گوش و زبان میباشد ظاهری و باطنی چشم و گوش و زبان ظاهری وسیله برای ابصار و استماع و تکلم نفس حیوانی است که بواسطه آنها نفس حیوانی بصیر و سمیع و متکلم است و با زوال و یا نقصی در آنها این آلات از کار افتاده و نفس حیوانی انسان فاقد شنوایی یا بینایی میشود اما باطنی چشم و زبان و گوش قلب است که اسباب بینایی و شنوایی نفس ناطقه اند یعنی نفس ناطقه انسان بواسطه آن گوش باطنی حقایق معنوی را میشنود و مواعظ حکمت آمیز را استماع میکند و با آن چشم است که معارف الهی را می بیند و حقایق معنوی را مشاهده مینماید و بالاخره با آن زبان است که بمعارف الهیه اعتراف و اقرار دارد و منشأ کوری و کری و لالی آن هم سه چیز است ۱- زوال عقل بجنون یا خواب و یا مستی ۲- زوال آلات قلبیه ۳- حدوث مرض یا خللی در آنها از عصبیت و عناد یا کفر و نفاق و غیره و منشأ کوری و کری و لالی منافقین نفاقی است که قلب آنها را از درک حقایق و معارف الهیه عاجز نموده است چنان که آیات دیگر از قرآن هم مؤید این

ص: ۴۲۱

مطلب می باشد: مانند آیه شریفه أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ «۱»

«وجه دوم»

اینست که مراد همین چشم و گوش و زبان ظاهری باشد ولی با توجه به اینکه چشم باید وسیله دیدن حقایق باشد و انسان بواسطه آن عبرت گیرد و گوش وسیله مواعظ حقه و کلام الهی و گفته های حکمت آمیز بوده و زبان وسیله گفتن و تلاوت کلام الهی و خلاصه اعضاء مدرکه باید وسیله عبادت و طاعت حق باشد حال اگر کسی این ودایع الهی را در غیر موارد مشروع بکار برد یعنی با گوش حقایق را نشنید و با زبان معارف را نگفت و با چشم عبرت نگرفت مانند کسی است که فاقد چشم و گوش و زبان است، مثل اینکه می گویی فلانی آدم نیست و یا آن شخص مرد نیست چون آثار انسانیت و مردی از او ظاهر نمیگردد پس منافقین هم که مدرکات خودشان را نمیخواهند در مقام عبادت حق بکار برند کور و کر و لالند.

«وجه سوم»

برای بصیرهم دو معنی است یکی دیدن الوان و اشکال ظاهری و دیگری دانایی بحکم و مصالح امور و علم بدقایق و رموز کارها چنان که در اصطلاح گوئیم فلان کس در تجارت یا زراعت و یا سیاست مثلا بصیر است یعنی بمصالح و مفاصد این امور دانا می باشد و همین طور است سمیع دو معنی دارد یکی شنوایی اصوات ۱- سوره حج آیه ۴۵ (آیا سیر نمیکنید روی زمین تا برای آنها دلهایی باشد که بآن درک کنند آیا گوشهایی پیدا کنند که با آن بشنوند زیرا حقیقت اینست که دیده های (ظاهری اینان) کور نیست ولی چشم دلشان کور است)

و الحان و دیگری تأثر کلام چنان که گویی فلانی حرف شنواست و مراد از (سمع الله لمن حمده) نیز همین معنی است یعنی خدا اجابت میکند سؤال کسی که او را ستایش کند و همچنین نطق دارای دو معنی است یکی تلفظ کلماتی و دیگری بیان حقایق چنان که گویی او عجب ناطقی است و لذا عرب نام خودش را عرب یعنی معرب ما فی الضمیر گذارده و سایرین را عجم گویند یعنی نمیتوانند حقایق مکنون خودشان را بیان کنند و منافقین اگر چه الوان را می بینند ولی دانایی بمصالح امور ندارند و اگر چه صداها را میشنوند ولی کلام حق در آنها تأثیر نکرده و اجابت مسئلت پروردگار و انبیاء را نمینمایند و همچنین سخن می گویند ولی عاجزند که حق را بیان کنند بلکه کتمان حق کردند و معجزات باهرات انبیاء را انکار نمودند جحدوا بها و استتفتتها أنفُسُهُمْ «۱» با بیان بالا می بینیم که تمام وجوه مذکور بر منافقین منطبق است و مانعه-الجمع هم نیست.

«فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» فاء در فهم از برای تفریع است و ممکن است جمله تفریع بر آیات قبل باشد یعنی تفریع بر «تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ» یا «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ. الْإِيه» یا «يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یا «صُمُّ بُكْمٌ عُمَى» یا بر تمام آیات مذکوره نکته دیگری که از جمله اخیر استنباط میشود اینست که این آیه از اخبار غیبی قرآن است زیرا منافقین از هنگام نزول این آیه که اواخر بعثت بود تا آخر عمر از نفاق خود برنگشتند. ۱- سوره نمل آیه ۱۴ (منکر آن شدند در صورتی که در دلشان آن را یقین داشتند)

اشاره

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ
(۱۹)

(مثل منافقین مانند بارانی است که از آسمان فرود آید و در آن تاریکیها و رعد و برق باشد که بواسطه صاعقه ها انگشتهای خودشان در گوشهایشان قرار میدهند از ترس مرگ، و خداوند بر کافرین محیط است) و کلام در این آیه در دو مقام است یکی شرح الفاظ و دیگری وجه تشبیه

«مقام اول»

کلمه او عاطفه که جمله کصیب را عطف بر کمثل الهدی استوقد، میکند، یعنی مثل منافقین یا مثل مستوقد نار است و یا مثل صیب من السماء و باید دانست که کلمه او در اینجا بمعنی تردید نیست زیرا محال است که خدا در بیان امری تردید داشته باشد بلکه معنای او اینست که هر دو مثل بر- منافقین منطبق است و شنونده میتواند منافقین را به مستوقد نار تشبیه کند و میتواند به صیب من السماء کلمه صیب صفت مشبّهه از صوب بمعنی نزول است و ممکن است که بمعنای سبک و وقع یعنی نزول بشدت باشد و صفت مشبّهه دلالت بر ثبوت دارد و تنکیر لفظ صیب دلالت دارد بر نوعی از نزول بنا بر این همه این نکات در آیه دلالت دارد که مراد باران شدید یا ابری که باران شدیدی می بارد و سبب ترس و خوف میشود قمی و عده ای بمعنای اول و جماعتی بمعنای دوم تفسیر کرده اند و در صورت اول معنای حقیقی لفظ منظور گردیده و در صورت دوم معنای مجازی آن

مقصود بوده است بعلاقه سببیت و مسببیت کلمه سماء به بلندی اطلاق میشود علمای طبیعی گویند سبب نزول باران تقطیر بخار آبی است که از دریاها متصاعد گردیده و در هوا بصورت ابر نمایان میشود و بصورت باران و در صورت سردی هوا بشکل برف بزمین فرود میآید و رعد در اثر پاره شدن ابرها و اصطکاک آنها بیکدیگر ایجاد میشود و برق هم در اثر برخورد پارهای ابر بیکدیگر تولید میگردد و علت اینکه برق قبل از صدای رعد ظاهر میشود در صورتی که اصطکاک پیش از تولید برق است سرعت حرکت نور است که از سرعت صدا بیشتر میباشد «من السماء»: با اینکه کلمه صیب دلالت بر فرود آمدن باران از آسمان دارد مع الوصف قید مزبور شاید برای اینست که ابر مطبق بوده که در تمام عالم بیارد و اما اخباری که درباره نزول باران و رعد و برق مرویست که باران از آسمان توسط ملائکه بر زمین نازل میشود و یا رعد تسیح ملائکه و یا صدای زدن ملک بابر میباشد و یا نطق ابرها است چنانچه برق خنده آنها یا تازیانه نوری است که بر ابر زده میشود و سایر اخبار با اقوال علمای طبیعی منافات ندارد زیرا تمام حوادث عالم سماوی و ارضی بمشیت حق و بامر پروردگار صورت میگیرد و ممکن است ملائکه علل باطنی این حوادث باشند چنان که علل ظاهری آنها گذشت حاجی سبزواری بعد از ذکر علل طبیعی باران و رعد و برق گوید

و لا تناف تلک قولاً بالملک ذا و هم من بنا ینادینا سلک «۱»

«يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ»:

در این آیه باصابع تعبیر گردیده و بانامل تعبیر نشده زیرا شدت صاعقه چنان آنان را مرعوب میکند که تمام انگشتان خود را در گوش میکنند نه ۱- و منافات ندارد این اسباب طبیعی با قول به اینکه توسط ملائکه است این توهم منافات توهمات کسانیست که قائل بامور باطنیه نباشند مثل طبیعیین

فقط سر آنها را صواعق جمع صاعقه بمعنای آتش برق است که بهر جا اصابت کند میسوزاند حذر الموت مفعول له يجعلون می باشد «وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»:

منافقین بگمان خود برای فرار از عذاب خدا و نشنیدن صدای نشانه های عقاب او انگشت در گوش میگذارند در صورتی که خدا احاطه و قدرت دارد بر عذاب آنها مراد باحاطه خدا احاطه قیومیت است که همه موجودات در حیطه قدرت خدا هستند و حدوثا و بقاء تحت مشیت و اراده او میباشند

زیر نشین علمت کائنات ما بتو قائم چه تو قائم بذات

و تخصیص احاطه بکافرین با آنکه خدا بر همه موجودات احاطه دارد برای اینست که چون سیاق آیه در شأن منافقین است که (در حقیقت کافرند) و چون اینگونه اشخاص گمان می برند با اعراض از انبیاء از عذاب خدا دور میشوند لذا برای توجّه آنها به اینکه در هر حال در ید قدرت پروردگاران فرموده خدا بر کافرین احاطه دارد

«مقام دوم»

اشاره

میتوان آیه مبارکه را اینطور تشبیه کرد که مراد از صیّب وجود مبارک پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است که از آسمان عظمت حق نازل گردیده و نور عظمت او بر جمیع مکلفین از جن و انس تا دامنه قیامت پرتو افکنده است تا نفوس مستعدّه بواسطه این نور سعادت‌مند گردند و همانطور که معمول باران صدای رعد هست دعوت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیز با صدای رسا بگوش عامه مردم میرسد و برق نور علم و معرفت او صفحه عالم هستی را

ص: ۴۲۶

منور گردانیده است ولی منافقین از آنجایی که خبث طینت آنان عائق و مانعی است که بتوانند نور حق را مشاهده کنند و گوش آنان عاجز است از شنوایی دستورات مقدس اسلام در ظلمات جهل و نفاق خود غوطه ورنند و برای اینکه با همان اخلاق زشت جاهلیت مأنوس باشند انگشت در گوش خود گذارده که مبادا شنیدن آیات عذاب الهی و نویدهای بد فرجامی که نتیجه اعمال آنان است از دهان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته میشود ایشان را شکنجه دهد غافل از اینکه خدای عالم با اعمال و رفتار آنان احاطه داشته و قادر است که همه آنان را بکیفر اعمالشان معذب نماید پس منافقین نمیتوانند از باران رحمت رسالت مانع شوند و ظلمات فتن و کفر و زندقه آنان را احاطه نموده و همین طور که زمین های شوره از باران های نافع سودی نبرده و بلکه نتیجه نزول باران در آن زمین ها سبب ازدیاد خار و خس میشود وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات بینات قرآن علاوه بر اینکه در دل منافقین تأثیری نمینماید بر کفر و الحاد ایشان می افزاید.

(تنبیه)

از بیان بالا استفاده میشود که منافقین صدر اسلام چرا نتوانستند از کلمات حکمت آمیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شئون مختلف و مخصوصا در امر ولایت استفاده کنند و با اینکه برای العین مناقب و فضائل اهل بیت عصمت را دیده و عظمت مقام و علو جاه آنان را از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدند باز هم از نور ولایت آنان استفاده نکرده و در ظلمت بی ایمانی غوطه ور شدند تا جایی که بنی امیه که مجسمه نفاق بودند با این آیات بزرگ خدایی از در خصومت برخاستند و کمر بقتل و نابودی آنان بستند ولی غافل بودند که وعده خدا حق است! وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ

«۱» آری علاوه بر اینکه نتوانستند نور این چراغ های هدایت را خاموش کنند نام خودشان از صفحه عالم انسانیت زدوده شد و گذشته از عذاب های آخرتی لعن و نفرین همه موجودات را تا دامنه قیامت برای خودشان خریدند.

سوره البقره (۲): آیه ۲۰

اشاره

يَكَادُ الْبُرْقُ يُخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَذَّهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

(نزدیک است که برق دیده های آنان را برباید، هر وقت برای ایشان روشنی پدیدار شود در آن حرکت میکنند و هنگامی که تاریک شد درنگ مینمایند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم های ایشان را میرد و خدا بر هر چیز تواناست)

(لغت و اعراب کلمات آیه)

یکاد مضارع کاد از افعال مقاربه بمعنای یقرب است یعنی نزدیک می شود یخطف بمعنای اخذ بسرعت و بمعنای ربودن آمده است چنان که در آیه إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ «۲» بمعنی دوم آمده است مراد بابصار نور بصر است زیرا ابصار بکسر همزه دیدن است و عین آلت دیدن و بصیر بمعنای بینا میباشد یعنی نزدیک بود شدت نور برق چشم آنان را کور کند چنان که از ذیل آیه ۱- سوره صف آیه ۸ (خدا نور هدایت خود را تمام میکند اگر چه کفار مایل نباشند)

۲- سوره الصافات آیه ۱۰ (مگر کسی که برباید)

همین معنی استفاده میشود که فرموده «لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّيْتُمْ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» و ممکن است تقدیر ذیل آیه چنین باشد که یکاد الرعد یذهب بسمعهم و اما تشبیه آیه کریمه با منافقین همانطور که قبلا بیان شد برق دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات باهرات آن حضرت و احکام و دستورات دینی نزدیک بود که چشم آنان را کور کند زیرا بعلت مرض قلبی نفاق چشم دل آنها تاب دیدن خورشید معارف دین را نداشت و مانند شخصی که در بیابان تاریکی در شب بارانی راه را گم کند و فقط همین که برق بجهد چند قدمی راه برود ولی بمجردی که روشنایی برق تمام شد باز در حال حیرت بماند منافقین هم اگر چه در دنیا بواسطه نور اسلام از احکام ظاهری دین از طهارت ظاهر بدن و حفظ جان مال و غیره استفاده می کنند ولی همین که عمرشان تمام شد باز در تاریکی کفر و نفاق باطنی خود واقع میشوند و اگر میخواست خدا در همین دنیا هم کفرشان را ظاهر میکرد و در انظار مسلمین رسواشان مینمود زیرا خدا بر هر چیزی توانا است و تحقیق کلام در ذیل این آیه در سه مقام است:

«مقام اول»

در معنای مشیت و اینکه آیا مشیت و اراده در خدا یکی است یا دو مفهوم مغایرنند و آیا اراده چنان که حکما و عده ای از محققین گفته اند از صفات ذات است یا چنان که متکلمین پنداشته اند از صفات فعل میباشد و روی همین بیان است که حکما عالم را قدیم زمانی دانسته زیرا اراده از صفات ذات است و چون بنا بر قول طرفین اراده از مراد منفک نیست پس باید عالم قدم زمانی داشته باشد ولی ذاتا حادث است چون معلول علت است ولی متکلمین عالم را هم ذاتا و هم زمانا حادث دانسته اند و مسبوق بعدم زیرا بعقیده آنان اراده از صفات فعل خدای تعالی است و تحقیق کلام اینست که افعال اختیاریه که از عبد صادر میشود مترتب

۱- تصور فعل که خطور قلبی است ۲- تصور فائده فعل ۳- تصدیق به اینکه این فایده بر این فعل مترتب است ۴- تصدیق به اینکه این فعل برای فاعل از ترکش نافع تر است ۵- عزم بر ایجاد فعل برای ترتب فائده بر آن ۶- حرکت عضلات و جوارح برای انجام فعل ۷- ایجاد بمعنای مصدری که امر ربطی است ما بین فاعل که موجد فعل و فعل که موجد میباید و همین که این هفت امر محقق شد فعل از عید صادر میشود و اما در مورد افعال خدا اکثر امور فوق الذکر برای ایجاد فعل از طرف خدا لازم نیست بلکه محال است یعنی در افعال خدا تصور، تصدیق، جزم، عزم، و حرکت عضلات نیست چون همه اینها حوادث است و حق محل حوادث نیست ولی در افعال خدا ۲ امر معتبر است:

۱- علم بصلاح فعل که این فعل بخصوصیات زمانیه و مکانیه و شخصیه دارای مصلحت است که این علم عین ذات است ۲- ایجاد بمعنای مصدری که امر ربطی بین فاعل و فعل میباید چنان که گذشت و پس از تحقق این دو تحقق فعل (بمعنای اسم مصدری پیدا میکند) کسانی که اراده را از صفات ذات دانسته اند میگویند همان علم بصلاح فعل از طرف خدا اراده نام دارد و کسانی که اراده را از صفات فعل شمرده اند ایجاد را اراده پنداشته اند و میتوان گفت که نزاع این دو دسته لفظی است و الا حقیقت ایجاد هم علم بصلاح لازم دارد چنان که خیر معروف

«خلقت الاشياء بالمشيئة و خلقت المشيئة بنفسها» (۱)

یعنی موجودات را بواسطه ایجاد آفریدم ولی ایجاد را خود بخود یعنی برای خلقت ایجاد احتیاج بایجاد دیگری نبوده که تسلسل لازم آید و بنا بر این تحقیق حق مطلب اینست که چون ایجاد امری اختیاری است و باید از روی اراده موجود شود علم بصلاح را اراده و ایجاد را مشیئت مینامیم ۱- کفایه الموحدین جلد اول

و اما قول حکماء که چون اراده را از صفات ذات دانسته اند و با توجه باصل (عدم انفکاک اراده از مراد) مجبور شده اند عالم را قدیم زمانی بدانند فاسد است زیرا اشکالی ندارد که خدا علم بصلاح فعلی در زمان مخصوصی داشته باشد یعنی آن فعل در این زمان مصلحت دارد و باید تحقق پیدا کند نمیتوان گفت اراده از مراد منفک گردیده است بلی اگر فرض شود فعل قبل از زمان مخصوص یا بعد از آن زمان متحقق شده انفکاک مذکور لازم آمده است

«مقام دوم»

در معنای شیء است که در کلمه «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» گذشت اینجا هم بر حسب تذکر یادآور می‌شویم عده ای گفته اند که شیء مساوق وجود است مفهوماً و این دسته می‌گویند شیء همان موجود است دسته دوم گویند شیء مفهوماً عدم و معدوم است و اینکه گفته شده است خدا بر هر شیء تواناست مراد اینست که خدا میتواند معدوم را موجود کند دسته دیگر شیء را حال دانسته اند (حال واسطه بین وجود و عدم یا موجود و معدوم است بنا بر قولین) و هر سه قول خالی از اشکال نیست اما قول دسته اول از دو جهت باطل است:

۱- وجود و موجود اعم از واجب و ممکن است در صورتی که وجود واجب متعلق قدرت قرار نمی‌گیرد پس نمیتوان شیء را موجود دانست ۲- در صورتی که مراد از شیء وجود باشد قدرت بر ایجاد وجود تحصیل حاصل و محال است.

و اما قول دسته دوم نیز از دو جهت فاسد است ۱- چون عدم اعم از ممتنع و ممکن است و ممتنع متعلق قدرت قرار نمی‌گیرد

۲- چون عدم بوصف عدمیت نقیض وجود است بنا بر این قابل اینکه وجود شود نیست زیرا اگر عدم وجود شود اجتماع نقیضین لازم میآید و باطل است و روی همین اصل گفته اند در عدم تأثیر و تأثر نیست و اما قول سوم که شیء را واسطه بین وجود و عدم دانسته اند فساد این قول بدیهی است زیرا با توجه به اینکه عدم و وجود نقیض یکدیگرند واسطه ای بین این دو معقول نیست زیرا این واسطه یا اجتماع عدم و وجود است یا ارتفاع آنها و هر دو باطل است بلکه تمام قضایای باطله مثل اجتماع ضدین دور و تسلسل و خلف و اجتماع مثلین چون برگشت آنها به اجتماع نقیضین یا ارتفاع آن می باشد باطل است و اما تحقیق کلام اینست که مراد از شیء ممکن الوجود است که نسبتش بوجود و عدم مساوی است یعنی خدا میتواند ممکن را هم موجود نماید و هم معدوم زیرا ممکن نه واجب است و نه ممتنع که متعلق قدرت قرار نگیرد و اما اطلاق شیء بر خدا مجازی است و لذا گفته اند که هوشیء لا کالاشیاء یعنی خدا شیء است نه مانند اشیاء و منطبق بر همین بیان است قول سیزواری که گفته است الشیء ما یشیء و وجوده که کلمه ما در این جمله بمعنای ممکن است که اگر خواسته شود موجود میشود.

«مقام سوم»

در معنای قدرت و قدیر است: قدرت گاهی تعبیر شده است بتساوی فعل و ترک آن و گاهی هم تعبیر شده است به اینکه اگر بخواهد انجام دهد و اگر نخواهد انجام ندهد و در مقام توضیح کلام باید دانست که فاعل منتسب بفعل دارای اقسامی است:

۱- فاعل بالطبع مانند احراق آتش و رطوبت آب

ص: ۴۳۲

۲- فاعل بالجبر مانند اکراه شخصی برای ایجاد فعلی بدون اختیار ۳- فاعل بالقسر مثل حرکت جسمی بطرف مخالف جاذبه خود مانند سنگی بطرف بالا یعنی بر خلاف طبع ۴- فاعل بالقهر مانند سقوط جسم ثقیلی بر زمین ۵- فاعل بالتجلی که علم بفعل دارد و سابق بر فعل هم هست و علم او عین ذات فاعل میباشد مانند استعمال نفس قوای نفسانیه را ۶- فاعل بالعنايه که علم سابق بر فعل و زائد بر ذات فاعل میباشد مانند سقوط از مکان مرتفعی بمجرد تخیل و توهم ۷- فاعل بالرضا که علم عین فعل و عین ذات فاعل است مانند انشاء نفس صور خیالیته را ۸- فاعل بالقصد که علاوه بر علم بفعل داعی و قصد لازم است مانند تکلم و رفت و آمد انسان و اما در افعال الهی عده ای خدا را فاعل بالرضا دانسته مانند عرفاء و بعضی فاعل بالتجلی گمان کرده اند مانند اشراقیین و برخی فاعل بالعنايه پنداشته اند مثل مشائین و دسته ای فاعل بالقصد مانند متکلمین و حق اینست که افعال الهی از روی حکمت و مصلحت و تابع مصالح نفس الامریه و از روی علم و اختیار است و معنای قدرت نیز همین است لذا گفته ایم که اختیار صفتی مغایر قدرت نیست بلکه در مفهوم قدرت اختیار مأخوذ است بنا بر این خدا نه فاعل بالرضا است که علم عین فعلش باشد و نه بالتجلی است و نه بالعنايه که اراده در او مأخوذ نباشد و نه فاعل بالقصد است که احتیاج بتصور و تصدیق داشته باشد بلکه فاعل بالاراده است و اینجا است که متذکر شده ایم اطلاق علت تامه بر خدا صحیح نیست زیرا تأثیر علت در معلول خود بدون اختیار و قهری است و علت قدرت بر عدم تأثیر

در معلول ندارد بلی او علت فاعلی است که در افعالش مصلحت در ایجاد و قابلیت در موجود ملحوظ است و لذا دو قاعده مسلّمه بین حکماء که: الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و الواحد لا یصدر الا عن الواحد «۱» مخصوص علت تامه می باشد و در حق خدای تعالی جاری نیست زیرا منشأ اختلاف در افعال خدا اختلاف حکم و مصالح است و به بساطت ذات فاعل لطمه ای نمیزند برای توضیح بیشتری به کلم الطیب جلد اول صفحه ۴۹ تا ۵۱ رجوع شود

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

(ای گروه مردم پرستید (پروردگار خود و کسانی که قبل از شما بوده اند) را شاید در زمره پرهیزگاران درآیید)

(لغت و اعراب کلمات آیه)

یا از حروف ندا است و گفته اند مخصوص ندای بعید است و بعد بر دو قسم است بعد حقیقی که زیادی فاصله بین منادی و منادا می باشد و بعد تنزیلی حکمی و این بعد خود اقسامی دارد:

۱- عدم توجه بمتکلم اگر چه مخاطب نزدیک باشد چنانچه توجه موجب قرب است اگر چه مسافت دور باشد و قرب در عبادت نیز عبارت از توجه است ۲- غفلت که بعد آن از عدم توجه بیشتر است چنان که گاهی احتیاج بمتبّهات زیادی است تا شخص غافل توجه پیدا کند ۱- از علت واحد فقط معلول واحد صادر می شود و معلول واحد فقط دارای یک علت است

۳- ضعف و عجز و فقر متکلم که سبب بعد او از مقام مخاطب است مانند نداء عبد مولای خود را و لذا است که در دعا گفته میشود یا الله یا ربّ و غیره و یا در آیه جهت بعد شنونده آورده شده چون اکثر مردم در غفلت اند و از مقام قرب پروردگار و آیات الهی دورند کلمه ای از موصولات مبهمه است بنا بر قول اخفش و وصله النداء است بنا بر مشهور «۱» کلمه ها از ادات تنبیه است که برای داخل شده است «۲» کلمه الناس اسم جنس است و مشهور آن را نوع دانسته اند که دارای افراد متفق الحقیقه میباشد یعنی حیوان ناطق اگر چه در عوارض و خصوصیات با هم مختلف اند ولی تحقیق اینست که آن را کلی مشکک بدانیم که دارای افراد مختلف الحقیقه و ذوی مراتب باشد چون علوم و کمالات انسان جزو حقیقه نفس است قابل ترقی و تعالی و تنزل و انحطاط است زیرا نمیتوان گفت که حقیقت انبیاء عظام با افراد شقی و پست چون فرعون و نمرود یکی است ۱- پنج قسم ای داریم اول شرطیه ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی (سوره اسری آیه ۱۱ دوم استفهامیه مانند فبای حدیث بعده یؤمنون (سوره اعراف آیه ۱۴۸ سوم موصوله مانند لَنْتَرَعَنَّ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ اَیُّهُمْ اَشَدُّ عَلَی الرَّحْمَنِ عِیْبًا (سوره مریم آیه ۷۰) چهارمe...Ūř مثل رجل و ای رجل پنجم وصله النداء مانند همین آیه یا ایها الناس الایه

۲- سه نوع ها داریم:

اول اسم فعل مانند هاؤم اقرؤا کتابیه (یعنی بگیریید کتاب مرا و بخوانید) دوم ها تأنیث مثل فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (یعنی هر کسی را الهام کرد کارهای زشت و پرهیزکاریش را) سوم ها تنبیه که چهار قسم است و یک قسم آن بر سرای در میآید مانند آیه بالا

ص: ۴۳۵

جان شیران و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

کلمه اعبودوا امر حاضر از عبد است و مصدر آن عبادت یعنی کمال خضوع در مقابل مولی و لذا گفته اند عبادت مختص خدا است و در عبادت غیر خدا را نباید شریک کرد لکن تحقیق مطلب اینست که عبادت مطلق خضوع و تذلل میباشد اگر چه مفهوما مغایر است و دارای مراتب زیادی است از جمله عبودیت بنده ظاهری نسبت به مولای ظاهری و همچنین عبودیت متعلم نسبت بمعلم چنان که از علی علیه السلام مرویست

«من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا» «۱»

و عبودیت مردم نسبت بایممه چنان که در زیارت وارد است

«عبدک و ابن عبدک و ابن امتک»

و عبودیت امت نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان که علی علیه السلام فرمود

«انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله و سلم» «۲»

و اعلا مراتب عبودیت عبادت خدای تعالی است و میتوان گفت همه مراتب مذکور نیز در طول عبادت خداوند و بامر و امتثال او است و شرک نیست زیرا شرک عبادت غیر خدا است در عرض عبادت خدا مانند عبده اوئان و غیره حقیقت عبادت از لحاظ مفهوم با خضوع و خشوع مغایر است از جهاتی:

جهت اول اینکه در عبادت استحقاق معبود مأخوذ است لیکن در خضوع نیست جهت دوم: در عبادت اطاعت و قصد قربت شرط است در صورتی که در خضوع و خشوع شرط نیست جهت سوم: عبادت از آثار خضوع و خشوع است نه نفس آن و از برای عبادت اقسامی است مانند عبادت قولی مثل ذکر و دعا و تلاوت کلام الله و غیره و عبادت جوارح مانند نماز و روزه و حج و مانند اینها ۱- کسی که کلمه ای بمن بیاموزد مرا بنده خودش کرده است [.....]

۲- من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم

و عبادت اخلاقی مثل تزکیه نفس از رذائل اخلاق و تحلیه آن بفضائل و عبادت علمی مانند تحصیل عقائد و علوم حقّه و فراگرفتن احکام و مسائل دینیه و عبادت قلبی مثل توجه بحق و غیره و مردم از نظر اقسام فوق الذکر مختلفند عبد مطلق کسی است که تمام اقسام عبادت را انجام دهد مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و روی همین اصل است که گفته اند مقام عبودیت از رسالت بالاتر است چون رسالت یک نوع عبادت و اطاعت در تبلیغ میباشد و عبادت در آیه شامل جمیع اقسام عبادت است. و اشکالی که ممکن است بنظر برسد اینست که کلمه اعبدوا امر و جویی است پس شامل عبادتهای مستحبی نمیشود جواب آن اینست که آیه در مقام وجوب عبادت خدا و نفی عبادت غیر خدا است مانند آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اما کیفیت عبادت و استجاب و وجوب آن محتاج به بیان جداگانه است و باصطلاح اطلاق وارد مورد حکم آخر است کلمه رَبِّ در آیه رَبِّ الْعَالَمِينَ در سوره حمد گذشت و تفصیل آن اینکه رَبِّ بر مالک و سَیِّد و مدبّر و منعم و مربّی و مصاحب اطلاق میشود و ظاهر اینست که تمام دارای یک معنی است زیرا رَبِّ مأخوذ از تربیت می باشد و مالک مربی ملک و سَیِّد مربی عبد و منعم مربی منعم و مصاحب مربی مصاحب است و تربیت عبارت است از اخراج چیزی از حدّ قابلیت به فعلیت بتدریج و اطلاق رَبِّ بر خداوند بهمین عنایت است چون ممکنات اگر چه از نظر ذات لیس صرف باشند لیکن چون قابلیت موجود شدن را دارند خداوند بمقتضای عدل وجود هر ممکنی را بحدّ کمال لایق خود ایصال مینماید و از بیان بالا امور زیر استفاده میشود ۱- احتیاج ممکن بموجد بواسطه صرف امکان اوست نه حدوث و نه مرکب از حدوث و امکان نه بنحو جزئیت و نه بنحو شرطیت زیرا احتیاج ذاتی ممکن است

۲- آنکه ممکن در بقاء هم احتیاج بمبقی دارد چنان که در حدوث احتیاج دارد ۳- ربّ مطلق خدا است و اطلاق ربّ بر غیر خدا اضافی است ۴- بالا-ترین مرتبه تربیت حق ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام و خلقت بهشت و دوزخ و ترغیب و تهدید که سبب وصول بنده بمدارک و درجات فیض حق میشود میباشد ۵- ربّ بمعنای مذکور از صفات فعلیه تعالی است نه از صفات ذاتی در اینجا نسبت بخبر مروی از توحید صدوق ره که

«ربّ اذلا مربوب»

اشکالی بنظر میرسد که برای دفع اشکال می گوئیم برای حصول تربیت دو چیز لازم است یکی آنکه مربی (بکسر باء) تام الفاعلیه باشد و دیگر اینکه مربی (بفتح باء) تام القابلیه باشد و خداوند در فاعلیت خود تام الفاعلیه است ذاتا و ازلا و اگر نقصی باشد از جانب قابلیت قابل است از لحاظ مصلحت و فائده زیرا اگر فعلی دارای مفسده باشد انجام آن قبیح و اگر بی فائده باشد لغو میباشد و صدور اینگونه افعال از خدا محال است پس خدا ربّ است اگر چه مربوبی نباشد چنانچه او خالق است اگر چه مخلوقی نباشد و رازق است اگر چه مرزوقی نباشد و عالم است اگر چه معلومی نباشد و روی همین معنی است که گفتیم اطلاق علّت تامّه بر خدا صحیح نیست و اما اضافه ربّ به ضمیر کم و جمله بعد بمنزله علّت است از برای جمله قبل گویا خدا میخواسته وجوب عبادت بنده را معلول تربیت خود نسبت به بشر عنوان کند از باب وجوب شکر منعم کلمه ربّ یکی از اسماء حسناى الهی و تکرار آن موجب اجابت دعاست چنانچه در کافی است که هر که ذکر یا ربّ را آن قدر تکرار کند که نفسش قطع شود جواب میآید لئیک ما حاجتک «۱» «خلقکم» در مجمع البیان در ذیل آیه هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ «۲» ۱- جلد دوم کافی باب الاذکار

۲- سوره حشر آیه ۲۴

ص: ۴۳۸

خلق را بتقدیر تفسیر نموده است و گفته است:

«فالخالق هو المقدر لما يوجد و البارہ هو المميز بعضه عن بعض بالاشكال المختلفه و المصور الممثل» (۱) و استشهاد کرده بکلام ابو حامد غزالی که گفته است: «قد یظن ان الخالق و البارئ و المصور الفاظ مترادفه و ان الكل یرجع الی الخلق و الایختراع و لیس كذلك بل كلما یرج من العدم الی الوجود مفتقر الی تقدیره اولاً و الی ایجادہ علی وفق التقدير ثانياً و الی التصوير بعد الایجاد ثالثاً» (۲) و نیز در باب خیر و شر گفته است «المراد خلق تقدیر لا خلق تکوین و معنی خلق تقدیر نقوش فی لوح المحفوظ و معنی خلق تکوین وجود الخیر و الشرفی الخارج و هو من فعلنا و مثله ان الله خلق السعاده و الشقاوه» (۳) و علاوه بر اینکه بین دو کلام او تناقض میباید خلاف ظاهر هم هست زیرا مراد از خالق مسلماً موجد است نه مقدر و مراد از بارء مخترع است که بدون سابقه باشد و مراد از مصور اعطاء صور جنسیه بماهیات صرفه و صور نوعیه (که عبارت از فصول ممیزه و صور شخصیه که از عوارض خاصه باشد) میباید زیرا الشیء ما لم یتشخص لم یوجد و دربارہ خیر و شر هم در باب جبر و تفویض گفته ایم که فعل صادر از عبد از ۱- خالق تقدیر کننده موجودات و بارء جدا کننده بعضی از موجودات از بعض دیگر باشکال مختلف و مصور صورت دهنده است

۲- بعضی گمان کرده اند که خالق و بارء و مصور مترادفند و همه برگشت بخلق و اختراع میکنند لکن اینطور نیست بلکه هر چه از عدم موجود شود اولاً بتقدیر و ثانياً بایجاد بر حسب تقدیر و ثالثاً به تصویر بعد از ایجاد

۳- مراد خلق تقدیر است نه خلق تکوین و معنی خلق تقدیر نقش هائست در لوح محفوظ و معنی خلق تکوین بودن خیر و شر است در خارج و آن از کرده ماست و مثل آن است که خدا سعادت و شقاوت را خلق کرد

روی اختیار در طول فعل خدا و تحت مشیت حق است که صحیح است هم بینده نسبت داده شود و هم بخدا «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: کلمه قبل و بعد دو امر اضافی نسبی است یعنی قبلیت زید مثلا به عمرو و بعدیت عمرو به زید نسبی است قبل و بعد دو نوع قرائت میشود ۱- باضافه مثل آیه مذکور و این قسم را نسیا منسیا گویند و معربند ۲- بدون اضافه مانند لله الامر من قبل و من بعد که در اینجا مبنی بر ضم است و آن را نويا منويا گویند و گاهی قبلیت و بعدیت زمانی است مانند آیه بالا یعنی کسانی که در زمانهای پیش از شما خلق شده اند و گاهی قبلیت و بعدیت رتبی است مانند خلقت ارواح انبیاء و اولیاء و پدر و مادر و استاد و غیره ملائکه و عقول و نفوس که تقدم رتبی دارد «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» کلمه لعل از حروف مشبّهه بالفعل است و برای آن علاوه بر عملی که در اسم و خبر میکند معانی زیر را ذکر کرده اند ۱- توقع امر محبوبی که به ترجیحی تعبیر شده است ۲- توقع امر مکروهی که به اشفاق تعبیر شده است و این دو معنی در صورتیست که امر مورد نظر ممکن باشد و در صورتی که وقوع آن غیر ممکن باشد آن را تمنی گویند ۳- بمعنای استفهام است مانند (لا تدری لعل الله يحدث امرا) ۴- بمعنی تعلیل مانند آیه مورد بحث که عبادت سبب و علّه تقوی میشود کلمه تَتَّقُونَ از تقوی و اقسام آن در ذیل آیه هدی للمتقین گذشت و در اینجا نیز در دو جا صحبت میکنیم یکی در ثمرات تقوی و دیگری در صفات متقین

از آیات شریفه قریب ۱۵ ثمره و نتیجه برای تقوی استفاده میشود که ما بذکر برخی از آنها می پردازیم:

۱- صفت تقوی سبب مدح و ثنا است چنان که در آیه شریفه «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۱) یعنی اگر شکیبایی و تقوی را پیشه کنید این از ثبات قدم در کارهای خوب میباشد ۲- پرهیزکاری انسان را از شر دشمنان محفوظ میدارد بمصداق آیه «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً» (۲) یعنی اگر شکیبایی و پرهیزکاری را پیشه کنید از مکر و حيله ایشان بشما ضرری نمیرسد ۳- تقوی موجب نصرت خداست بمضمون آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» (۳) یعنی خدا با کسانیست که پرهیزکارند ۴- آمرزش گناهان در نتیجه تقوی است یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (۴) یعنی ای کسانی که گرویده اید پرهیزید و نیکو و راست سخن بگوئید تا اعمال شما اصلاح و گناهان شما بخشیده شود ۵- تقوی موجب قبولی اعمال است چنان که در آیه شریفه است «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۵) یعنی فقط از پرهیزکاران پذیرفته میشود ۶- تقوی سبب بزرگداشت بنده است نزد خدا «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۶) یعنی همانا گرامیترین شما نزد پروردگار پرهیزکارترین شما هستند ۱- سوره آل عمران آیه ۱۸۳

۲- سوره آل عمران آیه ۱۱۶

۳- سوره نحل آیه ۱۲۹

۴- سوره احزاب آیه ۷۰

۵- سوره مائده آیه ۳۰

۶- سوره حجرات آیه ۱۳

ص: ۴۴۱

۷- تقوی موجب نجات از عذاب الهی است ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا «۱» یعنی پس نجات می‌دهیم کسانی را که پرهیزکارند.

۸- بهشت برای مردم پرهیزکار بوجود آمده أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ «۲» ۹- شخص پرهیزکار از شدائد و بلاها نجات می‌یابد وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۳» یعنی کسی که از خدا پرهیزد در کارهایش گشایش می‌دهد و او را از راهی که نمانداند روزی می‌دهد.

۱۰- هدایت بکتاب خدا برای متقین است چنانچه می‌فرماید هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۴»

(بحث دوم در صفات متقین)

درباره صفات متقین اکتفاء می‌کنیم بذکر خطبه مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام به همّام «۵» که ضمن آن برای اشخاص پرهیزکار ۱۱۸ صفت ذکر فرموده است، و بدیهی است کسی که واجد همه این صفات باشد به اعلی درجه تقوی نائل شده و چنانچه متذکر شدیم اولین درجه تقوی پرهیز از کفر و ضلالت است

«روی أنّ صاحباً لامیر المؤمنین علیه السلام یقال له همّام کان رجلاً عابداً فقال له یا امیر المؤمنین صف لی المتقین حتّی کانی انظر الیهم فتناقل علیه السلام عن جوابه، ثم قال یا همّام اتق الله و احسن فانّ الله مع العذین اتقوا و العذین هم محسنون فلم یقنع همّام بهذا القول حتّی عزم علیه فحمد الله و اثنی علیه و صلّی علی النبیّ صلی الله علیه و آله، ثم قال»

(روایت شده که یکی از صحابه امیر المؤمنین علیه السلام که باو همّام گفته میشد و مرد عابدی بود خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که امیر مؤمنان برای من ۱- سوره مریم آیه ۷۳

۲- سوره آل عمران آیه ۲۷ [.....]

۳- سوره طلاق آیه ۲

۴- سوره بقره آیه ۳

۵- نهج البلاغه جزء دوم خطبه ۱۸۸

ص: ۴۴۲

متقیان را توصیف فرمای بطوری که گویا آنان را مشاهده میکنم حضرت از جواب او خودداری فرمود و سپس گفت ای همام از خدای پرهیز و نیکوکاری کن، زیرا خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند، ولی همام باین مقدار قانع نشد تا اینکه حضرت عازم بر جواب او شد و پس از حمد خدای و ثنا بر او و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أما بعد فإنَّ الله سبحانه و تعالی خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا عن معصيتهم، لانه لا تضره معصيه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه، فقسم بينهم معاشهم و وضعهم من الدنيا مواضعهم، فالتقون فيها هم اهل الفضائل:

منطقهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشيهم التواضع، غصوا ابصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا اسماعهم على العلم النافع لهم، نزلت انفسهم منهم فى البلاء كالتى نزلت فى الرخاء و لو لا الاجل الذى كتب عليهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم طرفه عين شوقا الى الثواب و خوفا من العقاب، عظم الخالق فى انفسهم فصغر ما دونه فى اعينهم، فهم و الجنه كمن قد رآها فهم فيها منعمون، و هم و النار كمن قد رآها فهم فيها معذبون، قلوبهم محزونه و شرورهم مأمونه و اجسادهم نحيفه و انفسهم عفيفه، صبروا اياما قصيره اعقبتهم راحه طويله، تجاره مربحه يشرها لهم ربهم، ارادتهم الدنيا فلم يريدوها و اسرتهم ففدوا انفسهم منها، اميا الليل فصافون اقدامهم تالين لاجزاء القرآن يرتلونه ترتيلا، يحزنون به انفسهم و يستثيرون به دواء دائهم، فاذا مروا بآيه فيها تشويق ركنوا اليها طمعا و تطلعت نفوسهم اليها شوقا، و ظنوا انها نصب اعينهم، و اذا مروا بآيه فيها تخويف اصغوا اليها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفير جهنم و شهيقها فى اصول آذانهم، فهم حانون على اوساطهم مفترشون لجباههم و اكفهم و ركبهم و اطراف اقدامهم، يطلبون الى الله تعالى فى فكاك رقابهم. اما النهار فحلما علماء ابرار اتقياء، قد برأهم الخوف برى القداح، ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضى و ما

بالقوم من مرض و يقولون قد خولطوا و لقد خالطهم امر عظيم، لا- يرضون من اعمالهم القليل و لا- يستكثرون الكثير، فهم لأنفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون، اذا زكى احدهم خاف ممّا يقال له فيقول انى اعلم بنفسى من غيرى و ربى اعلم بى منى بنفسى، اللهم لا تؤاخذنى بما يقولون و اجعلنى ممّا يظنون و اغفر لى ما لا يعلمون.

فمن علامه احدهم أنك ترى له قوه فى دين و حزمًا فى لين و ايمانًا فى يقين و حرصًا فى علم، و علما فى حلم و قصدا فى غنى و خشوعًا فى عباده و تجملًا- فى فاقه و صبرا فى شده و طلبًا فى حلال و نشاطًا فى هدى و تحرّجًا عن طمع، يعمل الاعمال الصالحه و هو على وجل يمسى و همّه الشكر و يصبح و همه الذكر، يبيت حذرا و يصبح فرحا، حذرا لما حذر من الغفله و فرحا بما اصاب من الفضل و الرحمه، ان استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤالها فيما تحب، قرّه عينه فيما لا يزول و زهادته فيما لا يبقى، يمزج الحلم بالعلم و القول بالعمل، تراه قريبا امله قليلا زللّه خاشعا قلبه قانع نفسه منزورا اكله سهلا امره حريزا دينه ميتته شهوته مكظوما غيظه، الخير منه مأمول و الشر منه مأمون، ان كان فى الغافلين كتب فى الذاكرين و ان كان فى الذاكرين لم يكتب من الغافلين، يعفو عمّن ظلمه و يعطى من حرمه و يصل من قطعه، بعيدا فحشه لئنا قوله غائبا منكره حاضرا معروفه مقبلا خيره مدبرا شرّه، فى الزلازل وقور و فى المكاره صبور و فى الرخاء شكور، لا- يحيف على من يبغض و لا يأثم فيمن يحبّ، يعترف بالحق قبل ان يشهد عليه، لا- يضيع ما استحفظ و لا- ينسى ما ذكر و لا- يناز بالالقباب و لا يضار بالجار و لا يشمت بالمصائب و لا يدخل فى الباطل و لا يخرج من الحقّ ان صمت لم يغمّه صمته و ان ضحكك لم يعل صوته و ان بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى ينتقم له، نفسه منه فى عناء و الناس منه فى راحه، اتعب نفسه لاخرته و اراح الناس من نفسه، بعده عمّن تباعد عنه زهد و نزاهه، دنوّه ممّن دنا منه لين و رحمه، ليس تباعده

بکبر و عظمه و لا دنوّه بمکر و خدعه».

قال فصعق همّیام صعقه کانت نفسه فیها، فقال امیر المؤمنین علیه السّلام اما و اللّٰه لقد کنت اخافها علیه، ثمّ قال هکذا تصنع المواعظ البالغه باهلها؟ فقال له قائل فما بالک یا امیر المؤمنین فقال ویحک انّ لكل اجل وقتا لا یعدوه و سببا لا یتجاوزه فمهلا لا تعد لمثلها فاتّما نفث الشیطان علی لسانک.

(ترجمه خطبه)

(بدرستی که خدای پاک و بزرگوار مخلوقات را بیافرید در حالی که از فرمانبرداری آنان بی نیاز و از نافرمانی آنان ایمن بود، زیرا معصیت گناهکار باو زیان نمیرساند و طاعت فرمانبردار برای او سودی ندارد پس معیشت‌های آنان را در میانشان تقسیم و موقعیت هر کدام را در دنیا مقرر فرمود، و در این میان پرهیزکاران صاحبان فضیلتند، گفتارشان درست و راست، و میانه روی در زندگی برای آنان شعار و لباس، فروتنی روش و رفتار آنهاست، دیدگان خود را از آنچه خدا حرام فرموده فرو بسته اند و گوش‌های خود را بر دانشی که بر ایشان سودمند است وقف نموده اند، نفوس آنان هنگام بلا- آن چنان است که در وقت آسایش و رفاه، و اگر نبود اجلی که برای آنان مقدر شده روح‌های آنان در بدنهایشان چشم بهمزدنی نمی‌ماند، بواسطه اشتیاق بثواب و رحمت الهی و ترس از عقاب و عذاب، آفریدگار نزد آنان بزرگ، و سوای او در نظرشان کوچک است، اهل تقوی نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را می بینند و در آن متنعم هستند، و نسبت بآتش نیز مانند کسانی هستند که آن را می بینند و در آن معذبند، دل‌هایشان محزون است، و مردم از شر ایشان در امانند، بدن‌هایشان ضعیف، و حاجت‌هایشان سبک، و نفس‌هایشان عقیف است، ایام کمی را در دنیا صبر نمودند و آسایش طولانی در دنبال خود بردند این تجارت پر فایده ای بود که پروردگارشان برای آنان میسر فرمود،

ص: ۴۴۵

دنیا آنان را اراده نمود ولی ایشان نخواستند، و آنان را اسیر نمود پس نفوس خود را بفدیه داده و از اسارت دنیا رهایی یافتند و امّا کار اهل تقوی در شب اینست که قدمهای خود را بر روی زمین گسترده و اجزاء قرآن را با ترتیل و تامل و اندیشه تلاوت میکنند، نفوس خود را بواسطه تلاوت و تدبیر در قرآن محزون نموده و درمان و دواى دردشان را از آن میجویند پس هر گاه به آیه ای میگذرند که در آن تشویق است از جهت امیدواری مایل و ساکن بجانب آن میشوند و نفوس آنان با شوق بآن نظر میکنند گویا پاداشی که آیه از آن خبر میدهد در برابر چشم است، و هر گاه به آیه ای میگذرند که در آن تخویف و تهدید است گوشهای دلشان را بجانب آن متوجه نموده و گمان میکنند زفیر و شهیق دوزخ (صدای توقّد و تنفس آن) در بیخ های گوششان طنین انداز است، ایشان در پیشگاه الهی قدشان را برای رکوع خم نموده و پیشانیها و کفهای دست و زانوها و اطراف پاهایشان را بر زمین میگسترانند و از خدای تعالی آزادی خود را از آتش طلب میکنند.

و اما در روز، بردباران و دانایان و نیکان و پرهیزکارانند، خوف از خدا اجسام آنان را لاغر نموده چنانچه تیر بواسطه تراشیدن باریک و لاغر میشود، هر که بآنها بنگرد گمان میکند بیمارند و حال آنکه ایشان مرضی ندارند و میگویند: خللی در عقل ایشان پیدا شده و حال آنکه امر بزرگی اینان را مضطرب ساخته، بعمل اندک خوشنود نشوند، و عمل بسیار را بسیار شمارند، ایشان نسبت بخود متّهم و بدبین و از کارهایشان بیمناکند که مبادا تقصیر و کوتاهی در آنها نموده باشند، هر گاه یکی از آنان ستوده شود، از آنچه درباره او گفته میشود میترسد و میگوید من بخودم از دیگران داناترم و خدا از من بمن داناتر است، پروردگارا مرا بآنچه میگویند مؤاخذه مکن و مرا بهتر از آنچه گمان می کنند قرار ده و آنچه میدانند بر من ببخش.

باری علامت شخص پرهیزکار اینست که می بینی در امر دین دارای قوت و نیرو، در موقع نرمی و مدارات دوراندیش، ایمان او توام با یقین، در تحصیل دانش حریص، دانش او توام با بردباری، در موقع توانگری میانه رو، عبادت او دارای خشوع و توجه دل، در موقع فقر و تنگدستی توانگر نما، در موقع شدت و سختی شکیبیا، طالب مال حلال است و در موقع هدایت و راه یافتن با نشاط و خرسند بوده و از طمع برکنار است در حالی که اعمال شایسته بجا میآورد بیمناک است، روز را شام میکند و هم او شکرگزاری است و شب را صبح مینماید و اندیشه او بیاد خدا بودن است، شب ترسان است از اینکه در روز غفلتی عارض او شده باشد و صبح شادمان است از اینکه فضل و رحمت حق شامل حال او شده و شب را به بندگی و شب بیداری بسر برده است، هر گاه نفس در مکاره و دشواریها از او مطاوعت نکند، خواهش او را در شهوات و امیال نفسانی عطا نکند روشنی چشم شخص پرهیزکار در چیزهایی است که زائل نشود و بی رغبتی و زهد او در چیزهایی است که بقا ندارد، علم را بحلم و گفتار را بکردار ممزوج نموده، او را می بینی که امید و آرزوی او نزدیک، و لغزش او کم، و دل او خاشع، نفس او قانع، خوراک او اندک، کار او آسان، دین او محفوظ، شهوت او مرده، خشم خود را فرو برده است، مردم بخیر او امیدوار و از شر او ایمنند، اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران نوشته شود و اگر در میان ذاکران (کسانی که بیاد خدا هستند) باشد جزو غافلان نوشته نشود، از کسی که باو ستم کند عفو نماید، و بکسی که او را محروم کند عطا نماید: و هر که با او قطع کند باو پیوندد، گفتار زشت و دشنام از وی دور و سخن او با نرمی و ملایمت است، منکر و کار زشت نزد او نبوده و معروف و فعل نیک پیش او حاضر است، خیر و خوبیهای او رو آورنده و شر و بدیهای او پشت نموده است

در شدائد و سختیها سنگین و غیر مضطرب، و در مکاره و ناگواریها شکیبا، و در آسایش و نعمت سپاسگزار است، بر کسی که دشمن میدارد جور نمی کند و کسی را که دوست میدارد برای خاطر او گناه نمیکند، بحق اعتراف مینماید پیش از آنکه علیه او شهادت داده شود و آنچه باو سپرده شده ضایع نمیکند و آنچه باو تذکر داده شود فراموش نمینماید و بلقبهای بد کسی را نمیخواند و بهمسایه زیان نمیرساند و در مصائب کسی را شماتت نمیکند و در باطل داخل نمیشود و از حق بیرون نمیرود، اگر خاموش باشد: خاموشی او را اندوهناک نکند و اگر بخندد صدای او بلند نشود (قهقهه نکند) و اگر بر او ستم شود صبر کند تا خدا منتقم او باشد.

نفس او از او در رنج است و مردم از او در راحت و آسایش، نفس خود را برای آخرتش برنج میاندازد و مردم را از ناحیه خودش در آسایش میگذارد، دوری او از آنچه دوری میکند پاکدامنی است و نزدیکی با آنچه نزدیک میشود نرمی و رحمت است، دوری او از روی کبر و خودخواهی نیست و نزدیکی او از روی مکر و خدعه نمیباشد.

راوی گوید همّام غشوه بر او عارض شد و جان خود را در آن غشوه از دست داد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آگاه باشید، قسم بخدا. بر او از این میترسیدم، سپس فرمود اندرزهای رسا با اهلش چنین میکند! شخصی خدمتش عرضکرد یا امیر المؤمنین چرا با شما چنین نمیکند؟ فرمود وای بر تو، برای هر اجلی وقتی است که از آن تجاوز نکند و سبب و علتی است که از آن تعدی ننماید، پس درنگ کن و ساکت باش و چنین سخنی را اعاده مکن همانا شیطان این سخن را بر زبان تو آورد (پایان ترجمه خطبه)

اشاره

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

(آن خدایی که زمین را برای بستر و آسمان را سقف قرار داد و فرو فرستاد از آسمان آب را و بیرون آورد بواسطه آب از میوه ها روزی شما را پس برای خدا شریک و ضد قرار ندهید و حال آنکه شما میدانید) و کلام در این آیه شریفه در چند مقام واقع میشود

«مقام اول در اقسام عوالم و مخلوقات»

عوالم وجود و مخلوقات حق جلّ و علا بر چند قسم اند:

۱- عالم عقول که عبارت است از عالم مجردات موجوداتی که نه ذاتا احتیاج بماده دارند و نه فعلا- و تمام کمالات این موجودات بالفعل است نه بالقوه ۲- عالم نفوس است که موجودات این عالم ذاتا مجرد از ماده هستند ولی در مقام فعل احتیاج بماده دارند مانند نفوس انسان و کمالات این دسته بالقوه است ۳- عالم صور که موجودات این عالم دارای صورت صرفه خالی از ماده می باشند مانند مثل افلاطون و مثل برزخیه و قالب مثالی و ممکن است عده ای از ملائکه از این قبیل باشند ۴- عالم اعراض که بدون موضوع تحقق پذیر نیست مانند الوان و اشکال و هیئات و افعال و صفات ۵- عالم اجسام که موجودات این عالم مرکب از ماده و صورت هستند زیرا ماده بدون صورت تحقق پذیر نیست

عالم اجسام نیز دو قسم است عالم علوی و عالم سفلی عالم علوی عبارت از کرات سماوی از شمس و قمر و کواکب و منظومات شمسی و میتوان گفت که کلیه این کواکب و ثوابت و سیارات که در جو مشاهده میشود عبارت است از آسمان اول یا آسمان دنیا بدلیل آیه شریفه **إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ** «۱» و آیه شریفه **وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ** «۲» (پس مراد از سماء جهت علو است و دنیا آن قسمت از فضا است که نزدیک کره زمین است و عالم سفلی که عبارت از همین کره زمین و هر چه در آن است می باشد از انسان، حیوان، نبات و کوه ها و بیابانها و دریاها و موجودات دیگر زمینی

«مقام دوم در چگونگی خلقت زمین»

خداوند متعال از روی حکمت بالغه خود زمینی که ما در آن زندگی می کنیم و یکی از هزاران سیارات است که در این فضای وسیع شناور است طوری خلقت فرموده که مناسب برای سکونت و زندگی انسان و حیوانات دیگر باشد فاصله بین زمین و خورشید طوری است که حرارت زمین بمیزان معتدلی است نه بسیار سرد است که سبب انجماد همه موجودات شود و نه بسیار گرم که سکونت در آن غیر قابل تحمیل باشد زمین را هوا فرا گرفته که انسان و حیوانات و نباتات بتوانند تنفس کنند گردش زمین بدور خود و خورشید بسرعتی است که شب و روز متعادل و فصول مختلفی بوجود آمده که فقدان هر کدام کافی است که قسمتی از زندگی مختل شود شب را برای استراحت و روز را روشن برای فعالیت و کار آفرید ۱- سوره الصافات آیه ۷ (ما آسمان نزدیک را بآرایش ستارگان آراستیم)

۲- سوره فصلت آیه ۱۱ (آسمان نزدیک را بچراغهای ستارگان زینت دادیم)

چنان که در آیه شریفه میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَشْتَمِعُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «۱» موضوع دیگری که باید دانسته شود قرآن مجید در وصف و تعداد آسمانها در آیات متعدّد تعداد آنها را هفت دانسته چنان که در آیات زیر بان اشاره شده است:

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (سوره نبا آیه ۱۲) (یعنی خدا بالای سر شما بنا کرد هفت آسمان محکم) الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (سوره ملک آیه ۳) (یعنی خدا آن خدائست که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (سوره نوح آیه ۱۴) یعنی آیا نمی بینید که چگونه خدا هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِئَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (سوره فصّلت آیه ۱۱-۱۲) یعنی سپس قصد آفرینش آسمان را نمود و حال آنکه آسمان دودی بود پس با آسمان ۱- سوره قصص آیه ۷۱-۷۲-۷۳ (یعنی بگو خبر دهید که اگر خدای عالم شب شما را طولانی کرده بود تا روز قیامت کدام خدایی غیر از خدا بود که برای شما روشنی بیاورد، آیا گوش شنوا ندارید؟ بگو آیا می فهمید اگر خدا روز را بر شما طولانی کرده بود تا روز قیامت چه کسی بود که شب را برای شما بیاورد که در آن استراحت کنید آیا چشم بینا ندارید؟ از رحمتهای پروردگار اینست که شب و روز را برای شما آفرید که در آن زندگی کنید و از فضل خدا کسب فیض کنید و شاید گه شما شکر گزار حق باشید)

و زمین فرمود بیائید (منظم شوید) از روی میل یا از روی اکراه گفتند آمدیم از روی میل پس خداوند هفت آسمان را در دو روز با استحکام بساخت و کار هر آسمانی را در آن وحی فرستاد و آسمان نزدیک را بچراغ ستارگان زینت داد و ستارگان را وسیله حفظ از شیاطین و سایر آفات قرار داد، این تقدیر خداوند غالب داناست) و از آیات فوق درباره آسمان و زمین از نظر قرآن امور زیر استفاده میشود:

۱- آنکه آسمانها هفت است و نمی توان هفت آسمان را بر کرات جوّیه اطلاق کرد زیرا کرات آسمان ها از هفتاد هزار هم متجاوز است و بعضی از آنها را هم نمی توان تخصیص داد ۲- اینکه تمام کرات جوّیه در آسمان اول هستند و حرکت آنها در فضای آسمان اول است و مداری که سیارات در آن در حرکتند فلک نامیده میشود چنان که در قرآن آمده وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ «۱» ۳- خورشید هم متحرک است چنان که از آیه فوق استفاده میشود ۴- اینکه آسمان هفت گانه ماده اولیه اش از دخان است چنان که ماده اولیه زمین خاک و مسلما دخان از هوا لطیف تر و روز قیامت هر کدام از زمین و آسمان باصل خود برمی گردند ۵- مسلما آسمانهای هفتگانه طبقاتی هستند که بعضی فوق بعضی قرار گرفته و همه دارای جسمند اگر چه از موادی لطیف باشند زیرا چیزی که مجرد از ماده و صورت باشد مکان ندارد

«مقام سوم در بیان و انزال من السماء ماء»

جمله وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً عَطَفَ بِرِجْمَةٍ «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ» است ۱- سوره یس آیه ۴۰ یعنی خورشید و ماه (سیارات و ثوابت) در مدار خود در حرکت هستند.

در نزول باران سه شرط باید جمع باشد:

۱- اسباب طبیعی که عبارت از بخار آب است که از دریاها متصاعد شده و در فواصلی از زمین بعلت برودت هوا بشکل ابر در می‌آید و توسط وزش بادهای این ابرها بنقاط مختلف رانده شده و بصورت قطره‌های باران بزمین میریزد ۲- اسباب باطنیه که از جمله آنها است ملائکه موکل باران و ابر و غیره چنان که از اخبار استفاده میشود همین ملائکه اند که بامر حق سبب تصاعد بخار و حرکت ابر و تقاطر و ریزش باران هستند ۳- اراده و مشیّت پروردگار عالم که سبب حقیقی نزول باران است و التفات بهمین معناست که در بسیاری از آیات قرآنی انزال باران بخدا نسبت داده شده و با توجه به اینکه افعال خدای متعال همه از روی حکمت و مصلحت میباشد برای نزول باران هم حکم و مصالح بیشماری است که ذکر آنها سبب اطاله کلام میشود و نظیر باران است علوم و معارف الهیه که توسط انبیاء و اولیاء و علماء بر دلهای مردم نازل گردیده و موجب سعادت دنیا و آخرت آنان می باشد

«مقام چهارم در بیان جمله»

«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»

این جمله تفریع بر جملات قبل است زیرا اخراج ثمره متوقف بر وجود زمین و طلوع آفتاب و سایر کواکب و نزول باران می باشد که با فقدان هر کدام عمل اخراج مختل خواهد بود حکم و مصالحی که خدای تعالی در اشجار و اثمار قرار داده احصائش از حیطة و قدرت بشر خارج است و آنچه در فوائد ثمرات و فواکه و نباتات در کتب مختلف ذکر شده یکی از هزاران فوایدی است که حضرت حق جل و علا بر آنها مترتب نموده است زمین را همچون مادری شیرده آفریده که اشجار و نباتات مانند اطفال بواسطه ریشه‌های خود از آن تغذی نمایند و بقول سعدی فزاش باد صبا را

ص: ۴۵۳

فرمود تا فرش زمردین بگستراند و دایه ابر بهاری را فرمود تا بنات نبات را در مهد زمین پیوراند و خلاصه هر چه برای زندگی موجودات زمین لازم بود بصورت‌های مختلف از دل خاک بیرون آورد تا روزی آنان مهیّا باشد و همه را مأمور ساخت که دست بدست هم دهند و غذاهای گوناگون برای شما (بنی آدم) آماده کنند

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

اختصاص روزی در آیه بانسان برای اثبات وجوب عبادت حق است که در صدر آیه به آن امر فرموده است

«مقام پنجم در بیان جمله»

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

این جمله به جمله «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» صدر آیه متصل است و تقدیر آن اینست که پروردگارتان را عبادت کنید و برای او شریک قرار ندهید و جملات وسط آیه ادله و براهین واضحه است بر دو جمله صدر و ذیل آیه که اساس اعتقادات بشر می باشد چنان که جمیع مذاهب باطله یا در عبادت پروردگار قاصرند و یا در عبادت او شریک و ندی آوردند که ما ذیلا بطور فهرست به ۱۲ دسته از فرق مذکوره اشاره می کنیم طایفه اول دهریون می باشند که منکر مبدء و معادند و معتقدند که «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» «۱» طایفه دوم طبیعیون که مبدء موجودات عالم را طبیعت بدون شعور میدانند طایفه سوم ثنویه که قائل بیزدان و اهرمن یعنی پروردگار خیرات و شرور می باشند طایفه چهارم- عده ای از فلاسفه که قائل بوجود مبدء واجب الوجود هستند ۱- سوره جاثیه آیه ۲۳ یعنی هلاک نمیکند ما را مگر دهر

ص: ۴۵۴

لکن با عقول ناقص خودشان بدون اینکه از پیغمبران استفاده کنند در ذات و صفات و افعال خدا معتقدات فاسده دارند طایفه پنجم صائین هستند که معتقدند بهشت هست و ادریس پیغمبر است ولی ستارگان را عبادت می نمایند بشرحی که در ملل و نحل مسطور است طایفه ششم- عده اوثان و بت پرستها میباشند و این دسته اقدم مذاهب باطله می باشند و از زمان نوح بوده اند چنانچه در سوره نوح وَ لَا تَدْرُنَّ وَّ دَا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا اشاره بوجود کسانی است که بت های وُد و سواع و یغوس و یعوق و نسر را می پرستیده اند و این طایفه هم بدسته های زیادی منقسمند عده ای معتقد بوجود خدا و ملائکه هستند و آنها را دارای صوری میدانند که از ما محجوب است و برای هر کدام صورتی از طلا و نقره و جواهرات تراشیده و آنها را عبادت میکنند عده دیگر کواکب را مؤثر در عالم دانسته و آنها را عبادت میکنند و چون اغلب ستارگان پنهان هستند صوری برای آنها ساخته و بجای آنها عبادت میکنند طایفه هفتم- کسانی هستند که معتقدند خدا در بدن انسان یا حیوانی حلول میکند و آن انسان یا آن حیوان را عبادت میکنند که آنان را حلولیه نامند طایفه هشتم- کسانی هستند که مظاهر الهیه را عبادت میکنند و میگویند چون خدا غیب الغیوب بوده و نمیتوان او را دید و توجه باو کرد هر مخلوقی که مظهر اتم او باشد در عبادت باید باو توجه نمود مانند مجوس که آتش را مظهر اتم خدا میدانند و غلات که امیر المؤمنین علیه السلام را مظهر اتم خدا می دانستند و کسانی که انبیاء و اولیاء و ائمه (ع) و یا مرشد و قطب را از نظر اینکه مظهریت خدا را دارند عبادت کنند یا در عبادت بآنها توجه داشته باشند داخل در این طایفه میباشند طایفه نهم- کسانی هستند که معتقدند خدا آنان را امر بعبادت بعضی اشخاص نموده و در عبادت آنها امتثال امر خدا را کرده اند

طایفه دهم- کسانی هستند که بعضی اشخاص را قبله قرار داده خدا را عبادت میکنند یا بعضی مخلوقات را واسطه در عبادت می دانند. البته شرک این ده طایفه مذکور شرک عبادتی و شرک افعالی است طایفه یازدهم- اشاعره هستند که صفات خداوند را زائد بر ذات میدانند و ایشان شرک صفاتی دارند.

طایفه دوازدهم- کسانی هستند که شرک ذاتی دارند و آنچه محقق است هیچکس دارای چنین عقیده ای نبوده جز ابن کمونه شاگرد افلاطون منسوب باین شرک میباشد «۱». قوله تعالی «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی شما میدانید که احدی از شرکاء قدرت ۱- حکما برای اثبات توحید واجب الوجود گفته اند که اگر دو واجب باشد که در وجوب وجود مشترک باشند حتما هر کدام مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیازی میباشند و ترکیب در ذات واجب الوجود محال است پس واجب الوجود یکی است ابن کمونه اشکال کرده است که ممکن است دو واجب الوجود باشند که من جمیع الجهات مغایر و مخالف یکدیگر باشند مانند اعراض که فقط در اسم عرضیت با هم شریکند ولی ما به الاشتراکی در آنها نیست پس نه ترکیب لازم آید و نه احتیاج چنان که حکیم سبزواری گوید:

هویتان بتمام الذّات قد خالفتا باین الکمونه استند

و جواب از این شبهه داده اند که با توجه باصالت وجود و اینکه واجب الوجود وجودش زائد بر ذاتش نیست بر خلاف اعراض و ممکنات که وجودشان طاری و عارض بر ماهیتشان میباشد پس اگر متعدد باشد لا بد در وجوب وجود شریکند و چون دارای ما به الاشتراک هستند لا علاج ما به الامتیازی هم دارند و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز میشوند.

و تحقیق در کلام اینکه حق تبارک و تعالی صرف الوجود و بحت الوجود است و ماهیت او هم عین وجود اوست و صرف وجود ضد برای او تعقل نمیشود چون ضد وجود یا عدم است یا ماهیت عدم نقیض وجود است و اجتماع نقیضین محال و ممتنع الوجود است نه واجب الوجود و ماهیت هم چون نسبتش بوجود و عدم مساوی است برای اینکه موجود شود احتیاج بعلت دارد نمیتواند واجب الوجود باشد لذا تعدد در واجب الوجودی قابل تعقل نیست؟

ندارند که آسمان را بناء و زمین را فراش قرار دهند و نمیتوانند نسبت بانزال باران و اخراج ثمرات از زمین و خلقت رزق اقدام کنند پس چرا آنها را عبادت کرده و شریک حق می دانید؟

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳]

اشاره

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

(اگر در آنچه بر بنده خودمان فرستاده ایم شک دارید سوره مثل آن بیاورید و گواهان خود را بجز خدا بخوانید اگر راستگو هستید) معنای ریب در ضمن کلمه (لَا رَيْبَ فِيهِ) و معنای نزول و مراتب آن در گفتار نهم ص ۶۸ تا ۷۱ و معنای عبد و عبادت در ذیل آیه قبل ص ۴۳۶ و معنای سوره در اول سوره حمد ص ۸۱ و اثبات معجزه بودن قرآن و جهات معجزه آن در گفتار ششم ص ۴۰ تا ص ۵۹ گذشت و در اینجا در ضمن چند امر بتوضیح بعضی از کلمات آیه می پردازیم:

(امر اول)

مخاطب بخطاب در آیه بالا چنان که از سیاق برمیاید همان «الناس» مذکور در دو آیه قبل میباشد و در این صورت دو اشکال پیدا میشود اول اینکه کلمه «الناس» افاده عموم میکند از مؤمن و کافر و منافق در صورتی که توجه خطاب به کفار که منکر اسلام هستند می باشد زیرا مؤمنین ریب و شک در آیات الهی ندارند و اشکال دوم اینکه اگر مخاطب در آیه جمیع کفار باشند پس شهداء آنها باید غیر مخاطب باشند و تحقیق در جواب اینکه همانطور که گفته شد خطابات قرآن اختصاص

ص: ۴۵۷

بمشافهین و حاضرین در مجلس خطاب بلکه اختصاص بموجودین زمان خطاب هم ندارند حتی مثل تصنیف مصنفین هم نیست که فرض مخاطبی بکنند و با او تخاطب نمایند بلکه خداوند بر تمام ازمه تا روز قیامت احاطه قیومیه دارد و تماما نزد او حاضر و موجود هستند بنا بر این خطابات قرآن ممکن است خطاب بغائب باشد ولی نه خطاب بمعدوم است نه خطاب فرضی، بعد از ذکر این مقدمه می گوئیم خطاب اول بجمیع مردم اعم از مؤمن و کافر می باشد یعنی هر کدام شما در ریب و شک هستید منتهی چون مؤمنین ریبی ندارند بر کافران اطلاق میشود و اما جواب اشکال دوم می گوئیم مراد از شهداء در آیه بالا بتها و خدایان کفار نیست و همچنین نمیتوان مراد از شهداء را اکابر و اشراف کفار دانست زیرا این دسته بهترین مصادیق مخاطبین آیه می باشند پس این دو احتمال که در کلمات اغلب مفسرین اشاره شده است موافق صواب نیست بلکه مراد از شهداء کفاری هستند که دعوت اسلام بآنها نرسیده و خبر از قرآن و آورنده آن ندارند خداوند می فرماید که ای کفاری که در قرآن و معجزه بودن آن شک دارید آنها را هم با خود همدست کرده و نگوئید که اگر ما از آوردن مانند قرآن عاجزیم ممکن است در اطراف عالم کسانی باشند که بتوانند یک سوره مانند قرآن را بیاورند.

(امر دوم)

بعضی توهم کرده اند که کفار و مشرکین جاحد و منکر رسالت و قرآن بوده اند و مناسب این بود که گفته شود «ان کنتم جاحدین و منکرین لما انزلنا علی عبدنا» نه اینکه بفرماید «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْآيَةِ» زیرا که اینان در رسالت آن حضرت شک نداشتند بلکه با وجود یقین به پیغمبری او جحود می ورزیدند

جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ «۱» ولی این توهم فاسد است برای اینکه اولا- همه کفار و مشرکین این چنین نبودند و شاید بسیاری از آنها در ریب و شک بودند و خداوند بدینوسیله میخواهد اقامه معجزه و تحدی کند تا شک آنها برطرف گردد، و چنانچه گذشت خطاب قرآن اختصاص بمشافهین حین خطاب ندارد و ثانيا انکار آنها از روی جحود نبود باین معنی که قلبا معتقد باشند در موضوعی که انکار میکنند تا انکارشان از روی جحود باشد بلکه در جمیع عقائد و اعمالشان از روی شک و ظن و گمان رفتار میکنند چنانچه صریح آیات قرآن است مانند آیه شریفه وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ «۲» و آیات دیگر.

و ثالثا ریب چنانچه گذشت بمعنی شک نمودن در موردی است که جای شک در آن نیست مانند شک و سواسی و شکاک، و چنین شکی بوجهی همان انکار و نپذیرفتن مطلبی است که مسلم و یقینی باشد

امر سوم)

در بیان کلمه من دون الله: دون بمعنی پست و نقیض فوق است چنانچه گفته میشود «هو دونه ای احط منه درجه» یعنی او در مرتبه پائین تر و پست تر است و بمعنی غیر نیز استعمال میشود.

و چون هر مدعی وقتی که از اثبات دعوی خود عاجز شود و دلیلی نداشته باشد برای اسکات خصم میگوید خدا شاهد است که من راست میگویم و این خود یک دعوی بدون دلیل است چون اثبات اینکه خدا شاهد است مشکل تر از اثبات اصل دعوی است «۳» و این کاشف از کمال عجز است و هر مدعی کاذبی میتواند ۱- سوره نمل آیه ۱۴

۲- سوره جاثیه آیه ۴۳

۳- زیرا گواهی و شهادت حق مطلبی است که از راه اخبار خداوند میتوان بدست آورد و آن منحصر بقرآن و اخبار قطعی الصدور از معصوم است

ص: ۴۵۹

باین کلام تفوه کند و لذا در هیچ دعوایی پذیرفته نیست، کأنه خداوند میفرماید اگر راست می گوئید برای اثبات مدعای خود گواهانی غیر از خدا بیاورید نکته دیگری که از این بیان استفاده میشود کذب مدعای ایشان است زیرا وقتی خداوند شاهد و گواه امری واقع نشود پیداست که آن امر خلاف واقع و دروغ است، چه محال است خداوند شهادت بر کذب از او صادر شود پس کسانی که ممکن است گواه ایشان شوند غیر از خدا میباشند و آنها وقتی آمدند و اعتراف بعجز نمودند کذب شهادتشان ظاهر میشود و ممکن است مراد از شهداء گواهان نباشد بلکه مقصود حاضرین و کسانی که در دسترس آنان هستند باشند، یعنی هر که از کفار و مشرکین و اهل کتاب که در دسترس شما هستند و میتوانید از آنها کمک بگیرید بیاورید و هر اندازه قدرت دارید اعمال کنید تا بر شما معلوم گردد که همه عاجزید از اینکه سوره ای مثل قرآن بیاورید.

امر چهارم)

در بیان «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این جمله مؤید دیگری بر کذب مدعای آنها است یعنی اگر راست می گوئید شهداء و گواهان خود را حاضر کنید و با کمک آنها سوره ای مانند قرآن بیاورید و اگر گواهان را دعوت نمودید و نیاوردید معلوم میشود که دعوی شما کذب محض و محض کذب است و جمله «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» جمله شرطیه و جواب و جزاء آن مفاد جمله قبل است یعنی «ان کنتم صادقین فادعوا شهدائکم من دون اللّٰه و استعینوا منهم فی اتیان سوره من مثله»

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

(پس اگر مانند قرآن را نیاوردید. و هرگز نخواهید آورد، پس بپرهیزید از آتشی که گیرانه آن مردم و سنگ است و برای کافران آماده شده) درباره این آیه در چند مقام بحث میشود:

«مقام اول»

در معنی فعل و اصطلاحات آن: فعل بحسب لغت بمعنی اتیان (بجای آوردن) کار بمعنای مصدری و کار است بمعنای اسم مصدری و در اصطلاح بچند معنی اطلاق میشود:

۱- فعل در اصطلاح علم ادبیت که بمعنی کلمه است که دارای معنی مستقل بوده و قائم بذاتی باشد مثل فاعل و مفعول و نحو آنها مقابل اسم و حرف.

۲- فعل مقابل قول چنانچه در اصطلاح فقهاء است مانند افعال نماز از رکوع و سجود و قیام و قعود مقابل اقوال نماز که ذکر، قرآن، دعاء و سلام باشد.

۳- فعل بمعنی «کَلِمَا صَدَرَ مِنْ شَخْصٍ أَوْ شَيْءٍ» یعنی تأثیر هر چیزی را در چیز دیگری فعل گویند مقابل انفعال که تأثیر چیزی از چیز دیگر است چنانچه در اصطلاح حکماء فعل باین معنی اطلاق میشود و اقسامی برای فاعل ذکر کرده اند و در ذیل آیه إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در صفحه ۴۳۳ گذشت.

۴- فعل بمعنی انجام دادن و بجای آوردن کاری را مقابل ترک که بجا- نیاوردن و اقدام نمودن بکاری است و این معنی مصدری فعل است و بمعنی کاری که بجا آورده شده نیز اطلاق میشود که معنی اسم مصدری باشد بهمان معنای لغوی و افعال عباد از این قبیل است.

و مراد از فعل در آیه شریفه نیز اتیان و آوردن مانند سوره ای از قرآن است و چون در آیه قبل تعبیر باتیان نموده بود «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» در اینجا تعبیر بفعل نمود و اتیان بجمع اطلاقات آن بر فعل صدق میکند.

«مقام دوم»

این آیه شریفه خود یکی از معجزات قرآن است زیرا از آینده خبر میدهد و بطور قطع بواسطه کلمه لن که دلالت بر نفی ابد و مؤکد دارد اعلام میکند تا قیام قیامت هر چند سطح فکر بشر بالا رود و در علوم و صنایع مختلفه توانا گردد بر آوردن سوره ای مانند قرآن قدرت نخواهد داشت نه آن روز این تحدی را مینمود بلکه امروز و بعد از امروز هم بصدای بلند و رسا که بگوش جهانیان میرسد بهمه اعلام میکند و میگوید اگر در اینکه قرآن از جانب خداست شک دارید سوره ای مثل آن بیاورید و بدانید که هرگز نخواهید آورد.

و این آیه دلالتش بر تعجیز اقوی است از آیه شریفه قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿۱﴾ (بگو البته اگر انس و جن جمع شوند برای اینکه مثل این قرآن را بیاورند، مثل آن را نمیآورند اگر چه بعضی از آنان پشتیبان بعض دیگر باشند) زیرا بیک سوره قناعت فرموده و روی این اصل است که قرآن معجزه باقیه پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و مسلمین در هر عصر و زمانی میتوانند بآن تحدی کنند و بمخالفین اسلام بگویند که بر فرض تمام معجزات پیغمبر اسلام را انکار کنید، ۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۹۰

این قرآن اوست و یک چنین دعوایی دارد اگر می‌توانید سوره ای مانند آن بیاورید و اگر نتوانستید بدانید که او رسول خداست و باو بگروید.

«مقام سوم»

در بیان مفاد جمله شرطیه: جمله «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» شرط و جزاء آن «فَاتَّقُوا النَّارَ» است و جمله «وَلَنْ تَفْعَلُوا» معترضه بین شرط و جزاء است و مفاد این جمله شرطیه اینست که چون نتوانستید سوره ای مانند قرآن بیاورید پس قرآن معجزه و دلیل بر صدق نبوت است و وقتی صدق نبوت پیغمبری ثابت شد واجب است او را تصدیق کنید و باو بگروید تا از آتش دوزخ که برای کافرین و تکذیب کنندگان پیغمبران خدا آماده شد محفوظ بمانید و از این استفاده میشود که اولین مرتبه تقوی همان تصدیق نبی در جمیع ما جاء به است چنانچه در ذیل آیه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» متذکر شدیم.

«مقام چهارم»

در بیان «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ»: وقود بمعنی گیرانه و هیزم و آن چیزی است که بآن آتش روشن میکنند و مراد از ناس، اصحاب دوزخ از کفار و مشرکین و معاندین، و مراد از حجاره یا بتهای مشرکین است که از سنگ میتراشیدند بدلیل قول خدای تعالی إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ «۱» (محققا شما و آنچه را از غیر خدا عبادت میکنید هیزم و گیرانه دوزخید) و در المنجد میگوید «الحصب: الحجاره او صغارها، کَلَّمَا يرمى فى النار كالحطب» و یا سنگ کبریت است چنانچه در بعض اخبار و کلمات بعضی از مفسرین است و در تفسیر صافی از احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند
۱- سوره انبیاء آیه ۹۸ [.....]

و از این قسمت آیه چند نکته استفاده میشود:

۱- وقود و حطب چنانچه گیرانه آتش است خود هم در آتش میسوزد و اهل دوزخ نیز، آتش دوزخ از آنها روشن میشود و خود در آن میسوزند و چنانچه حطب خود میسوزد و چیزهای دیگر را هم میسوزاند، اهل عذاب خود معذبند و جلساء و همنشینان آنها نیز از عذاب آنها معذب میباشند، چنانچه در دنیا اهل ضلال در گمراهی هستند و باعث گمراهی دیگران هم میشوند و بالجمله اعمال بد آتشی است که هم صاحب خود را و هم دیگران که بان نزدیکند میسوزاند ۲- تعبیر بحصب در آیه **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ الْآيَةَ** نه بحطب کنایه از این است که وقود حجاره آتشی است که از بین نمیرود چنانچه وقود دیگر آتش که بدنهای کفار باشد آن نیز از بین نمیرود و بهمین معنی اشاره دارد آیه شریفه **كُلَّمَا نَضَىٰ جَبْتٌ جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ** «۱» ۳- اعمال ناشایسته و اخلاق و ملکات رذیله منشأ آتش دوزخ است و در همین دنیا آتش آخرت فراهم میگردد.

«مقام پنجم»

در بیان جمله **«أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»**: این جمله دلالت دارد بر اینکه آتش دوزخ الان موجود است زیرا **أَعِدَّتْ** را بصیغه ماضی که دلالت بر تحقق دارد آورده، و ادله بسیاری بر اثبات وجود فعلی بهشت و دوزخ هست از ضروره دین و مذهب و نصوص آیات شریفه قرآن و اخبار آل اطهار علیهم السلام که در کلم الطیب «۲» متذکر شده ایم و این معنی با اینکه وقود آتش دوزخ مردم و حجاره «بتها» باشد منافات ندارد (یعنی توهم شود دخول مردم و حجاره در دوزخ، فردای قیامت است، و تا قیامت نشود داخل دوزخ نشوند و تا وقود مهیا نشود آتش موجود نگردد بنا بر این ۱- سوره نساء آیه ۵۹

۲- مجلد سوم ص ۱۴۵ تا ۱۴۸

ص: ۴۶۴

تا قیامت بر پا نشود جهنم و آتشی نباشد) برای اینکه اولاً- ممکن است آتش دوزخ موجود باشد و بدنهای کفار و حجاره موجب زیادتى و ممد آن گردد چنانچه مفاد ادله است و از آیه هم استفاده نمیشود که وقود آتش منحصر بناس و حجاره باشد و ثانیاً بر فرض انحصار وقود بناس و حجاره ممکن است گفته شود ماده اولیه آن که ناس و حجاره باشد الان در همین دنیا موجود است و هیزمی است که برای آتش مهیا و آماده شده و در قیامت ظاهر و هویدا میشود باین بیان که جهنم و آتش و عذاب آن الان موجود است ولی یک قسم آتش که وقود آن ناس و حجاره باشد فعلاً بر حسب باطن موجود لکن ظهور آن در قیامت است نظیر مرضی که در باطن انسان هست لکن ظهورش پس از مدتیست.

ص: ۴۶۵

اشاره

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

(و بشارت ده کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته نموده اند به اینکه برای آنها بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، هر گاه از آن بهشتهای از میوه ای بآنها روزی داده شود، گویند این همان است که از پیش از این «در دنیا» بما روزی داده شده و روزی میوه ها همانند و متشاکل برای آنها آورده شود و برای آنان در آن بهشت ها زنان پاکیزه هستند و ایشان در آن بهشتهای جاویداند) تفسیر این آیه را در ضمن اموری چند متذکر میشویم:

(امر اول)

در معنی «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا»: بشارت بمعنی اخبار بخیر و امر مطلوب است مقابل انذار که اخبار بشرّ و امر نامطلوب و ترسانیدن از آنست و مخبر این دو را بشیر و نذیر گویند، و در قرآن کریم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را باین دو صفت توصیف فرموده «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (۱) و خود قرآن نیز باین دو وصف معرفی شده، میفرماید «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (۲) ۱- سوره بقره آیه ۱۱۳

۲- سوره فصلت آیه ۲ و ۳

ص: ۴۶۶

و گاهی بشارت را در مورد انذار استعمال میکنند بنحو عنایت و مجاز مثل **فَيَشْرُهُمْ بَعْدَ ابِّ أَلِيمٍ** «۱» و بشارت باین معنی مختص باهل ایمان است و مؤمن منحصر بشیعه اثنا عشری است که بدعتی در دین نگزارده و ضروریات دین یا مذهب را منکر نشده باشد و ما در کلم الطیب اخباری را که در باب بشارت شیعه وارد شده بود متذکر شدیم «۲» و گفتیم که بر طبق اخبار معتبره اگر کسی با ایمان از دنیا برود اگر چه گناهمانی هم داشته باشد بالاخره اهل نجات خواهد بود و بواسطه سکران موت و عقوبات برزخ و شفاعت و مغفرت و عفو خاص الهی که برای اهل ایمان است آمرزیده میشود ولی اگر بی ایمان از دنیا برود نجاتی برای او نخواهد بود اگر چه عباداتی هم داشته باشد و این مطلب را در مواضع دیگری از این کتاب نیز متذکر شده ایم

امر دوم

در معنی «صالحات»: صالحات جمع صالحه و صالحه و صالح بمعنی چیزی است که دارای مصلحت باشد چنانچه فاسده و فاسد بمعنی چیزی است که دارای مفسده باشد و مصلحت و مفسده عبارت از آثار و نتایجی است که بر فعل مترتب میشود مثلاً- شرب دواء برای مریض اثرش رفع مرض است، پس شرب دواء عمل صالحی است که مصلحت و فائده آن رفع مرض است، و شرب سمّ اثرش هلاکت است، پس هلاکت مفسده ای است که مترتب بر عمل فاسد شرب سمّ میشود و افعال بطور کلی از شش قسم بیرون نیست یا مصلحت دارد و هیچ مفسده ای بر آن مترتب نیست که آن را حسن صرف گویند و یا دارای مفسده و خالی از مصلحت است که آن را قبیح صرف نامند و یا اینکه نه مصلحت دارد و نه مفسده، که لغو صرف باشد و یا مصلحتش بیش از مفسده اش میباشد که آن را حسن مطلق گویند و یا مفسده اش بیش از مصلحتش باشد که قبیح مطلق نامند و یا مصلحت و مفسده اش ۱- سوره توبه آیه ۳۴

۲- مجلد سیم ص ۲۱۴-۲۲۲

ص: ۴۶۷

برابر باشد که لغو مطلق بآن گفته میشود و در باب عدل گفته ایم که از اقسام شش گانه چهار قسم آنها «قیح صرف و مطلق و لغو صرف و مطلق» محال است از خدا صادر شود و دو قسم آنها که حسن صرف و مطلق باشد از خدا صادر میشود چون ترکش قیح است.

و مصلحت گاهی در فعل بمعنی مصدری است که از آن بمصلحت در امر تعبیر میشود و گاهی در فعل بمعنی اسم مصدری است که از آن بمصلحت در مأمور به تعبیر میکنند.

و نیز مصلحت گاهی ذاتی است یعنی فعل بالذات دارای مصلحت است مانند احسان در مقابل ظلم که بالذات دارای مصلحت است و گاهی اعتباری است یعنی بوجوه و اعتبارات متفاوت میشود مانند ضرب یتیم که بقصد تأدیب دارای مصلحت، و بقصد ایذاء دارای مفسده است و تفصیل این موضوع را در کلم الطیب داده ایم «۱».

و مراد از صالحات در آیه شریفه عبادات شرعیه از واجبات و مستحبات که جمیع شرایط صحّت و قبول آنها مراعات شود و این از درجات و مراتب عالیّه اعمال صالحه است و در جای خود متذکر شدیم که اگر عملی مراعات شرایط صحّت در او شود مورد قبول خواهد بود و شرایط قبول که در لسان اخبار برای عبادات ذکر شده مراد مراتب اعلاّی قبول است نه اینکه بدون آنها اصلاً مورد قبول نباشد زیرا معقول نیست که دستوری از مولی برسد و بنده اطاعت کند و مولی قبول نفرماید.

و کلمه «الصالحات» اگر چه جمع محلی بالف و لام و مفید عموم است ولی مراد این نیست که بنده باید جمیع اعمال صالحه را بجای آورد تا مورد بشارت واقع شود زیرا این معنی برای عموم مردم مقدور نیست بلکه مراد اینست که اعمال او شایسته باشد آنهم نه اینکه تمام اعمالش واجب یا مستحبّ باشد ۱- مجلد اول ص ۱۳۰

و حتی فعل مباح از وی سر نزنند زیرا این معنی بر غیر معصوم و یا تالی تلو معصوم نیز مقدر نیست بلکه همین که اعمال فاسده از او سر نزنند و یا اگر عمل زشتی از او صادر شود توبه و تدارک نماید مشمول آیه شریفه خواهد بود بلکه اگر از کبائر اجتناب کند صغائر او معفو بوده و بشارت در آیه شامل حالش میگردد

امر سوم

در بیان «أَنْ لَّهُمْ جَنَّاتٍ»: کلمه انّ برای تاکید، و لام لهم برای اختصاص، و تقدیم خبر (لهم) بر اسم (جنات) دلیل بر انحصار است یعنی محققا بهشت اختصاص باهل ایمان و عمل صالح دارد و جای غیر اینان نیست.

و این معنی بظاهرش منافات دارد با آنچه ذکر شد که اگر کسی با ایمان از دنیا برود قطعا اهل بهشت است اگر چه معصیتکار باشد و دفع این منافات را بوجهی میتوان نمود:

وجه اول: اهل ایمان که دارای معصیت باشند در موقع رفتن از دنیا و عالم برزخ و عقبات قیامت جبران گناهان آنان میشود و بسا در همان موقع رفتن مورد مغفرت واقع شده و آمرزیده از دنیا میروند چنانچه مضمون بسیاری از اخبار است که در معالم الزلفی باب بیستم ص ۷۱ و ۷۲ ذکر نموده وجه دوم: بهشت دارای درجات و مقامات متعدد است بلکه میتوان گفت غیر محصور است، و این درجه که در آیه شریفه بیان شده مختص و منحصر باین طایفه باشد یعنی شخص با ایمان و عمل صالح.

وجه سوم: کسانی که مرتکب معاصی میشوند مخصوصا کبائر، اغلب موقع مردن سلب ایمان از آنها میشود و بشبهات شیطانی و وساوس نفسانی کافر از دنیا میروند چنانچه نصّ آیه شریفه ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ «۱» و اخبار بسیار است که درباره ۱- سوره روم آیه ۹

تارک نماز و زکاه و حج و غیر اینها وارد شده و جنات جمع جَنَّة است و گاهی بجان نیز جمع بسته میشود و جَنَّت عبارت از زمین مشجری است که از بسیاری درختها پوشیده شده باشد و گاهی بفردوس و حدیقه هم تعبیر میشود و در فارسی لغت مرادف آن بهشت است و تعبیر بجمع در آیه شریفه دلیل بر اینست که بهشت در قیامت متعدد و هر مؤمنی دارای بهشتهایی است چنان که مفاد آیات دیگر و اخبار است، بلکه میتوان گفت عدد جنات الی ما شاء الله است زیرا هر مؤمنی باغها و بستانهای بسیاری دارد و بر هر کدام از آنها اطلاق جَنَّت میشود چنانچه از همین آیه استفاده میشود زیرا معنی **أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ** (آن لکل واحد منهم جنات) میباشد و در بیان نعمتهای بهشتی از میوه ها و اطعمه و اشربه و قصور و تختها و لباسها و فرشها و ظروف و غیر اینها آیات و اخبار بسیاری است که بشمه از آنها در کلم الطیب اشاره نموده ایم «۱»

(امر چهارم)

در جمله «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: مراد از جریان نهرها از زیر آن بهشتهای اینست که چون مؤمنین در قصرهای مرتفع قرار گرفته اند در صفحه جنات و از زیر آن قصرها نهرها جاری است و ممکن است مراد زیر سایه درختهایی باشد که اطراف نهرها غرس شده چنانچه نسبت بباغهای این عالم هم در آیات شریفه باین عبارت تعبیر فرموده **أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ** «۲» ۱- مجلد سوم ص ۱۵۱-۱۵۶

۲- سوره زخرف آیه ۵۰ آیا نیست برای من سلطنت مصر و این نهرهایی که از تحت من جاریست آیا نمیبینید

و مراد از انهار نهرهایی است که در آیات دیگر بیان فرموده است مثل آیه شریفه مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ﴿١﴾ (صفت بهشتی که پرهیزکاران وعده داده شده است در آن نهرهایی است از آبی که دگرگون نشود و نهرهایی از شیری که طعم آن تغییر نمیکند و نهرها از شرابی که باشامندگان لذت میبخشد و نهرهایی از عسل تصفیه شده) و همچنین نهر کوثر و چشمه سلسبیل و تسنیم و رحیق و معین که در آیات دیگر است و در تفسیر صافی از امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که از پیغمبر اکرم از کوثر سؤال نمود حضرت فرمود نهری است از زیر عرش جاری است آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از کره نرم تر، ریگهای او از زبرجد و یاقوت و مرجان و چمن آن زعفران و خاکش از مشک از فر و قواعد آن زیر عرش است پس دست مبارک بپهلوی علی علیه السلام زد و فرمود این نهر از برای من و تو و دوستان تو بعد از من است

(امر پنجم)

در بیان «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا»: کلمه من در من ثمره بیانیه است و مراد از رزق را بیان میکند و ثمره بمعنی میوه است و در بهشت انواع و اقسام میوه ها بهر اسم و رسمی که در دنیا دیده شده موجود است چنانچه در آیه شریفه میفرماید وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢﴾ و نیز میفرماید وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و در کفایه الموحدین در وصف درخت طوبی میگوید «طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و شاخه های او در خانه های اهل ۱- سوره محمد آیه

۱۷

۲- سوره واقعه آیه ۲۰

ص: ۴۷۱

بهشت کشیده شده و در آن جمیع اقسام میوه ها موجود است» و در معنی گفته بهشتیان که میگویند «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» (این همان چنانی است که پیش از این روزی داده شده ایم) بعضی از مفسرین گفتند مراد از «من قبل» دنیا است و مقصودشان میوه های دنیوی است یعنی این همان میوه هایی است که در دنیا میخوردیم و اینها مشابه با همانها است از جهت اسم و رنگ و شکل اگر چه لذت و طعمش قابل مقایسه با آنها نیست و بعضی کلمه رزقنا را بمعنی وعدنا گرفته اند یعنی اینها آن میوه هاییست که خداوند بما وعده داده بود و بعضی گفتند در بهشت آنچه مؤمنین از نعم آن مصرف میکنند باز می بینند بجای خود موجود است چنانچه مفاد اخبار است میگویند اینها همانهاست که قبلاً تناول کردیم و ممکن است گفته شود که نعم بهشت صورت باطنی معارف و اخلاق و عبادات و اعمال صالحه است که مؤمنان در دنیا تحصیل کرده اند چون در آن عالم کشف غطاء میشود اهل بهشت هر نعمتی که بآنها عطا میشود می بینند که این همان معارف و اخلاق و اعمال صالحه است که در دنیا خداوند بآنان روزی نمود و آنان را موفق داشت چنانچه اهل دوزخ نیز هر عذابی را که می چشند میفهمند که آن میوه و نتیجه همان اعمال زشتی است که در دنیا مرتکب شدند و بر طبق این معنی اخبار بسیاری هست و شاید مراد قائلین بتجسم اعمال نیز همین باشد «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» یعنی میوه هایی که برای بهشتیان میآورند بعضی از آنها همانند بعضی دیگر است به این جهت که همه آنها میوه خوب است و میوه پست در آنها نیست و همه آنها در نهایت پاکیزگی و لذت است و مانند میوه های دنیا نیست که رسیده و کال و شیرین و ترش شده و غیر اینها در هم آمیخته باشد

در جمله «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ»: زنان بهشتی دو دسته اند: یک دسته حور العین بهشتی هستند که در بسیاری از آیات قرآن از آنان وصف شده در سوره الرحمن میفرماید فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فَبَأَى آلاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فَبَأَى آلاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ «۱» (در آن بهشتها زنان نیکو خوی پاکیزه روی هستند، پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید، زنان حوری هستند که در خیمه ها مستور و در حجله ها محجوبند. پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید، آنان را لمس نکرده پیش از اهل بهشت نه بشری و نه جنی) و نیز میفرماید فِيهِنَّ قاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبَأَى آلاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ «۲» (در آن بهشتها زنانی باشند که چشم خود بر شوهران خود دوخته و بدیگران ننگرند و جن و بشری قبل از اهل بهشت آنان را لمس نکرده و مانند یاقوت و مرجانند) و در سوره واقعه میفرماید وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ «۳» (و حور العین که مانند مروارید دست نخورده هستند) و نیز میفرماید إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا

(ما آنان را بدون ولادت آفریدیم و دوشیزگان قرار دادیم) و در احتجاج طبرسی روایت میکند که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که چگونه میشود حورالعین بهشتی همیشه بکر باشند؟ حضرت فرمود آنان از طیب خلق شده و آفت و عاهت بآنها نرسد و خون و غیر آن از محل آنها خارج نشود ۱- سوره الرحمن آیه ۶۹-۷۳

۲- سوره الرحمن آیه ۶۵ [.....]

۳- سوره واقعه آیه ۲۲

۴- سوره واقعه آیه ۳۴-۳۴

ص: ۴۷۳

و جز عورت مرد بر آنها وارد نگردد دسته دوم زنان مؤمنه صالحه هستند که بمراتب از حور العین زیباترند، در سوره زخرف میفرماید اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ «۱» (داخل بهشت شوید شما و همسرانتان در حالی که مورد کرامت هستید) و نیز میفرماید جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ «۲» (داخل میشوند بهشتهایی را که محل اقامت جاودانی است خود آنها و کسانی که شایسته استند از پدران و همسران و فرزندان آنها) و نیز میفرماید إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ «۳» (یاران بهشت آن روز در نعمتها متلذذ هستند خود ایشان و همسرانشان در سایبانها بر تختها تکیه داده اند) و هر دو دسته از زنان بهشتی پاکیزه و مطهره هستند هم از کثافات ظاهریه مثل خون و بول و غایت و حیض و نفاس، و هم از کثافات باطنیه از اخلاق رذیله و صفات خبیثه مانند حقد و حسد و امثال اینها و هم از اعمال زشت و ناپسندیده و بالجمله جمیع مراتب طهارت را دارا هستند.

(امر هفتم)

در جمله «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» خلود و جاودانی اهل بهشت در بهشت و کفار و معاندین در دوزخ از ضروریات دین اسلام بوده و بنص آیات شریفه قرآن و اخبار بسیار ثابت و مسلم است و ما در کلم الطیب آیات و اخبار آن و شبهات مخالفین و جواب آنها را مفصلاً متذکر شدیم «۴» و در این کتاب نیز در ذیل آیه شریفه ۱- سوره زخرف آیه ۷۰

۲- سوره رعد آیه ۲۳

۳- سوره یس آیه ۵۵-۵۶

۴- مجلد سوم ص ۱۷۹-۱۹۵

ص: ۴۷۴

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱» بقسمتی از آنها اشاره نمودیم و در اینجا بعضی از آیات و اخبار آن اکتفاء میکنیم:

در سوره بقره میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۲» (کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند اینان یاران بهشت و در آن جاودانند) و نیز میفرماید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۳» (آری کسی که کار بد پیشه کند و گناهش آن را فرا گیرد اینان یاران آتش و در آن جاودانند) و نیز میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۴» (و کسانی که کافر شدند ولی امر آنان شیطان و هر متجاوز و سرکشی است، آنان را از روشنی بطرف تاریکیها میبرند اینان یاران آتش و در آن جاودانند) در سوره لقمان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۵» (کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند برای آنها بهشتهای پر نعمت است در حالی که در آنها جاودانند وعده ثابت خداست و او غالب و حکیم است) در سوره زخرف میفرماید وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۶» (و در بهشت است آنچه نفسهای شما میل دارد و چشمهای شما لذت میبرد و شما در آن جاودانید) و نیز میفرماید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ «۷» (محققا گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانند) و در سوره احزاب میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ ۱- صفحه ۲۸۳

۲ و ۳ و ۴- آیه ۸۱- ۸۰- ۲۵۶

۵- آیه ۷

۶ و ۷- آیه ۸۲ و ۷۴

ص: ۴۷۵

فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۱) (محققا خداوند کافران را از رحمت حق دور نموده و آتش افروخته دوزخ را برای آنان آماده کرده در حالی که در آن برای همیشه جاودانند و یار و مددکاری نمی یابند) و در سوره فاطر میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۲) (و کسانی که کافر شدند برای آنان آتش دوزخ است، مرگ بر آنان وارد نمیشود که بمیرند و عذاب دوزخ از آنان تخفیف داده نشود، چنین جزا می‌دهیم هر کافری را) و نیز میفرماید جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (۳) (فضل بزرگ خدا بهشت‌های دائم الاقامه است که در آن جاودانند) و در سوره ق میفرماید ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۴) (داخل بهشت شوید بسلامتی این روز روز جاودانی است) و غیر اینها از آیات دیگر و اخبار در این باره نیز متواتر معنوی اجمالی است مانند خطب منسوبه بحضرت علی علیه السلام، در ضمن خطبه در وصف اهل نار میفرماید

قد اطبق على اهلها فلا يفتح عنهم ابدًا ولا يدخل عليهم ریح ابدًا ولا ينقضی منهم غم ابدًا و العذاب ابدًا شدید و العذاب ابدًا جدید، لا الدار زائله فتنی و لا آجال القوم تقضی» (۵)

(درهای دوزخ بر اهل آتش بسته شود و برای همیشه بر آنان باز نگردد و نسیمی بر آنان هرگز داخل نشود و غمی از آنان هرگز برطرف نگردد، عذاب همیشه سخت، و همیشه تازه است، نه سرای زائل شدنی است تا فانی شود و نه اجلهای اهل دوزخ پایان میرسد) و در خطبه دیگر میفرماید

«لا مدّه للدار فتنی و لا اجل للقوم فتقضی» (۶)

(نه مدتی برای دار آخرت است که فانی شود و نه اجلی برای اهل آنست که ۱- آیه ۶۴

۲- آیه ۳۳

۳- سوره فاطر آیه ۳۲

۴- آیه ۳۳ [.....]

۵ و ۶- کفایه الموحدين مجلد سیم

ص: ۴۷۶

«و هو بلاء تطول مدته و یدوم بقائه و لا یخفف عن اهله»

(بلاء آخرت بلائی است که مدت آن طولانی و بقاء آن دائمی است و عذاب آن از اهلش تخفیف داده نمیشود) و غیر اینها از خطب دیگر و اما شبهات منکرین و رد آنها را در کلم الطیب و در ذیل آیه شریفه وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ متذکر شده ایم.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

(محققا خدا حیا نمیکند از اینکه هر مثلی بزند، پشه باشد یا بالاتر از پشه، ولی کسانی که ایمان دارند میدانند آن مثل درست است و از جانب پروردگارشان است، و اما کسانی که کافرند میگویند خدا باین مثل چه خواسته است؟ خداوند بمثل زدن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت میکند، و گمراه نمیکند بمثل زدن مگر کسانی که از فرمان حق بیرون رفته اند).

استحیاء از حیاء و شرم است و حیاء از صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و اخبار در فضیلت آن بسیار است:

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود

«الحياء من الايمان و الايمان في الجنة» (۱)

(حیاء از ایمان و ایمان در بهشت است) و نیز میفرماید

«الحياء و العفاف و العی من الايمان» (۲)

(حیاء و پاکدامنی و خودداری از سخنی که نمیدانند، از ایمان است) و نیز فرمود

«الحياء و الايمان مقرونان فاذا ذهب احدهما تبع صاحبه» (۳)

(حیاء و ایمان قرین یکدیگرند اگر یکی از آنها برود دیگری هم دنبالش میرود) و نیز فرمود

«لا ايمان لمن لا حياء له» (۴)

(برای کسی که حیاء ندارد ایمان نیست) و مراد از حیاء شرمندگی از ارتکاب چیزی است که شرعا و عقلا یا عرفا مذموم و زشت باشد و اما از چیزی که قبح و زشتی نداشته باشد مانند سؤال از امور دینی و بیان حق و نحو اینها، خجلت و حیاء مورد ندارد، و خجلت در چنین موارد حماقت است نه حیاء چنانچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود

«الحياء حياء ان: حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل هو العلم و حياء الحمق هو الجهل» (۵)

(حیاء بر دو قسم است: حیاء عقل و حیاء حماقت، حیاء عقل حیائی است که از روی دانش باشد و حیاء حماقت حیائی است که از روی جهل باشد) و حیاء در مورد خداوند مانند سایر صفات انفعالی بمعنی صدور آثار آنست زیرا تأثیر برای خداوند محال است چون ذات مقدس او محل حوادث و عوارض و تأثرات واقع نمیشود و اینکه خداوند در این آیه میفرماید خداوند حیاء نمیکند از مثال زدن پیشه یا چیزهای دیگر مانند عنکبوت و سگ و خر و نحو اینها که در آیات دیگر است چون آیه كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا (۶) و آیه ۱-۲-جامع السعادات، عی در حدیث دوم بمعنی عی لسان است یعنی خودداری از کلامی است که نمیدانند نه عی قلب که بمعنی جهل است

۳ و ۴ و ۵- جامع السعادات

۶- سوره عنکبوت آیه ۴۰

كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا «۱» و آیه كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ «۲» و غیر اینها، برای اینست که این امثال برای بیان حقایق است و استحیاء از بیان حقایق جهل و حقیقت است چنانچه گذشت و فرق بین حیاء و استحیاء اینست که حیاء بر آن حالت نفسانی باطنی اطلاق میشود و استحیاء عبارت از آثار ظاهری حیاء است که در خارج ظاهر میشود و کلمه «ما» در «مثلا ما» را بعضی از مفسرین زائد و برای تأکید گرفته اند ولی در مقام خود ثابت شده (چنانچه در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن بیان نموده) که در قرآن کلمه زائده نیست حتی کاف در لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «۳» و لاء در لا- أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ «۴» و بعضی گفته اند ما نکره بمعنی شیء و بعوضه بیان و تفسیر آنست یعنی خداوند حیاء نمیکند از اینکه مثل بزند بچیزی که آن چیز پشه باشد و فراء گفته ما یعنی ما بین یعنی خداوند امتناع نکند که مثل زند از ما بین بعوضه در صغر تا آنچه بالای آن باشد و بعضی آن را ابهامیه دانسته اند مانند «لامر ما جدع قصیر انفه» یعنی هر مثلی که باشد و حق اینست که ما برای تأکید مثل است یعنی خداوند حیاء نمیکند از مثل زدن چه آن مثل پشه باشد یا بالاتر از آن باشد و در «فما فوقها» دو احتمال برده میشود یکی فوقیت در کوچکی و پستی یعنی کمتر از بعوضه، و دیگر فوقیت در بزرگی و معنای دوم اقرب است زیرا بعوضه حد اقل مثال شمرده شده و بعوضه بمعنی صغار البق یعنی پشه های ریز است ۱- سوره جمعه آیه ۵

۲- سوره اعراف آیه ۱۷۵

۳- سوره شوری آیه ۹

۴- سور قیمة آیه ۱

ص: ۴۷۹

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» اهل ایمان میدانند که خداوند حکیم علی الاطلاق است و همه کارهای او از روی حکمت است و ضرب امثال او مستند بغرض حکیمانه است که عبارت از تفهیم حقایق و تقریب آنها بذهن افراد انسان و عبرت و تنبیه آنان است.

و در مثل باید کمال مناسبت بین مثل و ممثل وجود داشته باشد، و در امثله که در لسان دانشمندان و ادباء است واقعیت مثل منظور نیست و مجرد فرض کافی است ولی امثله قرآنی در خارج هم واقعیت دارد چنانچه در گفتار ششم ص ۴۵ و همچنین در ذیل آیه شریفه مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا متذکر شدیم و چون امثال برای تفهیم و عبرت و تنبیه است و مؤمنین این مقصود را درک میکنند موجب هدایت آنان میگردد، ولی کفار که نظر بکوچکی و پستی امثال میکنند و مقصود را درک نمی نمایند حمل بر سفاهت نموده و میگویند غرض از ذکر این امثال چیست؟ و این سخن موجب مزید کفر و ضلالت آنان میگردد و از این جهت میفرماید يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا یعنی ذکر امثال قرآن موجب هدایت مؤمنان و ضلالت کافران میگردد، و اینکه نسبت اضلال را بخود داده برای اینست که کفار هنگام نزول این امثال بقرآن استهزاء میکنند و این وسیله زیادتی کفر و ضلالت آنان میگردد و کلام در معنی هدایت و ضلالت در ذیل آیه شریفه اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و آیه شریفه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» گذشت و حاصل مفاد آیه در مقام دفع دخل و ایرادی است که منافقین و مشرکین و اهل کتاب از یهود و نصاری نمودند که قرآن دارای فصاحت و بلاغت نیست تا چه رسد معجزه باشد زیرا مشتمل بر امثال خسیسه و حقیره مانند عنکبوت و ذباب و کلب و حمار و نحو اینهاست و جواب اینست که ذکر امثال برای تفهیم حقایق و تقریب معانی بلند ب فکر و ذهن افراد است و این مطلب در کلمات و کتب حکما و دانشمندان

و فصحاء و بلغاء و اشعار شعراء بسیار است مثلاً بر سستی چیزی بتار عنكبوت یا نقش بر آب مثل میزنند، یا حقارت چیزی را بران ملخ نزد سلیمان، یا قطره بدریا یا زیره بکرمان بردن و نحو اینها تشبیه میکنند کتاب کلیله و دمنه و نحو آن را مورد مطالعه قرار دهید و به بینید سرتاسر آن حکایات و امثالی است که بواسطه آن معانی لطیف و دقیق و حقایق بلند و عمیقی را مکشوف و مبین داشته.

«وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» مراد از فاسقین در قرآن مجید کفار و معاندینند زیرا در آیه دیگر میفرماید «فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۱) و در آیه بعد از این آیه میفرماید «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» (۲) و پیداست که تکذیب کننده عذاب دوزخ کافر است و فاسق در اصطلاح مقابل عادل است و عادل در اصطلاح کسی را گویند که از معاصی کبیره اجتناب کند و بر معاصی صغیره اصرار ننماید و منافیات مروت را مرتکب نشود و این بواسطه ملکه عدالت و حالت خوفی است که در قلب انسان از روی ایمان پیدا میشود که مانع از ارتکاب امور مذکوره است و معاصی کبیره معصیتهایی است که در قرآن وعده آتش یا مطلق عذاب داده شده باشد و یا در اخبار معتبره وعده عذاب یا تصریح بکبیره بودن او شده باشد و یا در قرآن و اخبار معتبره آن را از معصیت کبیره ای اشد و سختتر شمرده باشند مثل ۱- آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند، آیه ۱۷ سوره سجده

۲- اما کسانی که فاسقند جایگاه آنها در آتش است هر گاه بخواهند از آتش خارج گردند بآن بازگردانیده میشوند و گفته شود عذاب آتش را بچشید، آن آتشی را که تکذیب مینمودید، آیه ۱۸ سوره سجده

الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ « ۱ » و

«الغيبه اشد من الزنا»

و

«الكذب اشد من الشراب»

و یا در نظر اهل شرع عظمت داشته باشد و ما در کتاب عمل الصالح ص ۲۴-۴۳ معاصی کبیره را تعدید و تشریح نموده ایم

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷]

اشاره

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

(کسانی که عهد و پیمان خود را پس از بستن آن میشکنند و آنچه خدا به پیوستن آن امر فرموده قطع میکنند و در روی زمین فساد مینمایند، و اینان خود زیانکارانند) کلام در تفسیر این آیه در چند مقام است:

«مقام اول»

در جمله «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» این قسمت صفت فاسقین است که در آیه قبل بود و نقض مقابل ابرام است و نقض عهد معنی شکستن پیمان و قرارداد است مقابل وفاء بعهد که بمعنی پابندبودن به پیمان و عمل نمودن بآنست، و مراد از عهد قراردادیست که بین دو طرف بسته میشود و این بر سه قسم است:

اول قراردادی که خداوند با بندگانش می بندد که ایمان بخدا و انبیاء و ۱- سوره بقره آیه ۱۸۷

ص: ۴۸۲

اولیاء و ملائکه و کتب آسمانی و معاد و جزاء بیاورند و اوامر و نواهی الهی را بپذیرند و در مقابل بسعادت ابد و بهشت جاودانی نائل شوند و این قرارداد هم تکوینی است که بوسیله عقل و فطرت انسانی خداوند با بشر منعقد نموده و هم تشریحی که بوسیله انبیاء و فرستادگان خود با بنی آدم مقرر داشته چنانچه مضمون بسیاری از آیات شریفه است مانند آیه شریفه **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي** «۱» (آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را عبادت نکنید بدرستی که او برای شما دشمن آشکارایی است و اینکه مرا عبادت کنید) و آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ** «۲» (بدرستی که خداوند از مؤمنان جانها و مالهای آنها را میخرد به اینکه برای آنان بهشت باشد) و غیر اینها از آیات دیگر.

و این معنی عام است و شامل عهد ربوبیت و عهد ولایت و عهد تصدیق بانبیاء و عهد اطاعت و سایر عهود الهی میشود و اختصاص ببعض موارد ندارد، بلی ممکن است بمناسبت آیه قبل شأن نزولش در حق اهل کتاب باشد که در کتب انبیاء سلف از آنان عهد گرفته شده که به پیغمبر اسلام و اوصیاء او و دین و کتاب او ایمان بیاورند و آنها قبول کردند و پس از بعثت حضرت رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ** نقض عهد نمودند و ایمان نیاوردند، ولی شأن نزول آیه با عموم منافات ندارد قسم دوم قراردادی است که بنده با خدا میندد مانند عهد و نذر و قسم، و وفای بآنها واجب است و نقض آنها گناه و موجب کفاره است قسم سوم قراردادی است که در میان بندگان است مانند عقود و شروط، و هر کدام تابع حکمی است که در فقه بیان شده و میثاق مصدر میمی از وثوق بمعنی احکام و استواری است و **ظَنَّ قَوِي** را نیز تعبیر - ۱ - سوره یس آیه ۶۰

۲- سوره توبه آیه ۱۱۲

ص: ۴۸۳

بو ثوق میکنند چون احتمالش در دل قوی و محکم، و خلاف آن ضعیف و سست است، و کسی که انسان اطمینان بقول و فعل و دیانت او داشته باشد بثقه تعبیر میشود و خبری که ناقل آن ثقه باشد موثق گویند.

و مراد از میثاق عهد، استحکام و استواری آنست بواسطه احکام فطریه و ادله عقلیه و آیات قرآنی و سایر کتب آسمانی و اخبار مأثوره که همه اینها سبب استحکام عهود و پیمانهاست

«مقام دوم»

در جمله «و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»: این جمله معنی عامی است و شامل جمیع چیزهایی میشود که خداوند امر بوصل آنها فرموده از صله نبی صلی الله علیه و آله و سلم و صله امام علیه السلام و صله رحم و صله اخوان و غیره اما صله نبی صلی الله علیه و آله و سلم باطاعت اوامر و ترک مخالفت او و تخلّق باخلاق و رفتار او و احسان بذریه آن حضرت و نحو اینهاست و صله امام علیه السلام نیز باطاعت اوامر و ترک نواهی او و اداء حق او و تشرّف بزیارت و اقامه عزاء و سایر توسلات است و اخبار درباره این دو مورد بسیار است که ببعضی از آنها در ذیل آیه وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ اشاره نموده ایم و اما صله رحم در فضیلت آن آیات و اخبار بسیار وارد شده، در قرآن کریم میفرماید وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَى الْإِيَّاهِ «۱» (خدا را عبادت کنید و برای او چیزی را شریک قرار ندهید و بپدر و مادر احسان کنید و بخویشان نیز احسان نمائید) و نیز میفرماید وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا «۲» (و پرهیزید از عذاب خدایی که مورد سؤال و بازرسی قرار میگیرید ۱ و ۲- سوره نساء آیه ۴۰ و آیه ۲ [.....])

درباره او و درباره خویشاوندان، بدرستی که خداوند بر شما نگهبان و مراقب است) و نیز در صفات اولوا الالباب میفرماید
الَّذِينَ يَصَلُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ «۱» (صاحبان خرد کسانی هستند وصل میکنند
آنچه را که خدا بوصل آن امر فرموده و از پروردگارشان بیم میدارند و از بدی حساب میترسند) و این آیه نیز مشتمل همه
انواع صله است و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«ان اعجل الخیر ثوابا صله الرحم» «۲»

(محققا عمل نیکی که ثوابش زودتر از هر چیزی بانسان میرسد صله رحم است) و نیز فرمود

«من سرّه ان یمدّ فی عمره و ان یبسط فی رزقه فلیصل رحمه» «۳»

(کسی که خوشش میآید از اینکه عمرش طولانی و رزقش فراخ شود، باید صله رحم کند) و از امیر المؤمنین علیه السّلام
روایت شده که

صلوا ارحامکم و لو بالتسلیم

«۴» (با خویشاوندانتان به پیوندید اگر چه بسلام باشد) و از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که فرمود

«صله الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسّر الحساب و تنسی فی الاجل» «۵»

(صله رحم اعمال آدمی را تزکیه و اموال را نمو و بلا- را دفع، و حساب را آسان، و اجل را تأخیر می اندازد) و از حضرت
صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود

«صله الرحم تهون الحساب یوم القیمه و هی منسأه فی العمر و تقی مصارع السوء» «۶»

(صله رحم حساب را آسان و عمر را فراموش یعنی عقب میاندازد و از تصادمات بد حفظ میکند) و در اینکه صله رحم واجب
است یا مستحب مؤکد اختلاف شده و حقّ اینست که حکم آن در موارد و اشخاص و انحاء صله مختلف است و تحقیق در فقه
شده و اما قطع رحم بلا شبهه حرام و از کبائر است، چنانچه از همین آیه و آیات شریفه ۱- سوره رعد آیه ۲۱

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶- جامع السعادات

ص: ۴۸۵

دیگر استفاده میشود. در آیه دیگر میفرماید الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ «۱» و از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«ابغض الاعمال الى الله تعالى الشرك بالله ثم قطيعه الرحم ثم الامر بالمنكر و النهي عن المعروف» «۲»

(دشمن- داشته ترین کارها نزد خدای تعالی شرک بخدا و پس از آن قطع رحم و پس از آن امر بمنکر و نهی از معروف است) و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود

«اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال في ايدي الاشرار» «۳»

(وقتی که قطع رحم شود مالها در دست بدان قرار گیرد) و در حدیث دیگر قطع رحم را از گناهای شمرده که تعجیل در فناء مینماید «۴» و غیر اینها از اخبار دیگر و اما صله اخوان که عبارت از پیوستن با برادران دینی است اقسام بسیار دارد از زیارت آنان و الفت و مودت و سبقت بسلام و احسان و ارسال هدایا و ضیافت و قضاء حاجت و اصلاح حال یکدیگر و عیادت مرضی و دعاء خیر و صدقه بارباب حاجت و غیر اینها از انحاء محبت و وداد که درباره هر یک از آنها و ثمرات و نتایج آنها آیات و اخبار بسیار وارد شده که انشاء الله تعالی در مقام مناسبی ذکر خواهیم نمود و بر عکس درباره قطع این صله که تباعد و تقاطع و تفرقه و مسامحه در اداء حقوق یکدیگر باشد در مذمتش آیات و اخبار بسیار است که آنها را نیز در مقام خود ذکر خواهیم نمود و کافی است حدیثی که در وسائل الشیعه از کنج کراچکی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نقل فرموده که

«للمؤمن على اخيه ثلاثون حقاً لا براه له الا بالاداء او العفو ۱- سورة رعد آیه ۲۵

۲ و ۳ و ۴- جامع السعادات

ص: ۴۸۶

(مؤمن بر برادر خود سی حق دارد که آنها از وی برداشته نشود مگر اینکه اداء کند یا برادر مؤمنش گذشت نماید، تا آخر حدیث)

«مقام سوم»

در جمله «و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» معنی افساد و اقسام آن در ذیل آیه شریفه «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ الْكَاذِبَةَ» و همچنین معنی خسران که زیان در تجارت است مقابل ربح که سود در تجارت میباشد در ذیل آیه شریفه «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى الْآيَةَ بَيَّنَّ شَاءَ مَا يَدْرُؤُونَ» مراجعه شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸]

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

(چگونه بخدا کافر میشوید و حال آنکه شما مردگان بودید پس شما را زنده نمود سپس میرانید و دو مرتبه زنده نمود و باز بسوی او بازگشت میکنید) کیف از ادات استفهام است و بآن از کیفیت و حالت چیزی سؤال میشود و در آیه با تعجب سؤال از وجه و دلیل کفر آنان میشود که با این آیات و براهین واضحه و ادله کامله بر وجود خدا و وجوب عبادت و اطاعت او چگونه کفر میورزید و راه عبادت غیر حق را انتخاب و اختیار میکنید چنانچه در آیه دیگر میفرماید «فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «کفر» در لغت بمعنی ستر و پوشاندن است چنانچه در ذیل آیه شریفه ۱- ص ۳۸۱

۲- ص ۴۰۸

۳- سوره ابراهیم آیه ۱۱

ص: ۴۸۷

«إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا سَوَاءً عَلَيْهِمَ الِآيَةُ» بیان آن گذشت و ظاهر از کفر در این آیه انکار وجود خدا است که مسلک طبیعیین و دهریان است چنانچه از سیاق استدلال آیه معلوم میشود و لازمه این انکار، انکار جمیع معتقدات دینی است زیرا رکن اساسی دین اعتقاد بمبدء و معاد است و سایر امور دینی از رسالت و امامت و عدل و صفات حق لازمه این دو اصل است و کسی که این دو اصل را منکر شود همه را منکر است.

«وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا» موت خلاف حیات است و اختلاف شد که آیا نسبت موت و حیات نسبت تضاد است که هر دو امر وجودی و ضد یکدیگر باشند چنانچه از بسیاری آیات استفاده میشود مانند آیه الّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ «۱» و آیه حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ «۲» و آیات دیگر و یا نسبت بین آنها نسبت عدم و ملکه که موت عدم حیات باشد و تحقیق در مقام اینست که موت نسبت بحیوه نباتی و حیوانی عدم و ملکه است یعنی بمردن حیات نباتی و حیات حیوانی زائل میشود، و نسبت بحیوه انسانی نسبت تضاد است یعنی موت عبارت از انتقال از نشئه به نشئه یی دیگر است و عبارت دیگر موت عبارت از انتقال از حیات عالم دنیا بحیوه عالم برزخ است و در آیه شریفه بهر دو معنی اشاره شده، «كُنْتُمْ أََمْوَاتًا» اشاره بموت بمعنی عدم حیات است که عبارت از دورانی است که انسان جماد بوده و حس و حرکتی نداشته و «فَأَحْيَاكُمْ» اشاره بحیوه نباتی و حیوانی و انسانی است که پس از آن بانسان عنایت شده و «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» اشاره بانتقال انسان از عالم دنیا بعالم برزخ است، و «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» اشاره بحیات عالم برزخ است که روح انسانی پس از مردن ببدن نحوه تعلقی پیدا میکند برای سؤال قبر و با زبان روحی تکلم میکند و با چشم روحی می بیند و با گوش روحی میشنود و پس از سؤال و جواب روح انسانی با قالب مثالی در عالم برزخ متنعم بنعم روحانی و یا معذب بعذاب روحانی خواهد بود ۱- سوره ملک آیه ۲

۲- سوره انعام آیه ۶۱

تا قیامت برپا شود «۱» «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اشاره بپازگشت روح انسانی و حیوانی ببدن جسمانی است و معنی رجوع همین است نه اینکه بعضی از صوفیه توهم کرده اند که وجود موجودات بوجود واجب الوجود متصل میشوند چنانچه در آغاز از وجود او جدا شده بودند و این مسلک وحدت وجود غلطی است که ما در ذیل آیه شریفه «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» در رد منکرین خلود اشاره بآن نمودیم و بعضی از مفسرین جمله «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» را اشاره بحیوه قیامت دانسته اند و ثم در «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» را بمعنی و او گرفته اند، ولی این معنی خلاف سیاق آیه است که ثم در جملات قبل بمعنی تراخی و ترتیب گرفته شود و در اینجا از سیاق قبل تغییر داده شود و این آیه شریفه مشتمل بر سه نوع دلیل بر وجود صانع عالم است: حسی وجدانی، منطقی برهانی، دینی قرآنی:

اما حسی وجدانی استفاده میشود از جمله «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» که انسان مشاهده میکند نبوده و بود شده و نبود در بود شدن احتیاج بموجد و هستی دهنده دارد اما دلیل منطقی این آیه بر وجود خالق و صانع عالم از طریق تطوّر و تغییر در موجودات عالم بویژه انسان است که روزی جماد موجود مرده بوده و سپس ۱- صاحب کفایه الموحّدین آخذا از مرحوم مجلسی دعوی تواتر نموده که میت در قبر بهمین حیات حیوانی زنده میشود و با این سخن دچار اشکالاتی میشود زیرا مسلما اگر کسی پهلوی میتی باشد نه حس و حرکتی در او مشاهده میکند و نه صدای او را میشنود و نه چشمش باز میگردد و این سخن موجب اعتراضات دشمنان میگردد ولی بنا بر آنچه گفته شد نه اشکالی وارد میآید و نه راه اعتراضی باز میگردد و نه لازم آید که تاویل و تصرفی در اخبار بشود و ما در کلم الطیب مجلد سیم ص ۷۱ و ۷۲ این مطلب را بیان نموده ایم

بقوه جاذبه نباتی تبدیل به نباتات از سبزیها و میوه ها و دانه ها خوراکی و قابل تغذیه حیوان و انسان شده و سپس مراحل نطفه و علقه و مضغه و عظام را طی نموده تا وقتی که روح انسانی در او انشاء شده و وارد مرحله انسانیت گردیده و پس از مدتی نیز از این عالم رخت بریسته و بعالم برزخ منتقل شده است آیا در این تطورات و مراحل وجودی چه دست قدرت و نیروی پنهانی بوده که او را سیر میداده؟

اینجاست که هر صاحب خردی ناچار باید بوجود صانع و خالق عالم اذعان نماید و اما دلیل دینی قرآنی این آیه و سایر آیات توحیدی از اینجهت است که اینها مبنای عقل بطریق استدلال بر وجود صانع و توحید و صفات اوست علاوه بر اینکه این آیه بنحو اجمال دلالت بر ثبوت عالم برزخ و وقایع بعد از موت تا وقوع قیامت و بازگشت خلایق برای حساب و رسیدگی باعمال نیک و بد آنان تا دخول بهشت یا دوزخ مینماید و بالجمله مفاد آیه شریفه اینست که با این ادله واضحه و نشانه های روشن بر وجود صانع عالم جای شگفت است که انسان بخدا کافر شود

ص: ۴۹۰

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

(اوست آن خدایی که برای شما آفرید همه آنچه در زمین است پس اراده و قصد آفرینش آسمان را نمود و هفت آسمان را آراست و برپا نمود و او بهر چیزی داناست) خلق بمعنی ایجاد و خالق بمعنی موجد است و کلمه خلق منسلخ از زمان است و همه آنچه در زمین خلق شده و میشود از جمادات و نباتات و حیوانات را شامل میشود که جمیع آنها برای انتفاع بشر اعم از انتفاعات دنیوی از اطعمه و اشربه و البسه و امتعه و ابنیه و امکنه و غیر اینها، و انتفاعات دینی از معرفت بصانع و علم و قدرت و حکمت او و استفاده از آنها در راه تکمیل نفس و تحصیل سعادت و نجات از مهالک سرای دیگر و غیر اینها آفریده شده است در تفسیر برهان از ابن بابویه بسند متصل از حضرت عسکری علیه السلام از آباء طیبین از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود

«لتعتبروا به و لتتوصلوا به الی رضوانه و لتتقوا به من عذاب نیرانه»

(خداوند همه آنچه در زمین است بیافرید برای شما برای اینکه عبرت بگیرید و بواسطه آنها بطرف رضوان و خوشنودی او متصل شوید و از عذاب آتش او خود را حفظ کنید) و در آخرت حدیث میفرماید

و خلق لکم ما فی الارض لمصالحکم یا بنی آدم

(و بیافرید برای شما آنچه در زمین است برای اینکه بواسطه آنها صلاح دنیا و آخرت خود را تأمین کنید)

و این صدر و ذی‌ش شامل همه انتفاعات بشر از دینی و دنیوی و اخروی میشود و غرض از این بیان دفع اشکالی است که بعضی از معاندین نموده اند به اینکه بسیاری از مخلوقات دریایی و صحرایی هستند که هیچ منفعتی برای انسان ندارند و بلکه بسا مورت ضرر هم میشوند و این، با جمله «خَلَقَ لَكُمْ الْاَيَةَ» که مفادش انتفاع بشر از جمیع مخلوقات زمینی است منافات دارد و جواب اینست که اولاً- انتفاع بشر منحصر بانتفاعات دنیوی نیست چنانچه ذکر شد و ثانیاً درک نکردن و نرسیدن بمنافع موجودی دلیل بر عدم منفعت او نیست و بسا منافی دارد که هنوز عقل بشر کشف ننموده چنانچه بسیاری از مخلوقاتی را که بشر امروز منافع آنها را درک نموده بشر دیروز پی نبرده بود و تقدیم کلمه لکم افاده حصر میکند که اصل غرض از آفرینش این موجودات انتفاع بشر است چنانچه مفاد بسیاری از آیات و اخبار است و ضمیر کم خطاب بجمیع افراد بشر است چنانچه در ذیل حدیث سابق اشاره دارد نه اینکه خطاب مخصوص بکفار باشد که در آیه قبل مخاطبند و یا مخصوص بمؤمنین باشد بتوهم اینکه کفار مورد عنایت حق نیستند بلی میتوان گفت که کفار آن نحوه استفاده ای که مؤمنین از مخلوقات مینمایند، نمیکند و کلمه ما موصوله است و جمیع آنچه در زمین است شامل میشود و کلمه جمیعاً تأکید این عموم را مینماید.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِذَا رَفَعَهَا فَعَلَّمَ الْاَشْيَاءَ حَتَّىٰ جَعَلَ مِنْهَا سِجِّينًا»^۱ اگر گفته شود ثم برای ترتیب و تراخی است و دلالت دارد بر اینکه خلقت زمین و موجودات قبل از خلقت آسمانها بوده و حال آنکه در آیه دیگر میفرماید:

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا

«۱» و این آیه دلالت دارد بر اینکه زمین را پس از خلقت آسمانها بگسترانید.

جواب اینست که مراد بثمّ و بعد در آن آیه و این آیات ترتیب و تقدیم و تأخیر نیست بلکه غرض ذکر خلقت و تعداد نعمت است، علاوه بر اینکه این آیات یا راجع بدحو الارض است چنانچه در اخبار وارد شده و یا راجع بتوسعه زمین از حیث کشت و زرع و جریان عیون و انهار است چنانچه در آیه بعد میفرماید أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا (از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد) و متعرض اصل خلقت زمین و مقدم و مؤخر بودن آن نیست و کلمه استوی الی السماء بمعنی توجه الی تسویه السماء است بقربینه فسوّیهنّ، و مراد از توجه تعلق مشیت و اراده حق بتسویه و راست نمودن و بپا داشتن آسمانهاست.

و سَوَّاهُنَّ یعنی جعلهن سوّیات و صنعهن مستویات و تسویه بمعنی مطلق صنع و عمل هم میآید و تعبیر از سماوات بسماوات سبع «هفتگانه»، نه آنست که حکماء قدیم گفته اند که آسمانها هفت طبقه است و سطح مقعر هر طبقه مماس با سطح محدّب طبقه دیگر است مانند پیاز و برای هر یک کوکبی قائل شده اند که قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل باشد و نه اینکه بعضی دیگر توجیه نموده اند که مراد از آسمانهای هفتگانه کرات جوّیه و منظومه های شمسیه هستند زیرا کرات جوّیه و منظومه های شمسی تعدادشان بیش از اینهاست بلکه آنچه تا کنون کشف نشده نسبت بآنچه کشف شده نسبت کثیر بقلیل است و بهیچ وجه بر هفت تطبیق نمیشود و باید علم آن را بخالق آنها ارجاع کرد ۱- سوره نازعات آیه ۲۷ (آیا شما سخت ترید از جهت آفرینش یا آسمان که خدای تعالی آن را بنا نمود، سقف آن را برآفراشت و آن را راست نمود و شب آن را تاریک و روز آن را بیرون آورد و زمین را پس از آن بگسترده)

و ممکن است این فضای پهناور که نهایتش را جز خدا نمیداند مشتمل بر هفت طبقه باشد که طبقه اول همین آسمان پرستاره
نیست که ما مشاهده میکنیم چنانچه از آیه شریفه **إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ** «۱» استفاده میشود و امّا حقیقت این
طبقات هفتگانه مانند حقیقت عرش و کرسی و بیت المعمور و سدره المنتهی و امثال اینها بر ما مکشوف نیست و جز خداوند
نمیداند و هر چه گفته شود رجم بغیب است و جمله **(وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)** اشاره بمقام حکمت و علم است که همه این
دستگاه آفرینش را از روی کمال علم و حکمت آفریده و کوچکترین چیزی در آن بدون حکمت و مصلحت و بیجا و بی
موقع نبوده است

[سوره البقره (۲): آیه ۳۰]

اشاره

**وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ
نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)**

(و یاد کن زمانی را که پروردگار تو بملائکه فرمود من در زمین جانشین قرار میدهم ملائکه گفتند آیا کسی را میگذاری که
فساد کند و خونریزی نماید و حال آنکه ما تسبیح و تقدیس تو میکنیم فرمود من دانا هستم چیزی را که شما نمیدانید) ۱-
سوره الصافات آیه ۶ (ما آسمان نزدیک را بآرایش ستارگان آراستیم)

در تفسیر این آیه بنحو اختصار در چند مقام سخن می‌گوییم:

«مقام اول»

در شرح الفاظ آیه: و او عاطفه از باب عطف جمله بجمله است و کلمه اذ وقتی و متعلق بفعل مقدر مانند اذکر و نحو آن و در موضع نصب است، و قول به اینکه زائده است بدون وجه میباشد و قول خداوند بملائکه وحی اوست، نظیر قرآن که قول و کلام الهی و وحی اوست، و درباره وحی و کیفیت آن و اقسام آن در ذیل آیه شریفه وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ الْآيَةَ اشاره نمودیم و همچنین در جلد اول کلم الطیب از ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۴ اقسام آن را بیان کرده ایم و گفته ایم که وحی بمعنی کلام خفی است بنحوی که غیر مخاطب نفهمد و در قرآن وحی را اطلاقاتی هست که بذکر بعضی از آنها میپردازیم:

۱- خطورات قلبیه که از طرف شیاطین باشد و وسوسه مینامند چنانچه میفرماید وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا «۱» ۲- خطورات قلبیه که از طرف ملائکه میباشد و الهامش می‌نامند چنانچه میفرماید وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ «۲» (و بما در موسی الهام نمودیم که موسی را شیر ده و هر گاه ترسیدی او را در دریا افکن) ۱- سوره انعام آیه ۱۱۲ (و همچنین قرار دادیم برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین جن و انس که بعضی از آنها به بعضی دیگرشان وسوسه میکنند بکلمات فریبنده و گول زننده)

۲- سوره قصص آیه ۶ [.....]

ص: ۴۹۵

۳- وحی تکوینی طبیعی چنانچه فرمود وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ «۱» (و پروردگار تو وحی نمود بزنبور عسل که از کوه ها خانه فرا گیر و همچنین از درخت ها و از بناهای مرتفع) ۴- وحی امریست مانند آیه شریفه وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنِ آمَنُوا بِي وَ بَرَّسُوا لِي «۲» (بحواریان امر کردیم که بمن و پیغمبر من ایمان بیاورید) ۵- وحی خبریست چنانچه در آیه شریفه وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ الْآيَةَ «۳» و بآنان بجای آوردن نیکیها را وحی نمودیم) ۶- بمعنای اشاره است چنان که فرماید فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنِ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۴» (و زکریا بر قومش از محراب عبادت بیرون آمد پس اشاره نمود بآنان که صبح و شام تسبیح خدا کنید) ۷- وحی بمعنای تقدیر است چنانچه فرماید وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا «۵» (و کار هر آسمانی را در آن تقدیر نمود) ۸- وحی بانبیاء و ملائکه که آنهم انواعی دارد: یا از وراء حجب است چنان که شب معراج برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ واقع شده و یا بایجاد کلام در جسم میباشد چنان که برای موسی علیه السَّلام از شجره صدا بلند شد یا بنحو الهام در قلب یا در خواب مثل خواب حضرت ابراهیم یا بیداری و یا بوسیله ملائکه و رسل بعضی بر بعضی که جمعا ده نوع وحی برای پیغمبران واقع شده است.

ملائکه جمع ملک است بعضی گفتند مأخوذ از الك الوکه میباشد و میم زائد ۱- سور نحل آیه ۷۰

۲- سوره مائده آیه ۱۱۱

۳- سوره انبیاء آیه ۷۳

۴- سوره مریم آیه ۱۲

۵- سوره فصلت آیه ۱۱

ص: ۴۹۶

است بمعنی رسالت و عده ای گفته اند مأخوذ از لَأَكْ است و باز میم زائد است آنهم بمعنای رسالت است و برخی آن را مأخوذ از ملك و ملاك بر وزن فعال گرفته اند و در این صورت میم اصلی است و الف زائد است و قول اخیر بصواب نزدیکتر است و بر هر تقدیر ملك اسم جنس است نظیر انس و جن، اسم است بر طایفه از مخلوقات الهی که دارای عقل و شعور می باشند جعل خلیفه بر دو نوع است یکی جعل تکوینی که ایجاد خلیفه باشد و دیگری جعل تشریحی که اعطاء منصب خلافت باشد و آیه شریفه بر هر دو جعل دلالت دارد یعنی خلق کنم کسی را که لیاقت اعطاء منصب خلافت را داشته باشد و این منصب را باو عطاء کنم و مراد از خلافت خلافت الله است نه خلافت بمعنای جایگزینی که بنی آدم جایگزین جن باشند، یا تولید و تناسل که بعضی جای بعض دیگر باشند مانند آیه شریفه فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ «۱» چنان که عده ای از مفسرین گفته اند.

و مراد از فی الارض تخصیص بر روی زمین نیست چون کسی روی زمین نبود که برای او خلیفه معین شود بلکه مراد جعل خلیفه است از زمین یعنی از مواد عنصریه و همین امر بود که مورد سؤال ملائکه واقع شد و گمان کردند که خلافت مناسب با مقام نورانیت است که مقام ملائکه باشد نه مواد ظلمانی خاکی که دارای قوای شهویه و غضبیه اند که بهائم داشته و روی زمین بجان یکدیگر افتاده و سبب فساد و خونریزی میشوند و باز همین موضوع سبب خودداری ابلیس از سجده به آدم شد که گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ «۲» در صورتی که غافل بودند که عنصر مادی تنها نیست بلکه مرکب از ماده جسمانی و جوهر عقلانی است که خود ترکیب از اعلا- مراتب قدرت حق جل و علا است که مجرد و ماده را با هم ۱- سوره مریم آیه ۶۰

۲- سوره اعراف آیه ۱۱

ص: ۴۹۷

ترکیب کرده است ولی ملائکه نمیتوانستند این معنی را تعقل کنند که عقل مجرد میتواند بتوسط جسم مادی کسب کمال نماید و از ملائکه هم برتری پیدا کند زیرا کمالات ملائکه هر چه دارند فعلیت است و قابل ترقی نیست و سؤال ملائکه اعتراض نبود بلکه سؤال از وجه حکمت آن بود و جواب پروردگار نیز روی همین موضوع بود یعنی شما نمیدانید تا موقعی که به بینید که اهلیت تعلیم اسماء را ندارید و او دارد.

و معنای تسبیح تنزیه حضرت احدیت است از صفات امکانیه و افعال قبیحه و حمد تمجید اوست بصفات کمالیه و افعال حسنه و تقدیس طهارت اوست از عیوب و نواقص

«مقام دوم»

در حقیقت ملائکه: چند قول درباره ملائکه گفته شده:

قول اول: قول کسانیست که اصلاً منکر وجود ملائکه میباشند و این طایفه طبیعیون اند که معتقداند که وراء حس و ماده موجودی نیست قول دوم قول کسانی است که ملائکه را قوای طبیعی میدانند که خداوند در اشیاء قرار داده قول سوم گفته عده ای از مشرکین و عبده کواکب است که میگویند ستارگان آسمان دارای شعورند و بعضی سعد و بعضی نحسند نفوس کواکب سعده ملائکه و نفوس کواکب نحسه شیاطین میباشند قول چهارم عقیده مجوس است که بدو اصل قائلند یزدان و اهرمن و میگویند ملائکه از جوهر نورانی یزدان و شیاطین از جوهر ظلمانی اهرمن بوجود می آیند نه بطور تناسل بلکه مانند پیدایش حکمت از حکیم و ضیاء از مضمیء و سفاهت از سفیه

ص: ۴۹۸

قول پنجم قول نصاری است که میگویند نفس انسان بعد از مردن تعلق میگیرد بقالب مثالی نفوس خیره ملائکه هستند و نفوس شریره شیاطین قول ششم قول کسانی که ملائکه را از جواهر مجرد میدانند که بعالم عقول تعبیر می کنند از عقول طولیه بنا بر مسلک افلاطون و از عقول عرضیه بنا بر مسلک ارسطو قول هفتم کسانی که ملائکه را دختران خدا میدانند که قرآن از قول آنها گوید فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ «۱» قول هشتم قول به اینکه آنها اجسام لطیفه اند که بصور مختلفه متشکل می شوند اکثر حکماء باین قول قائل اند و از آیات قرآنی هم همین مفاد معلوم میشود مانند قول خدای تعالی جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ «۲» قول نهم کسانی که آنها را دارای صورت بدون ماده میدانند قالب مثالی برزخی و مثل افلاطونی قول دهم مسلک تحقیق است و توضیح این مسلک مبتنی بر بیانی است و آن اینست که دلیل بر وجود ملائکه منحصر است بگفته شرع و دلیل عقلی بر وجود آنها نداریم و دلیلی که حکما بر وجود آنها اقامه کرده اند بقاعده امکان اشرف تمام نیست نه از لحاظ صغری و نه کبری، زیرا نه اشرفیت ملائکه مسلم است چون انبیاء و اولیاء و انسان کامل اشرف از ملائکه هستند و بر فرض اشرف بودن مجرد اشرفیت ایجاب خلقت نمیکند زیرا خلقت منوط به حکمت و مصلحت است و دلیل حسی هم بر وجود آنها نداریم زیرا معلوم نیست ادعای کسانی که مدعی مشاهده آنها بوده اند صحیح باشد و بر فرض صحت معلوم نیست مشاهده آنها ملک باشد چنان که وجود جنّ و شیاطین هم از راه شرع ثابت است نه بقاعده امکان احسن و نه ۱- سوره و الصافات آیه ۱۴۹

۲- سوره فاطر آیه ۱

ص: ۴۹۹

بدلیل حسّی تمام است اما حقیقت ملائکه نیز از لسان شرع و آیات قرآنی معلوم نیست ولی حقیقت شیاطین و جن که از آتش خلق شده اند از قرآن و احادیث استفاده میشود چنان که قبلا هم تذکر داده ایم مرحوم سبزواری در منظومه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده

«سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن العالم العلوی فقال صور خالیه عن المواد عاریه عن القوه و الاستعداد تجلی لها ربها فاشرقت الحدیث» (۱)

ولی مدرک این حدیث معلوم نیست و همچنین آیات قرآن و ظواهر اخبار هم دلیل بر جسمانیت آنها نیست زیرا دارای اجنحه بودن و صعود و نزول کردن و یا در حال قیام و قعود بودن آنها و همچنین اینکه انبیاء آنها را مشاهده کرده و با آنها حرف زده اند هیچکدام مانع از صورت بلا ماده بودن آنها نیست و ما در جلد سوم کلم الطیب ص ۵۵ تا ۵۸ راجع بملائکه بیانی نموده ایم و اما اینکه خطاب در آیه شریفه به همه ملائکه بوده یا ملائکه ای که در زمین بوده بحث در آن بی مورد است زیرا جمع محلّی بالف و لام افاده عموم می کند و آدم هم روی زمین نبوده و علاوه بر آن منظور افضلیت آدم است بر ملائکه آسمانها زیرا انبیاء از ملائکه اشرفند و از برای ملائکه درجات و طبقاتی در قرآن ذکر شده از آن جمله است ۱- حمله عرش «۲» ۲- حافون اطراف عرش «۳» ۳- ملائکه بهشت «۴» ۴- ملائکه ۱- از امیر المؤمنین ع از عالم بالا سؤال شد فرمود صورتهای بدون ماده و بدون قوه و استعداد که پروردگارشان بآنها تجلی فرمود و آنها موجود شدند

۲- وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَّةٌ سوره الحاقه آیه ۱۷

۳- وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ سوره زمر آیه ۷۵

۴- وَ الْمَلَائِكَةُ یدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فِیْنَعَمْ عُقْبَى الدَّارِ سوره رعد آیه ۲۳

دوزخ «۱» ۵- ملائکه حفظه «۲» ۶- نویسندگان «۳» ۷- فرستادگان خدا «۴» ۸- ملائکه مأمور تعظیم کارها هر کدام در قسمتی «۵» ۹- مأمورین عبادت حق از تسبیح و تحمید و قیام و قعود و رکوع و سجود و عبادتهای دیگر «۶»

«مقام سوم»

در معنی خلافت و خلیفه بمعنای جانشین است و امریست ربطی بین جاعل خلیفه و مجعول له الخلافه و معنای خلافت اعطاء منصب است بکسی در آن شغل و مقامی که معطی دارد مثلا شخص عالمی که دارای مشاغل مختلف از قبیل امامت جماعت و قضاوت و اصلاح کارهای مسلمین باشد اگر کسی را که مورد اعتمادش باشد بر یکی از کارهای خود بگمارد او خلیفه عالم است در آن کار البته باید دانست که فقط در کارهایی اعطاء منصب خلافت جایز است که شخص خلیفه از عهده آن کار برآید مثلا در مثال بالا اگر شخص عالم در علوم دین اعلم باشد و با وجوب تقلید اعلم شخص دیگری در دادن فتوی نمیتواند جانشین عالم باشد و از بحث فوق چند نکته باید گفته شود:

نکته اول مقام ربوبیت و افاضه وجود خاص ذات حق است و قابل خلافت نیست ۱- و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئکه سوره مدثر آیه ۳۰ [.....]

۲- و هو القاهر فوق عباده و يرسل عليكم حفظة سوره انعام آیه ۶۱

۳- ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد سوره ق آیه ۱۷

۴- جاعل الملائکه رسلا سوره فاطر آیه ۱

۵- و النازعات غرقا و الناشطات نشطا و السابحات سبحا فالسابقات سبقا و المدبرات امرا سوره النازعات آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

۶- و الصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا سوره صافات آیه ۱ و ۲ و ۳

ص: ۵۰۱

نکته دوم آنکه معنای خلافت در آیه شریفه مقید بامر بخصوصی نشد و اعطای ولایت کلیه است بر جمیع مخلوقات و وجوب اطاعت او در جمیع اوامر و نواهی چون لفظ خلیفه مطلق است نکته سوم باید خلیفه قابلیت این منصب را داشته باشد و از جمیع گناهان معصوم باشد و حتی از سهو و نسیان و شک و شبهه معصوم باشد و همچنین عالم باشد بجمیع مصالح و مفاسد امور و خلاصه کلیه صفاتی که لازمه قابلیت خلافت الهی است داشته باشد نکته چهارم جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می کند یعنی خلیفه خدا باید از طرف خدا بخلافت نصب شده باشد چنان که آیات زیر مؤید این مطلب است **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** «۱» و در خطاب بحضرت ابراهیم فرماید **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** «۲» و بحضرت داود میفرماید **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً** «۳» و با توجه بمفاد نکته چهارم بطلان مذاهبی که امام و جانشین پیغمبر را برای مردم انتخاب کرده اند واضح میگردد

«مقام چهارم»

در قول ملائکه **«أَتَجْعَلُ فِيهَا أَلِيًّا مَا لَا تَعْلَمُونَ»** گفتیم که گفته ملائکه از روی اعتراض نبوده و بلکه سؤال از وجه حکمت و مصلحت جعل خلیفه در زمین بوده است و گفته آنها سفک دم و افساد در زمین که نسبت بخلیفه داده اند غیبت و ۱- خدا داناتر است که کجا رسالت خود را قرار دهد- سوره انعام آیه ۱۲۴

۲- همانا من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم- سوره بقره آیه ۱۱۸

۳- ما ترا خلیفه نمودیم- سوره ص آیه ۲۵

ص: ۵۰۲

تهمت نبوده چون هنوز بشری روی زمین نبوده که بآنها تهمت زده شود بلکه کلام آنها ناظر بمقتضای طبیعت نوع بشر بوده است چنان که در کلام آنها «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ هَمْ مَنْظُورِشان تعریف و تمجید خودشان نبوده است چون مقتضای طبیعت ملائکه تسبیح و تقدیس الهی است و از جمله انی اعلم ما لا تعلمون معلوم میشود که علم ملائکه فقط بظاهر بوده و علم بیاطن اشیاء نداشته اند و روی همین اصل سؤال کردند که بر حسب ظاهر موجودی که در زمین میآفرینی مقتضای طبیعت او سفک دماء و افساد است و خدا در جواب آنها میفرماید که شما فقط بظاهر امر عالمید و آنچه من میدانم (علم بغیب) شما نمیدانید.

ص: ۵۰۳

اشاره

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

و آموخت به آدم همه اسماء را پس عرضه داشت آن اسماء را بر ملائکه و فرمود خبر دهید مرا باین اسماء اگر راست می گوئید، ملائکه گفتند منزه می تو ما فقط آنچه را بما آموخته ای میدانیم همانا تو دانا و حکیمی، فرمود ای آدم خبر ده ملائکه را با اسماء همین که آدم خبر داد ملائکه را با اسماء، خدا فرمود نگفتم من آنچه در آسمان و زمین پوشیده است میدانم و میدانم آنچه را که شما ظاهر کردید و آنچه را که پوشانیدید) کلام در آیه شریفه در ضمن اموری گفته میشود:

(امر اول)

مراد از علم اسماء مجرد معرفت لغت و الفاظ نیست زیرا اولاً معرفت بلغات و الفاظ از علوم جزئی است و جزو کمالات نفسیه و علوم عقلیه نیست که موجب مقام

خلافت خدایی شود ثانیاً منافی با کلمه «ثُمَّ عَرَضَ لَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» است زیرا اگر مراد از اسماء لغت و الفاظ باشد مناسب این جمله نیست ثالثاً اطلاق اسماء بر الفاظ اصطلاح است و الا- حقیقت اسم علامت و نشانه شیئی است (الاسم ما يدل على المسمى) یعنی اسم چیزی است که بحقیقت اشیاء دلالت داشته باشد که از آن تعبیر بحکمت شده است زیرا حکمت را تعریف کرده اند که علم بحقایق اشیاء است بقدر طاقت بشر

(امر دوم)

بقرینه ضمیرهم در «ثم عرضهم» و «باسمائهم» و کلمه هؤلاء در «باسماء هؤلاء» معلوم میشود که اسماء ذوی العقول هستند از جن و انس و ملائکه یا تغلیب با ذوی العقول است و بقرینه الاسماء که جمع محلی بالف و لام است و مخصوصاً با تأکید بکلمه کل دلالت بر عموم موجودات از بدو خلقت تا انقراض آن دارد بلکه میتوان گفت معرفت با اسماء صفات الهیه مثل علم قدرت حیات و عظمت کبریایی و غیر آنها و افعال الهی از قبیل خالقیت رازقیت رحیمیت رحمانیت و علم باسم اعظم الهی را شامل میشود باید گفته شود چیزی که بیرهان عقل و نقل از این عموم خارج است علم بذات خداست که عقلاً از حد ممکن بیرون است چون ذات اقدس حق لا- یتناهی است عده و مده و شده بنا بر این آدم که موجودی است ممکن و متناهی نمی تواند علم به لا یتناهی پیدا کند اشکال کرده اند که چون خدا علم اسماء را بآدم آموخت بآنها عالم شد و از طرفی بملائکه نیاموخته بود «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْنَا» پس صرف دانستن

آدم سبب برتری بر ملائکه نمیشود زیرا ملائکه را میرسد که بگویند اگر بما هم آموخته بودی می دانستیم جواب اینکه خداوند متعال تعلیم بآدم همان عرضه داشتن اسماء بود که بر ملائکه هم عرضه داشت ولی آدم چون دارای قوه عاقله بود فوراً درک کرد ولی ملائکه از این قوه بی بهره بودند برای فرا گرفتن احتیاج بتعلیم و تدریس داشته ولی خودشان از این سر غافل بودند که خداوند میفرماید **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**

(امر سوم)

علم غیب مختص بخداوند است چنان که مفاد بسیاری از آیات شریفه است **فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا** «۱» و آیه شریفه از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید **لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ**

و اما اینکه علم غیب چیست باید گفته شود که غیب امری اضافی است ما بین غائب و مغیب عنه و این امر مقول بتشکیک بوده و نسبت باشخاص متفاوت است یعنی ممکن است امری برای زید غیب باشد در صورتی که برای عمرو معلوم است یا فلان چیز از حواس ظاهری غایب است ولی از عقل پوشیده نیست و اینکه گفته میشود خدا عالم بغیب است یعنی باموری که بر بندگان پوشیده است و لذا در حکمت ثابت شده است که علم خدا حضوری است نه حصولی **أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** «۳» و **هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** «۴» ۱- بر علم غیب خدا آگاه نیست هیچکس سوره جن آیه ۲۶

۲- اگر من علم غیب داشتمی موجب زیادی خیر و خوبی من بود سوره اعراف آیه ۱۸۸

۳- از لحاظ علم بهمه چیز احاطه و تسلط دارد سوره طلاق آیه ۱۲

۴- و او بهر چیز داناست

ص: ۵۰۶

و بنا بر این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام عالم بعلم غیب هستند یا نیستند بحثی است زائد چه اگر منظور این باشد که ایشان عالم باشند بآنچه خدا عالم است که این امریست محال چه علم خدا غیر متناهی است و علم ایشان متناهی و تا آنجا عالمنند که خدا بآنها افاضه کرده باشد بلی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام دانا هستند بآنچه بر سایر مردم پوشیده است و آنچه از مجموع اخبار استفاده میشود «۱» علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین نسبت بعلم خدا مانند نهی است که بدریایی متصل و دائما از دریای علم خدا بآنان افاضه میشود مانند وجود منبسط نزد حکماء که آن را امر ربطی بین حق و مخلوقات می دانند و سرتاسر موجودات را فرا گرفته است.

(امر چهارم)

در جمله «ما تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»:

بدا نسبت بمخلوق و خالق دارای دو معنی است نسبت بمخلوقات ظهور بعد از خفاء است و نسبت بحق اظهار بعد از اخفاء و بدا در تکوینیات مانند نسخ در تشریعیات است و همین امر موجب شده است که عامه منکر بدا شده اند بملاحظه معنای اول ولی خاصه قائل به بدا هستند بملاحظه معنای دوم چنان که یهود و نصاری منکر نسخ اند بلحاظ معنای اول و مسلمین قائل بآن هستند با توجه بمعنای دوم و مشروحا این بحث را در جلد اول کلم الطیب از ص ۱۹۲ تا ص ۱۹۵ ذکر کرده ایم و ابداء همان معنی دوم را دارد یعنی اظهار و شاید اظهار ملائکه بان باشد که گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ يَا آنکه گفتند لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا و ممکن است ما را موصوله گرفته در اینصورت مفید عموم است چنانچه «وَمَا تَكْتُمُونَ» هم همین معنا را دارد و کتمان چیزی است که در قلب باشد ۱- رجوع بکافی کنید در ابواب علوم ائمه (ع)

ولی اظهار نکند و شاید این باشد که ملائکه جهات فساد را می دانستند ولی از جهات صلاح آن غافل بوده و توهم کردند که خلقت آن خلاف حکمت است ولی خداوند عالم بجهات صلاح وجود بشر می باشد و میداند که مصالح و فوائد وجودی این موجود بمراتب از جهات فساد آن بیشتر است و ملائکه غافل بودند که در نوع بشر افرادی بوجود می آیند که در حقیقت مظهر صفات حق می باشند مانند انبیاء و اولیاء و صلحاء مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین که غرض از خلقت عالم اند البته چنان که در موضوع افعال حق اشاره شده است فعلی که جهت صلاح آن بر جهت فسادش زیادتی داشته باشد موافق حکمت است

[سوره البقره (۲): آیه ۳۴]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

(و زمانی که بملائکه امر کردیم که بآدم سجده کنید پس سجده کردند مگر شیطان او رو گرداند از فرمان ما و تکبر نمود و از جمله کفار گردید) بحث در این آیه در چند موضع ذکر میشود:

(موضع اول)

در سجده ملائکه بر آدم: عده ای از مفسرین گفته اند که آدم قبله ملائکه بود

ص: ۵۰۸

و سجده برای خدا بوده است نظیر کعبه که قبله مسلمین و بیت المقدس قبله نصاری و یهود است.

و عده ای باین قول اعتراض کرده اند که اگر آدم قبله ملائکه بود باید اسجدوا بالی متعدی شود نه به لام یعنی باید گفته شده باشد «اسجدوا الی آدم» همانطور که می گویی سجدت الی الکعبه و جواب داده اند که تعدی بلام هم صحیح است و در لسان عرب استعمال شده است چنانچه در اشعار حسان بن ثابت آمده است:

ما کنت اعرف انّ الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن ابي حسن

أليس أوّل من صلّى لقبلكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن «۱»

عده ای هم گفته اند که سجده ملائکه سجده شکر بوده بر این نعمت بزرگ که ایجاد خلیفه الله بوده است و باز باین قول هم اعتراض شده که با ظاهر آیه که اسجدوا لآدم باشد منافات دارد و جواب داده اند که لام برای تعلیل است یعنی سجده کنید بعلت وجود آدم و بعضی گفته اند که سجده در آیه بمعنای مصطلح نیست و معنای آن اینست که در برابر آدم تسلیم باشید و از او اطاعت کنید و بهمین معنی حمل کرده اند سجده گیاه و درخت را در آیه شریفه وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ «۲» و علّت همه این گفتارها اینست که گفته اند سجده مخصوص ذات اقدس حق است و بر غیر خدا شرک در عبادت میشود لکن تحقیق در مطلب اینست که سجده ای که مختص بخدا است سجده ۱- من ندانستم که امر خلافت از بنی هاشم از آن جمله از علی رو گرداند آیا علی اولین کسی نیست که بقبله شما نماز خواند و از مردم به قرآن و آداب اسلامی آشناتر بود [.....]

۲- سوره الرحمن آیه ۵

ص: ۵۰۹

عبادتی است مانند سجده عبده اصنام و آتش و ستارگان که ساجدین آنها مشرکند و این امر اختصاص بسجده ندارد بلکه هیچ نوع عبادتی بر غیر خدا روا نبوده و همه شرک است ولی اگر سجده از روی تعظیم و بامر خدا باشد مانعی ندارد بلکه عین عبادت حق است و حقیقت توحید است نه شرک و از همین مقوله است سجده یعقوب و پسران بر یوسف وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا «۱» منتهی در شریعت اسلام اینگونه تعظیم بر غیر خدا نهی شده است بلکه رکوع و سجده حتی بقصد تعظیم بر غیر خدا حرام است ولی در شرایع سابقه نهی نشده بوده با تفصیلی که در ذیل آیه یقیمون الصلاه متذکر شده ایم

«موضع دوم»

از مفاد آیه استفاده میشود که شیطان با عدم سجده خود بآدم مرتکب سه خلاف شد عملا و اخلاقا و عقیده، خلاف عملی او ابناء از سجده بآدم بود که عملا مخالف فرمان حق گردید و با این عمل فاسق و عاصی و متمرّد شد که در قرآن آمده است ففسق عن امر ربه «۲» خلاف اخلاقی او استکبار نسبت بآدم بود چون کبر یکی از رذائل اخلاقی است و منزلگاه شخص متکبر آتش جهنم است «۳» و خلاف عقیدتی او انکار عدل الهی است چون تصور میکرد که امر خدا از روی مصلحت نیست و از کلام خودش استنباط می شود که نسبت جهل به خدا ۱- سوره یوسف آیه ۱۰۱ و برای تعظیم باو سجده کردند

۲- سوره کهف آیه ۴۸ از دستور پروردگارش روگرداند

۳- سوره زمر آیه ۷۲ قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فیئس مئوی المتکبرین (گفته می شود از درب های جهنم برای همیشه داخل شوید جای بدی است جایگاه متکبرین)

در اینکه شیطان از جنس ملائکه بود یا از جنس دیگری بین مفسرین عامه اختلاف است عده ای گویند از ملائکه است چون در آیه از ملائکه مستثنی شده است و فرض اینکه استثناء منقطع باشد خلاف ظاهر است و از طرفی چون در آیه ملائکه مأمور سجده بآدم شدند در صورتی که ابلیس از ملائکه نبود مکلف بسجده نبود اباء او از سجده سبب کفر و طرد او از درگاه حق نمی شد و امّا اینکه در آیه دیگری هست که **كَانَ مِنَ الْجِنَّ** «۱» جن بمعنای مستور است چنان که بطفل در شکم مادر پنهان است جنین گویند و کسی که عقلش پوشیده شده باشد مجنون نامیده میشود ولی این قول باطل است اولاً بنا بر نصّ قرآن مجید که ضرورت مذهب شیعه نیز هست ملائکه معصوم اند و نافرمانی خدا را نمیکنند **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ** «۲» و خبر هاروت و ماروت و عصیان فطرس مردود است و یا محمول بر ترک اولی است و ثانیاً جن و ملک در قرآن دو جنس متفاوت بیان شده «۳» و ثالثاً بنص قرآن جن از آتش خلق شده «۴» و از قول ابلیس نقل شده که ۱- سوره کهف آیه ۴۸

۲- سوره تحریم آیه ۶ نافرمانی نمیکنند خدا را در آنچه که بایشان امر میکند

۳- **ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ** سوره سبا آیه ۴۰-۴۱

۴- **وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ** سوره حجر آیه ۲۷

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ «۱» و رابعا از اینکه معنای جن مستور است نمیشود گفت هر مستوری جن باشد و الا باید بر خداوند و امام زمان علیه السلام و بر عالم آخرت اطلاق جن درست باشد و خامسا چون شیطان داخل در ملائکه بود مشمول خطاب میشود و سادسا استثناء منقطع خلاف ظاهر نیست مخصوصا با این همه قرائن و از طرفی در قرآن موارد زیادی هست که استثناء منقطع است مانند وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي «۲» و لا- يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِنَّ إِلَّا قَيْلًا سِيلًا مِائِدًا «۳» و لا- تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ «۴» که در تمام آیات فوق مستثنی منقطع استعمال شده و این قسمت را در مقدمه نیز بیان کرده ایم

«موضع چهارم»

در اینکه آیا بشر اشرف است یا ملائکه بین علماء خاصه و عامه اختلاف است یک دسته از آنان بادلّه زیر معتقداند که آدم اشرف از ملائکه میباشد ۱- چون همه ملائکه مأمور شدند که بآدم سجده کنند و بدیهی است ۱- سوره اعراف آیه ۱۱

۲- سوره زخرف آیه ۲۵-۱۶ یعنی زمانی که ابراهیم پیدرش و قومش گفت همانا من از آنچه شما عبادت میکنید بیزارم جز آنکه مرا خلق کرد

۳- سوره واقعه آیه ۲۴-۲۵ در آن نه لغو شنیده میشود نه کار زشت مگر گفته میشود سلام

۴- نساء آیه ۳۳ نخورید اموال یکدیگر را از روی باطل و ناحق مگر اینکه از راه تجارت که مرضی طرفین باشد

مسجد اشرف از ساجد است.

۲- اینکه آدم از ملائکه اعلم بود و اعلم اشرف از غیر اعلم است.

۳- آدم مقام خلافت خدا که اشرف همه مقامات است دارا شد.

۴- مضمون آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ «۱» موید مطلب است زیرا ملائکه نیز داخل در عالمین اند.

۵- آیه شریفه وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «۲» پس وجود پیغمبر حتی بر ملائکه رحمت بود و این هم موید اشرفیت آدم است.

۶- اخبار پیغمبر و ائمه دلالت دارد که فرشتگان خدام ما هستند جبرئیل خادم پیغمبر بود.

دسته دوم که قائل بافضلیت ملک بر آدم شده اند ادله زیادی آورده و به بعضی از آیات قرآن هم استشهاد کرده اند از آن جمله از قول ابلیس به آدم و حوا ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ «۳» که می گویند اگر ملک اشرف نبود جای اغوای آنها نبود و مانند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَ خَزَائِنِ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغُیْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ «۴» که اگر ملک افضل نبود مورد توقع کفار نبود و در حق یوسف آمده است ما هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ «۵» و همچنین در آیه شریفه وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ الی قوله تعالی ۱- خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه عالمیان برگزید.

۲- نفرستادیم ترا مگر که رحمتی باشی بر عالمیان [.....]

۳- پروردگار شما را نهی کرد از این درخت تا جزء ملائکه نشوید و برای همیشه در بهشت بمانید (سوره اعراف آیه ۱۹)

۴- بگو من نمی گویم که خزینه های خدا نزد من است و علم غیب میدانم و نمیگویم بشما که من ملکم (سوره انعام آیه ۵۰)

۵- سوره یوسف آیه ۳۱

ص: ۵۱۳

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا «۱» اگر ملک از بنی آدم افضل نبود باید گفته شود علی جمیع من خلقنا زیرا غیر از ملک مخلوقی نیست که امکان داشته باشد از بشر افضل باشد و باز موید این مدعا است آیاتی که ملائکه بر رسل و اولو العلم مقدم آورده شده است و تحقیق در کلام اینست که چون انسان مرکب از قوای عقلانی و شهوانی است در صورتی که قوای دیگر انسان تابع عقل او شد از ملائکه اشرف است چنان که مضمون حدیث فمن غلب عقله علی شهوته فهو اشرف من الملائکه «۲» همین مطلب را تأیید میکند چنانچه اگر قوه شهوت و غضب او بر عقل چیره گشت از حیوانات و شیاطین هم پست تر میشود چه رسد بملائکه و من غلب شهوته علی عقله فهو احسن من البهائم «۳»

آدمی زاده طرفه معجونی است گز فرشته سرشته و از حیوان

گر کند میل این شود به از این ور کند میل آن شود پس از آن

و نکته دیگر هم اینست که خوبی و بدی آدمیان متفاوت است و این تفاوت تا مراتب لا یتناهی است و در ملائکه هم همین طور است پس هر مؤمنی را نمیتوان گفت از همه ملائکه بهتر است و بالعکس.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۵]

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

(و بآدم گفتیم تو و همسرت ساکن شوید در بهشت و از میوه های دلخواهتان در بهشت بخورید ولی نزدیک این درخت نروید که از جمله ستمگران شوید). ۱- ما بنی آدم را تکریم کردیم و برتری دادیم او را بر بسیاری از مخلوقاتمان (سوره بنی اسرائیل آیه ۵۲)

۲- کسی که عقلش بر قوه شهوتش مسلط شود از ملائکه برتر است (منسوب بامیر المؤمنین جامع السعادات

۳- و کسی که قوه شهوتش بر خردش چیره شود از حیوانات پست تر است بامیر المؤمنین جامع السعادات

ص: ۵۱۴

و کلام در این آیه از جهاتی واقع میشود- جبه اول اینکه امر در آیه چه نوع امری است آیا امر تعبیدی است که آدم در مقابل آن مکلف بانجام شده یا ترخیصی است که مباح بوده انجام دهد یا ندهد مفسرین در اینکه امر ترخیصی است متفق اند ولی بعضی گفته اند نهی در لا تقربا نهی تحریمی است و بعضی نهی تنزیهی دانسته و عده ای گفته اند نهی ارشادی است مانند امر و نهی طیب بمریض یعنی صلاح شما در اینست که در بهشت بمانید و از نعم بهشتی متنعم شوید و در صورتی که از درخت منهیة بخورید موجب خروج شما از بهشت میگردد و دلیل بر این مطلب علاوه از مقام عصمت آدم و اینکه بهشت جای تکلیف نیست مضمون آیه شریفه است که میفرماید فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی نتیجه نافرمانی شما ظلم بنفس خودتان است زیرا کسی در بهشت نبود که آدم و حوا باو ظلم کنند و مؤید این معنی است کلام آدم در موقع استغفار که میگوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا ﴿١﴾ و بنا بر این مخالفت آنها در این امر ترک اولی است زیرا بهتر بود که آنها در بهشت می ماندند و برای همیشه از نعمتهای آن بهره مند بودند و بلکه میتوان گفت امر در اسکن و کلا توطئه برای نهی لا تقربا است.

جهت دوم- درباره خلقت حوا که کجا و چگونه خلق شده است. عده ای از مفسرین گفته اند که موقعی که آدم در بهشت بخواب رفته بود از یک ضلع آدم حوا را خلق کردند و مضمون بعضی از اخبار ناطق بهمین مطلب است و در آیات شریفه فقط دارد که از آدم حوا خلق شده است خلق منها زوجها ﴿٢﴾ و (جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ﴿٣﴾ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ﴿٤﴾ در فقیه شیخ صدوق روایت شده است ۱- پروردگارا ما بخودمان ظلم کردیم (سوره اعراف آیه ۲۲

۲- و آفرید از او جفت او را (سوره نساء آیه ۱

۳- و قرارداد جفت او را از خود او (سوره اعراف ۱۸۹

۴- سپس قرارداد جفت آدم را از خودش (سوره زمر آیه ۵

ص: ۵۱۵

(سئل ابو عبد الله عليه السلام عن خلق حواء وقيل له ان اناسا عندنا يقولون ان الله عز وجل خلق حواء من ضلع آدم الايسر الاقصى فقال سبحان الله وتعالى عن ذلك علوا كبيرا ان الله تبارك وتعالى لم يكن له القدره بان تخلق لآدم زوجه من غير ضلعه و يجعل للمتكلم من اهل التشنيع سبيلا الى الكلام ان يقول ان آدم كان ينكح بعضه بعضا اذا كانت من ضلعه ما لهؤلاء حكم الله بيننا وبينهم ثم قال عليه السلام ان الله تعالى لما خلق آدم من طين و امر الملائكة فسجدوا له القى عليه السيئات ثم اتبدع له حوا الى آخر الخبر (۱))

و ممکن است گفته شود که خدا حواء را از زیادی گل آدم آفرید و آیات و اخبار را هم بر همین معنا حمل کنیم که یک قسمت از گل آدم که بجای یک ضلع او بوده برای آفرینش حواء بکار رفته تا زن از شوهر خود تبعیت کند:

و کلمه لا- تقربا نهی از اکل است نه مقصود نزدیک نشدن باشد فَأَكَلَا مِنْهَا (۲) چنان که این کلمه در قرآن در موارد دیگر کنایه از نهی است با تأکید، مانند لَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ (۳) وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ

«

وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ (۵) و امثال اینها. ۱- از حضرت صادق سؤال شد که چگونه حوا خلق شده عده ای از مردم میگویند که خدا حوا را از پهلوی چپ آدم خلق کرد پس حضرت فرمود خدا از این عمل پاک است برای خدا توانایی نبود که حوا را از غیر پهلوی آدم بیافریند که راهی برای قول یاوه- گویان پیدا شود که بگویند قسمتی از آدم یا قسمت دیگرش نکاح کرده است چرا این عده چنین سخنی را می گویند خدا میان ما و آنها حکم کند و فرمود خدای تعالی چون آدم را آفرید و بملائکه امر کرد باو سجده کردند او را بخواب فرو برد و حوا را برای او آفرید تا آخر حدیث (کتاب فقیه)

۲- سوره طه آیه ۱۱۹

۳- سوره اسری آیه ۳۴

۴- سوره انعام آیه ۱۵۳ [.....]

۵- سوره انعام آیه ۱۵۲

و در شجره که از خوردن آن نهی شده بود اختلاف است، بعضی گفتند حنطه «گندم» و بعضی عنب «انگور» و بعضی تین «انجیر» و بعضی زیتون و بعضی کافور و بعضی شجره علم خیر و شر و بعضی شجره خلد دانسته اند و قائل بشجره علم خیر و شر کلبی است و او از تورات رائج اخذ نموده و قصه تورات بجهات بسیاری محرف است و قائل بشجره خلد ابن جدعان است و این نیز قول باطلی است برای اینکه اولاً مأخوذ از قول شیطان است که گفت هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى (۱) و ثانياً اگر شجره خلد بود باید آدم و حوا در بهشت جاودان باشند نه اینکه خارج شوند.

و اخبار در این باره مختلف است و در بعضی اخبار دارد که همه اینها حق است زیرا درخت بهشتی شامل همه انواع خوراکیها هست (۲).

و آنچه بنظر اقرب است اینکه شجره از چیزهایی بوده که خوردن آن با ماندن در بهشت مناسبتی نداشته و بعید نیست که همان حنطه بوده است، فاء در جمله فتکونا من الظالمین فاء تفریع است یعنی خوردن از شجره منهیة موجب ظلم بنفس خودتان میشود زیرا باعث خروج از بهشت و تعب در حیات دنیا میگردد و تقدیر اینست که «ان تقربا تکونا من الظالمین» کلام یک جمله واحده و مشتمل بر شرط و جزاء است، و ممکن است فاء عاطفه باشد از قبیل عطف جمله بجملة و تقدیر اینکه «لا تقربا هذه الشجرة و لا تکونا من الظالمین» و عطف بفاء برای ترتب باشد یعنی عدم ظلم مترتب بر عدم تقرب است، لکن اول اولی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۶]

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶) ۱-
سوره طه آیه ۱۱۸

۲- چنانچه از عیون از حضرت رضا نقل شده است

ص: ۵۱۷

(پس شیطان آدم و حوا را نسبت بآن درخت لغزانیید و آنها را از آنچه در آن بودند بیرون نمود، و ما گفتیم که فرود آئید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید و برای شما در زمین تا مدت محدودی محلی قرار و برخورداری است) ازلال یا مأخوذ از زله بمعنی خفت است و معنی اینست که شیطان خفت و سبکی آدم و حوا را فراهم نمود بعد از آنکه در بهشت در مقام شرافت و وزانت بودند و یا مأخوذ از زلت بمعنی عثرت و لغزش است مقابل ثبات و استقامت، و مراد لغزش از صراط عقل و طریق صواب و صلاح است.

و نسبت دادن ازلال را بشیطان از جهت اینست که بوسوسه او صادر شده و در باب افعال اختیاری گفته ایم که اولین مقدمه فعل اختیاری خطور در قلب است که بواسطه الهام ملک یا وسوسه شیطان می باشد و سپس تصور و تصدیق و عزم و جزم و حرکت عضلات و صدور فعل در خارج است و البته هیچ فعلی در خارج بدون اراده و مشیت حق واقع نمیشود چنانچه در ذیل «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و در موارد دیگر تذکر داده ایم بنا بر این افعال اختیاری را ممکن است استناد بحق داد چون قدرت و اراده و اختیار عبد در تحت قدرت و مشیت حق است و می توان استناد بملک یا شیطان داد چون بالهام ملک یا وسوسه شیطان واقع میشود و میتوان بعد نسبت داد چون باراده و اختیار او در خارج واقع شده است.

چنانچه در آیه دیگر است رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّامَنَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ «۱» وَفِيضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ «۲» وَقَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا «۳» و زله و خطیئه و سیئه و معصیه از جهتی قریب المعنی می باشد و اطلاق هر یک از آنها بر عمل زشت بمناسبتی است و اصل زلت بمعنی زوال از حق و صواب است و ۱- سوره فصلت آیه ۲۹

۲- سوره ابراهیم آیه ۴

۳- سوره مائده آیه ۸۱

ص: ۵۱۸

ازله الشيطان يعنى ازاله عن الحق، و هبوط بمعنى نزول و وقوع از اعلى باسفل است و بمعنى انتقال از موضعى بموضع ديگر نيز استعمال مى شود مثل آيه شريفه اهبطوا مضراً فإن لكم ما سألتم «۱» و خطاب جمع در اهبطوا بعضى گفتند بآدم و حوا است و اقل جمع دو است و بآيه فإن كان له إخوة فلأمه السدس استشهاد نمودند كه اخوه «صيغه جمع» از دو بيالا- را شامل ميشود چنانچه در خبر هم استشهاد نموده و فتواى اصحاب نيز در مسئله همين است.

ولى اين كلام تمام نيست براى اينكه اولاً منافى است با جمله بعضكم لبعض عدو، زير لازم آيد كه آدم و حوا دشمن يكديگر باشند و ثانياً خطاب بواسطه ضمير كم بدو نفر استعمال نشده است و ثالثاً با ضمير قبل كه همه را تشبيه آورده منافى و بر خلاف سياق است.

و قياس بآيه فإن كان له إخوة قياس مع الفارق است زيرا در اينجا بقرينه خبر ثابت شده و اگر خبرى نداشتيم نمى گفتيم، و بعضى گفتند مراد آدم و حوا و ابليس است و اگر چه هبوط شيطان هنگام ترك سجده بآدم بود و خطاب فاهبط منها فما يكون لك أن تتكبر فيها «۲» قبلاً باو شده بود ولى در اينجا نيز با آدم و حوا مورد خطاب اهبطوا قرار گرفته اند و اين سخن نيز تمام نيست زيرا مفاد جمله بعضكم لبعض عدو، عداوت طرفين است در حالى كه آدم و حوا با ابليس دشمنى نداشتند بلكه ابليس با آنها دشمنى نموده.

و بعضى گفتند مراد آدم و حوا و ابليس و مار است و اين گفتار فاسدى است كه بعضى از مفسرين از تورات رائج اخذ نموده اند و در قرآن در هيچ جا اسمى از ما نيست ۱- سوره بقره آيه ۵۸

۲- سوره اعراف آيه ۱۳

ص: ۵۱۹

و ظاهر اینست که مراد آدم و حوا و ذریه آنها باشد که در روی زمین تولید و تناسل مینمایند و بواسطه قوا و غرائز حیوانی که در آنهاست عداوت و بغضاء و خونریزی بین آنها ایجاد میگردد.

و مستقر بمعنی قرارگاه است اگر اسم مکان باشد و بمعنی استقرار و ثبات است اگر مصدر میمی باشد.

و متاع بمعنی تمتع و برخورداری است و مراد بهره مندی از نعم دنیوی از مأكولات و مشروبات و منکوحات و ملبوسات و سایر تمتعات است.

الی حین یعنی در مدت محدودی که برای هر کدام از شما مقرر شده که در دنیا زیست کنید چنانچه میفرماید: **وَلِكُلُّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** «۱»

[سوره البقره (۲): آیه ۳۷]

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

(پس آدم کلماتی را از پروردگارش فرا گرفت و خداوند توبه او را پذیرفت بدرستی که خداوند بسیار توبه پذیرنده و بخشاینده است).

تلقى اخذ مقرون بقبول است یعنی پذیرفتن چیزی و گرفتن آنست و مراد از کلمات در اخبار بحسب ظاهر مختلف است در بعض اخبار دارد که آن کلمات

«لا اله الا الله سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فاغفر لي و انت خير الغافرين لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فاغفر لي و انت خير الراحمين لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي و تب على انك انت التواب الرحيم» «۲»
بوده.

و در بعضی اخبار است که آن کلمات

«سُبْحٰنَ قَدُوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتَكَ غَضَبِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ ظَلَمْتَ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي وَ ارْحَمْنِي أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»
سوره اعراف آیه ۳۲

۲- فی مجمع البیان از حضرت باقر (علیه السلام)

بوده «۱» و در بعضی اخبار مرویه در کافی و فقیه است که آن کلمات اسامی خمسه طیبه (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است) که آدم انوار و اشباح آنان را در عرش مشاهده نمود و بمقام قرب آنها معرفت پیدا کرد و خداوندگار را بآنها قسم داد تا خداوند توبه او را پذیرفت.

و جمع بین این اخبار باین نحو ممکن است که آدم بتقصیر خود اعتراف کرده باشد چنانچه مفاد آیات شریفه است قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۲» و خداوند را بوحدانیت ستوده و باسماء مقدسه اش (اسماء خدایش) یاد نموده و بمقام خمسه طیبه قسم داده باشد تا توبه او مورد قبول واقع شده:

و تاب اگر بالی متعدی شود فعل عبد است بمعنی بازگشت بطرف خدا مانند اِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ «۳» و اگر بعلی متعدی شود فعل خداست و بمعنی قبول توبه است مثل همین آیه «فَتَابَ عَلَيْهِ» و وجوب توبه از طرف بنده عقلی است زیرا توبه دفع ضرر است و وجوب دفع ضرر بقدر امکان ضروری است و اوامر شرعی نسبت بتوبه ارشادی است و اعمال مولویت در آن نشده چه اگر امر مولوی بود مستلزم این میشد که یک معصیت موجب عقوبات غیر متناهی شود هر گاه در توبه تأخیر گردد زیرا هر آنی که تأخیر شود یک معصیت محسوب میگردد و این بالضروره باطل و منافی آیه شریفه وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا «۴» خواهد بود.

و اما قبول توبه از طرف خداوند بعضی گفتند وجوب عقلی دارد چون فعلش حسن و ترکش قبیح می باشد،

۱- برهان از حسن ابن راشد

۲- سوره اعراف آیه ۲۲

۳- سوره احقاف آیه ۱۴

۴ سوره انعام آیه ۱۶۱ [.....]

ص: ۵۲۱

و بعضی گفتند چون در قرآن وعده فرموده که توبه عبد را قبول میکند أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ «۱» و خلف وعده بر خداوند قبیح است از اینجهت واجب است.

و بعضی گفتند قبول توبه تفضل است و اگر قبول نکند کار قبیحی ننموده است.

و حق اینست که قول بوجوب عقلی آن ممنوع است برای اینکه معلوم نیست قبول نمودن توبه مطلقا حسن باشد و ثانیاً وجوب بر فعل حسنی مادامی که ترکش قبیح نباشد و خلاف عدل نشود، ممنوع است، و ثالثاً وعده قبول توبه هم منوط بشرایطی است و بطور مطلق نیست.

و در هر صورت آیات و اخبار در فضیلت توبه بسیار است و ما شمه از آنها را در ضمن اذکار نماز در ذیل کلمه استغفار تذکر دادیم «۲» و حقیقت توبه همان پشیمانی است چنانچه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ روایت شده که فرمود

«الندم توبه» «۳»

و البته پشیمانی لوازمی دارد مثل اینکه اگر قابل تدارک است باید تدارک کند مانند نماز و روزه و نحو اینها و اگر حقوق الناس است بصاحبانش ردّ کند در صورتی که آنها را میشناسد و اگر نمیشناسد و یا دسترسی ندارد ردّ مظالم دهد و اگر قابل ردّ مظالم نیست ترضیه و یا احسان و یا طلب مغفرت نماید و بالجمله آنچه وظیفه شرعی او می باشد عمل نماید، و همچنین عازم شود که دیگر بازگشت بمعصیت نکند و وجوب توبه بحکم عقل و اوامر قرآنی ثابت و فوریت آن بواسطه خطر مرگ و رسیدن آن و سیاهی و قساوت قلب و عدم موفقیت بتوبه، محقق است.

و کلمه تواب صیغه مبالغه است و اگر بعد نسبت داده شود بمعنی بسیار توبه کننده و کسی است که دائماً موفق بتوبه است و همیشه از اعمال خود بطرف خدا بازگشت میکنند، در قرآن میفرماید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ «۴» و اگر بخدا ۱- سوره توبه آیه

۱۰۵

۲- ص ۱۸۰-۱۸۳

۳- جامع السعادات

۴- سوره بقره آیه ۲۲۲

ص: ۵۲۲

نسبت داده شود یعنی بسیار قبول توبه میکند و همیشه دست قبولش بطرف گناهکاران دراز است و کلمه انّ مؤکّده و انت ضمیر فصل و تعبیر بجمله اسمیه که دلالت بر دوام دارد و تعبیر بلفظ تَوَاب، تماما تأکید در قبول نمودن توبه است.

و اما ذکر اسم رحیم بعد از توأب ممکن است اشاره بعنایت و سببیت برای قبول توبه باشد یعنی چون خداوند رحیم است توبه را قبول مینماید و پذیرفتن توبه بواسطه رحمت و عنایت اوست و ممکن است بر امر زائیدی دلالت داشته باشد باین معنی که خداوند علاوه بر قبول نمودن توبه بنده، او را مورد رحمت و عنایت و تفضل خود هم قرار میدهد چنانچه در آیه دیگر میفرماید فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ «۱» یعنی خداوند سیئات توبه کنندگان را بحسنات تبدیل میفرماید.

و الحمد لله اولا- و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلى الله على محمد و آله صلوه كثيره ائمه و كان الفراغ من اتمام هذا الجزء من التفسير يوم الجمعة ٢٩ ربيع الثاني ١٣٨٢ مطابق ٦ میزان ١٣٤١ سيد عبد الحسين طيب

١- سوره فرقان آيه ٧٠

ص: ٥٢٣

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

